عقاید و رسوم مردم خراسان

تألیف: ابراهیم شکورزاده

دکتر در زبان و ادبیات فرانسه

بها: با جلد زرکوب ۱۵۰۰ ریال

با جلد نرم ۱۲۰۰ ریال

بسم الله الرحمن الرحيم

عقاید و رسوم

مردم خراسان

به انضمام

پاره‌ای اشعار و لغات و امثال و افسانه‌ها و فال‌ها و دعاها و معماها

تألیف : ابراهیم شکورزاده

چاپ دوم

با تجدید نظر و اضافات

سروش

تهران - ۱۳۶۳

انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

تهران، خیابان استاد مطهری، نبش خیابان دکتر مفتح، ساختمان جام‌جم
چاپ اول: ۱۳٤٦، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران سابق)
چاپ دوم: ۱۳٦۳
این کتاب در پنج‌هزار نسخه در چاپخانهٔ **پنگوئن** چاپ و صحافی شد.

بها: با جلد معمولی ۱۲۰۰ ریال
با جلد زرکوب ۱۵۰۰ ریال

فهرست مندرجات

بخش چهارم ـ فال‌ها و دعاها صفحهٔ ۲۷۹-۳۰۳

بخش پنجم ـ عقاید و احکام متفرقه صفحهٔ ۳۰۵ تا ۳۲۸

علامات اختصاری

که در این کتاب به‌کار رفته است :

ب. = بجنورد.	ط. = طبس
بج. = بجستان.	ف. = فردوس
بی. = بیرجند.	ق. = قوچان.
تح. = تربت حیدریه.	ك. = کاخك.
خ. = خراسان.	کا. = کاشمر.
د. خ. = دهات خراسان.	گ. = گناباد.
د. م. = دهات اطراف مشهد.	م. = مشهد.
ر ك. = رجوع کنید به.	مح. = محولات.
س. = سبزوار.	ن. = نیشابور.

علاماتی

که برای نمایش حروف و اصوات در این‌کتاب به‌کار رفته است :

k = ك	s = ص	č = چ	â = آ
g = گ	z = ض	h = ح	a = اَ
l = لَ	t = ط	x = خ	e = اِ
m = م	z = ظ	d = د	o = اُ
n = ن	[1]a = عَ	z = ذ	u = او
v = و	e = عِ	r = ر	b = ب
h = ه	o = عُ	z = ز	p = پ
[2]y = ی	q = غ	j = ژ	t = ت
[3]i = ای	f = ف	s = س	s = ث
	q = ق	š = ش	c = ج

۱ـ (ع) مفتوح یاساکن در وسط کلمه بصورت، 'a نمایش داده شده‌است(مثل: قعر=qa'r) و تشدید بوسیلهٔ تکرار یا مضاعف کردن حرف (مثل ، برّه = barra) و همزه و الف پهلوی هم به صورت aa (مثل ، تأثر = taassor)

۲ـ (مانند ، یار =yâr) .

۳ـ (مانند: (ایران = irân).

مقدمهٔ مؤلف

کتابی که اکنون در دسترس هموطنان عزیز قرار گرفته است بخش سوم از فولکلور[1] یا فرهنگ عامهٔ مردم خراسان و جزئی از یادداشتهای مفصلی است‌که نویسنده مستقیماً از زبان تودهٔ مردم خراسان و بر اثر تحقیق در احوال و افکار ساکنان این استان جمع‌آوری نموده‌است . اگرچه نگارنده با پرداختن به این کار سالیان دراز از عمر خود را صرف کرده و لذات زندگی را بدل به رنج تحقیق در این موضوع نموده اما خوشوقت است که امروز ثمرهٔ زحمت و کوشش خود را بصورت کتابی درآورده و به هم میهنان خود تقدیم می‌کند.

---

۱ ــ فولکلور (Folklore) در اصل یك کلمهٔ انگلیسی است و به مجموعهٔ آداب و رسوم و عقاید و عادات و افسانه‌ها و حکایات و امثال و ترانه‌ها و اشعار عامیانه اطلاق می‌شود و یا به علمی گفته می‌شود که در آداب و سنن و ادب و فرهنگ عامه بحث کند. این کلمه را اولین بار در سال ۱۸۴۶ یکنفر انگلیسی به‌نام W. J. Thomas به‌کار برد . قبل از او افسانه‌ها و اشعار و آداب ورسوم تودهٔ مردم را به‌نام Popular antiquities می‌خواندند ولیکن از سال ۱۸۴۶ به بعد کلمهٔ فولکلور در همهٔ کشورها مصطلح شد و امروز عموم نویسندگان آنرا به همین لفظ به‌کارمی‌برند .

فولکلور (Folklore) مرکب از دو کلمه است یکی folk به معنی (مردم ، خلق ، توده) و دیگر lore به معنی (دانش ، معرفت) و بنابراین کلمهٔ فولکلور را می‌توان به «فرهنگ و دانش عوام» یا « افسانه‌ها و اشعار و آداب و رسوم و عقاید تودهٔ مردم » ترجمه کرد. انگلیسی زبانان در تلفظ‌کلمهٔ folk حرف l را ساقط می‌کنند و بنابراین Folklore را «فوکلور» یا Foklore می‌خوانند اما چون تلفظ این کلمه در زبان فارسی با حرف l معمول و مصطلح شده‌است در اینجا نیز به همان صورت یعنی «فولکلور» به‌کار برده‌شد.

تحقیق در احوال و افکار عامهٔ مردم از نظرجامعه‌شناسی کاری بسیار سودمند است. فرهنگ و ادب هر ملت ده‌ها برابر بیش از آنچه در کتب و رسالات نقل و ضبط شده است در سینهٔ مردم عامی وجود دارد. در زبان و قلب تودهٔ مردم بسی حکایات و امثال و اصطلاحات موجود است که هر یك از آنها پندی بزرگ در بر دارد یا سند معتبری‌است‌که خصوصیات اخلاقی و روحی واجتماعی وسیاسی حیات گذشتهٔ مردم مزبور را بیان می‌کند.

روزی بود که دانشمندان برای روشن کردن فرهنگ و تمدن اقوام گذشته فقط به کتب و رسالات و کتیبه‌های قدیم و سایر اسناد تاریخی رجوع می‌کردند یا به حفاری‌اقدام می‌نمودند، اما امروز برای پی بردن به احوال و تمدن ملل دیگر به کتب و رسالات و کتیبه‌ها اکتفا نمی‌کنند بلکه به معلومات و اطلاعاتی که از دوران کهن در سینهٔ تودهٔ مردم ضبط و نگهداری شده‌است نیز متوسل می‌شوند زیرا این معلومات و اطلاعات بکر است و از هزاران سال پیش سینه به سینه نقل شده و رنگ محلی دارد و اصالت خود را تا حدی حفظ کرده‌است.

تحقیق در فرهنگ عامه و جمع‌آوری فولکلور یك محل و دقت در آنها موجب می‌شود که بر احوال و افکار و ذوق و هنر و روحیات و حدود فرهنگ و تربیت مردم آن محل معرفت پیدا کنیم و بسیاری از حقایق و حوادث گذشته و نیز عقاید پیشینیان بر ما روشن گردد. مثلاً وقتی می‌شنویم که در بین عوام ایرانی گفته می‌شود: «مهمان‌که در خانه باشد نباید جاروب‌کرد» یا «به لقمهٔ مهمان نباید نگریست» یا «نان برکت خداست نباید به زمین بیفتد» یا «بریدن نان گناه دارد» یا «هرکس دور نان را قیچی کند روز قیامت کناره‌های نان مار می‌شود و به گردنش می‌پیچد» یا اینکه گفته می‌شود «در موقع دیدن چراغ باید گفت: سلام‌علیکم شاه چراغ!»، فوراً متوجه می‌شویم که مردم سرزمین ما قومی مهمان‌نواز بوده ونان را مقدس می‌شمرده و به‌فروغ و روشنی احترام می‌گذاشته‌اند و چون این عقاید هنوز هم باقی و عبارات فوق در بین عامهٔ مردم رایج است معلوم می‌شودکه هنوز این سه خصلت نیکو در میان تودهٔ مردم ایران وجود دارد.

مردم عامی با ذوق‌گاهی برای بیان یك اندیشهٔ اخلاقی و فلسفی یا دادن یك دستور بهداشتی و راهنمائی و تربیت خلق متوسل به مثل و شعر و حکایت و حتی آش و غذای نذری شده‌اند و یا منظور و مقصود خود را در قالب افسانه‌ای لطیف بیان داشته‌اند و چه بسا که یك مطلب فلسفی و اخلاقی عمیق را در لابلای حوادث یك داستان یا یك نذر گنجانیده و با زبانی بسیار ساده و روشن برای مردم عامی که مانند خواص خواندن و نوشتن نمی‌دانسته‌اند بیان داشته‌اند و از همین راه هزاران نکتهٔ دقیق و دستور اخلاقی از

قبیل توکل به خدا و اتکاء به نفس و مقابله با دشمنان و احتراز از غدر و خیانت و گناه و کسب هنر و ادب و داشتن صفات و خصائل نیکو به هموطنان و همنوعان خود آموخته و نیکوکاران را مدح و بدکاران را قدح کرده‌اند .

ولیکن این داستانها و امثال همیشه از زبان و مغز مردم نیک‌اندیش و با ذوق تراوش نکرده‌است و چه بسا که عده‌ای به سبب محرومیت در عشق و ناکامی و فقر مادی و تحمل جفای زمانه یا ضعف و رنجوری و برخورد با حوادث بد روزگار سبب پیدایش بعضی افکار وعقاید باطل شده‌اند به این معنی که حاصل تجارب تلخ خود را بصورت عقیده و حکمی غلط ویا شعر و افسانه‌ای زشت بیان داشته و دانسته یا ندانسته آنها را بین مردم رواج داده‌اند . این عقایـد سخیف و غلط در هرکشوری وجود دارد و منحصر به ایران نیست [۱].

بنابراین عقاید و افکار عامه بر دو قسم است : یکی افکار و عقایدی کـه به تجربه برای مردم عاقل و فهمیده و خوش نیت حاصل شده‌است وآنان نیز برای نشر این‌افکار و عقاید افسانه‌ها و امثال و اشعاری پرداخته و حتی برای ایام و ساعات مختلف سال از خود رسوم و آدابی وضع کرده‌اند و افکار حکیمانه و دستورهای اخـلاقی و اجتماعی خود را برای هدایت و تربیت خلق در ضمن ایـن افسانـه‌ها و اشعار و امثال و آداب و رسوم گنجانیده‌اند .

دیگر اعتقادات و خرافاتی‌که بد اندیشان و شکست‌خوردگان جامعه بعمد یا بغیر عمد ساخته و پرداخته و در میان مـردم رواج داده‌اند مانند افسانـه‌ها و امثال زشت و مستهجن و طلسم و جادو و عقاید مربوط به آل و بختك و غول بیابانی و مراسم بخت‌گشائی دختران و بعضی ادعیه و اوراد عجیب و غریب که در هیچ کتاب و حدیث معتبری وجود ندارد و بعضی از آنها زیانهای بزرگ بهداشتی و اخلاقی و اجتماعی دارد از آن قبیل است دستوری‌که برای معالجهٔ بچهٔ عوضی [۲] وزعفران خوردن برای سقط‌جنین واعمال و مراسمی که به‌نام فال وطالع‌بینی درذهن وفکرمردم‌عوام وساده‌جای داده‌اند.البته باید

۱ ـ «اسپانیولی‌ها روز سه‌شنبه را شوم می‌دانند و می‌گویند : روز سه‌شنبه زن‌مخواه، به سفر مرو ، از خانهٔ خود دور مشو . اهالی قدیم‌انگلستان معتقد بوده‌اندکه هرکس دست راست خرگوش را در جیب داشته‌باشد از مرض رماتیسم شفا می‌یابد. ایرلندی‌ها برای محافظت بچه از چشم زخم نان و نمك و سیر در گهوارهٔ بچه می‌گذارند .» (مجلهٔ بهار ، مجلد اول ، طبع ثانی ، ۱۳۲۱ ، ص ۴۶۰ و ۴۶۱).

۲ ـ رك ، معالجهٔ بچهٔ‌عوضی در بخش «طب عوام» صفحات ۲۰۳ و ۲۰۴ همین‌کتاب.

سعی کرد که این گونه عقاید غلط وزیان‌آور از ذهن مردم محو و بکلی معدوم گردد و بعکس عقاید ورسوم سودبخش ودل‌انگیز ازقبیل مراسم عید نوروز ومراسم ختنه سوران ومراسم شب چله وصفت مهمان‌نوازی واحترام به‌نان وآب وفروغ وروشنی و اشعار و تمثیلات وحکایات اخلاقی وسودمند را باید نگاه داشت.

مطلب دیگری که باید در اینجا از آن یاد کرد موضوع ترانه‌ها و اشعار محلی است. ترانه‌ها و اشعار و حتی افسانه‌های محلی بخش مهمی از فرهنگ عامه را تشکیل می‌دهند و بهترین نمایندهٔ ذوق و قریحهٔ سرزمینی هستند که آن اشعار و ترانه‌ها از آن برخاسته است. خوشبختانه ایالت خراسان از این حیث نیز بسیار غنی است و اشعار و ترانه‌ها و لالائی‌ها و افسانه‌های محلی این استان بارزترین نمونهٔ ذوق و قریحهٔ مردم آن می‌باشد.

نگارنده برای آنکه خدمتی به فرهنگ و ادب کشور کرده‌باشد از سال ۱۳۲۷ تا کنون به جمع آوری فولکلور خراسان پرداخته و ضمن تماس مستقیم با مردان و زنان غالباً کهنسال این ایالت بزرگ و حضور و شرکت در بعضی از مراسم و مشاهدهٔ دقیق زندگی توده به جمع‌آوری افسانه‌ها و عقاید و افکار و مراسم و قصه‌ها و لغات و اصطلاحات ومعماها واشعار محلی این منطقه پرداخته و علاوه بر آن دربارهٔ طب عوام و آش‌ها و غذاهای نذری وجا ها و مکانهای مقدس خراسان تحقیقات مفصل نموده است و به‌کرات بالباس مبدل به قهوه‌خانه‌ها وجاهای مختلف رفته وبه‌روستاها سفر کرده و باصبر وحوصله وصرف‌وقت بتدریج مطالبی ازگنجینهٔ فرهنگ غنی وپرمایهٔ خراسان جمع‌آوری نموده وآنها را بی هیچ تغییر یاتحریف ثبت کرده است.

قسمتی از این مطالب تحت عنوان ترانه‌های روستایی خراسان در سال ۱۳۳۸ به‌چاپ رسید اما چون کتاب مزبور به‌دست ناشر بی‌اطلاع و بی‌انصافی افتاد، نگارنده را از تعقیب کار وانتشار باقی مجلدات بیزار کرد ودر دنبال این یأس وبیزاری درهمان ایام بنا به اصرار یکی از دوستان بخش دیگری از این یادداشتها تحت عنوان «افسانه‌های محلی‌خراسان» باهمکاری دوستی بلژیکی به‌نام A. Boulvin به زبان فرانسه ترجمه‌و توسط کتابفروشی C. Klincksieck درپاریس منتشر گردید.

نگارنده عزم کرده بود که از انتشار باقی یادداشتها صرف‌نظر کند زیرا بیم آنرا داشت که کتاب او دچار همان ماجرای تلخی بشودکه‌کتاب «ترانه‌های روستایی خراسان» گردید اماتشویق‌دوستان و ارشاد وهدایت بعضی ازسروران خصوصاً آقای دکترغلامحسین یوسفی استاد دانشگاه مشهد، نگارنده رابرآن داشت که باقی یادداشتهای خودرا بتدریج منتشر وتقدیم هموطنان عزیز کند. من‌الله‌التوفیق وعلیه‌التکلان.

در خاتمه باید به اطلاع خوانندگان برساند که فرهنگ عامهٔ خراسان بسیار غنی‌است و آنچه در این کتاب به نظر خوانندگان می‌رسد نمونه‌ای از بسیار و مشتی از خروار است خصوصاً بعضی از بخشهای این کتاب مانند «طب‌عوام» و «افسانه‌های‌محلی» و «آش‌ها و غذاهای نذری» و «امثال و لغات» به اختصار بیان شده است . امید است که هریك ازاین مباحث بعدها به‌تفصیل بیشتری به چاپ برسد. بخشهای دیگری نیزهست که در این کتاب نیامده ولی تحقیقات کافی دربارهٔ آنها توسط مؤلف به عمل آمده است که در آیندهٔ نزدیك به صورت کتاب جداگانه‌ای انتشار خواهد یافت از آن قبیل است بخش «مکانهای معروف» و «بازیهای محلی» .

نکتهٔ دیگری که باید متذکر شد این‌است که مطالب این‌کتاب باکمال بی‌طرفی تدوین شده است . از خوانندگان تمنی‌دارد هرگاه در بیان و تشریح مطالب خطا و لغزشی مشاهده نمودند به چشم اغماض ببینند و عذرم را بپذیرند و بر بنده عیب نگیرند زیراکاری که نگارنده شروع کرده بسیار خطیر و پر زحمت بوده‌است و جمع‌آوری و تدوین این همه افکار و عقاید کار آسانی نیست و تفکیك افکار و عقاید خوب از بد و حذف بعضی از قسمتها برای مؤلف نیز غیر ممکن بوده زیرا اصالت تحقیق را از بین می‌برده‌است .

بهر حال نگارنده اعتراف می‌کند که این کار او بی‌نقص نیست اما بواسطهٔ علاقهٔ فراوانی‌که به‌فرهنگ عوام و دانش تودهٔ مردم و جمع‌آوری افکار و عقاید آنان داشته است با عدم بضاعت ادبی جرأت اقدام به چنین امر مهمی‌را نموده و این راه دشوار را با قدم شوق پیموده‌است و تصور می‌کند که خدمتی به فرهنگ و ادب کشور عزیز خود کرده باشد و متوقع است که هم‌میهنان با حسن التفات به کتاب او بنگرند ، باشد که بدین وسیله خاطر آنها از مطالعهٔ کتاب بیشتر خرسند و متلذذ گردد .

امید است که نشر این کتاب موجب آن شودکه نویسندگان و محققان ارجمندکشور به انتشار کتابهایی کاملتر از این در بارهٔ فرهنگ عامهٔ خراسان و استانهای دیگر ایران دست بزنند .

درچاپ دوم‌این کتاب که باتوجه وعنایت اولیای محترم «انتشـارات سروش» انتشار می‌یابد فصول وابواب جدیدی برمتن اصلی کتاب افزوده شده است. ازآن جمله است «آش‌عباس علی» و «جشن سده» و «هواشناسی‌عامیانه». برخی ازفصول سابق نیزتکمیل ویابه تفصیل بیشتری بیان گردیده ودر مواردی هم که افزایش ودرج مطالب تازه درمتن اصلی میسرنبوده . همهٔ آنها یکجاتحت عنوان «اضافات» درپایان‌کتاب تقدیم خوانندگان شده است. مؤلف امیدوار است‌که این اثرناچیز او مورد توجه هم میهنان عزیز واهل نظر و صاحبان دانش قرارگیرد واز خداوند متعال مسئلت داردکه توفیق تکمیل واتمام وانتشار باقی مجلدات این تحقیق را به وی کرامت فرماید. رجائاً بتوفیقه ومنه.

ابراهیم شکورزادهٔ بلوری

بخش اوّل

آش ها و غذا های نذری

آش اِبودردا .
آش اُماج کُماج .
آش سرکوچه یا بلغورخیر.
حلوای دوازده امام .
دیگچهٔ حضرت زهرا (ع).
سفرهٔ بی‌بی سه‌شنبه .
سفرهٔ حضرت ابوالفضل (ع)
آش «عباسِ علی»
سفرهٔ حضرت رقیه (ع).
سمنو .
عقیقه .
نخود مشکل‌گشا .
نون و ماست‌گنبد خشتی .

آش ابودردا[1]

عوام‌الناس عموماً کلمهٔ ابوالدرداء را ابودردا تلفظ می‌کنند و ظاهراً از جهت مشابهت یا قرابتی که این کلمه با کلمهٔ «درد» فارسی دارد چنین پنداشته‌اند که ابوالدرداء در دورانِ عمر خود همیشه مریض و علیل بوده و هرگز «رویِ سلامتی به خود ندیده است». شاید همین تصور آنان را بفکرانداخته است که برای دفع بیماری از خانه و شفای بیمار خویش آشی به نام آش ابودردا بپزند و بین فقرا تقسیم کنند. این آش روز چهارشنبهٔ آخر صفر پخته می‌شود و مراسم آن به شرح زیر انجام می‌گیرد:

هنگام طلوع آفتاب، صاحب نذر چادر بسر کرده کاسه‌ای بدست می‌گیرد و به هفت خانه که یکی از اعضاء آن فاطمه نام داشته باشد، می‌رود و ضمن بیان احوالِ خود و بیماری که دارد هفت رنگ آجیل[2] از آن خانه‌ها گدایی می‌کند.

۱ـ ابودردا یا ابوالدرداء یکی از صحابهٔ حضرت رسول صلی‌الله علیه واله و مردی حکیم و بسیار عاقل و دانشمند بوده که بسال ۳۹ هجری قمری فوت نموده‌است. بطوریکه در تواریخ نقل کرده‌اند وی از جمله جمع‌کنندگان آیات قرآن بوده و در همه غزوات شرکت داشته‌است.

۲ ـ مقصود از آجیل در اصطلاح خراسانی‌ها حبوبات یا بنشنِ آش است که از هفت چیز تشکیل می‌شود: نخود و عدس و ماش و لوبیای سفید و لوبیای چیتی و باقلا و مُلْکْ

←

بعد مقداری آرد و سبزی (تره و جعفری و برگ چغندر و گشنیز و امثال آنها) نیز از عطّار یا سبزی‌فروش رو به قبله خریده و به خانه برمی‌گردد. پوسته و مواد زائد حبوبات را می‌گیرد، آردها را از الك می‌گذارند، سبزی‌ها را هم پاك می‌كند آنوقت حبوبات را در دیگی ریخته دیگ را روی اجاق می‌گذارد تا آش بپزد. سپس سفرهٔ سفید و تمیزی در اطاق می‌گسترد و با آردی که قبلاً خریده است هفت زواله خمیر درست می‌کند، آنگاه هفت دختر نابالغ در کنار سفره قرار می‌گیرند و از زواله‌های خمیر برای آش نذری رشته می‌برند. در حین انجام این عمل صاحب نذر خود نیز از خمیری که برای رشته تهیه شده‌است دو عروسك یکی به‌شکل مرد و دیگری به شکل زن می‌سازد و شکم آنها را از آجیل یا بنشن پر می‌کند و نام عروسکی را که شکل مرد دارد ابودردا و نام عروسك دیگر را زن ابودردا می‌گذارد. سپس بُنشن یا آجیل مخصوص آش را که تا آن موقع نیم‌پز شده‌است با سبزی و رشته و سایر مخلّفات در دیگ بزرگی می‌ریزد و عروسك‌ها را نیز با ملایمت و آرامی در دیگ می‌اندازد تا خوب بپزد. در این موقع دو رکعت نماز حاجت در پایِ دیگ می‌خواند و از زنان نیز هر کس مرادی داشته باشد پای دیگ می‌آید و آش را هم می‌زند.

پس از آنکه آش پخت و برای خوردن آماده شد عروسکها را از میان دیگ بیرون می‌کشند و هر یك را جداگانه در کاسهٔ سفالینی[1] قرار می‌دهند و یك

→

molk (نوعی دانه بزرگتر از ماش). در منطق‌الطیر عطار به همین معنی آمده‌است:

هَرْكْ مستِ عالم عرفان بُوَدْ — بر همه خلقِ جهان سلطان بود
ملك عالم پیش او مُلکی بود — نُه فلك در بحر او فُلکی بود

رك: منطق‌الطیر، به‌اهتمام دکتر سید صادق گوهرین، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۹۹).

۱ ـ کاسه‌های مزبور باید از سفال آب ندیده و نو باشد.

قاشق چوبی نیز در پهلوی هر یك از عروسکها می‌گذارند و کاسه‌ها را با عروسك و قاشق که میان آنهاست به‌آب روان سرمی‌دهند و می‌گویند : درده و بِلاىْ خَنَه رَه سر دادُمْ به آبِ رِوون [1] پس از انجام این عمل دیگ آش را به زمین می‌گذارند و قبل از آنکه آش بین فقرا و آشنایان تقسیم شود مقداری از آنرا در ظرفی می‌ریزند و به مریض می‌خورانند[2] سپس بقیهٔ آشها را در کاسه یا پشقاب ریخته بین مدعوین و فقرایی که در جلو خانه ازدحام کرده‌اند ، تقسیم می‌کنند .

اگر مریض شفا یافت ، صاحب نذر باید تا آخر عمر خود یا تا آخر عمر مریض همه سال در روز چهارشنبهٔ آخر صفر آش ابودردا بپزد و بین فقرا و آشنایان و همسایگان تقسیم کند ولی اگر پختن آش برای سلامت و شفای یك نوزاد باشد فقط تا هفت سال یعنی تا وقتی که طفل پا به‌سن هشت سالگی بگذارد پخته خواهد شد . در سال اول بیرون بردن آش نذری از خانه مکروه و بلکه ممنوع است ولی در سالهای بعد فرستادن آش بخارج از خانه و تقسیم آن بین فقرا و همسایگان مستحب وبسیار پسندیده می‌باشد .

۱ـ dardo belây xana ra sar dâdom be âbe revun = درد و بلای خانه را سردادم به‌آب روان

۲ ـ تا مریض از آش نذری نخورده باشد نباید آنرا بین مدعوین تقسیم‌کرد

آش اُماج کُماج[1]

آش اُماج کُماج یکی از غذاهای نذری است که از حیث مراسم شباهت زیادی به سفرهٔ بی‌بی‌سه‌شنبه دارد و برای هر حاجتی از قبیل شفای بیمار و سلامت مسافر و ادای قرض خوب‌است و زنان مخصوصاً در مورد خلاصی شوهر و فرزند از زندان به‌این سفره متوسل می‌شوند . این سفره مخصوص اُم‌البنین[2] مادر حضرت ابوالفضل (ع) می‌باشد و هرکس هم این سفره را نذر کند باید به نیت آن خاتون بزرگوار باشد .

طریقهٔ اجرای این نذر این‌است که زنان،شب سه‌شنبه پای برهنه ظرفی بدست می‌گیرند و به در هفت خانه که در آنجا زنی بنام فاطمه وجود داشته‌باشد می‌روند و دق‌الباب می‌کنند و پس از شرح مختصری در باب احوال خود و نذری که کرده‌اند از هرکدام مقداری آرد گدایی می‌کنند . اگر در کوچه یا محلهٔ صاحب نذر هفت فاطمه پیدا نشد می‌توانند آرد مورد نیاز را فقط از سه خانه گدایی کنند اما اگر از هفت فاطمه گدائی شود بهتر است .

پس از آنکه آرد لازم به طریق مذکور درفوق تدارك شد صاحب نذر مقداری روغن و زعفران و ادویّه و حبوبات و سایر مواد را که برای پختن آش اُماج و نان

---

۱ ـ اماج یك نوع‌آش وکماج یك نوع نان است که شرح آنها در این بخش خواهد آمد .

۲ـ این کلمه را عوام «ام‌البنی» تلفظ می‌کنند .

کُماج لازم است از عطّار سرگذر می‌خرد. بعد سفرهٔ سفید و تمیزی در اتاق پهن می‌کند و آردها را در پشقابی ریخته با حبوبات و ادویه و روغن و سایر لوازم در سفره می‌گذارد و یك چراغ هم روشن کرده وسط سفره قرار می‌دهد. بعد در اتاق را قفل می‌نماید و مراقبت می‌کند که تا صبح هیچکس به‌آن اتاق قدم نگذارد.

فردا صبح (روز سه‌شنبه) مقارن طلوع آفتاب هفت عدد شمع به‌قطر تقریبی یك سانتی‌متر و طول تقریبی بیست سانتی‌متر از چوب و پیه‌گاو و نخ پنبه‌ای درست می‌کند. بعد شمع‌ها را درون یك سینی یا روی یك آجر توی مقداری گل بطور قائم می‌نشاند و تا ظهر در گوشه‌ای می‌گذارد تا گل خشك شود و شمعها را محکم در خود نگاه دارد.

هنگام ظهر عده‌ای از زنان که قبلاً برای شرکت در مراسم نذر و خوردن آش اُماج کُماج دعوت شده‌اند به‌خانهٔ صاحب نذر می‌آیند. یکی دو ساعت قبل از ورود مهمانها صاحب نذر یا زن دیگری که کاملاً مؤمنه و پاك باشد به‌درون اتاق می‌رود و جا نمازی وسط سفره پهن می‌کند و دو رکعت نماز به نیت حضرت ابوالفضل (ع) و دو رکعت دیگر نیز به نیّت اُم‌البنین می‌خواند. سپس تسبیح صد دانه‌ای به‌دست گرفته دانه دانه از لای انگشتان رد می‌کند و با هر دانه یك بار این شعر را با خلوص نیت می‌خواند:

ای ماهِ بنی‌هاشم خورشیدِ لقا عباس   ای نورِ دل حیدر شمعِ شهدا عباس
ازرنج‌و غم‌ومحنت ما روبه‌تو آوردیم   دست منِ محزون گیرازبهرخداعباس

مشهور است که زنان در موقع باز کردن در اطاق اغلب مشاهده می‌کنند که علامت پنجه یا مهر و تسبیح روی آردها نقش بسته‌است و عقیده دارند که این علامت اثر پنجه یا مهر وتسبیح حضرت اُم‌البنین و نشانهٔ آن است که نذرآنها قبول و حاجتشان برآورده خواهد شد.

پس از ختم مراسم نماز آردها را برداشته به‌سه قسمت می‌کنند و با یك قسمت آن چند قرص نان می‌پزند. این نان معمولاً روی یك سینی چدنی یا روی

ساج پخته می‌شود و اسمش کُماج است. پس از آنکه نان کُماج آماده شد آنها را به قطعات کوچك تقسیم کرده در اطراف سفره می‌گذارند و مقداری هم نخود و کشمش در پشقاب ریخته در چهارگوشهٔ سفره قرار می‌دهند.

پس از تهیهٔ نان کُماج بقیهٔ آردها را برداشته با آب و روغن و مختصری زعفران مخلوط می‌کنند و قدری آب به آن می‌زنند و در کف دست می‌مالند و با فشار از یك الك درشت رد می‌کنند. از آنطرف الك دانه‌های خمیر به شکل ماش یا دانهٔ خشخاش بیرون می‌آید که به‌زبان خراسانی اُماج خوانده می‌شود.

وقتی اُماج آماده شد مقداری آب در دیگی ریخته دیگ را روی اجاق می‌گذارند و زیر آنرا آتش می‌کنند تا آب جوش بیاید. پس از جوش آمدن آب بار و بُنشنِ آش را که عبارت از نخود و لوبیا و عدس و ماش باشد و قبلاً پخته‌اند با تره و جعفری و گشنیز و برگ چغندر و فلفل و زردچوبه و نمك در آن می‌ریزند. کمی بعد اُماج‌ها را برداشته با دست اندك اندك در دیگ می‌ریزند و با شاخهٔ درخت هم‌می‌زنند و چند صلوات می‌فرستند. سپس سینی حلبی بزرگی بالای دیگ می‌گذارند و روی سینی مقداری آتش می‌ریزند و به اصطلاح، دیگ را دم می‌کنند و مدت یك ساعت می‌گذارند تا آش درست جا بیفتد.

مقارن ظهر وقتی آش آماده شد آنرا در کاسه‌ها و بادیه‌های متعدد ریخته درون سفره می‌چینند. بعد پشقاب گودی برداشته چند ملاقه از آش در آن می‌ریزند وآنرا در گوشه‌ای از سفره قرار می‌دهند، یك پشقاب خالی با یك قاشق هم در کنار آن می‌گذارند. نانهای کُماج را نیز قطعه قطعه کرده با نخود و کشمش مخلوط می‌کنند و در سفره قرار می‌دهند. سپس شمعها را روشن می‌کنند و به همان صورتی که صبح آماده کرده‌اند با آجر یا سینیِ زیرش در سفره می‌گذارند. آنگاه همهٔ مهمانها از اتاق دیگر می‌آیند و دور سفره می‌نشینند. در این هنگام دختر نابالغی که اسمش فاطمه است رو به قبله در کنار سفره می‌نشیند و پشقاب اماج را با پشقاب خالی و قاشقی که سابقاً به آن اشاره شد در جلو خود می‌گذارد.

آنوقت آتویی[1] بر بالای منبر می‌رود و پس از ذکر مقدمه و خواندن روضه ، هفت آیه از سورهٔ یس را به صدای بلند قرائت می کند[2] و بعد از قرائت هر آیه حاضران دسته جمعی می گویند : « السلام علیك یا امیرالمؤمنین » . دختر نا بالغی که رو به قبله نشسته است مرتباً با خواندن هر آیه یك قاشق آش از پشقابِ پُر بر می‌دارد و درپشقاب خالی می‌ریزد و به این طریق با خواندن آیات مزبور آشها را هفت بار جابجا می کند. آنگاه این آش را با آش سایر ظروف مخلوط کرده بین زنها تقسیم می کنند . در این موقع هر یك از مهمانها اگر آرزو و حاجتی داشته باشد در حین خوردن آش در دل نیت و از خداوند طلب می کند که حاجت او نیز برآورده شود .

هرگاه سفره را به نذرِ شفایِ یك بیمار انداخته باشند صاحب نذر باید یك قاشق از آش به بیمار بخوراند ، پس از آن یك کارد یا یك چاقو روی شمعها نگاه داشته نوك آنرا از دود شمع ، سیاه کند و آنوقت انگشت کوچك خود را نیز به دوده آغشته کرده با آن خالی بر پیشانی خود بگذارد و با نوك همان انگشت دو خط سیاه متقاطع به شکل بعلاوه (+) یا ضرب‌در (×) بر سینهٔ مریض رسم کند و یك

---

۱ ـ آتو (âtu) = زن روضه خوان ، ملاّباجی .

۲ ـ هفت آیه‌ای که خوانده می‌شود عبارتند از :

۱ ـ وَسَلامٌ قَولاً من رَبٍ رحیم (آیهٔ ۵۸) .

۲ ـ الاّرَحْمَةً مِنّا و مَتاعاً الیٰ حین (آیهٔ ۴۴) .

۳ ـ وَيَقولونَ مَتیٰ هٰذا لوعْدانْ کُنْتُمْ صادِقین (آیهٔ ۴۸) .

۴ ـ اَوَلَمْ یرَالانسانُ اَنّا خَلَقناهُ مِنْ نُطفَة فاذا هُوَ خَصیمٌ مُبینٌ (آیهٔ ۷۷) .

۵ ـ و ما علینا الاّلبلاغ المبین (آیهٔ ۱۶)

۶ ـ انّی اذاً الَفی ضَلالٍ مُبینٍ (آیهٔ ۲۳) .

۷ ـ وَسَلامٌ قَولاً مِنْ رَبٍ رحیم (آیهٔ ۵۸) .

در پایان آیه‌های اول و هفتم معمولاً دو کلمهٔ (یامبین) را هم می‌افزایند .

خال هم روی پیشانی مریض بگذارد .

آش اُماج و کُماج را مردان نباید بخورند و هر مردی از آن بخورد به زندان خواهد افتاد ، زنان حامله نیز نمی‌توانند از این آش بخورند زیرا طفلی که در شکم آنهاست اگر پسر باشد در بزرگی به زندان خواهد افتاد .

آش سر کوچه [1]

یا

بُلغورِخیر

هرگاه در کوچه یا محله یا شهری وبا و طاعون شیوع پیدا کند یا خشکسالی باشد و باران نبارد و بقول عوام «بلا و سنگینی بیاید و مرگ‌ومیر زیاد شود» زنان محل نذر می کنند که برای رفع بلا و مصیبت آشی بپزند و در راه خدا بین فقرا و مستحقان تقسیم کنند. این آش که بنام آشِ سرِکوچه یا بُلغورِخیر معروف است معمولاً در سر سه راهی تهیه می‌شود و همانجا نیز بین فقرا و مردم تقسیم می گردد و موادی هم که برای پختن آن لازم است از مردم و همسایگان و آشنایان گدایی می‌شود [2].

مراسم تهیه و تقسیم این آش بدین طریق است که یکروز قبل از پختن و تقسیم آش، زنانی که برای تهیهٔ این غذای‌نذری، بانی و پیشقدم شده‌اند مقداری‌گندم و نخود و عدس و لپه و گوشت و پیاز و برگ چغندر و روغن و نمك و هفت سر گوسفند تهیه می کنند و مقارن نیمه شب در سر یك سه راهی زمین را فرش و اجاقی

---

۱ – به این آش، «آشِ راهِ خدا» هم می گویند.

۲ – بعقیدهٔ بعضی باید نخود و لوبیا و پیاز و نمك این آش را از هفت خانه گدایی کردو برای تهیه بقیهٔ مواد از هفت فاطمه و هفت محمد پول گرفت و با آن پول گندم و سبزی و روغن وگوشت و سایر مواد را تدارك نمود.

در پناه دیوار در همان مکان آماده می‌سازند آنوقت دیگ نسبةً بزرگی پرآب کرده بر بالای اجاق روی آتش می‌گذارند. همین که آب جوش آمد کله‌های گوسفند را پاك کرده در دیگ می‌اندازند، سپس گوشت را قیمه کرده با مقداری لپه و زردچوبه و نمك در ظرفی جداگانه می‌ریزند و در کنار آتش قرار می‌دهند تا بپزد. بعد گندمها را برداشته «ریگ شور» می‌کنند و با دستاس پوست آنها را می‌گیرند و مجدداً دستاس می‌کنند تا گندمها خرد و به اصطلاح خراسانی‌ها سه پله[1] شود. بعد گندمها را توی دیگ می‌ریزند و نخود و عدس و برگ چغندر را هم به‌آن اضافه می‌کنند. وقتی گندمها خوب پخت، پیازداغ و روغن و نمك آش را هم در دیگ ریخته و دیگ را دم می‌کنند و تا صبح به‌آن دست نمی‌زنند و تمام شب را همانجا در سرِ سه راهی روضه می‌خوانند.

صبح موقع طلوع آفتاب سرِ دیگ را برداشته مدت چند دقیقه آش را هم می‌زنند. در این موقع زنانی که علاوه بر مصیبت عمومی حاجت یا مشکلی در زندگی خصوصی خود داشته‌باشند دورِ دیگ جمع می‌شوند و نیّت می‌کنند و از طرز جوشیدن آش در دیگ جوابِ نیّت خود را می‌گیرند. به این طریق که هر یك از آنها جداگانه دردل نیت می‌کند و کفگیر را سه بار دورِ دیگ، داخلِ آش می‌چرخاند و به‌اصطلاح آش را «هم می‌زند» تا جوششِ دیگ فرونشیند. بعد چند لحظه تأمل می‌کند تا مجدداً دیگ بجوش بیاید. اگر در این موقع جوششِ دیگ و حبابهای حاصل در قسمت جلو دیگ باشد کار آن زن در زندگی پیش خواهد رفت و به‌مراد دلش خواهد رسید ولی اگر جوششِ دیگ در قسمت عقب باشد گره از کارش گشوده نخواهد شد.

پس از انجام این مراسم آتش زیر دیگ را کم کرده بر بالای دیگ یك سینی پرآتش می‌گذارند و آنرا «دم می‌کنند» ودیگ رابه‌همان حال آنقدرمی‌گذارند

---

۱ ـ پلّه در لغت خراسانی یعنی «تکه» و «قطعه» و «نیمه» و در اینجا مقصود از گندم «سه‌پله» گندم نیم‌کوب و خرد شده‌است.

تا محتویات آن خوب بپزد و مانند حلیم له شود [۱]. تقریباً دو ساعت بعد سر دیگ را برمی‌دارند و آش را در ظرفهای مختلف می‌ریزند قدری قیمه برآن مزید می‌نمایند و بین فقرا تقسیم می‌کنند.

۱ ــ خراسانی‌ها می‌گویند باید دیگ آنقدر سرِبار بماند تا «دانه واکند».

حلوای دوازده امام

هرگاه زنی سخت زا باشد ویا زیاده از حد سقط جنین کند در موقع وضع حمل او ، عده‌ای از زنان مؤمنه دورش جمع می‌شوند و به نیت تسکین درد وی و آسان کردن رنج زادن بر او ، حلوایی می‌پزند و خیرات می کنند که به نام «حلوای دوازده امام» معروف است .

طرز تهیه و مراسم حلوای دوازده امام به شرح زیر است :

چند لحظه قبل از تولد نوزاد یعنی تقریباً مقارن هنگامی که زائو [1] به چهار درد نزدیك شده‌است مقداری روغن در ماهی‌تابه [2] می‌ریزند و آنرا روی آتش می گذارند [3] وقتی روغن خوب داغ شد ، دوازده قاشق آرد به نام دوازده امام (ع) در آن می‌ریزند و آردها را در روغن آنقدر تف می‌دهند که قهوه‌ای بشود . بعد مقداری شیره و گلاب و زعفران بهم آمیخته در ماهی‌تابه می‌ریزند و با آردهای تف خورده مخلوط می کنند و در حین انجام دادن این عمل می گویند : « حلوا پختم به اسم دوازده امام ، انشاءالله حضرت امیرالمؤمنین (ع) نظر کند و بچه زودتر از مادر خلاص شود » . زیرا عقیده دارند که در موقع زایمان هر زن مسلمان حضرت امیرالمؤمنین (ع) بر بالین زائو تشریف می‌آورند و عصای مبارکشان را به دور کمر او می کشند تا وضع حمل بر او آسان گردد .

۱ـ درخراسان بجای کلمهٔ زائو عموماً کلمهٔ « زاچ » را بکار می‌برند (رك : بخش لغات)

۲ـ در خراسان ماهی‌تابه را « لاقلاقو » (lâqlâqu) می‌خوانند (رك : بخش دهم لغات)

۳ـ معمولاً حلوا را مادر زائو و یا مادر شوهر او می‌پزد .

البته چند لحظه قبل یا بعد از آماده شدن حلوا زائو فارغ می‌شود و از درد و رنج خلاص می‌گردد و لیکن هرگاه درد او طولانی شود و وضع حملش از وقت و حد معمول بگذرد و «بچه از مادر خلاص نشود» زنانی که اطراف زائو جمع شده‌اند به دلداری او می‌پردازند و با اعتقاد کامل به او می‌گویند: «بی‌تابی نکن، صبور باش، حضرت به نماز رفته‌اند، الآن از نماز برمی‌گردند و تو از درد خلاص خواهی شد».

پس از متولد شدن نوزاد و خلاص شدن زائو زنان دسته‌جمعی صلوات می‌فرستند و شادی می‌کنند. آنگاه صاحب نذر حلوا را از روی آتش برمی‌دارد و بین حاضران تقسیم می‌کند و مقداری از آنرا با چند قطعه نان نیز به فقرا و مساکین می‌بخشد.

زنانی که سقط مکرر داشته باشند و یا فرزند آنها عموماً پس از تولد چند روز یا چند ماه بیشتر زنده نماند، این حلوا را سه سال[1] پی در پی در همان روز و ساعتی که طفل آنها متولد شده است پخته و بین فقرا تقسیم می‌کنند و علاوه بر این نام طفل خود را نیز بمون‌علی و یا بمون‌خانم و یا به‌طور کلی بمونی می‌گذارند[2] و عقیده دارند که به این طریق فرزند آنها در کودکی و جوانی نخواهد مرد و به سن طبیعی و کامل خواهد رسید.

۱ـ مقصود سال قمری است.

۲ـ رك: فصل آبستنی و زایمان.

دیگچهٔ حضرت زهرا

دیگچهٔ حضرت زهرا برای هرنذر وحاجتی خوب است و سفرهٔ آن روز چهارشنبهٔ آخرماه صفرانداخته می‌شود.

طرز پختن دیگچه و مراسم آن :

مقداری برنج را با مقداری شیر (شیر باید دو برابر برنج باشد) در دیگی ریخته روی آتش می‌گذارند کمی که پخت مقداری شکر و گلاب و روغن به‌آن اضافه می کنند و آنرا « هم‌می‌زنند» تا برنج «مغزپخت» شود . آنوقت یك دستمال یا پارچهٔ تمیز روی دیگ انداخته سر دیگ را روی آن می گذارند و به‌اصطلاح دیگ را « دم می کنند » . پس از انجام این مقدمات صاحب نذر دوعدد شمع روشن کرده روی سر دیگ می‌گذارد و در مقابل دیگ دو رکعت نماز حاجت [1] می‌خواند . هرگاه زنان دیگر نیز حاجت داشته باشند در آن موقع به آنجا می‌آیند و هریك شمعی روشن کرده روی‌سر دیگ می‌گذارند و نماز حاجت می خوانند پس از آنکه نذرشان برآورده‌شد آنها نیز باید دیگچهٔ حضرت زهرا بپزند وسفره بیندازند . پس از اتمام نماز حاجت ، دیگ را به همان صورتی که هست از روی آتش برداشته یکسر به‌اتاق مخصوصی که در آن سفرهٔ نذری انداخته شده‌است می‌برند وتا موقعی که دیگ به اتاق مزبور نرسیده نباید سرِ آن باز شود زیرا دیگچهٔ حضرت زهرا را نباید آسمان ببیند و همچنین مرد نباید از آن بخورد ، زن آبستن نیزنباید بخورد مگر آنکه

---

۱ ـ نماز حاجت عیناً مانند نماز صبح است .

در موقع خوردن بگوید : « خدایا خداوندا ، می‌خورم به‌نذراینکه بچه‌ام از چهار ستون بدن خراب نباشد سال دیگر یك تومان می‌دهم خرج دیگچه کنند » . اتاقی که درآن سفره انداخته شده از هرطرف دارای پرده است و هیچگونه سوراخ وروزنی ندارد . پرده‌ها باید طوری انداخته شود که آسمان پیدا نباشد زیرا اگر آسمان دیگچه را ببیند آن دیگچه نجس می‌شود (برای روشنایی اتاق ، از چراغ استفاده می‌شود) . آنوقت زنها دور سفره می‌نشینند و صاحب نذر سردیگ را بازمی‌کند و برای‌هریك از زنها یك پشقاب دیگچه « می‌کشد » . گاهی موقعی که سر دیگچه را برمی‌دارند روی سطح برنجها جوش خوردگی هایی به‌شکل مهر و تسبیح دیده می‌شود . اگر این علامت روی دیگچه دیده شود می‌گویند دیگچه نظر یافته و مهر وتسبیح حضرت زهرا (ع) رویش افتاده است .

زنها پس ازخوردن دیگچه دستهای خود را درآفتابه لگن مخصوصی می‌شویند و آبی که از شستن دست آنها درلگن جمع شده باید درآب روان ریخته شود[1] .

---

۱ ـ نوع دیگری دیگچه درخراسان هست که بنام دیگچهٔ امیرالمؤمنین یا دیگچهٔ زین‌العابدین بیمار خوانده می‌شود . طرز پختن آن عیناً مانند دیگچهٔ حضرت زهرا و روز پختن آن نیز در چهارشنبهٔ آخر صفر است و آنرا همه‌کس می‌تواند بخورد حتی مردها .

سفرهٔ بی بی سه شنبه

یا

سفرهٔ بی بی حور و بی بی نور

می‌گویند که بی‌بی‌حور و بی‌بی‌نور دوتا از دختران پیغمبر(ص) بوده‌اند و بی‌بی‌سه‌شنبه نیز یکی از زنان مقدس و نیکوکار و معاصر با آنها بوده‌است . وجه تسمیهٔ بی‌بی‌سه‌شنبه از آنجاست که این زن مقدس روز سه‌شنبه بدنیاآمده و روزسه شنبه ازدواج کرده و روز سه‌شنبه هم فوت نموده‌است و به‌همین جهت نام او را بی‌بی‌سه شنبه گذاشته‌اند .

درخراسان زنهایك نوع آش نذری بنام آش بی‌بی‌سه‌شنبه یا آش بی‌بی‌حور و بی‌بی‌نور می‌پزند که خیلی معروف است و گویا در تمام ایران هم‌پختن آن مرسوم است . سفرهٔ این آش را برای هر حاجتی می‌توان انداخت و جمله زنان را عقیده براین است که این سفره مؤثرترین نذرهاست زیرا همانطور که بعداً بیان خواهیم کرد در ضمن انجام مراسم نذر زنان مقدسی که سفره بنام آنها انداخته می‌شود (مقصود بی‌بی حور و بی‌بی نور و بی‌بی سه‌شنبه است) نصف شب می‌آیند و اثر انگشت خود را روی غذای نذری می‌گذارند و به‌این طریق به‌صاحب نذر می‌فهمانند که نذرش قبول و حاجتش برآورده خواهدشد و کمتر دیده شده است که‌کسی با خلوص عقیده و نیت پاك این سفره را بیندازد و حاجتش برآورده‌نشود .

سفرهٔ بی‌بی‌حور و بی‌بی‌نور قصهٔ مخصوصی دارد که درموقع انداختن سفره

و انجام مراسم نذر باید بوسیلهٔ یکنفر نقل شود و ما اینك قبل از بیان جزئیات این نذر وطرز انداختن سفره بشرح قصهٔ مزبور می‌پردازیم :

« یکی بود یکی‌نبود . در زمانهای قدیم مردی بود یك دختر داشت . زنش مرد ودختر بی‌مادرماند . آن مرد برای اینکه درزندگی تنها نباشد عیال دیگری اختیار کرد . عیال تازهٔ او یعنی زن‌پدر نسبت به دختر خیلی نامهربان و سخت‌گیر بود و هیچ علاقه‌ای به‌او نداشت وچون زن بدجنسی بود بفکر افتاد‌که او را « سر درگم » کند وبرای اجرای این نقشه یکروزخودرا بناخوشی‌زد وبه‌شوهرش گفت:دخترتو دختر بسیار بدقدمی است ، وجود او در این خانه برای من « یمن و شگون » ندارد . اگر بخواهی من از بیماری رهائی پیداکنم و در زندگی روی خوش ببینم باید هرچه زودتر بروی و او را در بیابان بیندازی تا گرگها بخورند . مرد نادان که « زن دومش» را خیلی دوست داشت چاره‌ای جز اطاعت ندید . دختر را سوار بر اسب‌کرد و به‌نقطهٔ بسیار دوری دربیابان برد . آنجا دختر را زیر درختی خوابانید و خود فرار کرده به‌شهرآمد . چندساعت بعد دختر بیدارشد و پدرش را صدا زد و جوابی نشنید . یکه وتنها به‌هرطرف دوید . وحشت زده بدنبال پدرگشت ولی غافل از اینکه پدر نامرد ، او را دربیابان رها کرده و رفته است تا دختر طعمهٔ‌گرگها بشود . کم‌کم شب فرا رسید . دختر از ترس حیوانات‌درنده بربالای درختی رفت و تاصبح در آنجا ماند . سحرگاه از درخت پایین آمده توکل برخدا بست و براه افتاد بیچاره گریه‌کنان به‌هرسومی‌رفت و ازخدا و پیغمبر نجات خود را طلب می‌کرد . رفت و رفت تا به جنگلی رسید درآنجا ناگهان چشمش به خیمهٔ سفیدی افتاد جلو رفت دید سه زن بسیار زیبا (حوری) در آنجا در کنار چشمه‌ای نشسته مشغول پختن آش هستند وکاسهٔ آبی‌هم درکنار دیگ آش گذاشته‌اند . جلو رفت وسلام کرد . زنهای مزبور که یکی بی‌بی‌حور و یکی بی‌بی‌نور و سومی بی‌بی سه شنبه بودند مؤدبانه جواب سلام او را دادند و از احوال او پرسیدند . دختر شرح احوال خود را برای آنها بیان‌کرد . آن سه حوری مقدس پس ازشنیدن سرگذشت او به وی گفتند اگر

می‌خواهی روی آسایش ببینی و به مرادت برسی نذر کن که آش بی‌بی‌حور و بی‌بی‌نور یا آش بی‌بی‌سه‌شنبه بپزی. دختر گفت این آش را چطور می‌پزند؟ حوری‌ها جواب‌دادند همین که حاجتت بر آورده‌شد می‌روی از هفت فاطمه مقداری آرد و نخود و لوبیا و عدس و ماش گدائی می‌کنی و باآن آش می‌پزی و بین‌زنان محله تقسیم می‌کنی. سپس طرز پختن آش و آداب سفره انداختن و مراسم دیگر آن نذر را به‌دختر آموختند و خودشان ناگهان از نظر غایب شدند. دخترخوشحال شد و پیش خود نذر کرد که اگر از این جنگل نجات پیداکند و از دست «مادراندر» خلاص شود و به‌زندگانی راحتی برسد یك سفرهٔ بی‌بی‌حور وبی‌بی‌نور بیندازد و به‌این نیت‌مرتباً با خود می‌گفت:

خدایا حاجتم را رواکن مرا از دام ماراندر[۱] رهاکن

هنوز این جمله را تمام نکرده بودکه‌ناگهان دید سه سوار از دور پیدا شدند و به‌سوی اوآمدند. یکی از این سوارها پسرپادشاه مملکت بود و دوسوار دیگر پسر وزیر وپسرقاضی. همین که چشم پسر پادشاه به‌دختر افتاد یك دل‌نه صددل عاشق او شد. جلوآمد و به دختر گفت: ای دختر آب داری بخوریم ما از راه دورآمده‌ایم وتشنه‌ایم. دختر گفت بلی. بعدکاسه آب را ازکنار دیگ برداشت و به پسر پادشاه داد. وقتی‌کاسه خالی شد دو باره دختر آن را از چشمه با آب‌خنك پر کرد و به پسر پادشاه داد. پسرپادشاه پرسید این چه حکمتی بود که اول آب‌گرم بما دادی وبعدآب سرد؟ دخترگفت اول تازه ازراه رسیده بودیدو سینه‌تان گرم بود بشماآب‌گرم دادم تا قدری رفع عطش کنید وبعدآب سرد دادم تاگرمی سینه وعطش شما بکلی فرونشیند. پسرپادشاه از این حاضرجوابی و از فهم و کمال دختر بسیارخوشش آمد. پس او را بر ترك اسب سوار کرده با خود به قصر برد وبه عقدازدواج خویش درآورد و به این طریق‌دختر خوشبخت شد.

روزی دختر بیادش آمد که نذرکرده است هرگاه به راحت و نعمت برسد

---

۱ ـ ماراندر (mâr-andar) = مادراندر، زن‌پدر.

آش بی‌بی سه‌شنبه بپزد . پس بفکر افتاد که هر چه زودتر نذر خود را اداکند . اما چون عروس پادشاه بود و نمی‌توانست برود از هفت فاطمه آرد و سایر حبوبات راگدایی کند بناچار مقداری آرد و نخود و عدس در هفت طاقچه از طاقچه‌های اطاق گذاشت و بعد چادری بسر کرده از طاقچهٔ اول تا طاقچهٔ هفتم شروع کرد بگدایی در این موقع زن پادشاه او را دید فوراً به پسرش خبر داد و گفت : «پسرجان اگر می‌خواهی شیرم را حلالت کنم این دختر گدا صفت را بینداز بیرون . ببین چقدر پست است که هنوز نتوانسته است عادت قدیم‌گدایی را از دست بدهد» .

پسر پادشاه فوراً نزد دختر آمد که موضوع را تحقیق کند . وقتی وارد شد دید دختر دیگی روی اجاق گذاشته مشغول پختن آش است . از بس عصبانی بود لگد محکمی بدیگ زد و آشها را سرنگون کرد . دختر گریه کرد و او را نفرین نمود . روز بعد پسر پادشاه با پسر وزیر و پسر قاضی به‌شکار رفتند . غفلتاً پسر وزیر و پسر قاضی گم شدند . پسر پادشاه هر چه جستجو کرد آنها را نیافت ناچار عنان اسب را برگردانید و به طرف شهر برگشت . در میان راه همینطور که به فکر فرو رفته بود ناگهان صدایی از پشت سر خود شنید . سر برگردانید کسی نبود . اول ترسید بعد با خود گفت : «مثل اینکه اشتباه کرده‌ام» . چند قدم که رفت باز همان صدا به‌گوشش رسید . دوباره سربرگردانید باز هم کسی نبود . در این موقع چشمش به پشت ترك اسب افتاد دید سر بریدهٔ پسر وزیر و پسر قاضی به دو طرف ترك او بسته شده است . وحشت زده هی بر اسب زد و با سرعت تمام به شهر مراجعت نمود . پادشاه خیال کرد او پسر وزیر و پسر قاضی را کشته است پس حکم کرد او را زندانی کردند . چند روز بعد زن پادشاه خواست به دیدن پسرش‌برود ، دختر گفت به پسرت بگو اگر به دیگ آش من لگد نمی‌زدی به این مصیبت گرفتار نمی‌شدی حالا اگر عقیده پیداکنی و نذر کنی که آش بی‌بی سه شنبه بپزی یقین بدان که از زندان خلاص خواهی شد . پسرپادشاه وقتی ازمادرش این حرف را شنید و فهمید که بواسطهٔ نفرین آن دختر به تهمت بی جاگرفتار شده است به مادرش دستور داد که فوراً برود

و دیگ آش را «بار بگذارد» . هنوز آش حاضر نشده بود که خبر دادند پسر وزیر و پسر قاضی پیدا شدند . همه خوشحال شدند و شادی کردند و پسر پادشاه از زندان خلاص شد و با خود عهد کرد که بعد از این به آش بی‌بی سه شنبه و بی‌بی حور و بی‌بی نور اعتقاد کامل داشته باشد »

اینك شرح جزئیات این نذر و مراسم آن :

سفرهٔ بی‌بی حور و بی‌بی نور برای هر نذر و حاجتی انداخته می‌شود . این سفره را در همه ماهها می‌توان انداخت جز در ماههای محرم و صفر . طرز انداختن سفره به این طریق است که شب سه شنبه مقارن غروب آفتاب سفرهٔ تمیزی در اتاق خلوتی روی زمین پهن می کنند و اشیاء ذیل را در سفره می‌گذارند : مقداری آرد الك کرده (یا به قول خراسانی‌ها مقداری آرد ماشور[1] کرده) برای پختن آش ، یك نعلبکی شکر یا خاکه قند ، یك نعلبکی نمك سائیده ، یك پشقاب نخود و کشمش ، یك سورمه‌دان ، یك استکان سرکه ، یك جا نماز تمیز با مهر و تسبیح ، یك آینه ، یك جلد کلام‌الله مجید و یك عدد کارد و جمیع وسائل و حبوباتی که برای پختن آش نذری لازم است .

پس از آنکه اشیاء و لوازم مذکور را در سفره گذاشتند دو عدد شمع نیز روشن کرده در دو طرف آینه درون سفره قرار می‌دهند آنوقت چراغی روشن کرده آنرا وسط سفره می‌گذارند . پس از آنکه سفره به‌این طریق حاضر شد صاحب نذر وضو گرفته با خلوص نیت در کنار سفره می‌نشیند و دو رکعت نماز حاجت می‌خواند آنگاه از اتاق خارج می‌شود و در اتاق را قفل می کند . تا فردا صبح که مراسم اصلی سفره انجام می‌گیرد ، هیچکس نباید به‌آن اتاق وارد شود . صاحب نذر نیز تا ظهر روز بعد که غذای نذری بین مهمانها تقسیم می‌شود بایستی روزه بگیرد و چیزی نخورد .

۱ـ ماشور (mâšur) به‌زبان خراسانی یعنی « الك » . در مشهد این لغت را «ماشو» تلفظ می کنند .

زنها عقیده دارند که هرگاه خداوند بخواهد نذر آنها را قبول کند مقارن نصف شب وقتی همه خوابیده‌اند بی‌بی سه‌شنبه یا بی‌بی حور و بی‌بی نور می آیند و روی آردها و نمکی که در سفره‌گذاشته شده انگشت می‌زنند. به‌این جهت صاحب نذر برای آنکه بفهمد نذرش قبول شده است یا نه ، صبح زود وضو گرفته وارد اتاق می‌شود و به آردها و نمکی که شب قبل در سفره گذاشته است نظر می‌اندازد. اگر اثر انگشت یا جای تسبیح روی آردها یا نمکها دید که مطمئن می شود نذرش قبول خواهد شد[1] اما اگر آرد و نمك دست نخورده بود مأیوس می‌گردد و برای او یقین حاصل می‌شود که بی‌بی حور و بی‌بی نور به سفرهٔ او توجهی نکرده‌اند.

خلاصه پس از مشاهدهٔ اثر انگشت و اطمینان به اینکه بی‌بی حور و بی‌بی نور به آن سفره نظر انداخته‌اند صاحب نذر آردهای توی سفره را برمی دارد و با آرد دیگر مخلوط نموده از آن خمیر می سازد و در آن خمیر قدری روغن و زردچوبه می‌ریزد و از آن دو قرص نان (یکی بزرگ و یکی کوچك) بنام نان‌تُماج درست می کند و در همان موقع دیگ آشی را که برای سفرهٔ ظهر لازم است به بارمی‌گذارد. این آش بنام آش اُماج معروف است.

برای پختن آش اماج ابتدا مقداری آرد را اُماج می کنند[2]. آنگاه بمقدار لازم هویج‌دانه[3] با گوشت و سبزی پخته بمقدار کافی آب به آن می‌افزایند[4] وپس از آنکه خوب جوش آمد اماجی را که درست کرده‌اند توی دیگ می‌ریزند و سر دیگ را محکم می‌بندند سپس دو دانه شمع روشن کرده روی سردیگ

۱ــ علاوه بر اثر انگشت و تسبیح‌که بر روی نمك‌ها و آردها دیده می‌شود ، نمك نیز قدری شیرین و شکر قدری شور شده است.

۲ــ به‌این معنی‌که قدری آب نمك به آرد زده آنرا بافشار دست از الك رد می‌کنند.

۳ــ هویج دانه در اصطلاح خراسانی‌ها یعنی بنشن که عبارت‌است از نخود و لوبیا و عدس وماش.

۴ــ باید مقداری از مواد لازم برای این آش را از سه خانه گدائی کرده باشند.

می‌گذارند و دیگ را به مدت یك ساعت «دم می‌کنند».

نا گفته نماند که دو قرص نان کماج که قبلاً به آن اشاره شد باید در زیر خاکستر دیگ آش و یا بوسیلهٔ آتشی که در زیر آن دیگ است پخته شود.

پس‌از آنکه آش اماج و نان کماج تهیه شد قرص کوچك نان را به یکنفر «صغیر» می‌دهند و قرص بزرگ را نگاه می‌دارند و هنگام ظهر سر سفره می‌گذارند. همین که ظهر شد آش اماج را در کاسه‌های تمیز ریخته برای مهمانها سر سفره می‌برند.

کسانی که برای خوردن آش دعوت شده‌اند همه باید از زنان مقدس و مؤمنه باشند. حضور مردان در سر این سفره بکلی ممنوع است و هر مردی که در سر سفره حضور پیدا کند دیر یا زود کور خواهد شد. حضور دختران نابالغ در سر این سفره بلامانع است اما زنان باردار یا آبستن نباید برای خوردن آش به این سفره دعوت شوند زیرا ممکن است بچه‌ای که در شکم حمل می‌کنند پسر باشد و اگر زنی اولاد ذکور در شکم خود داشته باشد و در سر سفره حضور پیداکند مسلماً اولادش کور بدنیا خواهدآمد.

خلاصه پس از آنکه زنان مؤمنه دور سفره نشستند کاسه‌های آش را می‌آورند و در سفره می‌چینند. آنگاه دختر نابالغی قرص نان کماج را برداشته بر بالای سر صاحب نذر تکه تکه می‌کند. سپس خورده‌های نان را با مقداری نخود و کشمش که از شب قبل در سفره باقی مانده است مخلوط می‌نماید و برای هریك از مدعوین مقداری در نعلبکی ریخته به او می‌دهد. در این موقع یکی از زنها (معمولاً یك آتو[1] یا یك ملاباجی) بر بالای صندلی یا منبر رفته سورهٔ الرحمن را با صدای بلند قرائت می‌کند و در حینی که او سورهٔ الرحمن را می‌خواند دختر نابالغی که اسمش فاطمه باشد رو به قبله کنار سفره قرارمی‌گیرد و یك کاسه آش با یك کاسه خالی و یك قاشق در جلو خود می‌گذارد و با هرسوره‌ای که «آتو» قرائت می‌کند یك قاشق

۱- آتو زنی است که در مجالس روضه‌خوانی زنانه بجای آخوند روضه می‌خواند.

ازآشها ر ابرداشته درکاسهٔ خالی می‌ریزد و به همین طریق تاختم سورهٔ الرحمن آشها را جابجا می‌کند[۱].

همین که سورهٔ الرحمن تمام شد صاحب نذر کاسه آش را ازجلو دختر برداشته به حضار تعارف می‌کند. هریك از زنها یك یا چند قاشق از آن آش به‌عنوان تبرك می‌خورند، آنگاه «آتو» روضهٔ بی‌بی‌حور وبی‌بی‌نور را می‌خواند. پس از اتمام روضه قدری پنبه به‌روغن مالیده به اسم دوازده امام در روی خشت خامی روشن می‌کنند و پس از آنکه سوخت و تمام شد کاسه‌های آش را بین زنها تقسیم می‌کنند[۲]. پس از خوردن آش ظرفهای خالی را در محل تمیزی می‌شویند و آب ظرف شوئی را در جایی که «زیرپا» نباشد می‌ریزند. خشت خام و تکه پنبه‌ای را که قبلاً آتش زده بودند به‌آب روان «سر می‌دهند».

زنهایی که حاجت داشته باشند ولی به‌علت عدم استطاعت نتوانند سفره بی‌بی سه‌شنبه بیندازند شب سه‌شنبه موقعی که صاحب نذر شمع روشن می‌کند و در دو طرف آینه می‌گذارد آنها نیز قدری پنبه به نوك چوب کبریت پیچیده پنبه را به روغن چراغ آغشته می‌کنند و آنرا آتش زده در سر سفره می‌گذارند و عقیده دارند که اگر سفره نظر کرده شود نذر آنها نیز قبول و حاجتشان برآورده خواهد شد.

۱ـ با قسمت آخر مراسم آش اماج وکماج مقایسه کنید.

۲ـ هر گاه سفرهٔ بی‌بی‌سه شنبه را به نذر شفای بیمار انداخته باشند صاحب نذر در موقع تقسیم آش بین مدعوین یك قاشق از آن را نیز به بیمار می‌خوراند بعدکارد یاچاقوئی برداشته روی شعلهٔ شمعها نگاه می‌دارد تا نوك آن با دود شمع سیاه شود آنوقت انگشت کوچك خودرا به دوده آلوده‌نموده و با آن خالی بر پیشانی خود و خال دیگری بر پیشانی مریض می‌گذارد پس از آن مجدداً انگشت خود را به دوده آلوده و دو خط متقاطع به‌شکل (×) برسینهٔ مریض رسم می‌کند.

سفرهٔ حضرت ابوالفضل

این سفره برای برآمدن هرگونه حاجتی از قبیل شفای بیمار وسلامت مسافر و پیداشدن مال مسروقه و خلاص‌شدن از یك‌گرفتاری و بطور کلی رفع هرگونه خطر و بلا ، مؤثر و مفید است. کسی که حاجت داشته‌باشد ابتدا نیّت‌کرده با خود می‌گوید : «خدایا خداوندا اگر بیمار من شفا یابد یا مسافر من به سلامت برسد و یا فلان حاجتم برآورده شود یك سفرهٔ ابوالفضل می‌اندازم» و وقتی به حاجت خود رسید باید هرچه زودتر به نذر خود عمل‌کند.

مراسم اجرای این نذر و انداختن سفرهٔ آن به این طریق انجام می‌شودکه صاحب نذر روزی را معین‌کرده از عده‌ای از زنان همسایه و آشنایان خود دعوت می‌کندکه به منزل او بیایند. مقارن عصر همان روز سفرهٔ پاك و سفیدی در وسط اتاق پهن‌کرده چندکاسه آش رشته و چند پشقاب شله زرد وکاچی و حلوا و نان و پنیر و سبزی و مقداری میوه از قبیل خربوزه و هندوانه و سیب وگلابی و انار و انگور و مقداری آجیل دوازده رنگ[1] با یك پشقاب ستاره پلو[2] ودو پشقاب آرد[3]

۱ـ آجیل دوازده رنگ عبارت‌است از مخلوطی ازکشمش ومغز بادام وگردو و فندق و پسته ونخودچی و تخم‌کدو و تخم هندوانه و توت خشکه و انجیر و نقل و خرما.

۲ـ مقصود عدس‌پلو است.

۳ـ اگرآرد را بصورت خمیر درآورده در پشقاب بگذارند بهتر است.

توی سفره می‌چینند[۱]. چند دانه شمع هم روشن کرده بطور قائم توی آردها یا خمیر داخل پشقاب قرار می‌دهد. بعد مقداری پنبه برداشته درروغنی که قراراست غذاهای نذری باآن تهیه شود فرومی‌برد. آنوقت پنج یا دوازده یا چهارده عدد چوب بطول تقریبی بیست سانتی‌متر و قطر پنج تا ده میلیمتر انتخاب کرده، بر سرهر یك ازآنها مقداری پنبه که به روغن آغشته شده‌باشد می‌پیچد و به این طریق پنج شمع شبیه به مشعل‌های کوچك به اسم پنج تن آل‌عبا یا دوازده شمع به اسم دوازده امام یا چهارده شمع به اسم چهارده معصوم درست می‌کند[۲] و آنها را در گوشه‌ای از سفره می‌گذارد.

وقتی مدعوین حاضر شدند، همه دورِ سفره می‌نشینند. آنوقت یك ملاباجی یا آتو که همان روضه‌خوان زن باشد بالای منبر می‌رود و روضهٔ ابوالفضل را که عبارت از شرح سرگذشت غم‌انگیز حضرت ابوالفضل (ع) در روز عاشوراست با صدای بلند می‌خواند. ابتدا حضار مجلس، دسته جمعی چند صلوات می‌فرستند و متعاقب آن ملا باجی یا آتو[۳] با صدای بلند و رسا این شعر را می‌خواند:

اول به‌هوا فرشته‌ها را صلوات — بر روی زمین شیرخدا را صلوات
در کوفه تمام کافران را لعنت — در شهرِمِشَدْ[۴] امام رضا را صلوات
صلوات نامه‌ای زجمال محمد است — قرآن تمام وصف کمال محمد است
درطاق عرش نام محمد نوشته است — صلوات بر محمد وآل محمد است

پس از آن آتو با صدا و آهنگ مخصوص شرح مصیبت وسرگذشت حضرت

۱ــ وجود آش رشته وآجیل و حلوا و شمع در سفره ضروری و باقی مستحب است بهرحال هرچه سفره رنگین‌تر باشد بهتر خواهد بود

۲ــ کمی یا فزونی عدد این شمع‌ها بستگی به قلت یا کثرت مهمانها دارد.

۳ــ رك: حاشیهٔ ص۳۴

۴ــ Mešad = مشهد

ابو الفضل (ع) را در بحرطویل بدین شرح می‌خواند[۱] :

«گفت آندم خلفِ پاك نبوت، وصیِ حیدرِ صفدر علی آن ساقی کوثر، که بوَدْ نام نکویش به جهان شاهِ شهیدان ، به جنان سیّدِ خوبان ، به فلك چون مهِ تابان ، ز ازل خواست بجان‌گشت خریدار بسی رنج و بلا را .

« گفت عباس به شاه شهدا ، با ادب و صدق و صفا ، کای شه دین بهر خدا ، حال بده رخصت میدان ، که روم بهر یتیمان ، به برِ فرقهٔ دونان ، طلب آب کنم زان سپه و لشکر کفار جفا کار ستم‌کیش بد اندیش ، که شاید به حرم جرعهٔ آبی برسانیم ، زدل آتش سوزان وکنم رفع همی شور ونوا را .

«گفت آندم شه خوبان ، به دل زار پریشان ، چه روی جانب میدان ، مکن آهنگ تو برجنگ ، براین فرقهٔ پرننگ ، تو را مقصد دل آب بود بهر یتیمان من امروز ، که یکسر همه لب تشنه و دل خسته و پژمرده شده ، روح به تن هیچ ندارند ، همی از ستم و رنج و محن ، زود روان شو ، تو بیاور ز برای جگرِ تشنهٔ ما آب بقا را .

«گشت عباس ، روان جانب میدان ، چو یکی شیر ژیان حمله برآورد برآن قوم خسان ، روی به سردار بدان کرد وبگفتا ، اسدالله[۲] نذاریم[۳] دگر زنده شما را . »

بعد از بیان این مقدمه آتو آهنگ صدای خود را عوض کرده داستان را از بحر طویل به سخن عادی برمی‌گرداند و اینطور ادامه می‌دهد :

بلی خواهران و مادران عزیز ، عباس مشك را بدوش کشید و پا در رکاب کرد و روانهٔ شط فرات شد . وقتی به‌کنار شط رسید پا از حلقهٔ رکاب خالی کرد و اسب خود را رها نمود تا آب بیاشامد . اما حیوان زبان بسته آب نمی‌خورد یعنی

۱ـ در این موقع هریك از زنها که نذر یا حاجتی داشته باشد یکی از شمعهای چوبی را برداشته روشن می‌کند و درکنار شمع‌های دیگر توی پشتابها می‌گذارد .

۲ـ طبق روایت ، اسدالله نام سردار لشکرکفار بوده است .

۳ـ نذاریم = نگذاریم .

که تا شما آب ننوشید من آب نمی‌آشامم . بلی خواهران عزیز ، عباس بن علی کف دست خود را زیر آب کرد تا آب بیاشامد اما همانم یادش آمد که لبهای برادرش خشك است . پس صدا را به‌گریه بلند کرد و های های شروع به اشگ ریختن نمود .

آمد بیادش از لب خشك برادرش

شد غیرت فرات زچشم چو خون ترش

گفتا نخورده آب گلستانِ حیدری

تو آب نوش،اما کجا شد برادری ؟

عباس بن علی با کف دست مشتی آب از شطّ فرات برداشت ولی نخورد . مشك را از شانهٔ خود پائین آورد و از شطّ فرات پر نمود بدوش کشید و پا درحلقهٔ رکاب گذاشت و هی بر مرکب زد تا شاید بتواند قطرهٔ آبی به حرم اباعبدالله‌الحسین برساند اما لشکر کفار ناگهان دور او را گرفت و هرکس بنوعی بنای آزار او را گذاشت . یك ظالمی تیری از چلهٔ کمان رها کرد . تیر آمد و بر دست عباس نشست و دست راست عباس را قطع کرد . عباس مشك را به دست چپ کشید و صدا را به‌گریه بلند کرد و گفت :

افتاد دست راست خدایا ز پیکرم

بر دامنِ حسین رسان دست دیگرم

دست چپم بجاست اگر نیست دست‌راست

اما هزار حیف که یك دست بی‌صداست!

دوباره هی بر مرکب زد تا شاید با دست چپ بتواند آب را به حرم حسین برساند. در این موقع باز یك ظالم دیگر از کمین تیری رها کرد و دست چپ‌عباس را هم قطع نمود . عباس مَشك را به دندان گرفت . ظالم دیگری ، تیر سوم را رها کرد و مَشك را سوراخ نمود . آب به زمین ریخت. عباس ناگزیر تن به‌قضای آسمانی ومشیت ربّانی داد و باز صدا را به گریه بلند نمود و فریاد زد : برادر جان حسین ،

برادرت را دریاب!

زینب مظلوم در قتلگاه دید رنگ ارغوانیِ حسین مثل زعفران زرد شده است دامن حسین را گرفت و گفت: برادرجان چرا رنگِ ارغوانیت زرد شده؟ حسین بن‌علی به‌گریه فرمود: خواهرجان دست از دلم بردار که برادر رشیدم عباس را کشتند. آنگاه حسین بن علی روانهٔ قتلگاه شد. همه جا آمد تا به بالین برادرش ابوالفضل رسید. دید برادر چه برادری! دست در بدن ندارد. دوچشمان او را خون فراگرفته و نیمه جانی بیش از او باقی نیست. سرِ عباس را به دامان گرفت و گریه کرد. دید عباس‌هم گریه می کند. صدا را بلند کردو فرمود: برادرجان از برای چه‌گریه می کنی؟ مگر زخمهای بدنت سوزش می‌کند یا تیری‌که در چشمت فرو رفته است آزارت می‌دهد؟ عباس بن علی گفت نه برادر، حسین بن علی فرمود: پس گریهٔ تو برای چیست؟ عباس بن علی جواب داد برادرجان:

گریهٔ من نه بر این سوزشِ پیکر باشد
گریهٔ من نه بر این دیدهٔ انور باشد
گریهٔ من نه بر این دست که افتاده ز من
گریهٔ من نه بر آن دختر و مادر باشد[1]
گریه از بهر تو دارم که چنین بی‌یاری
از پیِ کشتنِ تو اینهمه کافر باشد

حسین بن علی جواب می‌دهد: برادرجان غصه‌نخور من بی‌یار و یاور نیستم خواهرم زینب پس از مرگ من بر سرِخاکم خواهد آمد. عباس‌بن علی می گوید: برادر جان، این دم آخر وصیتی دارم وصیت من این است:

مرا به خیمه مبر تا که حالتی دارم
چرا ز روی سکینه خجالتی دارم

۱ـ مادر و دختر حضرت ابوالفضل (ع) در مدینه بوده‌اند و مقصود حضرت این‌است که‌من برای دوری آنها گریه نمی‌کنم.

سکینه آب زمن خواست پاره شد جگرم
نشد که قطرهٔ آبی برای او ببرم

آنگاه مجدداً ملاباجی آهنگ صدا را تغییر داده می‌گوید: «کجا روم به که گویم بغیر این درگاه، بلند ده مرتبه بگو یاالله».

حاضران ده مرتبه یاالله می‌گویند. ملاباجی باز ادامه می‌دهد و می‌گوید:

بارالها به حقِ قربِ نبی — به رسولت محمدِ عربی
آن کسانی که می‌دَهَن[1] نون و ماس[2] — اجرِ ایشان به حضرت عباس
آن کسانی که می‌دَهَن بُلغور — در قیامت بده تو جامهٔ نور
آن کسانی که می‌دَهَن آبگوش[3] — در قیامت تو حُلّه‌ای درپوش
آن کسانی که می‌دهند پلو — در قیامت بپوش جامهٔ نو[4]

سپس اخلاصی به این شرح می‌خوانند:

«به روحِ پاکِ اولیاء و روانِ تابناک انبیاء و مقرّبان درگاهِ اِله و شهدای دشت کرب و بلا[5] پدر و مادر جمعِ حاضر و صاحب این مکان و منزل یعنی بانیِ معظمه را صغیراً کبیراً عرباً و عجماً بیامرز».

آنگاه به اشارهٔ ملاباجی همه سورهٔ اخلاص می‌خوانند. بعد به هم دست می‌دهند و به یکدیگر می‌گویند: «قبول باشد! اجر شما با سیّدالشهداء و مادرش».

پس از ختم روضه هر یك از زنان مجلس، شمعی از میان سفره برداشته به نیّتِ برآمدن حاجت خود آنرا روشن می‌کند. و درپشقاب آرد قرار می‌دهد و از حضرت ابوالفضل در دل درخواست می‌کند که حاجت او را نیز مانند حاجت

۱ــ می‌دهند.

۲ــ ماست.

۳ــ آبگوشت.

۴ــ این شعر به تفصیل بیشتر در بخش فالها و دعاها آمده است.

۵ــ کربلا.

صاحب خانه بر آورد.

پس از ختم این مراسم به‌یاد واقعهٔ عاشورا و مصیبتی که برحضرت ابوالفضل(ع) وارد شده است شربت می‌آورند و به هریك از حضار یك لیوان شربت می‌دهند و در ضمن تقسیم کردن شربت، ملاباجی به صدای بلند این شعر را می‌خواند:

عباس ای شهید گروهِ مخالفان دارم یقین که توئی پادشاهِ انس وجان
کن حاجتم روا به‌حقِّ‌برادرت ای خسروِ زمانه و سقّایِ کودکان!

بعدآش رشته و عدس پلویی را که قبلاً در سفره گذاشته‌اند بین حاضران تقسیم می‌کنند و در ضمن خوردن آش وپلو همه دست به دعا برمی‌دارند و می‌گویند: «خدایا خداوندا، آرزوی همهٔ حاجتمندان را برآور». پس از آن مدعوین آنچه از سایر محتویات سفره میل داشته‌باشند تناول می‌کنند ومقداری هم به عنوان تبرك در جیب یا دستمال خود می‌ریزند و برای شوهر و فرزندان خویش می‌برند و مجلس در این جا ختم می‌گردد.

پس از رفتن مهمانها صاحب خانه آرد زیر شمعها را برداشته الك می‌کند و با سایر خوردنیهایی که درون سفره باقی مانده‌است بین فقرا ومساکین تقسیم می‌کند و پس ماندهٔ آردها و غذاها وآشغالهای توی سفره را هم به‌آب روان سر می‌دهند.

آش «عباس علی»[1]

آنچه درچندصفحهٔ اخیر دربارهٔ «سفرهٔ حضرت ابوالفضل» بیان شد بیشتر اختصاص به مشهد دارد ولیکن باید دانست که این سفره بااندکی تفاوت درتمام شهرها وروستاهای خراسان «انداخته» می‌شود و اگر اختلافی وجود دارد فقطدر برخی ازآداب و تشریفات آنست. به عنوان نمونه در اینجا شرح سفرهٔ مذکور را آنچنان‌که درقوچان و روستاهای اطراف‌آن مرسوم است بیان می‌داریم:

قوچانی‌ها سفرهٔ ابوالفضل را «آشِ عباسِ علی» می‌خوانند واین‌آش را وقتی می‌پزند که حاجتی بزرگ[2] ویا دردی درمان ناپذیرداشته باشند. مراسم و آداب سفرهٔ مذکور بدین شرح است که غروب روز چهارشنبه زنی از خانوادهٔ «صاحب نذر» چادر به‌سر می کند و به قصد تهیه‌کردن آردِ لازم کاسه‌ای به دست می گیرد و روانهٔ کوچه می‌شوددر هفت خانه‌راکه نام یکی ازاعضای آن«عباس» یا «عباسعلی» باشد می کوبد و به‌اصطلاح قوچانی‌ها ازهرخانه مقداری‌آرد«روی آستین» گدایی می کند. اصطلاح «گدایی روی‌آستین» ازآنجا سرچشمه‌می گیرد که زن چادر به سرباید علاوه برپوشانیدن موی خود درزیرچادر، روی خود را

۱ــ «عباس علی» یعنی عباس فرزند علی(ع)، یعنی حضرت‌ابوالفضل.

۲ــ ازقبیل سفرکربلا، سفرمکه، خلاصی اززندان.

نیز آنچنان مستور بدارد که کسی اورا نشناسد و نیزِ پیراهنی بپوشد که آستینهای بسیاربلند داشته باشد تابتواند دست خود را درآستین مخفی کند و «دست‌وپنجهٔ» اونیز مانند روی وموی وسایراعضای بدنش ازچشم نامحرم پنهان بماند و به‌این طریق هم«عِرضش»محفوظ بماندوهم عمل‌او درنظر «خانوادهٔ عصمت‌وطهارت» از هرجهت مأجور ومقبول واقع گردد.

پس ازآنکه زن به طریق فوق ازهفت خانه آرد «گدایی» کرد به منزل باز می‌گردد وآردهای گدایی را بامقدار دیگری‌آرد که خود قبلاً از دکّان سرگذر خریده است مخلوط می‌کند. آنگاه سفرهٔ سفیدی درآشپزخانه یا دروسط یك‌اتاق می‌گسترد، آردها را درپشقابی میان سفره قرار می‌دهد. یك‌آینه ویك‌کاسهٔ آب و یك جلد کلام‌الله مجید نیز درسفره می‌گذارد، چراغ یاشمعی هم روشن‌کرده در کنار سفره قرار می‌دهد. چراغ یاشمع باید تاصبح بسوزد. اگر زنان دیگری از خویشان و همسایگان نیز نذرو حاجتی داشته باشند می‌توانند مشتی آرد از خانهٔ خود بیاورند و در پشقاب بریزند. پس از انجام پذیرفتنِ مراسمِ فوق همگی صلوات می‌فرستند[1]. ودر اتاق یا آشپزخانه را قفل می‌کنند و هریك ازپی‌کار خود می‌روند.

صبح روز بعد ، یعنی صبح روزچهارشنبه، زن صاحب نذر خود را پاك و مطهرنموده وضو می‌گیرد ودرحضور عدهٔ دیگری اززنان مؤمنه و تمام‌کسانی‌که نذر کرده و درآن مجلس شرکت جسته‌اند، درِ اتاق را باز می‌کند. اعتقاد عامه براینست که اگر «صاحب سفره» نذرخود را باخلوص نیّت انجام داده باشد علامت مُهروتسبیح حضرت عباس، یااثرپنجه وشمشیرآن حضرت برروی‌آردها نقش می‌بندد واین نقش بطورواضح و روشن به‌چشم همه ـ یعنی خُردو کلان ـ می‌خورد.

پس ازباز کردنِ در، زنان جملگی به‌اتاق وارد می‌شوند وصلوات گویان

۱ـ سه یاهفت صلوات.

آردهارا ازسفره برمی‌دارند وبه کمك یکدیگر آنهارا خمیرمی کنندو از آن‌خمیرها هفت «گُنده»[1] می سازند[2]. سپس زواله‌ها را باتیرِ آش روی تختهٔ مخصوص رشته‌بُری می گسترند و به صورت رشتهٔ معمولی درمی‌آورند. «دستِ آخر»چند رشتهٔ ضخیم‌تر وقطورتر به طول تقریبی پنج تاشش سانتی‌متر نیز می بُرند و با رشته‌های دیگر مخلوط می کنند واین رشته‌های کوتاه و قطور را «عَلَمِ حضرت عباس» می‌خوانند.

بعداز آنکه رشته بریده شد دیگی به «بار» می گذارند ورشته‌ها را با بُنشن لازم در دیگ می‌ریزند[3] وبرطبق قاعده ورسم معمول آش رشته می‌پزند. یکی‌دو تن ازبانوان برای پختن آش در آشپزخانه می‌مانند وسایرین به‌اتاقی که سفره‌در آن گسترده است باز می گردند ودرمجلس روضه‌ای که به همین مناسبت ترتیب یافته است حضور می‌یابند. چندلحظه درمجلس چای می‌نوشند وقلیان می کشندتاهمه جمع شوند. مقارن ظهرملاّباجی می آید وروضهٔ مخصوص حضرت‌ابوالفضل‌را می‌خوانند[4].هنگامی که روضه به‌پایان رسیدآش رادرچندلگن‌بزرگ «جامی کنند»[5] و درسفره «می‌چینند» ودراطرافِ لگن‌های محتویِ آش چند دیس «عدس‌پلو» نیزقرار می‌دهند. دراین لحظه هریك ازحاضرین به‌نیّت برآمدن حاجت‌خویش شمعی از میان سفره برداشته روشن می کند و درپشقاب مخصوصی که برای این

۱ــ گُنده (gonda) = زواله، چونه.

۲ــ قوچانیها عقیده‌دارند که ازاین خمیر باید درست «هفت گُنده» یا«هفت‌زواله» درست‌کرد، نه بیشتر نه کمتر.

۳ــ رسم است که همراه بنشن معمولی، مقداری گوشت‌وبادمجان پخته نیز که قبلاً خرد وآماده کرده‌اند در دیگ می‌ریزند.

۴ــ شرح روضهٔ حضرت ابوالفضل درصفحات قبل گذشت.

۵ــ جا می کنند = می‌ریزند، جای می‌دهند.

کار درسفره نهاده شده‌است می گذارد. آنگاه شربت می آورند وبه‌هریك ازحضارِ مجلس يك‌ليوان شربت‌می‌دهند وملاّ باجی اشعاری که مخصوصِ سفره وبر آمدن حاجت است[1] به‌صدای بلند می‌خواند وهمه‌آمین می گویند. آنگاه‌آش رشته را بین حاضرین تقسیم می کنند. مدعوین باید دقت کنند که بهنگام خـوردن‌آش و جویدن رشته‌ها دندان روی «عَلَمِ حضرت عباس» نگذارند وهر گاه احياناً یکی ازاین رشته‌ها زیردندانشان‌آمدآنرا نجوند بلکه‌آنرا «درسته قورت بدهند» و الاّ به «علمِ حضرت عباس» اهانت کرده‌اند وحاجتشان بر آورده نخواهد شد.

ازآشی که برای نذرپخته‌اند چندکاسه برای پیشنماز مسجد یاآخوند محله وافرادی که باخانوادهٔ صاحب نذرآشنایی داشته باشند می‌فرستند. پس از آنکه مجلس به‌پایان رسید ومدعوین متفرق‌گشتند «ته ماندهٔ»آشها را جمع آوری کرده به نزدیکترین قنات می‌برند وبرای «خورد و خوراك ماهی‌ها» درآب می‌ریزند.

۱ــ رك : ص ۵۳

سفرهٔ حضرت رقیه خاتون

سفرهٔ حضرت رقیه از سفره‌های بسیار مجرب است و به عقیدهٔ عوام برای هر نذر و حاجتی از قبیل شفای بیمار و صحّت مسافر و خانه خریدن و زیارت رفتن مؤثر می‌باشد. این سفره معمولاً در اماکن متبرکه انداخته می‌شود. صاحب نذر می‌تواند سفره را در خانهٔ شخصی خود نیز بیندازد، مشروط برآنکه خانهٔ او بسیار پاك و طاهر باشد.

سفرهٔ حضرت‌رقیه را در سه نوبت و هر نوبت یکی از شبهای جمعه می‌اندازند. ضی معتقدندکه این سفره را در شب دوشنبه نیز می‌توان انداخت. آیین گستردن سفرهٔ حضرت رقیه و انجام مراسم آن از سفرهٔ حضرت ابوالفضل (ع) و سفرهٔ بی‌بی‌حور و بی‌بی‌نور ساده‌تر است. کسی که مراد یا حاجتی داشته باشد به نیت برآمدن حاجت خویش شب جمعه مقارن غروب آفتاب یك عدد نان و دو عدد شمع و کمی کاه و پنج سیر خرمای تازه یا خشك از کسبهٔ سرگذر می‌خرد و به خانه می‌برد. وقتی به خانه رسید وضو می‌گیرد و با خلوص نیّت هسته‌های خرما را بیرون می‌آورد و به آبِ روان سر می‌دهد. بعد سفرهٔ سفید و تمیزی از خانه برداشته با خرما و نان و کاه و شمعها و یك عدد پشقاب به مسجد می‌برد. در آنجا سفره را روی زمین می‌گسترد و دو عدد شمع را روشن می‌کند و در دو طرف سفره قرار می‌دهد. آنگاه نان را به هشت قسمت تقسیم می‌کند و در سفره می‌چیند و روی هرتکه نان مقداری

خرما می‌گذارد. سپس کاه را در پشقاب می‌گذارد و دو رکعت نماز حاجت می‌خواند. پس از ختم نماز از روضه‌خوانی[۲] دعوت می‌کند که در کنار سفره بنشیند و روضهٔ حضرت رقیه (ع) را که عبارت از شرح مصیبت آن خاتونِ مقدس در ویرانهٔ شام و قساوت و بی‌رحمی یزید بن معاویه است بخواند[۳]:

وقتی روضه به پایان رسید و شمع ها سوخت صاحب نذر با چشم گریان کاه های توی پشقاب را بر می‌دارد و بر سر و روی خود می‌پاشد و نان و خرما را هم بین کسانی که دور سفره جمع شده و به روضه گوش فرا داده‌اند تقسیم می کند و می گوید: «یا حضرت رقیه، مراد مرا بده!» مردمی که نان و خرما گرفته اند با وی همداستان شده حضرت رقیه (ع) را به روحِ پدر وجدِّ بزرگوارش سوگند می‌دهند که هرچه زود تر حاجت صاحب نذر را برآورد و او را به مراد خود برساند.

پس از انجام این مراسم صاحب نذر سفره را جمع می کند و به خانه باز

۱- رك: حاشیهٔ صفحهٔ ۲۶، دیگچهٔ حضرت زهرا(ع).

۲- اگر روضه‌خوان مزبور سید باشد صاحب نذر زودتر به مراد خود خواهدرسید.

۳- معروف‌است که حضرت رقیه سلام‌الله علیها درخرابهٔ شام درمیان اهل بیت ازهجر پدر بزرگوار خود بی‌تابی می‌کرده و بادیدهٔ گریان حضرت سیدالشهداء (ع) را می‌خواسته است. حضرت زینب خاتون و سایراسرای شام از وی دلجوئی می‌کرده وبرای تسکین خاطر او می‌گفته‌اندکه غم مخور پدرت به سفر رفته است و بزودی باز می‌گردد یزید ملعون چون از بی‌تابی‌آن طفل صغیرآگاه می‌شود دستور می‌دهدکه سرِحجّتِ حق یعنی امام‌حسین (ع) را در طشت زرینی قراردهند و سرپوشی برآن بگذارند بعد آنرا بعنوان هدیه برای اسرا بفرستند. حضرت رقیه (ع) بی خبر از همه جا از عمهٔ خود حضرت زینب خاتون درخواست می‌کندکه سرپوش را از روی‌آن هدیه بردارند. همین‌که حضرت زینب سرپوش از روی طشت زرین بر می‌دارد سرِنورانی شاه شهیدان‌آشکار می‌شود و از پرتوآن ویرانهٔ شام نورانی می گردد. آه از نهاد اسرا بر می‌خیزد. حضرت رقیه (ع) از شدت غصه به‌گوشه‌ای می‌افتد دست و بدنش سرد می‌شود و «طایر جانش از ساحت خاك به‌اوج افلاك پرواز می‌کند». غم برغم اسرای شام افزوده می‌شود وهمه بریزید سنگدل لعنت می‌فرستند.

می‌گردد. شب جمعهٔ بعد چهار عدد شمع و دو عدد نان و ده سیر خرما (دو برابر دفعهٔ اول) می‌خرد و به مسجد می‌رود و باز همان مراسم را از ابتدا تا انتها انجام می‌دهد. پس از ختم روضه و تقسیم‌کردن نان و خرما به خانه می‌آید آنوقت سفرهٔ سوم را «گرو» نگاه می‌دارد تا حاجتش برآورده شود همین که به مراد خود رسید سفرهٔ سوم را هم می‌اندازد منتهیٰ این بار شش دانه شمع و سه عدد نان و پانزده سیر خرما در سفره می‌گذارد[1]

١ـ اگر صاحب نذر قبلاً هسته‌های خرمایی راکه در سفره می‌گذارد بیرون نیاورده باشد در موقع تقسیم نان و خرما بین مردم از آنها خواهش می‌کندکه خرما را بخورند و هسته‌اش را به او ردکنند. به‌این طریق هستهٔ خرماها را جمع آوری می‌کند و پس از برچیدن سفره آنها را در آب روان می‌ریزد.

سمنو

سمنو غذایی باستانی و ملّی است که بجهت نذر و حاجت نیز پخته می‌شود. هرگاه بقصد برآمدن حاجات تهیه شود عموماً آنرا به نام حضرت فاطمهٔ زهرا (ع) نذر و تقسیم می‌کنند و به عقیدهٔ عوام برای هر گونه حاجتی مؤثر و مفید است. اما اگر فقط به نیّتِ اجرایِ سنن و آداب باستانی باشد آنرا در ایام عیدنوروزمی‌پزند و بین اهل خانه تقسیم می‌کنند و مقداری از آنرا نیز در ظرفی قرار می‌دهند و تا نوروز سال دیگر درمحل محفوظی نگاه می‌دارند، زیرا عقیده دارندکه سمنو برکت خانه است[1].

طرز تهیهٔ سمنو و مراسم نذر و تقسیم آن:

برای تهیهٔ سمنو ابتدا مقداری گندم در آب خیس می‌کنند[2] دو سه روز که گذشت گندمها را در پارچه‌ای پیچیده در چاهی می‌آویزند تا گندمها نیش بزَنند. سپس گندمها را از چاه بیرون می‌کشند و در یك سینی بزرگِ مسین[3] می‌گسترانند و

۱ـ ایرانیان از قدیم‌الایام به ارزش غذایی آرد و گندم پی برده و همواره نان وآرد راگرامی و محترم می‌داشته‌اند و چون سمنو نیز از شیرهٔ گندم تازه رسته (خوید) درست می‌شود ایرانیان آنرا نیز محترم و عزیز داشته و موجب برکت خانه می‌دانسته‌اند.

۲ـ اگر سمنو در ایام نوروز تهیه شود گندم آنرا با آب باران (خصوصاً آب نیسان) خیس می‌کنند.

۳ـ در خراسان این نوع سینی را «مجمعه Mecmea یا Mocmea خوانند (رك: بخش یازدهم، لغات).

در زیر آفتاب و هوای آزاد قرار می‌دهند. وقتی علف گندم روییده و ساقه‌های سبز آن بقدر یك یا دو بند انگشت بزرگ شد گندم را با ساقه‌های نورسته و سبز آن سه بار در آب غسل می‌دهند، آنوقت روی تخته یا سنگ مسطح بزرگی می‌ریزند و با کارد خرد می‌کنند. در این موقع هر یك از اعضاء خانواده که حاجتی داشته باشد نیّت می‌کند و کاردی روی علفها می‌کشد و مراد می‌طلبد. پس از انجام این مقدّمات علفها را در هاونی می‌ریزند و خوب می‌کوبند و شیرهٔ آنرا می‌گیرند بعد شیرهٔ گندم را با مقدار معینی آب مخلوط می‌کنند و در دیگی می‌ریزند و دیگ را روی آتش می‌گذارند. پس از آنکه اندکی گرم شد مقداری آرد نیز به آن می‌افزایند و آتش زیر دیگ را تیز می‌کنند و دیگ را مرتباً «هم می‌زنند» تا جوش بیاید. وقتی مایعِ درونِ دیگ سفت شد مجدداً قدری آب به آن می‌افزایند و از نو دیگ را هم‌می‌زنند و این عمل را سه نوبت تکرار می‌کنند. دفعهٔ سوم پس از افزودن آب و هم زدن دیگ یك سینی پر آتش روی دیگ می‌گذارند و به اصطلاح دیگ را «دم‌می‌کنند». آنوقت دوازده شمع به اسم دوازده امام دور تا دور روی دیگ روشن می‌کنند. وقتی شمع‌ها سوخت و به آخر رسید صاحب نذر به اتفاق کسانی که بر سبزه‌های تازه رستهٔ گندم کارد کشیده و مراد طلبیده‌اند به‌کنار دیگ می‌آیند و دسته جمعی دو رکعت نماز حاجت می‌خوانند بعد صلوات گویان درِ دیگ را بر می‌دارند. در این موقع سمنو آماده شده است و می‌توان آنرا تقسیم و مصرف کرد.

در موقع برداشتنِ سرِ دیگ غالباً جوشها و فرورفتگی‌هایی شبیه به اثر و جای مهر و تسبیح بر سطح سمنو مشاهده می‌شود. زنان عقیده دارند که فرورفتگی های مذکور اثر مهر و تسبیح حضرت فاطمهٔ زهرا (ع) و نشانهٔ آن است که سمنو نظر کرده شده‌است و بی‌شك حاجتِ صاحب نذر برآورده خواهد شد.

از نکات مهمی که در بارهٔ سمنو باید دانست و رعایت آن مخصوصاً برای مردان واجب و لازم است، آن است که مردان و پسران بالغ حق ندارند در سر دیگ

سمنو حاضر شوند ومعروف است که شیخ اشرف‌الدین[1] گفته، هر مردی که پای دیگ سمنو بیاید و به سمنو نگاه کند بزودی کور خواهد شد.

تشریفات و مراسم سمنو پختن در یك شعر عامیانه چنین بیان شده است[2]:

اولاً دیگ بزرگی باید — گندم سبز و سترگی باید
جمع باید بکنی مردم را — آب باید بکشی گندم را
ذره‌ای خاك نریزد در دیگ — چشم ناپاك نیفتد بر دیگ
جنب و حایض از آن دور شود — ورنه شیرین نشود، شور شود
جمع گردند ز نسوان و بنات — دور دیگ سمنو با صلوات
بنشینند همه سبحه به کف — پیش دیگ سمنو صف در صف
هی بخوانند چو شیخ و طلبه — کته کات و کته کوت و کته که[3]
تا که دیگ سمنو جوش کند — عم قزی، خاله قزی نوش کند

۱ـ مقصود اشرف الدین حسینی مدیر روزنامهٔ نسیم شمال (۱۳۵۲-۱۲۸۷ هـ. ق) است.

۲ـ شعر از سید اشرف‌الدین حسینی مدیر نسیم شمال است.

۳ـ مقصود کتبا و کتبوا و کتب است.

عقیقه

عقیقه نذری است که انجامش شرعاً بر هر پدر و مادری واجب است[1] و هر کس فرزند خود را عقیقه نکند طفل او در معرض بلاهای ناگهانی قرار خواهد گرفت و دیر یا زود با اجلِ معلّق (از قبیل خفه شدن در حوض و افتادن در چاه و سقوط از کوه یا پشت بام) خواهد مرد. در حقیقت عقیقه نوعی تصدق است که پدر و مادر طفل قبل از وقوع بلا می‌دهند تا طفلِ آنان همهٔ عمر از خطرات احتمالی و غیر مترقّبه مصون باشد.

مراسم مربوط به عقیقه بدین نحو صورت می‌گیرد که معمولاً هفت روز یا چهل روز پس از تولد طفل گوسفندی خریده طی مراسم بسیار ساده‌ای در حضور چند نفر از اقوام نزدیك ابتدا سرِ طفل را می‌تراشند و هم وزنِ مویِ او نقره یا طلا تصدق می‌دهند بعد ضمن خواندن دعای خاصی[2] گوسفند را به نیّتِ دفعِ بلاهای ناگهانی ذبح می‌کنند. سرِ گوسفند و پاچه‌های او را به آخوند محلّه و رانهای گوسفند را به قابله یا مامای طفل می‌دهند و باقی گوشت او را بین فقرا (لااقل ده فقیر مسلمان) تقسیم می‌کنند. اما باید کاملاً دقت کنند که در حین قطعه قطعه کردن گوسفند کارد

۱ـ عقیقهٔ فرزند سنّت مؤکد است بر کسی که قادر باشد بر آن (مفاتیح الجنان، تألیف آقای حاج شیخ عباس قمی چاپ افست تهران، کتابفروشی اسلامیه سنهٔ ۱۳۷۹ هجری قمری حاشیهٔ صفحهٔ ۶۴).

۲ ـ متن کامل این دعا در حواشی صفحات ۶۴۱ تا ۶۴۳ کتاب مفاتیح الجنان ضبط است.

یا ساطور به استخوانهای او نخورد. گوسفند عقیقه باید کاملاً سالم و بی‌عیب باشد یعنی لَنگ و کورو اعور نباشد، گوشش بریدگی و شاخش شکستگی نداشته باشد. اگر طفل پسر باشد گوسفند عقیقه را از نوع نر و اگر دختر باشد از نوع ماده (میش) انتخاب می کنند.

اغلب بجای قطعه قطعه کردن گوسفند و تقسیم گوشتِ آن بین فقرا شکم گوسفند را خالی کرده لش درست و دست نخوردهٔ او را در دیگی می‌گذارند و با آن آبگوشتی تهیه کرده بین فقرا تقسیم می کنند. استخوانها و روده‌ها و سایر قسمت‌های گوسفند را که خوردنی نباشد در پارچه‌ای پیچیده در محلی پای یك درخت مدفون می‌سازند.

پدرومادر و نیز پدر بزرگ و مادر بزرگِ طفل[1] نباید از گوشت عقیقه بخورند.

۱ـ به‌اصطلاح خراسانی‌ها «بی‌بی و آق‌بابا» یا «نه‌نه‌کلون و باباکلون»

نخود مشکل گشا

نخود مشکل‌گشا یا آجیل مشکل‌گشا یکی از نذرهای بسیار رایج خراسان است و به عقیدهٔ عوام برای هر حاجتی سودمند و مؤثر می‌باشد. این نذر تقریباً در تمام شهرها و دهات ایران مرسوم و معمول است و چون خرج و زحمت آن کمتر از سایر نذرهاست عامهٔ مردم خصوصاً طبقهٔ کم بضاعت و متوسط جامعه بیش از هر نذر دیگری به‌آن متوسل می‌شوند.

کسی که در تنگنای حوادث گرفتار آمده و یا دچار زحمت ومشکلی شده‌باشد نذر و نیّت می‌کندکه هرگاه از بد حادثه رهایی یافت و یاگره از کارش گشوده شد همهٔ عمر هر ماه یا هرهفته یك بار «سه سکّه»[1] نخود مشکل‌گشا یا آجیل مشکل‌گشا[2] بخرد و پس از انجام مراسم لازم آنرا بین مردم تقسیم کند[3].

البته باید دانست که در این نذر نیز مانند سایر نذرها زنان پیشقدم و یکه تاز میدان هستند و مردان کمتر به آن می‌پردازند و اگر مردی گرفتار مصیبت یا زحمتی

۱ـ سه سکّهٔ رایج کشور (مثلاً ده شاهی، یك ریالی، دو ریالی، پنج ریالی)

۲ـ آجیل مشکل‌گشا تشکیل می‌شود از نخود و پسته و بادام و فندق و کشمش وخرما و توت‌خشکه و انجیر و تخمه

۳ـ اهالی اهواز از آجیل مشکل‌گشا برای بخت‌گشایی و رفع نازایی و دفع هوو و ازبین بردنِ اختلاف میان زن و شوهر استفاده می‌کنند و عقیده دارندکه دختران «خانه مانده» باید دوازده هفته و زنان نازا هیجده هفته و زنانی‌که با شوهر خود در موضوعهای مختلف نزاع و اختلاف دارند بیست‌ویك بار آجیل مشکل‌گشا بخرند.

شود مادر یا خواهر یا زن او[1] از طرف وی نذر می کند و مراسم نذر را هم، او خود بجای می‌آورد.

طرز تهیه و تقسیم نخود مشکل‌گشا یا آجیل مشکل‌گشا بدین شرح است:

صاحبِ نذر پس از بر آمدن حاجت خویش و خلاص شدن از محنت و مصیبت هر ماه یا هر هفته «سه سکه» نخود برشته یا آجیل مشکل‌گشا[2] می‌خرد و به خانه می‌برد. بعد سفره یا دستمال تمیزی روی زمین پهن می کند و با چند نفر از اعضای خانواده دور سفره می‌نشیند[3] و پوسته و آشغال آجیلها را می‌گیرد ودرضمن پاك کردن نخود یا آجیل، قصهٔ مخصوصی راکه به‌نام «پیرمرد خارکن» معروف است و اختصاص به نخود یا آجیل مشکل‌گشا دارد برای اشخاص یا اطفالی که دور سفره نشسته‌اند می‌گوید وقتی پاك کردن آجیلها و گفتن قصه به‌پایان رسید[4]. صاحب نذر پوسته‌های نخود و آشغال آجیل را به آب روان سر می‌دهد و آجیل را میان مردم تقسیم می کند. مراسم این نذر تقریباً در تمام شهرهای ایران یکسان و شبیه است و تنها اختلافی که وجود دارد درقصهٔ آن است که در هرشهرودهی به‌صورتی خاص بیان می‌شود. در خراسان خصوصاً در مشهدو دهات اطراف آن قصهٔ پیرمردخارکن به شرحی‌است که ذیلا نقل می‌گردد:

✩✩✩

یکی بود یکی نبود یك پیر مرد خارکنی بود اسمش بابا عبدالله. این پیرمرد

۱– درصورت فقدان این سه، نزدیکترین زن خویشاوند او.

۲– اگر صاحب نذر بضاعت‌کافی نداشته باشدکوچکترین سکه رایج‌کشور را انتخاب وفقط بخریدن نخود برشته (شور) اکتفا می‌کند.

۳– اگر کسی درخانواده نباشد صاحب نذرمی‌تواند چند طفل خردسال را دورسفره بنشاند.

۴– اگر پاك کردن آجیل به پایان نرسد ولی قصه تمام شده باشد صاحب نذر نقل قصه را از سرمی گیرد و همچنان خود را سرگرم می‌کند تا قصه به‌پایان برسد.

خیلی فقیر بود . روزها به صحرا می‌رفت خار می کند و می آورد به شهر می‌فروخت و نان بخور و نمیری برای عیال و اولادش فراهم می کرد و شکر خدا را می گفت که تنِ سالم و نانِ بی‌منّت به‌او داده است . روزهای گرم تابستان زیر آفتاب سوزان عرق می‌ریخت و بجای یك پشته دوپشته خارفراهم می کرد . یك پشته را می‌فروخت و پشتهٔ دیگر را در همان نزدیکی‌ها در غاری پنهان می کرد تا در روزهای سرد زمستان وقتی خارها زیر برف و یخ می‌رود و خار کنی مشکل می‌شود ، دستش خالی نماند .

روزی از روزها وسط چلهٔ زمستان بابا عبدالله «چاقون و ریسمون»[1] خودش را برداشت و خدا را یادکرد و رفت به «سون»[2] صحرا. همینکه به صحرا رسید دید به ! خدا بده برکت یك ذرع برف باریده و همهٔ کائنات زیر برف رفته است ، یك دانه‌خار هم پیدا نیست . با خودش گفت : «خوب‌است امروزبروم به غار و یك پشته از خارهایی که در آنجا اندوخته کرده‌ام بردارم و به شهر ببرم» برگشت به‌طرف غار . همینکه به‌آنجا رسید دید اثری ازخارها بجا نیست اما یك کپه خاکستر آنجا هست. فهمید کاروانی از آنجاگذشته و خارها را سوزانده است . بغض‌گلویش را گرفت خواست‌گریه کند . با دل پرغصه و نا امید سربه‌آسمان کرد وگفت : «ای خدا ، دراین روزِ سیاهِ زمستان چه خاکی به سرم بریزم و با دست خالی چطور پیش زن و فرزندانم بروم؟ خدایا مرا مرگ بده تا به خجالت عیال و اولاد خود نمانم» این را گفت و چوبدستیش را محکم زد توی سر خودش و از هوش رفت .

در عالم بیهوشی یك سیّد نورانی آمد به بالین او و گفت : « بابا عبدالله ، اینجا چه می کنی؟» بابا عبدالله گفت : «ای آقا دست از دلم بردار ، راه خودت را بگیر و برو و مرا به حال خودم بگذار» . سید نورانی گفت: «نترس، بگو ، شاید مشکل ترا حل کنم». بابا عبدالله گفت : « من پیرمرد خار کنی بودم . شب و روز زحمت می کشیدم. تابستان که هوا گرم می‌شد بیشتر کار می کردم وهر روز یك‌پشته

۱ــ چاقو و ریسمان ۲ــ سوی

هیزم در این غار ذخیره می کردم تا در روزهای سیاه زمستان محتاج خلق نشوم. امروز آمدم دیدم کاروانی از اینجا گذشته و همهٔ خارها را سوزانده و برای من چیزی بجا نگذاشته است. حالا دستم خالی مانده و روی برگشتن به خانه هم ندارم». آن‌سید نورانی گفت: «دامنت را جلو بیار». پیرمرد دامنش را پیش برد و آن سیدنورانی یك مشت ریگ در دامن او ریخت و گفت: «بگیر، این جواهرات مال تو. آنها را ببر بفروش و خرج عیال و اولادت کن. اما در عوض یادت باشد هر هفته شب جمعه علی را یادکن و سه سکه نخود مشکل‌گشا بخر وبین مردم تقسیم کن». تا پیرمرد آمد بپرسد تو کیستی سید نورانی از نظر غایب شد. در همین وقت پیر مرد بهوش آمد و به‌اطراف خود نگاه کرد دید کسی آنجا نیست ولی مقداری ریگ در دامن او ریخته است. با خودش گفت: «این ریگها به چه درد من می‌خورد بهتر است که آنها را دور بریزم!» برخاست و دامن خود را جلو در غار تکان داد و دلشکسته و نا امید به خانه برگشت وحال حکایت را برای زنش تعریف کرد. زنش گفت: «خدا چاره سازاست، بیا بنشین امروز قدری نان خشك داریم توی آب خیس می کنیم و می‌خوریم شاید فردا خداوند گره ازکار ما بگشاید». آن روز بابا عبدالله با نان خشك و کپك زده شکم خود وبچه‌هایش را سیر کرد و شب هم همه‌شان سر بی‌شام زمین گذاشتند وخوابیدند.

نصف شب زن خارکن بیدار شد دید اتاق نورانی است. «ماند تعجب» که خدایا این روشنایی از کجاست؟ قدری به اطراف نگاه کرد دید روشنایی از گوشهٔ اتاق می‌آید. جلو رفت دید سنگی به «پینهٔ»[1] قبای شوهرش چسبیده و مثل خورشید می‌تابد. سنگ را از کنار پینه بیرون کشید اتاق روشن‌تر شد. خوب نگاه کرد دید گوهر شب‌چراغ است. دوید شوهرش را از خواب بیدار کرد و گفت: «بلند شو ببین چه خبره. بابا عبدالله نگاه به سنگ انداخت پنداشت خواب می‌بیند. دوسه‌بار چشمانش را مالید دید خیر بیدار است و هرچه می‌بیند حقیقت دارد. فوراً شستش

۱ـ وصله

خبردار شد که آن سیّدِ نورانی شاهِ مشکل‌گشا یعنی حضرت علی (ع) [۱] بوده و سنگهایی هم که آن حضرت در دامن قبایش ریخته است، همه گوهر شب چراغ و زمرد و الماس بوده. به زنش گفت تو درخانه بمان من می‌روم سنگها را از بیابان بیاورم. دوید رفت دم غار و تمام گوهرهای شب چراغ و جواهرات دیگر را برداشت آورد خانه. فردا صبح زود رفت بازار چند تا ازآن گوهرها را فروخت و هر چی دلش خواست برای زن وبچه‌هایش خرید و همه را نو نوار کرد. بعد هم یك قصر قشنگی روبروی قصر پادشاه ساخت و جزو اعیان شهر شد. زن و دخترش هم با ملکه و دختر پادشاه دوست شدند و هر روز با آنها رفت و آمد می‌کردند. از آن روز به بعد بابا عبدالله هر هفته شب جمعه سه سکّه طلا می‌داد آجیل مشکل گشا می‌خرید و بین مردم تقسیم می‌کرد کم کم دست به‌تجارت زد و مال‌التجاره خرید و از این شهر به‌آن‌شهربرد و سود فراوان برد و چون دلش با خدا بود و شاه مشکل گشا علی را یاد می‌کرد کارش روزبروز بهتر و مال و ثروتش بیشتر شد.

موقع حج بابا عبدالله بفکر افتاد برود خانهٔ خدا را زیارت کند. بار سفر را بست و به زنش گفت: «من می‌روم زیارت بیت‌الله،یادت باشد هر شب جمعه سه سکّه نخود مشکل‌گشا بخری و بین مردم تقسیم کنی. مبادا یادت برود، ها!». این را گفت و با کاروان حج براه افتاد.

زن بابا عبدالله تا چند هفته بعد از رفتن شوهرش نذر او را اداکرد ولی چون مال و دولت دنیا چشم باطنش را کور کرده بود بواش بواش آجیل مشکل‌گشا را بکلی فراموش کرد. یك روز که با زن پادشاه در باغ سلطنتی گردش می‌کرد زن پادشاه به‌او گفت: «هوا گرم است، خوب‌است برویم کمی توی استخر آب‌تنی کنیم». زن بابا عبدالله قبول کرد. هر دوشان لخت شدند رفتند توی آب در همین موقع کلاغی از آسمون آمد پایین و گردن بند الماس زن پادشاه را که به شاخهٔ درخت

۱ــ حضرت علی‌علیه‌السلام در نظر عامهٔ مسلمانان شاه مشکل گشاست چنانکه دروصفش گفته‌اند: هر که را مشکل بود حلال مشکلها علی است.

آویزان بود برداشت و با خودش برد. زن پادشاه وقتی از استخر بیرون آمد دید گردن‌بندش نیست. به‌زن بابا عبدالله گفت: «گردن‌بند من کو؟» زن بابا عبدالله گفت: «من خبر ندارم». زن پادشاه گفت: «غیر از تو و من کسی در این باغ نبود که آنرا بردارد. حتماً تو دزدیده‌ای». زن بابا عبدالله هرچه قسم خورد که والله بالله‌من برنداشته‌ام زن پادشاه قبول نکرد. یکراست پیش پادشاه رفت و قضیه را به او گفت. پادشاه دستور داد فوراً زن باباعبدالله‌را به‌زندان بیندازند وخانه‌اش را هم غارت کنند تا او باشد که دیگر چنین غلطی نکند و گردن‌بند ملکه را ندزدد. قراولهای پادشاه ریختند خانهٔ بابا عبدالله را غارت کردند و دختر بابا عبدالله را با هرچه پول و جواهرات بود برداشتند آوردند پیش پادشاه. پادشاه دستور داد که دختر را هم توی زندان پهلوی مادرش بیندازند و تا روزی که گردن‌بند پیدا نشود آنها را در سیاه چال نگاهدارند.

بیچاره بابا عبدالله از همه‌جا بی‌خبر وقتی از سفر حج برگشت دید خانه‌اش بکلی خراب شده واز زن و دخترش هم اثری نیست. از در و همسایه سراغ آنهارا گرفت. گفتند زنت گردن‌بند الماس زن پادشاه را دزدیده بود، قراولان شاه آمدند خانه‌ات را خراب کردند و زن و دخترت را هم بردند حبس.

بابا عبدالله زد توی سرش و یکسر رفت به‌قصر پادشاه وگفت: «قبلهٔ عالم، حبس زن جایز نیست. زن و فرزند مرا رها کن وبجای آنها کُند و زنجیر بر پای خودم بگذار». شاه هم قبول کرد به‌غلامان خودش دستور داد زن بابا عبدالله ودخترش را رها کردند و بجای آنها خود بابا عبدالله را به زندان انداختند.

باباعبدالله در زندان به فکر فرو رفت سر به‌آسمان بلندکرد وگفت. بارالها من چه بدی کرده‌ام که امروز اینطور گرفتار شده‌ام؟ بعد شاه مشکل‌گشا حضرت علی (ع) را یادکرد وگفت: «یا علی بفریادم برس!».

شب وقتی خوابید در خواب دید که باز همان آقای نورانی به‌بالین او آمده و می‌گوید: «تمام گرفتاریهای تو از دست زن تو است وقتی تو به سفر حج رفتی

زنت آجیل مشکل گشا را بکلی فراموش کرد و جزایش را هم دید. حالا بلندشو زیر پنجرهٔ زندان سه سکّه طلا هست ، آنها را بردار بده به یك راهگذر برایت آجیل مشکل‌گشا بخرد تا نذرت ادا شود».

پیرمرد خارکن ازخواب پرید، رفت بطرف پنجره دید سه‌سکّهٔ طلا آنجاست. آنها را برداشت و از پشت میله‌های زندان به توی کوچه نگاه کرد دید یك آقایی با شتاب دارد از توی کوچه می‌رود. او را صدا زد و گفت: «ای عموجان ، خدا خیرت بدهد، بیا این سه سکّه را بگیر و برای من آجیل مشکل‌گشا بخر». آن‌مرد گفت: «ولم کن بابا ، آجیل مشکل‌گشا چیه؟ برو پی کارت من عروسی دارم، نمی‌توانم». دل بابا عبدالله شکست و گفت: «برو جوان الهی که عروسیت عزابشود». آن مرد همینکه به خانه رسید دید عروس دل درد سختی شده و دارد می‌میرد. فوراً یاد نفرین پیرمرد افتاد. ترسید از نفرین او عروس بمیرد. دوید طرف زندان پول را از بابا عبدالله گرفت آجیل خرید به او داد. وقتی جوان به خانه برگشت دید عروس خانم حالش خوب شده و توی مجلس دوباره بزن و بکوب راه افتاده است و همه خوشحالند.

همان روز پادشاه با زنش در باغ شاهی قدم می‌زدند. پادشاه تو فکر رفته بود که چطور گردن‌بند ملکه را از بابا عبدالله‌وزنش بگیرد. رو کرد به ملکه و گفت: «فایده‌اش چیه که ما بابا عبدالله را تنها در زندان نگاه داریم؟ خوب‌است زن و دخترش را هم با خودش حبس کنیم تا زودتر گردن‌بند را بدهند». زن پادشاه گفت: «خوب گفتی همین کاررا بکن حُکماً[1] زنش‌طاقت نمی‌آورد و فوراً گردن‌بند مرا پس خواهد داد». در همین موقع دیدند کلاغی گردن بندی به نوکش، از آسمان آمد پائین و گردن‌بند را انداخت کنار حوض و دوباره پَری پرید به هوا و رفت. ملکه جلو رفت دید گردن‌بند خودش است. دست روی دست زد گفت: «ای داد و بیداد ببین چه تهمت ناحقی به زن بابا عبدالله زدم. گردن‌بند مرا کلاغ برده بود. بیچاره

۱ـ حکماً : حتماً .

بابا عبدالله و زنش !» .

وقتی شاه فهمید که زن بابا عبدالله تقصیری نداشته فوراً دستور داد پیرمرد خارکن را از زندان خلاص کردند. از بابا عبدالله عذر خواهی کرد واسباب زندگی او را هم پس دادو با خوشی و احترام روانهٔ خانه‌اش کرد. بابا عبدالله گفت: «ای پادشاه تقصیر شما یا ملکه نبود، گناه از زن من بود که آجیل مشکل‌گشا را فراموش کرده بود». بعد قصهٔ خودش را از اول زندگی تا روزی که ثروتمند شده بود برای شاه تعریف کرد. شاه وقتی سرگذشت بابا عبدالله را شنید خیلی تعجب کرد و گفت حالاکه آجیل مشکل‌گشا این قدر مجرّب است من هم نذر می‌کنم که اگردشمنام از بین بروند و بتوانم بهتر به مملکتم خدمت کنم هر شب جمعه سه سکّهٔ طلا آجیل مشکل‌گشا بخرم. همین کار راکرد و او هم به مراد خودش رسید. الهی همانطور که اینها به مراد دلشان رسیدند ما هم به مراد خودمان برسیم.

☆☆☆

پس از نقل قصهٔ «پیر مرد خارکن» این چند بیت شعر را نیز جهت شگون نذر می‌خوانند و برای دیگر نیازمندان مراد می‌طلبند:

بارالها حرمت مشکل گشا — حقّ ذاتِ پادشاهِ کربلا
مطلبِ جمله بر آور ای کریم — ایکه نامت هست رحمٰن‌الرّحیم
هیچ امیّدی را مگردان نا امید — بارالها حقّ قرآنِ مجید

معروف است که هر کس قصهٔ مشکل‌گشا را شبهای جمعه ازروی خلوص نیت و با دل شکسته بخواند هر حاجتی داشته باشد به حاجتش می‌رسد و مراد می‌بیند.

نون و ماستِ گنبد خشتی

در ضلع شرقی خیابان طبرسی مشهد بین چهار سوی نوغان و کوچهٔ «چوبدارها» و کوچهٔ «حمام حاجی صفر» مقبره‌ای وجود دارد که آنرا گنبدخشتی می‌گویند . معروف است که شاهزاده ابراهیم برادر حضرت رضا (ع) در آنجا مدفون‌است و مراد می‌دهد[1] .

زنان فقیر و کم بضاعت (خصوصاً زوّار و کسانی که درمحلهٔ نوغان و جنوب شهر سکنی دارند) برای بر آمدن حاجت خود به‌آنجا می‌روند ودر کنار قبر شاهزاده ابراهیم (یا شاهزاده محمد) ایستاده نیّت می کنند و با خود می‌گویند : «یا

۱- پیرمردان محلهٔ نوغان اظهار می‌کنند که برادر حضرت رضا (ع) در مقبره «گنبد خشتی» مدفون نیست بلکه شخص دیگری بنام «سیّد محمد» یا «شاهزاده محمد» مدفون‌است که طبیب هارون‌الرشید و مردی سُنّی بوده اما در اواخر عمر به خلافت بلافصل علی‌ابن ابیطالب و اولاد آن حضرت ایمان آورده است . وقتی حضرت رضا (ع) مریض می‌شوند وی به بهانهٔ معالجهٔ پیشوای دین نزد آن حضرت می‌شتابد و اظهار ندامت می‌کند و از حضرت طلب شفاعت و آمرزش می‌نماید . در فاصلهٔ بین سالهای ۱۳۳۰ - ۱۳۴۰ شمسی هنگامی‌که میرزا آقای مزاری زیارت نامه خوان و متولیِ «گنبد خشتی» می‌شود برای آنکه اعتبار واهمیت بیشتری به‌محل ببخشد وتوجه زوار را جلب‌کند به‌بعضی‌مدارك تاریخی استناد می‌جوید و می‌گوید که در گنبد خشتی شاهزاده ابراهیم برادر حضرت رضا (ع) مدفون‌است نه شاهزاده محمد طبیب هارون‌الرشید . والله اعلم بحقایق‌الامور!

شاهزاده ابراهیم، من، یك من نون سی سیرماس[1] نذر حضرت عباس می کنم ، اگر مراد مرا بدهی و حاجتم را بر آوری ، نان و ماستی راکه نذر کرده‌ام می‌خرم و می‌آورم در کنار قبر تو بین فقرا تقسیم می کنم» . پس ازگفتن این عبارت یك عدد سنجاق قفلی ازگوشهٔ چارقد خود باز کرده به پوششِ روی قبر می‌زنند و به خانهٔ خود برمی‌گردند . همینکه حاجتشان برآورده شد نان و ماست نذری را می‌خرند و طبق نذر و نیّتی که کرده‌اند آنرا به‌گنبد خشتی می‌برند و در حضورفرّاش یا متولّیِ آنجا بین فقرا تقسیم می کنند .

بعضی از زنان معتقدند که در این نذر وزن نان و ماست نباید تغییر کند والا نذر قبول نمی‌شود . عدهٔ دیگری معتقدند که تغییر وزن نان و ماست اشکالی ندارد بشرط آنکه صاحب نذر بضاعت‌کافی برای خرید یك من نان و سی سیرماست نداشته باشد در این صورت می‌تواند نصف مقدار فوق را تهیه‌کند ، بهر حال درصورت تغییر وزنِ نان،همیشه باید پنج سیر بیشتر از ماست باشد .

۱ـ ماس : ماست

بخش دوّم

آداب و رسوم محلّی

چهار شنبه سوری .
بخت‌گشایی دختران
نوروز .
آبستنی و زایمان .
ختنه سوران .
عروسی .
مرگ و عزا .
شب چله .

چهارشنبه سوری

شب چهارشنبهٔ آخرسال، یکی از شبهای بسیار دلپذیر و شیرین ایرانی است. در این شب مردم شادی‌ها می کنند و مجالس سور و سرور بر پا می‌سازند و آداب و مراسم مخصوصی انجام می‌دهند که از هر جهت دل‌انگیز وزیباست. این آداب ومراسم درهر نقطه و در هر شهری رنگی مخصوص بخود می‌گیرد و مطابق ذوق و سلیقهٔ اهالی هر محل بطرز خاصی اجرا می‌گردد. در این شب در تمام شهرها و دهات، ایرانیان آتش می‌افروزند و با خواندن اشعار شیرین وگرفتنِ فال و انجام مراسم دیگر نحوست و بدبختی و پلیدی را از خود دور می‌سازند و در عوض خوشبختی و تندرستی و طالع نیك برای خود آرزو می کنند. از آنجاکه آتش از قدیم‌الآیام در نزد ایرانیان مقدس و مظهر فروغ یزدان بوده، ایرانیان معتقدندکه قبل از تحویل سال باید آتش افروخت و زشتی وپلیدی‌های سال کهنه را سوزانید و مسکن خود را از نحوست پاك نمود. اما در باب اینکه چرا ایرانیان شب‌چهارشنبه را برای این کارانتخاب کرده‌اند، روایات مختلفی هست،ولی آنچه در خراسان بیشتر مشهور می‌باشد و تقریباً اکثر خراسانیها به آن معتقدند این است که مختار سردار معروف عرب‌وقتی‌اززندان‌خلاصی‌یافت‌وبه‌خونخواهی‌شهدای کربلا قیام کردبرای اینکه موافق ومخالف را ازهم تمیز دهد و برکفار بتازد دستور داد که شیعیان بر بالای بام خانهٔ خودآتش روشن کنند واین شب مصادف بود با شب چهارشنبهٔ آخر سال و ازآن‌به‌بعد مرسوم شد که ایرانیان مراسم آتش‌افروزی را در شب چهارشنبهٔ آخر

سال‌اجرا کنند[1]. آداب چهارشنبه سوری بر دو قسم است:

یکی آداب عمومی که همه در آن شرکت می‌کنند و مهمترین آنها آتش افروزی در شب مزبور می‌باشد و دیگر آداب خصوصی که مخصوص زنهاست و مردها حق شرکت در آنرا ندارند.

اول مراسم عمومی - خراسانیها در شب چهار شنبه سوری نزدیك غروب آفتاب هفت بوته (یا سه‌بوته) آتش در وسط کوچه و یا در صحن حیاط گذاشته و به‌اصطلاح خودشان «بُتّه روشن می‌کنند» سپس پیر و جوان و کوچك و بزرگ از روی بوته‌های آتش می‌پرند و برای دفع پلیدی‌ها این شعر را می‌خوانند:

زردیِ ما از تو   سرخیِ تو از ما

زنهایی که بچهٔ کوچك و شیرخوار دارند، بچه‌های قنداقی را در بغل گرفته شادی کنان و قهقه زنان آنها را از روی آتش رد می‌کنند. در دهات اطراف

۱- به عقیدهٔ استاد پور داود افتادن این آتش افروزی به شب چهارشنبهٔ آخر سال علت دیگری داشته است. وی در این باره می‌نویسد: «آتش افروزی ایرانیان در پیشانی نوروز از آیین دیرین است و همهٔ جشنهای باستانی باآتش که فروغ ایزدی است پیشباز می‌شود... شك نیست که افتادن این‌آتش افروزی به شب‌آخرین چهارشنبهٔ سال پس ازاسلام است، چه ایرانیان شنبه وآدینه نداشتند، هریك از دوازده ماه نزدآنان بی‌کم و بیش سی روز بود و هر روز به‌نام یکی از ایزدان خوانده می‌شد، چون هرمزد روز - بهمن روز - اردیبهشت روز و جز اینها. روز چهارشنبه یا یوم‌الاربعاء نزد عربها روز شوم و نحسی است جاحظ در المحاسنُ والاضداد (چاپ مصر ۱۳۵۰ص ۲۷۷)آورده: «والاربعاء یوم ضنك و نحس». شعر منوچهری گویای همین روز تنگی و سختی و شومی است:

چهارشنبه که روز بلاست باده بخور   بسا تکین میِ‌خور تا بعافیت گذرد

این است که ایرانیان آئین آتش افروزی پایان سال خود را به شب آخرین چهارشنبه انداختند تا پیش‌آمد سال نو از آسیب روز پلیدی چون، چهارشنبه برکنارماند. (استاد پورداود، اناهیتا، بکوشش مرتضی گرجی، از انتشارات امیرکبیر سال ۱۳۴۳ ص۷۳ و ۷۴).

خراسان درموقع پریدن از روی آتش می‌گویند:

آلا[۱] بدر بلا بدر دزدوحیز از دِها[۲] بدر

و به این طریق آل‌ها و دزدها و بلاها را از ده خود می‌رانند.

پس از آن آتش را می‌گذارند تا آخر بسوزد زیرا خاموش کردن آتش و فوت‌کردن به آنرا بد می‌دانند. وقتی آتش تا آخر سوخت و خاکستر شد یکی از اعضاء خانواده خاکسترش را بر می‌دارد می‌برد سر چهار راه می‌ریزد تا باد ببرد[۳]. این مراسم تقریباً در تمام ایران با مختصر تفاوتی اجرا می‌شود و تفاوت آن بیشتر در شعری‌است که موقع پریدن از روی آتش خوانده می‌شود. پس از مراسم آتش افروزی برای دفع قضا و بلا مقداری زغال (که علامت سیاه‌بختی است) و اندکی نمك (که علامت شور چشمی است) و یك سکّهٔ دهشاهی (کوچکترین سکهٔ رایج کشور ـ علامت تنگدستی) در کوزهٔ سفالینی که قبلاً برای این کار تهیه کرده‌اند انداخته و هر یك از افراد خانواده یکبارکوزه را دور سر می‌چرخاند و نفر آخری آن کوزه را به بالای بام می‌برد و از آنجا به میان کوچه پرتاب کرده می‌گوید: «دردو بلایِ خنه‌ره رِختم به تویِ کوچه[۴]» وبه این طریق سیاه بختی وشورچشمی

۱ـ «آلا» یعنی آل‌ها و آل، زنی است بسیار لاغر و قد بلندوسرخ روی‌که بینی‌اش از گل و کارش دزدیدن جگر زائوهاست (ازعقاید کلثوم ننه).

۲ـ «دها» (dehâ) یعنی: آدم‌دزد وچشم‌دریده از ده‌ها بدر.

۳ـ بعضی از خانواده‌ها عقیده دارند که خاکستر این آتش را باید یك دخترنابالغ جمع کند و سرچهارراه بریزد سپس به در منزل آمده و در بزند. اهل خانه از او می‌پرسند: کیه؟ جواب می‌دهد: منم، می‌پرسند: از کجا می‌آیی؟ می‌گوید: از عروسی. می‌پرسند: چه آورده‌ای؟ جواب می‌دهد: تندرستی! و به‌این طریق عقیده دارند که پلیدی‌ها را دورکرده و در عوض شادی و تندرستی برای خود فراهم کرده‌اند.

۴ـ dardo belây xana ra rextom be tuye Kuča == دردو بلای خانه را ریختم توی کوچه.

و تنگدستی را از خانهٔ خود دور می‌سازند.

وقتی مراسم شکستن کوزه پایان یافت اهل خانه دورهم جمع می‌شوند و شادی می‌کنند و آجیل وشیرینی می‌خورند. این آجیل که به آجیل چهارشنبه‌سوری یا آجیل بی‌نمك موسوم است تشکیل می‌شود از انجیر و کشمش و خرما و توت خشکه و فندق و پسته و بادام خام و امثال آنها و معتقدند که خوردن آجیل بی‌نمك در شب چهارشنبهٔ آخر سال شگون دارد.

خراسانیها در شب چهارشنبهٔ آخر سال آنچه کوزهٔ کهنه در خانه دارند می‌شکنند و بجای آن کوزهٔ نو می‌خرند و نیز برای تکمیل عیش و سرور خود در صورت داشتن استطاعت چهار رنگ پلو درست می‌کنند که عبارت‌است از:

«رشته پلو ـ عدس پلو ـ زرشك پلو ـ ماش پلو» و مقداری از آنرا برای اقوام نزدیك خود مانند دختر و نوه و عروس که در خانهٔ دیگری مسکن داشته باشند می‌فرستند.

دوم مراسم خصوصی ـ در این شب مراسم دیگری هم اجرا می‌شود که خصوصی است و بوسیلهٔ زنها انجام می‌گردد و مردان حق شرکت در آنرا ندارند. مراسم خصوصی زنها بیشتر مربوط به گرفتن حاجت و بخت‌گشایی دختران و رفع درد وبلاست.

اگر خانواده‌ای، مریض وناخوش داشته باشد یکی از زنهای آن خانواده اول شب، چادررختخوابی بسرمی‌کند و به نیّتِ شفای مریض یك ملاقه[1] بدست می‌گیرد و به درخانهٔ همسایه می رود و بدون آنکه کلمه‌ای صحبت کند چهار مرتبه با ملاقه به‌در می‌کوبد. صاحبخانه ملاقهٔ او را می‌گیرد و مقداری خوراکی توی آن ریخته برای آن زن می‌آورد. آن زن خوراکی‌ها را به منزل می‌برد و به مریض می‌خوراند و معتقد است که مریض بدین وسیله شفا خواهد یافت.

۱ـ چنانکه خوانندگان می‌دانند این لغت در اصل عربی و صحیح آن «ملعقه» است.

ممکن است صاحب‌خانه بجای خوراکی مقداری برنج وحبوبات خام توی ملاقهٔ آن زن بریزد در این صورت آن زن از برنج و حبوبات خام دیگری که بدست آورده غذایی می‌پزد و به مریض می‌خوراند.

در صورتی که صاحبخانه خود مریض باشد یا سفری داشته باشد از دادن خوراکی به آن زن خودداری می‌کند و با گفتن عباراتی از قبیل «ناخوش داریم» یا «سفری داریم» جواب ردّ به او می‌دهد زیرا معتقد است که دادن خوراکی به «ملاقه زن» برای ناخوش یا سفر کردهٔ او نحوست دارد و موجب خطراست.

از مراسم خصوصی آنکه بیش از همه قابل ملاحظه است وبه‌طرق گوناگون اجرا می‌شود مراسم بخت‌گشایی دختران می‌باشد. از مراسم بخت گشایی دختران درشب چهارشنبه سوری آنچه دربین مردم مرسوم و مهمترمی‌باشد عبارت است از:

۱- بخت‌گشایی بوسیلهٔ بستن قفل به گردن ونشستن سرچهار راه[1].

۲- بخت‌گشایی از طریق نشستن روی چرخ کوزه‌گری و شکستن‌گردو[2].

۱- در بعضی از شهرهای ایران مرسوم است که در شب چهارشنبه سوری دختری که دم‌بخت است قفلی را به‌زنجیری بسته و به‌گردن خود آویزان می‌کند بطوری‌که قفل میان دو پستان او قرار گیرد و بعد وقت غروب می‌رود سر چهارراه کلید قفل را زیر پای راست خود می‌گذارد و یك عدد آینهٔ کوچك هم زیرپای چپ خود قرار می‌دهد سپس منتظر می‌نشیند هر مردی از آنجا رد بشود صدا می کند: «آی آقا، بیا این قفل را باز کن!». آن شخص کلید را از زیر پای راست دختر برمی‌دارد و قفل را باز می‌کند. پس از آنکه قفل بازشد دختر آینه را از زیر پای چپ خود بیرون آورده به صورت خود نگاه می‌کند و خنده‌کنان به‌منزلش می‌رود چیزی نمی‌گذرد که بختش باز می‌شود.

۲- دخترهای بخت بسته مقداری نبات و هفت عدد گردو از یك عطار رو به قبله می‌خرند و بعد به دکان کوزه‌گری می‌روند. کوزه‌گر آنها را سوار چرخ کوزه‌گری می‌کند و هفت چرخ می‌چرخاند. دخترها در هر دور یك عدد گردو می‌شکنند و اشعار مخصوصی زمزمه می‌کنند. دور هفتم که تمام شد مقداری پول و نبات بعنوان نیاز به کوزه‌گر

←

۳- بخت گشایی بوسیلهٔ گول زدن عطار سرگذر و خریدن «وشای عاطل و باطل» از عطار رو به قبله[1] .

۴- بخت‌گشایی بوسیلهٔ بیرون‌کردن دختر از خانه و تعقیب او با نیمسوز[2] .

۱- دخترانی‌که بی‌شوهر مانده‌اند غروب چهارشنبهٔ آخر سال به یك دکان عطاری رو به قبله رفته ، از او تقاضای عاطل و باطل (یعنی پشکل ماچه‌الاغ که همان سرگین الاغ ماده باشد) می‌کنند . همینکه عطار می‌رود عاطل و باطل بیاورد دختر پا بفرار می‌گذارد و به همین طریق سه نفر عطار را گول می‌زند و عاقبت از همان عطار اولی می‌خرد و بمنزل می‌برد . وقت غروب آفتاب هفت دختر نابالغ آنرا می‌کوبند و پس از آنکه خوب نرم شد آنرا در ظرفی ریخته با یك قیچی به بالای بام می‌برند . در آنجا دهنهٔ قیچی را باز می‌کنند و ظرف عاطل و باطل را در میان دو تیغهٔ آن قرار می‌دهند و آنرا می‌گذارند بماند تا سفیدهٔ صبح سربزند . صبح زود قبل از طلوع آفتاب مقداری از آنرا توی‌سرکه می‌ریزند و به صورت خود می‌مالند و می‌گویند «هر که کرده است کار مراعاطل ، من می‌کنم جادوی او را باطل» و به این طریق معتقدند که بخت آنها گشوده خواهد شد . این رسم گویا در تهران بیشتر از سایر شهرهای ایران معمول است .

۲- برای بخت‌گشایی دختران هنگام غروب مادر با یك چوب نیمسوز به‌دنبال دختر دویده و او را از خانه بیرون می‌کند . دختر از جلو و مادر از عقب می‌دوند . چند کوچه به این طریق طی می‌شود . عاقبت دختر در یك‌کوچه دست راست می‌پیچد و وارد یك خانهٔ رو به قبله می‌شود. همینکه دختر وارد آن خانه شد، مادر از تعقیب او دست برمی‌دارد و به خانه مراجعت می‌کند ، این رسم گویا در تهران و بعضی از شهرهای دیگر ایران معمول می‌باشد ولیکن در خراسان معمول نیست .

←

می‌دهند و با دل پر از امید به خانه باز می‌گردند تا بختشان باز شود . در خراسان این رسم را در شیشه‌گرخانه انجام می‌دهند و به جای شب‌چهارشنبه‌سوری ممکن است‌شب‌چهارشنبهٔ آخر صفر را نیز انتخاب‌کنند .

۵ـ بخت‌گشایی بوسیلهٔ بستن نخ سفید به دو شست و نشستن لب جوی آب .

۶ـ بخت‌گشایی از طریق نشستن پای منار مسجد و بستن قفل به گوشهٔ چادر خود .

۷ـ بخت‌گشایی بوسیلهٔ شکستن گردو و روشن‌کردن شمع در سر چاههای دباغ‌خانه .

از هفت قسم بخت‌گشایی فوق قسم پنجم و ششم و هفتم در خراسان بیشتر معمول است که ذیلاً بشرح آنها می‌پردازیم :

اول ـ بخت‌گشایی بوسیلهٔ بستن نخ سفید به دو شست و نشستن لب جوی آب :

دخترانی که بختشان بسته است و بی شوهر مانده‌اند صبح روز چهارشنبهٔ آخر سال قبل از طلوع آفتاب کوزهٔ سفالین آب ندیدهٔ نوی را با یك قیچی و مقداری نخ سفید برداشته به اتفاق زن شوهرداری از کسان خود می‌روند لب جوی آب ، کوزه را پر آب می کنند و در کنار خود می‌گذارند . قیچی را هم پهلوی کوزه قرارمی‌دهند و روی زمین می‌نشینند . بعد زن شوهرداری که همراه آنهاست دو شست دختر را با نخ سفید می‌بندد و خودش درگوشه‌ای پنهان می‌شود . اولین رهگذری که از آنجا عبور می کند و می‌فهمد که آن دختر برای چه آنجا نشسته است جلو می‌آید و قیچی را بر می‌دارد و نخ میان دو انگشت او را با قیچی پاره می کند و می گوید «بستگی بختت را بریدم» بعد قیچی را به زمین می‌گذارد و دور می‌شود . آن دختر کوزهٔ آب را برداشته و به منزل برمی‌گردد . همینکه به منزل رسید لخت می‌شود یك عدد تغار (کشك ساب) وارونه روی سرش می‌گذارد و هفت بار دور حیاط می‌چرخد و در هر نوبت ، هفت بار می‌گوید «بختم واشد ، بختم واشد ! ...» .

دوم ـ بخت‌گشایی از طریق نشستن پای منار مسجد و بستن قفل به‌گوشهٔ چادر خود :

دخترهایی که دم بخت هستند شب چهار شنبهٔ آخر سال قفلی به‌گوشهٔ چادرشان بسته ، می‌روند پای منار یاگلدستهٔ مسجد . یك پشقاب شیرینی و نبات روی زمین جلو

خود می‌گذارند و کلید قفل را هم روی پشقاب شیرینی و نبات می‌نهند و منتظر می‌نشینند. از میان اشخاصی که از آنجا عبور می کنند و به این رسم آشنا هستند یکی پیش می‌آید و کلید را بر می‌دارد و قفل را از گوشهٔ چادر آن دختر باز می کند و می‌گوید : « خدا بختت را باز کند » . سپس پشقاب شیرینی را توی جیبش خالی می کند و کلید را به دختر می‌دهد و از آنجا دور می‌شود . در این موقع دختر از جا بلند می‌شود و از یکی از مردان راهگذر سئوالی می کند . مثلاً می‌گوید : «آقا بازار سرشور[1] کجاست ؟» ، یا «بالا خیابان کدام طرف است ؟» . پس از این مراسم دختر به خانه مراجعت می کند و معتقد است که بزودی شوهر خوبی برایش پیدا خواهد شد . هرگاه دختر بخواهد که شوهرش یکنفر کاسب و بازاری باشد باید سئوال فوق را از یکنفر کاسب و اهل بازار بکند و اگر مایل باشد که شوهرش یکنفر اداری باشد باید سئوال فوق را از یك کارمند اداری بکند وقس علیهذا .

سوم ـ بخت‌گشایی بوسیلهٔ شکستن گردو در سرچاههای دبّاغ خانه :

اگر دختر به‌هیچیك از طرق فوق بختش گشوده نشد هفت دانه‌گردو و هفت دانه شمع و یك عدد قوری (یا ظرفی شبیه به آن) و مقداری شیرینی می‌خرد و در شب چهارشنبهٔ آخر سال با یك زن شوهردار به یکی از دبّاغ خانه‌های نزدیك شهر می‌رود در آنجا شیرینی‌ها را به دبّاغ باشی می‌دهد و بهمراه او به سرچاه‌های دبّاغ خانه می‌رود . دختر گردوها را یك یك برلب چاه‌ها می‌گذارد و زیر پا می‌شکند تا به‌چاه هفتم می‌رسد . در این موقع برمی‌گردد و مجدداً از کنار چاه‌ها عبور می کند و به هرچاه که می‌رسد مرد دبّاغ یکی از شمعها را روشن کرده در جلو پای دختر در محل گردوی شکسته می‌گذارد و این عمل را ادامه می‌دهد تا چاه هفتم، پس از انجام این مراسم، دخترقوری را از آب دبّاغ‌خانه پر می کند و با خود به منزل می‌برد.

دختر باید در مراجعت به منزل با اولین مرد یا اولین پسری که برخورد می کند چند کلمه حرف بزند وقدری شیرینی در دهان او بگذارد و با آبی که از دبّاغ خانه

۱ـ سرشور = یکی از محله‌های قدیم ومعروف مشهد است .

آورده هفت چهارشنبه غسل کند تا بختش بازشود[1] .

دیگر از آدابی که در شب چهارشنبه‌سوری در خراسان مرسوم است، فالگوش ایستادن زنان در سر چهارراه و فال گرفتن آنها به حال اجتماع در اتاق است . رسم اول که برای حل مشکلات تقریباً در تمام ایران با اندکی تغییر و تفاوت معمول می‌باشد ، به‌این طریق انجام می‌گیرد که زنها یکی دو ساعت از شب گذشته چادر بسر کرده سر یك چهار راهی می‌روند و کلیدی زیر پای خود می‌گذارند و کنار یك دیوار رو به قبله می‌نشینند و گوش به گفتگوی عابرین می‌دهند . اگر حرف خوب بشنوند مشکلشان حل خواهد شد و به مرادشان خواهند رسید و اگر حرف بد بشنوند مشکلشان حل نخواهد شد و به مرادشان نخواهند رسید.

اما فال‌گرفتن در اتاق که تقریباً اختصاص به خراسان دارد به این طریق انجام می‌گردد که درشب چهارشنبهٔ آخر سال زنان محله در اتاقی جمع شده کوزه‌ای در وسط اتاق می‌گذارند. بعد هر یك نیّت‌کرده چیزی مانند انگشتر وانگشتوانه وامثال آنها درکوزه می‌اندازند . صاحب خانه کوزه را در تنور می‌گذارد و سر تنور را می‌پوشاند .

صبح زود زنها مجدداً در همان اتاق جمع می‌شوند . آنگاه صاحب‌خانه کوزه را به اتاق می‌آورد و دختر نابالغی را بر سر کوزه می‌نشاند . آنوقت هریك از زنها به نوبت یك «چاربیتو» [2] می‌خواند و بلافاصله دختر دست در میان کوزه می‌برد و یکی از اشیاء درون کوزه را بیرون می‌آورد. هر چهار بیتویی که قبل از درآوردن شیئی بوسیلهٔ یکی از زنان خوانده شده است جواب نیّت صاحب همان

۱ــ این نوع بخت‌گشایی برای زنان نازا نیز بسیار مفید است .

۲ــ čār - beytu = نوعی شعر است بر وزن رباعی که از چار مصرع تشکیل شده و برخلاف نامی که به آن داده‌اند دو بیت بیشتر ندارد و در آن غالباً از عشق و وفا و هجران و آرزو وحاجت سخن رفته است. لغت «چهار بیتو» گاهی به ترانهٔ روستایی عاشقانه که در دهات خراسان عموماً به نام «فِریاد» یا «کِلّهٔ فِریاد» معروف است نیز اطلاق می‌شود.

شیثی است، به این طریق دختر نابالغ تمام اشیاء کوزه را یك یك بیرون می‌آورد و جواب نیّت هر یك از زنها از روی شعری که قبلاً خوانده شده‌است معلوم می‌گردد.

در شاهان گرماب[1] و بعضی از دهات اطراف فریمان دختران برای بخت گشایی خود سنگ در آب می‌اندازند یا شلوار خود را «چپّه» (= وارونه) می‌پوشند یا آنکه دست «بچه پسرِ شیری[2]» را به عورت خود می‌مالند یا بر مردی بول می‌کنند یا بر میتی سوار می‌شوند یا موی خود را با موی مردی بهم می‌بافند یا آنکه بر بالای بول پسر نابالغی که هنوز از آن بخار برمی‌خیزد بول می‌کنند یا موی سگ و گربه را زیر دامن خود می‌سوزانند و دود آنرا به زیر دل خود می‌دهند یا در آب هفت چشمه غوطه می‌خورند، یا آنکه هنگام سپیده‌دم در آن ساعتی که هنوز ایاب و ذهاب شروع نشده است به کوچه می‌روند و در سرراه مردم بول می‌کنند.

عدهٔ دیگری از دختران، بند ناف پسران نوزاد را به دور کمر خود می‌بندند یا آنکه مقداری عاطل باطل از خوانچهٔ عقد دختر دیگری برمی‌دارند و زیر دامن خود دود می‌کنند یا سر قبر کشته‌ای می‌روند و حلوا می‌پزند، گاهی نیز با زن شوهر داری که در بالاخانه یا طبقهٔ دوم عمارتی مسکن داشته‌باشد قرار نهانی می‌بندند و موقعی که آن زن با شوهر خود جمع می‌شود دختران به اتاق تحتانی عمارت می‌روند و با شانهٔ «آب ندیده» موی خود را شانه می‌کنند و عقیده دارند که به‌این طریق بخت آنها گشوده خواهد شد:

✿ ✿ ✿

مراسم بخت‌گشایی از جهت تنوع و کثرت با هیچیك از آداب و رسوم عامیانهٔ دیگر قابل قیاس نیست و در اکثر شهرهای ایران بطرق متعدد اجراء می‌شود. ما اکنون چند نوع

۱– دهی واقع در «پایین‌ولایت» و ۳۷ کیلومتری شمال فریمان.

۲– بچه پسر شیرخوار.

آنرا که در شهر های اصفهان و شیراز و همدان و یزد و بروجرد و آمل مرسوم است بعنوان نمونه بیان می‌کنیم .

در اصفهان در قریهٔ مورگان محلی وجود دارد به نام « سنگ سوراخی » درآنجا تخته سنگ مدور و عظیمی هست که در وسط آن سوراخی تعبیه کرده‌اند بطوری که یك انسان به‌آسانی و راحتی می‌تواند از وسط آن عبور کند. دخترهای دم بخت شب‌جمعه به‌آنجامی‌روند وسه‌بار ازسوراخ سنگ عبور می‌کنند. بعد فانوسی درآنجا روشن‌کرده به خانه بر می‌گردند و عقیده دارند که بختشان بزودی گشوده خواهد شد.

در شیراز دخترهای بخت بسته به‌محل معروفی به نام « خانهٔ سید ابوتراب » که در داخل‌شهردرکوچهٔ «شیشه‌گرها» واقع شده‌است می‌روند و زیردرخت کهنسالی که درآن خانه وجود دارد حلوا می‌پزند و بین فقرا تقسیم می‌کنند و از صاحب‌آن خانه یعنی «سیدابوتراب» که‌گویا سید بزرگواری بوده و هشتصد سال قبل از این می‌زیسته و صاحب‌کرامات بوده است حاجت می‌خواهند .

در همدان درکنار شهر، یك شیرسنگی بزرگ بطول دو متر و اندی و ارتفاع یك مترو نیم وجود دارد و به قراری‌که نقل می‌کنند در دورهٔ اشکانیان آن محل ، دروازهٔ همدان بوده و در ابتدا دو شیر سنگی درآنجا روبروی هم قرار داشته ولی در اوائل قرن چهارم هجری ، دیلمیان هنگام تسلط خود بر همدان یکی از این دو شیر را بکلی منهدم و خراب کرده‌اند و اکنون فقط یك شیر باقی است‌که آنهم سر و یالش صدمه دیده است . دخترهایی که بی‌شوهر مانده‌اند به نیت‌گشودن بخت خود به‌محل مذکور می‌روند و سوار شیر می‌شوند و نذر می‌کنندکه اگر تا سال دیگر به خانهٔ شوهر رفتند مقداری روغن یا پیه خریده به‌سر و یال شیر بمالند . بعد از اینکه نیت آنها تمام شد ساکت و آرام بر پشت شیر منتظر می‌نشینند. و اولین مرد رهگذری را که از آنجا عبورکند صدا می‌زنند و به او می‌گویند : « آقا ، آقا ، شما را به‌خدا بیائید مرا از پشت این شیر پائین بیاورید » . آن مردکه

۱ــ مطالب این قسمت تا آخر فصل راجع به‌بخت‌گشایی دختران از مجلات و روزنامه‌های‌کشور اقتباس شده است و صحت یا سقم آنها برعهدهٔ نویسنده نیست .

به موضوع آشناست بدون هیچ گونه مخالفت به دختر نزدیك می‌شود واو را از پشت شیر برزمین می گذارد . دختر خوشحال می‌شود و باشوق و ذوق تمام به خانه می‌رود و اطمینان دارد که تا سال دیگر شوهر خوبی نصیبش خواهد شد .

در یزد دختران دم بخت روز جمعه مقداری گردو و بادام می‌خرند و به بالای منارهٔ مسجد جامع شهر می‌روند و درآنجا نیت کرده دو رکعت نماز حاجت می‌خوانند . آنوقت از پله های مناره پائین می‌آیند و در هر پله یك گردو یا یك بادام در زیر پای خود می‌شکنند و عقیده دارند که به این طریق بختشان گشوده خواهد شد و بزودی به خانهٔ شوهر خواهند رفت .

در اهواز دخترهای بخت بسته به « عباسیه » یا « زیارتگاه علی‌بن مه زیار » می‌روند درآنجا آش رشته می‌پزند و میان مردم تقسیم می کنند یا مقداری حنا خیس کرده به سه قسمت تقسیم می‌کنند و هرقسمت را در ظرفی جداگانه می‌ریزند و با سه دانه شمع به سقاخانهٔ شهر می‌برند و هر یك از شمعها را در یکی از ظروف قرار داده صلوات می‌فرستند . سپس در دل از «صاحب سقاخانه» طلب شوهر می کنند و شمع را روشن می‌کنند و عقیده دارند که بزودی به‌آرزوی خود خواهند رسید .

در بروجرد دخترهای کم بخت و خانه مانده برای گشودن بخت خود از روی جسد یك حیوان مرده یا جنازهٔ یك انسان و یا لا اقل از روی یك تابوت خالی عبور می کنند و اگر این کار نتیجه نداد ازهفت فاطمه پارچه گدایی می کنند و در شب ۲۷ ماه رمضان درمسجد جمعهٔ شهر به کمك هفت دختر نابالغ برای خود « پیراهن مراد » می‌دوزند و اگر از این طریق هم به نتیجه نرسیدند شب عروسی یکی از دوستان یا بستگانِ خودآهسته و بی‌صدا پشت سر عروس می‌روندو ناگهان با نوك پای خود به پشت پای عروس می‌زنند و به‌عروس‌می گویند: «سُم بَه سمت ، برو تا من بیام به دمت!»[1]

درآمل مقبره‌ای وجود داردکه آنرا « مقبرهٔ خضر » می‌خوانند ، عوام معتقدند که حضرت خضرشبهای چهارشنبهٔ هرهفته به‌آنجا می‌آید و درآن محل نماز می‌خواند. دختران

۱- یعنی: پای من جای پای تو ، برو تا من هم (انشاءالله) از دنبالت بیایم !

خانه مانده و زنان بیوه‌ای که آرزوی شوهر دارند چهل شب چهارشنبه به آنجا می‌روند و دخیل می‌بندند وشمع روشن می‌کنند واز حضرت خضرمی‌خواهندکه بخت بستهٔ آنها رابگشاید و شوهرخوبی نصیبشان کند و اگر به‌آرزوی خود نرسیدند دخیل می‌بندند وعمل خود راچهل شب چهارشنبهٔ دیگر تکرار می‌کنند تا به مراد خود برسند.

نوروز

نوروز یکی ازبزرگترین وقدیم‌ترین اعیاد ایران و یادگار چند هزارسالهٔ کشور ماست . از آنجا که این عید بزرگ مصادف با بیداری و تجدید حیات طبیعت است و هنگامی آغاز می‌شود که سردی و نکبت زمستان پایان پذیرفته و دردشت ودمن‌همه جا لاله وریحان رویبده‌است، بانشاط وسروربیشتری برگزار می‌شود .

این عید قرنها قبل از زردشت وجود داشته و درابتدا یک جشن ملّی و باستانی بوده است ولیکن بعدها سبب بروز برخی حوادث که وقوع آنهامصادف بانوروز بوده ومخصوصاً روایاتی که درباب این حوادث از قول برخی از ائمهٔ اطهار درکتب اخبار واحادیث نقل شده است این عید جنبهٔ دینی و مذهبی هم بخودگرفته وجلال وعظمت بیشتری یافته است.

بعضی ازمحققان وشعرا و نویسندگان پیدایش نوروز را به جمشید نسبت می‌دهند و در این باره می‌نویسند : پس از آنکه جمشید دست بدان را از بد و دستِ بیدادگران را از بیداد کوتاه کرد وآیین زندگی را به مردم آموخت بر تختی گوهرنشان نشست ودیوان اورا «از هامون به گردون» بردند ومردم بشکرانهٔ

این پیروزی یعنی غلبهٔ حق برظلم وبیداد چنین روزی را جشن گرفتند و آن روز را نوروز خواندند[۱]. ابوریحان بیرونی نیز پیدایش نوروز را به جمشید نسبت می‌دهد و داستانی هم دراین باب از قول حشویه[۲] نقل می کند که قهرمان آن بجای جمشید، سلیمان بن داود است. وی دراین‌باب چنین می‌نویسد:

«.... و برخی ازحشویه می گویند که چون سلیمان بن داود انگشتر خویش را گم کرد، سلطنت ازدست او بیرون رفت ولی پس ازچهل روز بار دیگرانگشترخود را بیافت و پادشاهی و فرماندهی بدو بازگشت و مرغان بر گرد وی جمع آمدند و ایرانیان گفتند: «نوروز آمد»[۳] واز آن پس همه ساله مردم‌اول فروردین راجشن گرفتند و شادی کردند. براساس‌این داستان عدّه‌ای معتقدشدند که‌آنکس که دست بیدادگران را ازبیداد کوتاه کرد و جهان را آباد نمودجمشید نبود بلکه سلیمان‌بن‌داود بود که پس‌ازسرنگون‌ساختن بنیاد ظلم وپاکسازی‌قلمرو حکومت خود از وجود بدکاران برتختی گوهرنشان نشست و به‌کمك دیوان «از هامون به‌گردون پرواز کرد».

۱ـ رك: شاهنامهٔ فردوسی، چاپ بروخیم، تهران، ج ۱، ص ۲۵ و ۲۶.

۲ـ حشویه دسته‌ای ازعلما که در امور و قضایا به‌دلایل ظاهری متوسل‌می‌شدند وبه براهین عقلی ومنطقی توجه واعتنا نمی‌کردند.

۳ـ رك: آثارالباقیه ابوریحان بیرونی ، ترجمهٔ علی اکبر دانا سرشت ، تهران ، ۱۳۲۱، ص ۲۴۰ و ۲۴۱ . به عقیدهٔ برخی از محققان علت‌آنکه دراین داستان بجای جمشید نام سلیمان بن داودآمده است‌آنست‌که ایرانیان پس از قبول اسلام سعی کردند به طرق مختلف آداب وسنن ملی وباستانی خود را حفظ کنند و خصوصاً درنگاهداری آیین نوروز بسیار کوشیدند. بدین‌منظور تاحدود امکان به افسانه‌ها وآیین کهن ملی و باستانی خود رنگ مذهبی دادند، ازآن جمله گفتند روزی که کشتی نوح ازطوفان بلا جست وبرکوه‌طور نشست مصادف‌بانوروز بود واین عقیده هنوزهم در بین مردم‌خراسان شایع است وشایداکثرمردم ایران نیزبه‌آن معتقد باشند.

اصولاً وجود تخت روان دراین داستان و حمل آن بوسیلهٔ دیوان خود شاید بهترین گواه باشد براینکه پیدایش نوروز منسوب به سلیمان بن داوداست نه جمشید[۱].

ازاین مطالب که بگذریم روایات دیگری هم هست که علما در کتب معتبر نقل کرده‌اند و این امر باعث شده است که مردم برای جشن نوروز اهمیت‌بسیار قائل شوند. من جمله ازحضرت صادق علیه‌السلام نقل و روایت شده است که دراین روز کشتی نوح برکوه جودی به زمین نشست، و نیز روایت کرده‌اند که خلقت عالم درچنین روزی انجام پذیرفته[۲] وحضرت ابراهیم (ع) دراین روز علیه بُتها قیام نموده است[۳]. موسی (ع) نیزدراین روز بنی‌اسرائیل را از قید بندگی و اسارت نجات داده و از نیل گذشته است[۴] و پیامبراسلام (ص) نیزدرهمین روز به پیغمبری مبعوث گردیده است[۵]. حتی دربرخی ازکتب آمده است که حضرت‌قائم امام زمان (عج) درچنین روزی ظهورخواهد کرد.[۶] این روایات نه تنها نوروز را درنظر ایرانیان عزیزتر کرد بلکه موجب دوام وبقای‌آن نیزشد.

۱ـ عده‌ای ازمحققان نیز معتقدند که نوروز روزی بوده است که‌کاوهٔ آهنگر علیه ضحاك ماردوش‌قیام‌کرد ودراین روزفرشتگان ازآسمان به‌زمین فرودآمدند وبه کمك‌کاوه شتافتند وفریدون به کمك‌کاوه برضحاك غلبه یافت و اورا درکوه دماوند به بند کشید و مردم را ازبیداد وظلم اورهانید ومردم درآن روز شادمان شدند وبشکرانهٔ این پیروزی درآن روزجشن گرفتند. اما به‌نظرنگارنده قیام‌کاوهٔ آهنگردر روز شانزدهم مهرماه‌بوده‌و جشن آن نیز به «جشن مهرگان» معروف است.

۲ و۳ و۴ و۵ ـ رك : بحارالانوار، چاپ امین‌الضرب، ج ۱۲، ص ۲۰۶ و ۲۰۹؛ نیز: وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۸۹

۶ ـ «... روایت شده است ازحضرت صادق علیه‌السلام که نوروز روزی است که ظاهر می‌شود درآن قائم ما [امام‌زمان (عج)]. اهل بیت وخداوند اورا بردجال‌ظفردهند و اودجال را برصلابه زند درکناسهٔ کوفه، وهیچ روز نوروز نمی‌آید مگرآنکه ماامید ←

اما عظمت نوروز وبپاداشتن جشن‌باشکوهِ آن درقرون‌اولیهٔ پیدایش‌اسلام وقتی بیشترشد که عدّه‌ای از دانشمندان وفضلای ایرانی به‌کتب اخبار و احادیث وگاه شماری‌استنادجسته گفتند روزی که حضرت علی‌بن ابی‌طالب(ع) به‌جانشینی پیغمبراسلام (ص) برگزیده شد وبرمسند خلافت نشست مصادف با نوروز بوده است[۱]. بدنبال این عقیده عده‌ای از ایرانیان که فقط بـه اصول واحکام دین اسلام علاقه‌مند و از آداب و سنن ملی وباستانی خود دور شده بودند به نوروز وآیین پرشکوه‌آن‌از نو توجه نمودند و دربرگزاری‌این جشن بزرگ وزنده‌نگهداشتن رسوم وآیین‌آن کوشیدند. شعرا درفضیلت نوروز و تصادف این عید بزرگ با روزجلوس‌امیرمؤمنان حضرت علی علیه‌السلام اشعار نغزی سرودند که ازآن‌جمله این شعررامی‌توان نقل‌کرد:

نوروز ازآن شد پرشعف ، هم صاحب عز و شرف
کانروز سالار نجف ، آمد به تخت سروری

۱ـ مصادف بودن نوروز باروز خلافت حضرت علی(ع) بکلی بی‌اساس هم‌نیست زیراکه عدیرغدیرخم که درسنهٔ ۱۰ هجری وقوع یافت مطابق با ۲۹حوت وروزچهارم ازخمسهٔ مسترقه یعنی دو روز به عید نوروز مانده بوده است(...) ودرحقیقت اولین‌روز خلافت را می‌توان ازهمان روزشمرد و روزجلوس آن حضرت مطابق روز اول‌فروردین ماه متعارفی می‌افتد (کاوه، سال اول، شمارهٔ ۵ـ۶، صفحهٔ ۳)

←

فرج داریم چراکه آن روز از روزهای ماست که فرس‌آنرا حفظ کرده است (رك:ارشاد العوام، چاپ سنگی تبریز، ۱۲۷۱ هـ.ق، ج۳، ص ۱۱۸)

هاتف اصفهانی نیز بدین مناسبت چنین سروده است:

همایون روز نوروز است و به فیروزی
بر اورنگ خلافت کرد شاه لافتی مأوا

در خراسان همه از بزرگ و کوچك و فقیر و غنی به آداب و رسوم نوروز پای‌بند وعلاقه‌مند هستند و در اجرای سنن باستانی این عید ملّی سخت می کوشند ، چند روز متوالی دست از کارمی کشند و ایّام و ساعات خود را صرف عیش و نوش و سور وسرور و خوردن اطعمهٔ لذیذ و شیرینی و تنقلات و تفریح و خنده می کنند. گندم و عدس سبز می کنند، لباس نو می‌پوشند ، می‌رقصند، بازی می کنند ، آب به یکدیگرمی‌پاشند ، اسفند می‌سوزانند ، تخم مرغ رنگ کرده‌درست می کنند ،دکاکین را با پارچه‌های رنگارنگ و فرشهای خوش نقش و زیبا می‌آرایند ، پوست پلنگ وکشکول و تبرزین به در و دیوار می‌آویزند ، به دیدن یکدیگر می‌روند ، روی یکدیگر را می‌بوسند ، سال نو را به خویشان ودوستان خود تبریك می‌گویند ، برای آنها پیروزبختی و شادکامی آرزو می کنند ، به یکدیگر هدیه می‌دهند و خلاصه در انجام مراسم نوروزی و بر پاداشتن آداب و رسوم کهن باستانی « سنگ تمام می‌گذارند» .

از چند هفته به نوروز مانده جنبشی خاص در مردم پدید می‌آید ، همه در فکر تهیهٔ لباس نو به این سوی و آن سوی می‌روند [1] ، همه خانه تکانی می کنند ،

۱ـ همه سعی دارندکه لباس نوآنها قبل ازتحویل سال آماده شود تا بتوانند به‌هنگام تحویل آنرا بپوشند از همین جاست که گفته‌اند:«رخت بعد از عید برای گل منار خوب‌است» یاآنکه : «کَلْ کُلا مُخادْ برای عیدِشْ (= آدم کچل کلاه می‌خواهد برای عیدش)» . آنهاکه استطاعت مالی نداشته باشند و نتوانند برای عید خود لباس نو فراهم‌کنند لباسهای کهنهٔ خود را تمیز می‌کنند بچه‌هایی‌که از داشتن لباس نو محرومند می‌گویند :

عید آمد و ما لختیم — هر شب به بابا گفتیم
باباگُف بِقُرُمْ بِه‌نیم قِرُمْ — برای عیدت مِخِرُمْ (= می‌خرم)

ظروف مسین را به رویگر می‌دهند سفید کنند ، جامه‌ها را می‌شویند ، فرشها را می‌تکانند ، در و پنجره وپله و دستگیره‌ها را تمیز می کنند و از تمام اثاث خانه گرد می‌زدایند تا در شب عید و موقع تحویل همهٔ اطاقها و زوایای خانه پاك و پاکیزه باشد،گندم یاعدس دردیس و «دوری» خیس می کنند یا اسفرزه و ترتیزك و خاکشیر روی پارچه پهن می کنند وپشت کوزه می‌چسبانند تا برای شب عید سبز شود و در ایام نوروز خانه به‌سبزه آراسته باشد ، حاجی فیروز «جیگی جیگی نه‌نه خانم»[1] در کوچه و بازار راه می‌افتند ، دنبك می‌زنند و تصنیف می‌خوانند ، مردم در شب چهارشنبه سوری آتش می‌افروزند و از روی شعله‌های سرخ رنگ می‌پرند وبرای خود تندرستی و سرخ رویی آرزو می کنند[2] . یکی دو روز به عید مانده هم سمنو می‌پزند[3] و روز قبل از تحویل به حمام می‌روند و سر و تن خود را خوب می‌شویند و به دست وپای خود حنا می‌بندند.

وقتی لحظهٔ تحویل نزدیك شد عده‌ای به‌مسجد می‌روند تا دعا بخوانند و از برکت‌آن دعا در تمام مدت سال از خطرات مصون و غرق در نعمت‌گردند. گروهی نیزدر خانه نزد زن وفرزند خود می‌مانند زیرا عقیده دارندکه انسان درموقع تحویل نباید از خانه و خویشان خود دور باشد والا تمام یا قسمت اعظم سال را به دوری از خانوادهٔ خود مبتلا خواهد شد.

چند لحظه قبل از تحویل سال اندکی آرد خمیر می کنند و در گوشه‌ای

۱ـ حاجی فیروز را به زبان خراسانی جیگی جیگی‌نه‌نه‌خانم می‌گویند و این نام از این جهت به او داده شده‌است که وی غالباً شعر معروف «جیگی جیگی نه‌نه خانم» را همراه با نوای تنبك می‌خواند (برای اطلاع بر متن کامل این شعر رك : بخش دوم این کتاب ، فصل ختنه سوران) .

۲ـ رك : بخش دوم ، فصل چهارشنبه‌سوری وآداب آن .

۳ ـ رك : بخش اول ، سمنو .

می‌گذارندتا وَرآید[1] بعد سماور را آتش می‌کنند[2] و سفرهٔ هفت‌سین را می‌چینند و لباسهای نو خود را می‌پوشند، اسفند در آتش می‌ریزند، مشك وعنبر می‌سوزانند و در هر اطاق چراغ یا شمعی می‌افروزند[3]. آنگاه سفرهٔ سفیدی در وسط اطاق پهن می‌کنند و دو عدد لاله یا دو چراغ یا دو شمع هم روشن کرده در وسط آن‌می‌گذارند. بین دو لاله یك جلد کلام‌الله مجید و یك آینه قرار می‌دهند، جلو آینه چند دانه گندم می‌پاشند و روی‌آینه هم یك تخم‌مرغ می‌گذارند تا درموقع تحویل،تخم‌مرغ روی آینه بچرخد[4]. یك ظرف عسل در گوشهٔ سفره و یك عدد نان سنگك نیز در گوشهٔ دیگر می‌گذارند[5]. سینی هفت‌سین را هم در وسط سفره در جای مناسبی

۱ـ ورآمدن خمیر در اول سال مایهٔ برکت است.

۲ـ سماور در لحظهٔ تحویل باید غلغل بجوشد.

۳ـ خراسانیها معتقدند که پراکندن بوی خوش در خانه میمنت دارد و روشنایی‌هم مایهٔ سلامت و برکت است علاوه بر آن معتقدند که روح مردگان و اجداد آنها غیر از شبهای جمعه در موقع تحویل سال و روز اول نوروز نیز آزاد هستند و به خانه و کاشانهٔ قدیم خود می‌آیند دراین موقع اگر مسکن قدیم خودرا پاکیزه و روشن و خوشبو ببینند شاد وخوشوقت خواهند شد و اولاد و احفاد خود را دعا خواهند کرد وگرنه باحالت غمگین و افسرده باز خواهند گشت و بازماندگان خود را نفرین خواهندکرد.

۴ـ عوام معتقدند که از اول خلقت تاکنون زمین بر روی شاخ گاو قرار گرفته‌و گاو هم بر پشت یك ماهی سوار و ماهی هم در وسط دریای بیکرانی شناور است فقط سالی یکبار در موقع تحویل سال، گاو زمین را از این شاخ به آن شاخ می‌کند و همین امر سبب می‌شود که تخم مرغ روی آینه بحرکت درآید. عده‌ای بجای گذاشتن تخم مرغ روی آینه، نارنج در آب می‌اندازند تا در موقع تحویل سال و حرکت زمین روی شاخ گاو نارنج روی‌آب بچرخد و به چشم دیده شود، یا ماهی درآب می‌اندازند و عقیده دارند که در هنگام تحویل ماهی بطور عمودی بی‌حرکت در آب می‌ایستد.

۵ـ گذاشتن نان در سفره از زمانهای بسیار قدیم حتی پیش از ساسانیان معمول بوده است. در عهد ساسانیان این نان را از هفت نوع غله و حبوبات یعنی گندم و ←

می‌گذارند . در سینی هفت سین هفت چیز که نام آنها با «س» شروع شده باشد می‌چینند[۱] به‌این شرح : یك ظرف کوچك سمنو، یك عدد سکه ، یك استکان سرکه ، چند دانه سیر ، چند دانه سنجد ، قدری سماق ، یك عدد سیب ، علاوه بر آن سبزه‌ای را هم که از دو هفته قبل تهیه کرده‌اند در کنار آن قرار می‌دهند . یك کاسهٔ پر آب هم در گوشه‌ای می‌گذارند و روی آب چند ساقهٔ سبزه و یك عدد نارنج می‌اندازند . مقداری آجیل و شیرینی هم در دو پشقاب جداگانه می‌ریزند و با یك پیاله ماست و یك پشقاب سبزی پلو و ماهی درکنار سفره قرار می‌دهند بعد در تمام اطاقها و دهان خیك ماست و سر کیسه‌های نخود و لوبیا و عدس و ماش و برنج را باز می‌گذارند و منتظر می‌نشینند تا سال تحویل شود . آب علامت روشنایی و سبزه علامت خرمی و شمع و چراغ علامت طول عمر است . ماهی را هم چون رزق حلال می‌دانند در سفره می‌گذارند تا در تمام سال رزق و روزی حلال نصیبشان بشود، عسل برای شیرین کامی و تندرستی اهل خانه و نان و سکه هم برای جلب نعمت و

۱ـ ظاهراً در زمان قدیم بجای هفت‌سین در سفره هشت شین می گذاشته‌اند چنانکه از این شعر پیداست :

روز نوروز در زمان کیان — می‌نهادند مردم ایران
شهد و شیر و شراب و شکّر ناب — شمع و شمشاد و شایه اندر خوان

عدد هفت در نزد ایرانیان اصولاً عدد عزیزی است چنانکه هفت سورهٔ قرآن مایهٔ نجات است، در علم نجوم نیز «هفت» خانهٔ آرزو و مراد است . بعضی معتقدند که عدد هفت قبل از اسلام نزد ایرانیان محترم و عزیز بوده و هفت سین هم با هفت امشاسپندان زردشت رابطه و نسبت داشته است .

←

جو و برنج و عدس و باقلا و ارزن و ذرت می‌پخته‌اند گاهی آرد لوبیا و نخود هم به آن می‌افزوده‌اند و در سفره می گذاشته‌اند به‌این نیت که در آن سال محصول غلات وحبوبات مزبور فراوان شود .

برکت است.

عده‌ای چند لحظه قبل از تحویل سال قدری «آب جوجه خروس» یا شیر می‌خورند زیرا معتقدند که بهنگام تحویل درشکم هرکس آب جوجه خروس باشد پوست بدنش در تمام سال لطیف و درخشان می‌شود و اگر شیر باشد پوست بدنش سفید و نرم خواهد شد علاوه بر آن اگرشخص مزاج گرم داشته باشدآب جوجه خروس «بخارات جگر او را دفع وگرمی مزاجش را رفع» خواهدکرد.

ظهر یا شب آخر سال سبزی پلو با ماهی و کوکو و مرغ تهیه می کنند و مقداری از آنها را برای سال نو نگاه می‌دارند و در موقع تحویل در سفرهٔ هفت‌سین می‌گذارند. یك کوزهٔ نو هم می‌خرند و مملو از آب می کنند یك نارنج هم در دهانهٔ آن می‌گذارند و تا سال نو نشود از آب کوزه استفاده نمی کنند.

وقتی لحظهٔ تحویل فرارسید اعضاء خانواده دور سفره می‌نشینند و هر یك، یك سکه یا چند دانه برنج یا یك «گاوخدا»[1] در مشت می گیرند یا کلهٔ جوجه‌خروس در جیب می گذارند. اندکی قبل از تحویل سرِ مرغ و دل و جگر و سنگدان وگردن او را می‌پزند و در موقع تحویل به مرد خانه می‌دهند بخورد ثروتمند شود. همینکه سال تحویل شد به هم مبارك باد می گویند و سر و روی یکدیگر را می‌بوسند. عده‌ای دعا می‌خوانند و می‌گویند: «یا مقلّب‌القلوب و الابصار یا مدّبراللیل و النهار یا محوّل‌الحول و الاحوال حَوّل حالناالی احسن‌الحال[2]» و برای دفع آفات و بلیات

۱ـ گاوخدا = خرخاکی، خرخدا.

۲ـ ایرانیان بعد از قبول دین اسلام بسیاری از آداب و رسوم ملی خود را از دست دادند ولی در مورد جشن نوروزی چنانکه قبلاً بیان شد چون طبق نظرعده‌ای از علما، روز اول خلافت حضرت علی(ع) مصادف با نوروز شده بود جشن نوروزی جنبهٔ مذهبی هم به خودگرفت و اهمیت بیشتری یافت از آنروز به بعد در فضیلت نوروز احادیث و اخبار فراوانی نقل شد و برای این عید احکام و ادعیه مخصوصی هم آوردند که ازآن جمله همین دعاست.

انگشتری که دارای نگین فیروزه یا نگین «شرف شمس [1]» باشد به انگشت می کنند. عدهٔ دیگر عسل به دهان می‌گذارند تا در طی سال هم اعتدال مزاج پیداکنند و هم اخلاق خوش و شیرین داشته باشندیا آنکه مقداری تباشیر [2] قلم ساییده در عرق بید می‌ریزند و می خورند و می‌گویند: «الهی همانطور که سال کهنه نو شد مزاج من هم عوض شود!» و عقیده دارند که به این طریق اگر مزاجشان گرم باشد سرد و اگر سرد باشدگرم خواهد شد.

خراسانیها عقیده دارند که اگر کسی در موقع تحویل سال سنجد بخورد تا آخر سال گزنده او را نخواهدگزید و اگر سیر بخورد رطوبت و سردیش نخواهد کرد و اگر سه یا چهار عدد مروارید غلطان (بی سوراخ) بخورد دیگر مریض نخواهد شد. سمنو هم چون نذر حضرت زهراست باید اندکی خورد تا از آسیب بیماریها محفوظ ماند، قدری آب هم باید نوشید و سپس در آینه نگاه کرد تا قلب وچشم، همیشه روشن باشد.

علاوه بر آن معتقدند که سال نو و سال کهنه هر دو مانند پریان موجوداتی نامرئی هستند، سال کهنه در آخرین لحظاتی که می‌خواهد خانه را ترک کند به همهٔ اطاقها و سوراخ سنبه‌های خانه سر می‌زند اگر ببیند در و دیوار و فرش اثاث خانه پاکیزه است و اهل خانه همه به حمام رفته و سر و بدن خود را شسته‌اند خوشحال می‌شود و اهل آن خانه را دعا می کند که او را نزد همکارش سال نو روسفید کرده‌اند و اگر خانه کثیف و ناشسته باشد به آنها نفرین و لعنت خواهد فرستاد.

شب آخر سال کهنه، سبزی پلو و ماهی و کوکو می‌خورند و چنانکه قبلاً گفته شد از آن قدری در سفرهٔ هفت‌سین می‌گذارند ولی عقیده دارند که نباید نام (کوکو) را بر زبان جاری ساخت بلکه بجای کوکو بایدگفت (هست هست)، مثلاً اگر بخواهند بگویند: «قدری کوکو به من بده» باید ازکلمهٔ (کوکو) حذر کنند

۱ـ نگین عقیق یا دُر که روی آن طلسمی نقش کرده باشند.

۲ـ یك مثقال تباشیر در پنج سیر عرق بید.

و بگویند : « قدری هست هست به منِ بده » . هر کس کلمهٔ کوکو را بر زبان بیاورد تا آخر سال « سردرگم » یا کلافه می‌شود یعنی همیشه در پی « چیزهای گم شده » خواهد گشت . اطاق یا خانه را هم نباید جاروب کرد والا مورچه زیاد خواهد شد .

شب اول سال نو رشته‌پلو می‌خورند ، روز شنبهٔ اول سال هم آش رشته می‌پزند تا درتمام مدت سال کارشان رشته بگیرد . از ماهی‌وکوکویی هم که از شب آخر سال کهنه مانده و به اصطلاح «سال رویش گشته است» قدری می‌خورند زیرا چنانکه قبلاً گفته شد عقیده دارند که ماهی از دریاگرفته می‌شود و رزق حلال است و خیر وبرکت می‌آورد باید آنرا از سال قبل نگهداشت و خورد تا روزی و نعمت انسان فراوان و حلال شود ، «کوکو» را هم باید خورد تا در سال نو از «کوکو» گفتن راحت شد .

اگر شنبه به نوروز بیفتد آن سال را مبارک‌تر می‌دانند و بیشتر شادی می‌کنند. عده‌ای در آن روز از شهر خارج می‌شوند و آش رشته می‌پزند و تا نزدیک غروب در سبزه زارها به تفرج می‌پردازند[1] .

در خانواده‌های خراسانی خصوصاً در روستاها رسم است که دو سه روز قبل ازتحویل سال مقدار زیادی «نان خانگی» می‌پزند زیرا معتقدند که در موقع تحویل باید «صندوقخانهٔ» هرخانه‌ای پر از نان باشد ونان مورد احتیاج اهل خانه در سیزده روز اول سال از بازار خریده نشود[2] .

۱ـ در فردوس رسم است که یك روز قبل‌ازتحویل سال به‌صحرا می‌روند ویك ساقه علف یا یك خوشهٔ‌گندم سبز با خود به خانه می‌آورند و به قفل یا زنجیر در خانهٔ خود می‌آویزند به این نیت که تا آخر سال در آن خانه صفا و خرمی باشد .

۲ـ در بعضی نقاط خراسان من‌جمله فردوس رسم است که در موقع پختن نان خانگی مقداری دانهٔ‌کنجد در آب خیس می‌کنند و روی‌گلیم موبین می‌سایند تا پوست کنجد جدا و سفید شود بعد آنرا در آب زعفران می‌ریزند و پس از آنکه رنگ‌گرفت روی زواله‌های نان می‌پاشند .

در طول مدت دوازده روز اول سال مردم بدیدن یکدیگر می‌روند، سر و روی هم را می‌بوسند؛ دست در دست یکدیگر می‌گذارند و جملاتی ازقبیل: عید شریف شما مبارك؛ مبارکا بَشَه[1]؛ صدسال به ای سالا[2]؛ زیرسایهٔ امیرالمؤمنین (ع)، زیر سایهٔ حضرت رضا (ع)، با بچه‌ها، با آقا زاده‌ها، با خانم زاده‌ها؛ اسعدالله ایّامکم؛ ایّامکم سعید.

روز اول عید معمولاً «بزرگِ خانواده» یا «بزرگِ محل»[3] در خانه می‌نشیند[4] همه به دیدن او می‌روند و نوروز را به او تبریك می‌گویند و دستش را می‌بوسند اوهم متناسب با مقام و موقعیت و استطاعت خود یك سکّهٔ نقره یا یك سکّهٔ طلا بعنوان عیدی به‌هریك از دیدارکنندگان می‌دهد. همه به جان او دعا می‌کنند و او هم متقابلاً برای همه توفیق و نیکبختی و سلامت آرزو می‌کند.

در شهرهای خراسان برای پذیرایی از مهمانها در ایام نوروز انواع شیرینی بازاری و خانگی ازقبیل باقلوا و لوز و نیم شکر و نقل و مسقطی وبهشتی و حاجی بادام[5] وگز و راحت‌الحلقوم و پشمك و نان بادامی و نان‌نخودی و نان تاج و نان کرمی و پوفك و ساق عروس وباد بزنی و نازك‌نارنجی و نان شیرمرغ[6] ونارنجك ونان خامه‌ای و زبان و امثال آنها با آجیل و میوه در ظروف مخصوص می‌چینند ودر جلو مهمانها قرار می‌دهند و لیکن در روستاها مقداری کشمش و نخودچی و انجیر و خرما و کشته[7] و نان برنجی و غُرابیه[8] وگوش‌فیل و قطاب و زنجفیلی و

۱ـ baša = باشد. ۲ـ صد سال به این سالها.

۳ـ بزرگ محله. ۴ـ جلوس می‌کند.

۵ـ نوعی قرص شیرینی که از مغز بادام و هل و شکر تهیه می‌کنند.

۶ـ نوعی شیرینی که از آرد نخودچی و آرد هشترخان و روغن و شکر وزنجفیل می‌سازند.

۷ـ Kešta = برگهٔ زردآلو.

۸ـ qorâbia = نوعی شیرینی که از بادام و شکر و سفیدهٔ تخم مرغ می‌سازند.

پادرازو [۱] و کُلچه‌نوروزی[۲] و حلوای نقره‌ای یا انگشت‌پیچ [۳] و حلوای بایگ [۴] و کِلّه‌کِنو[۵] و امثال آنها در قاب و پشقابهای متعدد می‌ریزند و روی سفره‌ای که در وسط اطاق پهن کرده‌اند قرار می‌دهند. علاوه بر آن مقداری قاووت هم در ظرفی ریخته در وسط سفره می‌گذارند.

رسم است که در ایام نوروز غیر از شیرینی‌ها و تنقلات فوق در هر شهر و دهی یك یا چند رقم نان روغنی هم می‌پزند که هر یك از آنها اختصاص به همان محل یا منطقه دارد. از آن جمله می‌توان نانهای زیر را نام برد:

۱- فِطیر مِسْکَهْ (fetir –meska) که بیشتر اختصاص به روستاهای اطراف قوچان و کلات نادر دارد [۶].

۱- Pâderâzu: پادرازی، نوعی نان که از آرد گندم تهیه می‌کنند و رویش مغز بادام یا گردو یا پسته می‌پاشند.

۲- کلوچهٔ نوروزی، کلوچهٔ روغنی.

۳- نوعی حلوا که تا چند سال قبل از آب چوبك و شکر می‌ساختند ولی امروز از سفیدهٔ تخم مرغ و شکر تهیه می‌کنند.

۴- halvâye bâyg = قسمی حلوا که در تربت حیدریه ودهات اطراف آن (خصوصاً بایگ) معمول است و آنرا از شیرهٔ انگور و مغز پسته یا مغز بادام‌یامغز گردو می‌سازند.

۵- Kella Kenov = نوعی شیرینی به شکل کله قندکوچك که از تف دادن کنو (= شاهدانه) و مخلوط کردن آن با خرما تهیه می‌کنند.

۶- برای تهیهٔ فطیر مسکه آرد گندم را بی‌مایه خمیر می‌کنند و با تیرآش (= نورد چوبی) یا وَرْزَنَه روی تخته یا پشت سینی مسی می‌گسترانند سپس مقداری مسکه (= کره) با دست روی خمیر می‌مالند بعد لبهٔ خمیر را از چهار طرف جمع کرده روی خودش بر می‌گردانند و مجدداً خمیر را با نورد چوبی پهن می‌کنند و این عمل را چندین بار تکرار می‌کنند تا خمیر طبقه طبقه شود آنوقت آنرا در روغن انداخته سرخ می‌کنند وبعد بمصرف می‌رسانند.

۲ـ قِلِفتی (qelefti) که بیشتر در تربت حیدریه و دهات اطراف آن تهیه می‌شود[۱].

۳ـ رو وِرکِردَه (ru-verkerda) که مخصوص شهرها و دهات جنوب خراسان خصوصاً بیرجند است[۲].

٤ـ خُشکی (xoški) و آن نوعی نان بزرگ روغنی است که در بیرجند و دهات اطراف آن می‌پزند[۳].

۵ـ قُطابِ عدسی (qotâbe adasi) و آن قسمی قطاب روغنی است که میان آن ترب و عدس کوبیده می‌گذارند.

۱ـ برای تهیهٔ قلفتی از آرد گندم و روغن و زعفران یا زردچوبه، خمیر ساخته چونه می‌کنند و سپس چونه را درسته در دیگ یا کماجدانی می‌اندازند ولی قبلاً یکی دو ملاقه روغن در کماجدان می‌ریزند که خمیر به ته کماجدان نچسبد آنگاه سر کماجدان را محکم می‌بندند و آنرا در تنور یا زیر آتش ملایمی می‌گذارند تا بجوشد و پف کند همینکه قدری برشته شد برمی‌دارند.

۲ـ رو ورکرده : برای تهیهٔ «روورکرده» آرد را خمیر کرده با نوردچوبی روی تخته پهن می‌کنند بطوریکه ضخامت خمیر از دو سه میلیمتر بیشتر نباشد آنوقت با سر قلفچه (qelefča = کماجدان بسیار کوچك) آنرا می‌برند و بصورت قطعات مدور کوچکی شبیه توتك درمی‌آورند و در تنور می‌گذارند. وقتی پخت نانها را دوبدو از پشت بهم می‌چسبانند و در لای آنها شیرهٔ انگور یا مغز گردوی کوبیده می‌گذارند ، در خانواده‌های اعیان و اشراف بجای شیرهٔ انگور شیرهٔ نبات و بجای مغز گردو ، مغز بادام کوبیده بکارمی‌برند .

۳ـ «خشکی» قسمی نان روغنی بزرگ است که از آرد و روغن وزعفران فراهم‌می‌شود و رویش هم سیاه دانه می‌پاشند. در بیرجند رسم است که هر گاه کسی در ایام عید به‌مهمانی یا دید و بازدید به جایی برود صاحب خانه فوراً مقداری «خشکی» با یك پیاله شیرهٔ انگور و یك پشقاب قلیه کدو (= کدو حلوایی + عدس + کشك) در سینی گرد مسی نسبةً بزرگی جلو او می‌گذارند تا بخورد و با وی هم نمك شود .

۶ـ **اوزو** (ovzu) و آن قسمی نان بزرگ به‌وزن چهارتا پنج کیلوگرم است که در جنوب خراسان بویژه در فردوس و دهات اطراف آن تهیه می‌شود[1].

۷ـ **قلیف کیك** (qelif keyk) نوعی نان روغنی مدور است که مردم جنوب خراسان ازشکر و آرد و تخم مرغ و شیر و روغن تهیه می‌کنند.

از روز سوم یا چهارم فروردین به بعد که دید وبازدیدها تا حدی تمام شد و مردم فراغت بیشتری یافتند همه برای گلگشت و تفریح سر به صحرا می‌گذارند و خود را با انواع بازیها سرگرم می‌سازند. لطافت هوای بهار وطراوت دشت‌وچمن نیز به نشاط آنها کمك می‌کند و بازیهای آنها را گرم‌تر و پرشورتر می‌سازد.

بازیهای معروف و رایج خراسان که در ایام عید مردم عموماً با آنها خود را سرگرم می‌سازند عبارتند از: **آرا آرا**، **از سر نو قزل خانم**، **استا سه‌پایه**، **استای**

۱ـ برای تهیهٔ «اوزو» مقداری خمیر در لگنی آماده می‌سازند بعد یکی از افراد خانواده رو به‌آب درجلولگن به زمین می‌نشیند و با سه انگشت سبابه ومیانه وبنصر، ذره ذره خمیر را ازتوی لگن برداشته در ظرف دیگری می‌ریزد. وقتی به‌اندازهٔ یك چونه خمیر روی هم جمع شد با یك تك‌تکو (taktaku) که نوعی گوشکوب چوبی است روی خمیرها می‌کوبد و در هر ضربت نام یکی از افراد خانواده را بر زبان جاری می‌سازد ومی گوید: « اوزو، اوزه (ovzu , ovza) صدوبیس سال!» به این نیت که آن شخص ۱۲۰ سال عمر کند. پس از آنکه نام تمام افراد خانواده را بر زبان جاری ساخت چونه را درغربال بزرگی قرار می‌دهد، یك تکه قند و سه شاخه خرما یا برگ سبز هم در اطراف آن می گذارد وبوسیلهٔ یکی از افراد خانواده نزد نانوا می‌فرستد. گذاشتن خمیر در غربال برای «زیاد شدن چشمهٔ روزی خانواده» وبرگ خرما هم علامت خرمی و شادی است. تکه قند را هم می‌گذارند تا شاطر یا نانوا آنرا بعنوان «دهن شیرینك» برای خودش بردارد وقتی نان آماده شد آنرا به خانه می‌آورند و در گوشه‌ای می‌گذارند و تا سال نو نشود به آن دست نمی‌زنند و می گویند هرکس «اوزو» را بشکند در سال نو دچار شکست و خسارت خواهد شد.

زنجیر باف ، از گلاچی‌گل ، بُجُل بازی (قاب‌بازی) ، تخم مرغ بازی ، توپ زنجیرپلّه ، توشله بازی (تیله بازی) ، جوز بازی (گردوبازی) ، جُمبور جُمبور اویزه ، خرِسوز[۱] پالونِسوز، دُرْنَهْ (درنا) بازی، رد به رد ، دست بده خرما بُدُمْ ، شیر بگیر، شیطون‌برشته (شیطون‌فرشته) ، عرقچین گردونك ، کاکا خرکُمْ بیْتی ،کِبِدْبِدی ، کَتْکَتَهْ ، گوگُذَلْ‌پِنْدَلْ، تَپّرِبازی ، لیس پالیس ، لوچُمبه (= مره‌بازی) لی‌لی‌گولی‌لی‌گو ، یارون یارون ما ، یك قُلْ دوقُل . بسیاری از خراسانیها اطفال خود را در ایام عید ختنه می کنند وجشن نوروزی را با جشن ختنه سوران توأم می‌سازند . دیگر آنکه شب جمعهٔ اول سال به نزدیك ترین بقعه یا امامزادهٔ محل خود می‌روند و ضمن گردش و هواخوری بقاع مزبور را زیارت و کسب فیض می کنند.درنیشابور به امامزاده محمد محروق و امامزاده شازان می‌روند، در قوچان به شاهزاده ابراهیم ، در شیروان به امامزاده زیارت، در بجنورد به امامزاده معصوم ، در سبزوار به مقبرهٔ زید و شاهزاده یحیی و شعیب و پیر کمیل، درتربت حیدریه به مزار بوریاباد و مزار شیخ ابوالقاسم، در کاشمر به امامزاده حمزه (باغ مزار) و امامزاده سیدمرتضی ، در طبس به بقعهٔ سلطان محمدحسین [(برادر بزرگ حضرت رضا (ع)] ، در بیرجند به مزار پُشْتْ و مزار رَزْگْ و مزار پایین شهر و مزار ریگ بند ، در بجستان به مزارآصف برخیا[۲] یا خواجه خضر ، در قاین به مزار استرابا و مزار اَفْریز و مزار تخت طَلبی ، در سرخس به اوغلان‌بابا (لقمان بابا) .

روز سیزدهم فروردین در نظر مردم خراسان روز نحسی است[۲] و همه عقیده

۱- sovz = سبز . ۲- «درنخستین سال رصد زردشت بعد ازظهرروزیکشنبه که روز سیزدهم ماه فروردین ثابت بهای بوده با روز سیزدهم ماه قمری منطبق می‌شده و بدین‌رو در نزد منجمان روزنحسی بشمارمی‌آمده است زیرا ستاره‌شناسان قدیم روزاستقبال راکه‌آفتاب و ماه روبروی هم واقع شوند نحس می‌دانستند و می گفتند که باید از کار دست کشید وازاین جهت آنرا سیزده‌بدر (یعنی سیزدهمین روزی که باید از خانه در شوند وبه بیرون شهر بگذرانند) می‌خواندند (علیقلی اعتماد مقدم، مجلهٔ هنر و مردم ، شماره ۱۷ ، اسفند۱۳۴۲ ، ص ۴) . ۲- آصف برخیا وزیر ومشاور سلیمان بن داود

دارند که در این روز باید از خانه خارج شد و در دشت و چمن میان سبزه‌ها در کنار لاله‌های صحرایی به تفریح پرداخت به همین جهت از یکی دو روز قبل از سیزده تهیهٔ مقدمات این روز نحس را می‌بینند و بامداد روز سیزدهم سر به صحرا می‌گذارند و به عیش وطرب می‌پردازند، به دنبال یکدیگر می‌دوند، تاب می‌خورند. می‌رقصند، آواز می‌خوانند، بذله گویی می کنند، قهقهه می‌زنند، شادمانی می کنند و خلاصه از کوچکترین لحظات و دقایق عمر خود بهرهٔ نشاط می‌گیرند . در این روز آوازه خوانها و نوازندگان محلی با تار و دنبك و کمانچه و سرنا نغمه‌های شادی بخش محلی می‌خوانند ، در اویش پرده می آویزند ومعرکه می گیرند، لوطی‌ها خرس و میمون وعنتر به رقص در می‌آورند، جوانان کشتی می‌گیرند و اسب دوانی می کنند .

دختران دم بخت برای گشودن بخت خود و پیدا کردن شوهر رو به قبله می‌نشینند و سبزه گره می‌زنند و می‌گویند: « سیزده بدر چارده به تو، سال دگه خنهٔ شو[1] ، هاکوت کوتو! هاکوت کوتو!» و سپس مقداری شیرینی در پای سبزه‌ای که گره زده‌اند می‌ریزند و از آنجا دور می‌شوند . زنهای عقیم یا بی اولاد برای حامله شدن برلب آب روان می‌نشینند و کلوخ درآب می‌اندازند و دعا می‌کنند: ای آب روان ترا بحقِ شاه مردانِ مرا بکن آبستان (آبستن)

در روز سیزده مردم عموماً ناهار را در صحرا صرف می کنند و آنچه آجیل وشیرینی از ایام عید باقی مانده‌است در آن روز به مصرف می‌رسانند.

در بعضی ازشهرهای خراسان رسم است که علاوه بر روز سیزده ، بعدازظهر روزهای شنبه و چهارشنبهٔ اول سال را هم از شهر خارج می‌شوند . از آن‌جمله در بیرجند مردم در این سه روز از شهر خارج شده به محلی می‌روند معروف به کشمان[2] که در آن گندم و جو و یونجه وشبدر و امثال آنها کاشته شده است . بیرجندی‌ها عقیده دارند که در این سه روز باید از دروازهٔ جنوبی شهر به کشمان رفت و در

۱- Xaneye šu = خانهٔ شوهر . ۲- Kešman

صحرا پای خود را به سبزه زد و سپس از دروازهٔ شرقی شهر به خانه برگشت.

گردشگاههای مهم خراسان در روز سیزده بدر بسیار زیاد و با صفاست و مهم‌ترین آنها عبارتند از:

مشهد: کوه سنگی، وکیل‌آباد، شهرطوس، گلستان، حصار، نوچاه، خواجه ربیع، خواجه‌مراد، طرق، باج ساروج، پل‌شاهی.

نیشابور: خیام، عطار، امامزاده محروق، اراضی فرح بخش، بوژان، درود، فرخك.

سبزوار: ابارش، خسروگرد، آب قصبه، گودآسیا، استیر (Stir)، سنگ سفید، سلیمانیه.

تربت حیدریه: پیش کوه، منصوریه، غاریُردان، مزار بوریا باد، مزارفطیر، کوچه قاضیان.

کاشمر: باغ مزار، بقعهٔ سیدمرتضی، کلاته دهنه، کلاته عباسعلی.

طبس: باغ گلشن، سرآسیا، امامزاده.

بجستان: نوروزگاه، مزار، سرآب، حوض حسین.

فردوس: مزار، آبگرم.

گناباد: بیمرغ[1].

قوچان: شاهزاده ابراهیم (شهر کهنه).

شیروان: زیارت.

بجنورد: علی آباد، بابا امان، بش قارداش، لنگر، ارگ.

بیرجند: مزار درّهٔ شیخان، رحیم‌آباد، اکبریه، پورباقران، بنددره، فرست،

۱ـ درگناباد رسم است که در روز سیزده دختران دم بخت به سبزه زارهای خارج شهر می‌روند و در آنجا ملکه‌ای برای خود انتخاب می‌کنند و به رقص و پایکوبی مشغول می‌شوند همینکه عابر یا مسافری از راه برسد حلقه‌وار دورش را محاصره می‌کنند و ضمن شوخی و قهقههٔ بسیار به امر ملکه او را وادار به رقص و پایکوبی می‌کنند.

شوکت‌آباد ، تشکو، بند عمرشاه .

درگز : گل‌ریز، گل خندان، کهنه قلعه.

قاین : ببوذر (= اباذر) ، شیك (=شاهبك) ، مموبی .

سرخس : اوغلان بابا (=لقمان‌بابا) ، جنگل .

جشن سده

جشن سده نیزیکی ازجشنهای بسیار کهن وزیبا ودل‌انگیز است که تقریباً درتمام روستاهای خراسان باسرور وشادی وشکوه خاص برپا می‌شود وباوجود گذشت چندهزارسال هنوزهم درمیان خراسانیان زنده وجاوید مانده است. این جشن درخراسان روز دهم بهمن‌ماه یعنی پنجاه‌روزپیش ازنوروز آغاز می‌گردد[1] ومعمولاً سه روزبطول می‌انجامد.

دروجه تسمیهٔ این جشن به سده روایات مختلفی ذکر کرده‌اند. ملا مظفر گنابادی درکتاب بیست باب نوشته است: «وجه تسمیه‌اش به‌صد آنستکه چون کیومرث را صد فرزند بوجودآمده بوداز ذکور واناث وهمه بجایِ رشد ونمو رسیدند، دراین شب جشن نمود و (...) فرمود تاآتش بسیارافروختند بدین‌جهت

۱ـ تقریباً همهٔ مورخان و فرهنگ نویسان آغازجشن سده را درهمین روز ذکر کرده‌اند. ابوریحان بیرونی درکتاب‌التفهیم درسبب نام گذاری این جشن می گوید:«اما سبب‌نامش چنانست‌که ازاو تانوروز پنجاه روزاست وپنجاه شب» (رك: التفهیم، تصحیح جلال همائی، چاپخانهٔ مجلس، ۱۳۱۸، ص ۲۵۷)

آنرا سده نام نهاد»[1]. عدهٔ دیگر معتقدند که دراین روز آدم ابوالبشر نخستین صد روز زندگانی خود را به پایان رسانید[2]. ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم می‌گوید: «... ونیز گفتند (گفته‌اند) که اندرین روز ازفرزندان پدرنخستین[3] صد تن تمام شدند»[4].

اما به‌نظر مؤلف همهٔ اینها حدس و گمان است وبرصحت آنهـا نمی‌توان اعتماد کرد. شاید بهتر باشد که وجـه تسمیهٔ این جشن را در اشعار و تصانیفی بجویم که امروز بهنگام برپاداشتن این جشن در روستاهای کشور ما خوانـده می‌شود.

چنانکه درصفحات بعد خواهیم گفت روستانشینان خراسان درشبهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم بهمن ماه بمناسبت فرارسیدن جشن سده به شادی و رامش می‌پردازند ودرحین اجرای مراسم آتش‌افروری تصنیفی می‌خوانند که ازدورانی کهن سینه به سینه نقل شده و امروز به ما رسیده است. در این تصنیف برگردانی وجود دارد به‌این مضمون:

آی سده ، سده ، سده

سد به غلّه°، پنْجـه° به نوروز

(یعنی صدروز به غله، پنجاه روز به نوروز)

از این برگردان بخوبی پیداست که‌این جشن بمناسبت نزدیك شدن فصل غلّه وبرداشت محصول برپا می‌شده‌است[5].

۱ـ جشن سده، نشریهٔ انجمن ایرانشناسی، تهران، ۱۳۲۴، ص ۵.

۲ـ رك: جشنهای باستانی ایران، تألیف علی خوروش دیلمقانی، ص ۸۶.

۳ـ مقصود از «پدرنخستین» حضرت آدم است

۴ـ التفهیم، چاپ همائی، ص ۲۵۷.

۵ـ چنانکه خوانندگان می‌دانند کلمهٔ «سده» ازعدد «سد» یا «صد» مشتق شده‌و پسوند «ه» نیز در آن افادهٔ تخصیصی است وچیزی منسوب به «صد» رامی‌رساند، چنانکه در کلمات

←

این جشن دل‌انگیز و کهن[1] در اغلب روستاهای خراسان از جمله در دهکدهٔ

→

ده و چله و هزاره هم‌چنین پسوندی هست، پس جشن سده یعنی جشن مربوط به «صد» و مقصود از «صد» نیز در این تصنیف (چنانکه از مصراع دوم مستفاد می‌شود) صد روزی است که به جمع‌آوری غله و برداشت محصول باقی مانده است، البته با احتساب اینکه از دهم بهمن تا نوروز پنجاه‌روز واز آغاز نوروز تا زمان برداشت محصول نیز پنجاه روز است. درحقیقت تصنیف فوق نوعی بشارت است به‌بیچارگانی که نیمی از زمستان را پشت‌سر گذاشته و دیگر غله و دانه‌ای درخانه ندارند. البته کسانی که براحوال مردم قرون گذشته و کمیابی غله درآن زمان وقحطی‌ها و گرسنگی‌های آن دوران آگاهی داشته باشند می‌توانند پی به‌اهمیت غله‌درروزگار قدیم ببرند و بفهمند که نزدیک شدن فصل جمع‌آوری غله و برداشت محصول درآن ایام تاچه‌حد مایهٔ سرور وشعف مردم می‌شده‌است. دراین تصنیف بیت دیگری هم هست به‌این مضمون:

سده درپشت دالُ　　　بمیرن غله دارُ

(sada dar poste dalo, bemiran galla daro)

یعنی: سده درپشت دالان[کمین کرده] است، غله‌داران [ازغصه] بمیرند [که‌دیگر نخواهند توانست غله را احتکار کنند و گران بفروشند]. این بیت درحقیقت مکمل نویدی است که در برگردان سابق‌الذکر به آن اشاره شد. به عبارت دیگر آنچه دراین بیت بیان شده است دلایلی راکه قبلاً درسبب نام‌گذاری جشن سده ذکر شد تأیید و توجیه می‌کند.

۱ــ جشن سده بی‌شک دردوران بسیار کهن وجودداشته ودرعصرساسانیان و پیش‌از اسلام باشکوه خاص برپا می‌شده‌است. فردوسی دربرخی‌ازفصول کتاب خود ازجشن‌سده یادکرده وشعرای‌دیگری‌نیزمانندابوالعباس ربنجبی‌وعنصری وعسجدی وفرخی‌ومنوچهری و ازرقی وعثمان مختاری وعمعق بخارایی گاه‌گاه دراشعارخود ازجشن سده نام برده‌اند. ربنجبی ضمن مدح نصربن احمد سامانی وعنصری ضمن مدح امیرنصربن ناصرالدین سبکتکین ازاین جشن یادکرده‌اند. (رك: «اشعارپراکندهٔ قدیم‌ترین شعرای فارسی زبان» به‌کوشش ژیلبرلازار، انتشارات انجمن ایران و فرانسه ، تهران ۱۳۴۲، ص ۶۴ ونیز «دیوان عنصری» ، باهتمام دکتر یحیی قریب ، چاپ دوم، تهران ، ۱۳۴۱، ص ۴۳)

←

دیوانگاه[1] وچَکَنَه بالا[2] و جلگهٔ دستگردان[3] و سرایان[4] و برون[5] و مَلوَند[6]

←

ابوالفضل بیهقی نیز در کتاب تاریخ خود از برگزاری این جشن دردربار امیر مسعود توصیفی به‌این شرح داده است:

«... وسده نزدیك بود، اشتران سلطانی را وازآن همه لشکر به صحرا بردند و گز کشیدن گرفتند تاسده کرده آید (...) وگز می‌آوردند ودرصحرایی که جوی آب بزرگ بود (...) می‌افکندند تا ببالای قلعتی برآمد، وچهارطاقها بساختند ازچوب سخت بلندو آنرا بیاگندند، وگزدیگرجمع کردند که سخت بسیاربود وببالای کوهی برآمد بزرگ. والهٔ بسیار وکبوتر وآنچه رسم است از دارات این شب بدست کردند (...) وسده‌فراز آمد. نخست شب امیر برآن لب جوی آب که شراعی(= نوعی خیمه) زده بودندبنشست وندیمان (...) بیامدند وآتش به‌هیزم زدند–وپس ازآن شنیدم که قریب ده‌فرسنگ‌فروغ آتش بدیده بودند– وکبوتران نفط‌اندود بگذاشتندو ددگان برف‌اندود وآتش‌زده‌دویدن گرفتند وچنان سده‌ای بودکه دیگرآن چنان ندیدم وآن به خرمی به‌پایان آمد.»(«تاریخ بیهقی»، تصحیح دکتر علی‌اکبر فیاض، از انتشارات دانشگاه مشهد، چاپ دوم، ۱۳۵۶، ص ۵۷۱ و۵۷۲)

۱ـ دیوانگاه (Divân-gâh) = دهی از دهستان سرولایت بخش‌شهرستان‌نیشابور، ۲۴ کیلومتری باختر چکنه بالا.

۲ـ چکنه بالا (Čakana-bâlâ) = مرکز بخش سرولایت شهرستان نیشابورواقع در ۹۰ کیلومتری شمال باختری شهرمذکور.

۳ـ دستگردان (Dast-gerdân) = یکی از دهستانهای شهرستان فردوس واقع در شمال طبس.

۴ـ سرایان (Sarâyân) = یکی از دهستانهای شهرستان فردوس واقع در جنوب خاوری این شهر.

۵ـ برون (Brun) = دهکده‌ای در ۱۸ کیلومتری شمال فردوس.

۶ـ ملوند (Malvand) = دهی ازدهستان فروغن (بخش ششمد سبزوار) واقع در ۵۰ کیلومتری جنوب غربی سبزوار.

و مقیسه[۱] و میاندهی[۲] و مَرَنْدیز[۳] در دهم بهمن هرسال با شکوه وهیجان خاص برپا می‌شود.

چندروز قبل ازفرارسیدن جشن، روستاییان ازخرد وکلان به‌کوه وصحرا می‌روند وپشته‌های فراوان ازبوته‌های صحرایی فراهم می‌سازند و هیمه و چوب خشك گردآورده به‌پشت می‌کشند ویا برپشت‌الاغ بسته به ده می‌آورند. نوع این بوته‌ها درهرده وآبادی باتوجه به وضع آب وهوا وگیاهانی که در کوهستانهای اطراف هرمحل می‌روید و نیز لهجه‌ای که اهل محل بدان تکلّم می‌کنند فرق می‌کند وبه‌اسم مخصوصی خوانده می‌شود. به‌بوته‌هایی که دردیوانگاه گردآوری می‌شود «کُلّوك»[۴] می‌گویند. کُلّوك گیاهی است خوش سوخت ودارای‌خارهای فراوان و به‌رنگ قهوه‌ای. دیوانگاهیان بهنگام برگزاری جشن سده ُدمِ یك یا چند عدد ازاین بوته‌ها را به ریسمان‌کوتاهی (بطول یك یادومتر) می‌بندند، سپس بوته را آتش می‌زنند وسردیگر ریسمان را به دست گرفته بوتهٔ مشتعل رابسرعت دورِ سرِ خود می‌چرخانند و دوان دوان در صحرا به هرسوی می‌روند و در حین حرکت تصنیف سده را می‌خوانند. در سرایان این بوتهٔ صحرایی به رنگ سفید مایل به سبز است و به‌نام «شوَزْگ»[۵] خوانده می‌شود. درجوین مردم گیاه خار داری جمع آوری می‌کنند که «کَلْقَر»[۶] نامیده می‌شود. کلقر ساقهٔ نسبهً بلندی

۱ــ مقیسه (Maqisa) = دهی واقع در بخش داورزن‌شهرستان سبزوار واقع در ۴۰ کیلومتری جنوب خاوری داورزن.

۲ــ میاندهی (Miân-dehi) = دهی‌واقع در ۱۸ کیلومتری‌جنوب باختری‌فیض‌آباد.

۳ــ مرندیز (Marandiz) = مرکزدهستان لب کویر واقع در ۳۷ کیلومتری شمال خاوری بجستان (شهرستان گناباد)

۴ــ کلوك (Kollok).

۵ــ شوزگ (Ševazg).

۶ــ کلقر (Kalqar)

دارد. جوینی‌ها نیز مانند دیوانگاهیان بهنگام آتش‌افروزی دُمِ این گیاه را به‌یك طناب کوتاهی می‌بندند وپس ازآنکه‌آتش به کَلـُقـَرْ زدند بوتهٔ مشتعل‌را دورسر خود می‌چرخانند ودرصحرا می‌دوند.

در جلگهٔ دستگردان بوته‌هایی که برای آتش افروزی درجشن سده جمع آوری می کنند به سه نام مختلف خوانده می‌شود: بعضی آنها را «شـَزْگَـْ»[1] و برخی «بادگِـلـّنـَکـَـْ»[2] و عده‌ای «تِرگو»[3] می‌نامند. این بوته‌ها از لحاظ حجم بزرگ اما ازنظر وزن بسیارسبك هستند.

در دهکده‌های‌اطراف سبزوار بوته‌های‌صحرایی مخصوص سده چِکـْنـَه[4] یا سِکـْنـَهْ[5] نام دارد. بوته‌های چکنه نیزحجمشان زیاد ولی وزنشان بسیار سبك است ، شعله‌ای بلند دارند ، بسهولت از زمین کنده می‌شوند و در وقت سوختن صدای مخصوصی‌ازآنها برمی آید که بی‌شباهت به‌نغمه وآهنگ نیست وشرکت کنند گان درجشن را به وجد وشعف می آورد. روستاییان درجمع آوری این‌بوته بهنگام جشن‌سده شوق عجیبی ازخودنشان می‌دهند وحتی بارقابت وتعصب‌به‌این عمل اقدام می کنند وهرکدام سعی دارندکه زودتر از دیگران و بمقدار بیشتری چِکـْنـَهْ جمع کنند.

همه الاغهای خودرا براه می‌اندازند وباشوق وذوق تمام به‌سوی کوهها و صحراهای اطراف رهسپار می‌شوند وپس ازجمع آوری بوته‌های «چِکـْنـَه» به ده باز می گردند وآنچه بوته جمع کرده‌اند بامردمی که الاغ نداشته و یا به سبب گرفتاری و «بیمارداری» نتوانسته‌اند به صحرا بروند بالمناصفه تقسیم می کنند.

غروب روزدهم بهمن ساکنان ده بربلندترین بام خانهٔ خـود می‌رونـد و بوته‌های صحرایی را به‌طرزخاصی برروی هم می‌چینند. بمحض آنکه آفتاب در

۱ــ شز گ (Šazg)

۲ــ باد گلنك (bad–gellanak)

۳ــ تر گو (tergn)

۴ــ چکنه (cekna)

۵ــ سکنه (sekna)

پس افق پنهان گشت وتاریکی همه جا رافرا گرفت بزرگ خانواده آتش به‌بوته‌ها می‌زند. همینکه شعلهٔ آتش به هوا برخاست فریاد شادی ازحلقوم اهل خانه برمی‌خیزد، شعلهٔ آتش تاارتفاع زیادی به هوا صعود می‌کند، باد شعله‌ها را درهم می‌پیچد وبوته‌ها باصدای مخصوص می‌سوزند وصدای جرقهٔ آنها زن ومرد و کودك راکه به دور آتش حلقه زده‌اند به وجد وسرور می‌آورد. ولوله وهیاهو در ده می‌پیچد، جوانان نیز ازبیابان توده‌های هیزم فراهم‌آورده آتش می‌زنند وبا سرور وشادی ازفراز توده‌های آتش می‌جهند. زمانی شاخهٔ درخت یا هیزمی را که شعله‌ور است از زمین برداشته به هوا پرتاب می‌کنند و گاهی همزمان بااوج گرفتن شعله‌های آتش به دور آن می‌چرخند ومی‌رقصند وهمه باهم پیرامون آتش پای‌کوبی وجست وخیز می‌کنند واین شعرراکه درحقیقت سرود سده است با آهنگ مخصوص می‌خوانند:

آی سده، سده، سده
صد به غله، پنجه به نووروز
آی سده، سده، سده
صد به غله، پنجه به نوروز
زنونِ بی‌شو، چله بدر شو
زنونِ شودار، به غم‌گرفتار
صد به غله: پنجه به نوروز
دخترن دِخَنَهْ، دِفکرِ جَنَمه، نوروز بی یَمَهْ
صد به غله، پنجه به‌نوروز
دخترن دِخَنَهْ، بَرشو مِنَلَهْ *

* ây Sada, Sada, Sada
sad be qalla, penca be novruz

→

آی صد به غله، پنجه به نوروز

سده درپشت دالُ، بمیرن غله‌دارُ

صد به غله، پنجه به نوروز

سده سدهٔ ما، میشو دِ گلهٔ ما[1] *

→

ây Sada, Sada, Sada
sad be galla, penca be novruz
zenone bi–su, čella bedar šu
zenone šu-dâr, be qam gereftär
sad be qalla, penca be novruz
doxtaron de xana, de fekre ca'ma, novruz bi–ama
sad be qalla, penca be novruz
doxtaron de xana bar šu menala

۱ـ تصنیفی کـه دراینجا نقل شده است روایت فردوس و سرایان است. متن این تصنیف در روستاهای مختلف اندکی تغییر می کند ولیکن این تغییر بیشتر درتلفظ کلمات است نه در متن تصنیف، چنانکه در روستاهای اطراف فیض‌آباد بجای «آی»، «های» می گویند و کلمهٔ «گله» (galla) را «گله» (gella) وعبارت «زنون بی‌شو» را «زنای بی‌شو» تلفظ می کنند.

✿ ay sad be qalla, penca be novruz
Sada dar poste dalo, bemiran qalla–daro
sad be qalla, penca be novruz
Sada Sadaye mâ, mišu de qallaye mâ.

✿ معنی وشرح تصنیف:

آی سده، سده، سده ـ صد (روز) به غله مانده، پنجاه روز به نوروزـ آی سده، سده، سده ـ صد (روز) به غله مانده،پنجاه روز به نوروزـ زنان بی‌شوهر، چله بدررفت (یعنی دیگر غم مخورید سرمای زمستان به‌پایان رسید) ـ زنان شوهـردار، به غم گرفتار هستند (زیرا دوران استراحت آنان پایان یافته است وباید بزودی به‌صحرا برونـد ودر

←

پس از آنکه شعله‌های آتش درپشت‌بامها فرونشست، شوروهیجان درصحرا آغاز می‌گردد. جوانان باشادی ونشاط تمام به هرسوی می‌دوند وتصنیف‌خوانان بوته‌های مشتعل را که به طناب بسته‌اند بـه دور سرخود می‌چرخانند. گاهی نیز گویهای مخصوصی راکه ازچند روز قبل ازپنبه وپارچه ساخته وبه‌نفت آغشته‌اند آتش می‌زنند وهمینکه‌گویها مشتعل شدآنها را بقوت تمام به‌سوی‌آسمان پرتاب می‌کنند. وقتی گویهای آتشین به زمین رسید باتهور ومهارت خاص بدون‌آنکه ازنهیب‌آتش بهراسند بچابکی وسرعت تمام مجدداً آنها رااززمین‌برداشته‌به هوا پرتاب می‌کنند ودراین‌کار باغرور خاص بریکدیگرسبقت می‌گیرند.

دراین شب منظرهٔ عمومی ده بسی زیبا ودل‌انگیز است. شعله‌هـای آتش بربام خانه‌ها موج می‌زند وگویهای آتشین و گلوله‌های مشتعل درهرمحله وکوی همچون شهاب ثابت به‌هرسوی درحرکت است وپرتوآنها به‌آسمان جلوهٔ‌خاص می‌بخشد و فضای تاریك ده را روشن می‌سازد. جوانان وکودکان با حرارت و شوق‌بسیار می‌دوند ونعرهٔ شادی‌ازحلقوم برمی‌آورند. اما مردان وزنان‌سالخورده از فاصلهٔ دور سرگرم تماشای شعله‌های‌آتش وجست وخیز جوانان می‌شوندزیرا معتقدندکه تماشای شعله‌های‌آتش سده سبب سلامت وبهروزی‌است.

مردم روستاهای اطراف «ملوند» عقیده دارند که پس از برگزاری مراسم

→

کارهای مزرعه به‌شوهران خودکمك کنند)ـ صد(روز) به‌غله مانده، پنجاه روزبه‌نوروزـ دختران درخانه، درفکرجامهٔ (عید) هستند، نوروزآمدـ صد (روز) به غله مانده، پنجاه روز به نوروزـ دختران درخانه، برای شوهر می‌نالند ـ آی صد (روز) به غله مانده، پنجاه روز به نوروزـ سده درپشت دالان (کمین کرده‌است)، غله‌داران (ازغصه) بمیرند (که دیگرنخواهند توانست غله را احتکارکنند)ـ صد (روز) به غله مانده، پنجاه روز به‌نوروزـ سده، سدهٔ ما (باشد)، میش‌های (بسیار) درگلهٔ ما (باشد)

جشن سده «خُـرّه[1] به‌زمین می‌افتد»، یعنی ذرات آتش سده درزمستان اثرمی کند وسرما را مغلوب می‌سازد. درنتیجه زمین «نفس می کشد» وزندگی را ازنو آغاز می کند.

این جشن سه شب ادامه دارد ومردم درهرشب پس ازپایان جشن خاکستری را که ازآتش سده باقی مانده است در پشت بام خانهٔ خود بجای می گذارند و بدون آنکه به‌آن دست بزنند به‌خانه باز می گردند. دراکثرروستاها(مانندروستا-های اطراف فردوس وطبس) معتقدند که‌اگردرشبهای سده باران ببارد وآب‌باران خاکسترآتش سده را بشوید وباخود ببرد سال نیکویی درپیش خواهند داشت ولی اگرباران نبارد وخاکسترسده را باد ببرد آنرا به‌فال بد می گیرند وعقیده دارند که درآن سال بابی‌آبی وخشکسالی مواجه خواهند شد.

۱- xorra یعنی ذرات آتش، نور وفروغی که از ذرات آتش برمی‌خیزد. این کلمه دراصل پهلوی وبه‌معنی «موهبت ایزدی» بوده‌و به‌صورت(xavarreh) تلفظ می‌شده

آبستنی و زایمان

دختران خراسانی مانند سایر دختران جهان وقتی به خانهٔ شوهر می‌روند (خصوصاً در طبقهٔ سوم و متوسط جامعه) باکمال بی‌صبری منتظرندکه هرچه زودتر باردار شوند. هرگاه مدتی از ازدواج آنها بگذرد ومتوجه‌گردندکه خود یا شوهرشان عقیم هستند و از داشتن فرزند محروم خواهندبود سخت مضطرب می‌شوند و در صدد علاج برمی‌آیند. زنان فهمیده و تحصیل کرده به پزشك متخصص مراجعه می‌کنند ولیکن زنان بی‌سواد و امل وقدیمی متوسل به جادو وجنبل و اعمال خرافی می‌گردند و برای باردار شدن به یکی از طرق زیر عمل می‌کنند:

۱ـ پوست ختنهٔ اطفال را گرماگرم می‌بلعند.

۲ـ آجیل مشکل‌گشا نذر می‌کنند.

۳ـ هروقت زائویی به حمام برود با او به‌حمام می‌روند و از آبی که به سر زائو ریخته باشند چند مشت به سر وسینه و شکم خود می‌ریزند.

٤ـ به دباغ‌خانه می‌روند وسه بار از روی تغار دباغی می‌پرند ودر نوبت‌سوم چند قطره از محلول آب آهك درون تغار می‌خورند.

٥ـ جگر گوسفند نابالغ آسمان ندیده را زیر پای خود می‌سوزانند.

٦ـ سه یا چهار دانه نخود خام را در پارچهٔ نازکی می‌پیچند و شب موقع خوابیدن در دهانهٔ‌مهبل خود می‌گذارند و عقیده دارندکه اگر تا صبح نخودها«نیش بزند» بزودی باردار خواهند شد.

۷- از مجلس روضه‌خوانی یك استکان یا یك قاشق پنهانی بعنوان گرو بر می‌دارند و نذر می‌کنند که اگر بچه‌دار شدند شش استکان یا شش قاشق بجای آن بخرند و به مجلس روضه‌خوانی رد کنند.

۸- نذر می‌کنند که اگر صاحب اولاد شوند سه تا هفت سال موی سرفرزند خود را کوتاه نکنند و پس از پایان این مدت، هم‌وزن موی سر فرزند خود طلا یا نقره بخرند و به نزدیکترین امامزاده تقدیم کنند.

۹- روز پنجشنبه به نیت داشتن فرزند روزه می‌گیرند و با «دهن روزه» بالای گنبد امامزادهٔ شهر می‌روند و چند ساقه علف از لای آجرهای روی گنبد می‌کَنند. اول غروب علفها را دم می‌کنند و با آن روزهٔ خود را باز می‌کنند و همان شب به نیت باردار شدن با شوهر خود هم‌بستر می‌شوند.

۱۰- اگر زنی ضامنش کج باشد[1] برای حامله شدن سه روز پی در پی روی زمین می‌نشیند و پاهایش را از دو طرف دراز می‌کند. بعد انگشتانه‌ای میان دو پا و در محاذات زانوان خویش قرار می‌دهد. آنوقت سرش را به طرف زمین خم می‌کند و می‌کوشد که با دهان خود انگشتانه را از زمین بردارد. هرگاه بتواند در یکی از این سه روز موفق به برداشتن انگشتانه با دهان خود بشود حتماً حامله خواهد شد و لیکن اگر در سه روز اول موفق به برداشتن انگشتانه نشد سه روز دیگرقبل از صرف صبحانه دو عدد پیاز درسته، محکم به دو کشالهٔ رانش می‌بندد و با همان حال تمرین فوق را مجدداً تکرار می‌کند و نیم ساعت بعد پیازها را دور می‌اندازد و عقیده دارد که این بار حتماً حامله خواهد شد.

۱۱- اگر هیچیك از عملیات فوق مؤثر واقع نشد قدری «پیه‌گُرده»[2] را در ظرفی ریخته روی آتش نگاه می‌دارند تا آب شود. بعد مقداری پشم شتر را می شویند و باکمال دقت «تیت می کنند» یعنی صوفها و موهای ریز آنرا از هم جدا

۱- یعنی انحرافات رحمی (Déviations utérines) داشته باشد.

۲- مقصود چربی روی قلوهٔ گوسفند است.

می‌سازند و کثافات آنرا می‌گیرند . آنوقت پشم‌ها را بصورت گلولهٔ کوچکی در می‌آورند و نخی هم از وسط آن می‌گذرانند ، پس از آن سر نخ را به‌دست می‌گیرند وگلوله را در پیه مذاب می‌اندازند و چند بار به راست و چپ می‌غلتانند تا خوب به روغن پیه آغشته شود . بعد آنرا در ظرف دیگری در مجاورت هوای آزاد قرار می‌دهند تا پیه منجمد شود و ذرات گلوله به‌هم‌بچسبد. سپس گلوله را به همان حال در دهانهٔ مَهْبِل قرار می‌دهند و مراقبت می‌کنند که نخ از دهانهٔ مَهْبِل بیرون بماند تا هنگام خارج کردن گلوله زحمتی ایجاد نگردد[۱] . این عمل را از روز چهارم قاعدگی شروع می‌کنند و سه روز متوالی یعنی تا روزهفتم که می‌خواهند به‌حمام بروند ادامه می‌دهند و عقیده دارند که هر زن عقیمی به این طریق عمل کند حامله خواهد شد .

۱۲– اگر زنی بعلت گَرَه ْور داشتن رحم[۲] بار دار نشود یك کرسی وارونه روی زمین می‌گذارند و زن را تا کمر لخت کرده روی قیدهای کرسی می‌نشانند . بعد دو یاسه مثقال کلچه‌کلاغ [۳] را با نیم سیر دنبه مخلوط می‌کنند و در هاونی می‌کوبند و مخلوط کوبیده را در مقدار کمی شیر می‌ریزند و می‌جوشانند . همینکه شیر بجوش آمد ظرف آنرا در زیر پای زن در کف کرسی می‌گذارند و مجدداً شیر را حرارت می‌دهند . زن لحافی دور خود می‌پیچد و به وسط کرسی نزدیك می‌شود و پاهای خود را از دو طرف کاملاً بازمی‌کند و در حدود یك ربع ساعت به همان حال می‌ماند تا بُخور شیر در رحم او خوب تأثیر کند . این عمل را روز ششم قاعدگی یعنی یك روز قبل از آنکه بخواهند به حمام بروند انجام می‌دهند . پس از آنکه بقدرکافی بخور شیر به رحم زن تأثیر کرد او را با همان لحافی که دورش پیچیده‌اند در رختخوابی می‌خوابانند تا عرق بدنش خشك شود . آنوقت تفاله‌های «کلچه کلاغ» را که با شیرغلیظ و چربی پیه مخلوط شده و در ته ظرف باقی مانده

۱– گاهی گلولهٔ آغشته به روغن پیه را بجای مهبل در مقعد می‌گذارند .

۲– یعنی التهاب مخاط رحم یا (Endométrite) .

۳– کلچه کلاغ (Kolča-Kolâq) نوعی گیاه صحرایی است که مصرف دارویی دارد .

است گرماگرم زیر نافش می‌مالند . ظهر هم برای اوکاچی می‌پزند ولیکن در موقع تهیهٔ کاچی علاوه بر مواد لازم عادی ، نیم سیر شکر سرخ و نیم سیر « گزانگبین خوانساری» و نیم سیر «گزانگبین علفی» نیز با هم مخلوط می کنند و در مقداری آب می‌جوشانند و شیرهٔ آنرا درکاچی می‌ریزند . فردا این اعمال را یك بار دیگر تکرار می کنند و سپس زن را به حمام می‌برند و معتقدند که آن زن بزودی حامله خواهد شد .

اگر زنی فقط یك شکم زاییده باشد و دیگر حامله نشود می گویند «چل رویش افتاده» و باید چلّه‌بری کند . برای انجام عمل چلّه‌بری ابتدا زن از روی جسد یك حیوان مرده (معمولاً یك موش یا یك کلاغ یا یك گربهٔ مرده) رد می‌شود . اگر چلّه‌اش بریده نشد اندکی آب غسل مرده به‌خورد او می‌دهند یا او را از زیر سنگ « غُسُلْ خَنَهْ »[1] رد می کنند . اگر بازهم چله‌اش بریده نشد هر وقت زائویی به‌حمام برود او را نیز به‌حمام می‌برند و روبروی زائو می‌نشانند بعد چهل مشت آب از خزانهٔ حمام بر می‌دارند و در ظرفی ریخته درکنار او و زن زائو می گذارند . آنوقت زن عقیم سرش را به سر زائو نزدیك می کند و شانه و قیچی او را در بالای سرخود و زائو نگاه می‌دارد. پس‌از آنکه به این‌حالت قرارگرفت نوزاد را می آورند بالای سر او و زائو نگاه می‌دارند بنحوی‌که شکم طفل رو به زمین و پشتش به‌هوا باشد . در این موقع یکی از زنان ظرف آبی راکه قبلاً از خزانهٔ حمام پر کرده‌اند از بالا به پشت نوزاد می‌ریزد . آب ابتدا به پشت بچه و سپس روی شانه وقیچی زائو و از آنجا روی سر زائو و زن عقیم می‌ریزد . به‌این طریق چلّهٔ زن بریده می‌شود و عقیده دارندکه آن زن بزودی آبستن خواهد شد .

اگر باز هم چلّهٔ زنی بطریق فوق بریده نشد یك روزکه زن به‌حمام می رود اقوام یا دوستانش پنهانی بدون آنکه آن زن متوجه شود مقداری آب از چهارگوشهٔ حمام با جارو جمع می کنند و بطور ناگهانی بر سر و روی او می‌پاشند و معتقدند

۱– qosol – xana = غسالخانه ، مرده‌شوی‌خانه .

که آن زن از وحشت آبهای کثیف تکان می‌خورد و چله‌اش بریده‌می‌شود .

☆☆☆

گاهی به‌عکس زنانی هستند که بعلت بیماری یا ضعف مزاج یا داشتن اولاد فراوان یا فقر و تنگدستی و نداشتن وسیلهٔ معاش می کوشند که از حامله شدن خود جلوگیری کنند و یا اگر حامله شدند در صدد برمی‌آیند که طفل خود را پیش از ولادت سقط کنند. به این جهت دست به اعمال بسیار زشت و خطرناك می‌زنند.

برای آنکه زنی حامله نشود اقوام و کسان او پنهانی مقداری سُمّ قاطِر را با کمی استخوان مرده مخلوط کرده خوب می کوبند و در غذای او می‌ریزند تا بخورد و معتقدند که به این طریق آن زن تا عمر دارد دیگر حامله نخواهد شد .

ولیکن برای سقط جنین به یکی از طرق زیر عمل می کنند :

۱ـ سه روز متوالی ناشتا آب زرشك می‌خورند .

۲ـ جعفری را می کوبند و عصارهٔ آنرا سه روز پی‌درپی قبل از صرف صبحانه «سرمی کشند» .

۳ـ سه روزمتوالی روزی یك مثقال زعفران رادر آب حل کرده می‌خورند[1].

٤ـ پوست پیاز و روناس را با اندکی آب در ظرفی می‌جوشانند و شربت آنرا سه روز پشت سرهم ناشتا می‌خورند.

۱ـ برای اطلاع بر عواقب وخیم این نوع معالجات عامیانه به خبر زیر که از روزنامهٔ کیهان شمارهٔ ۶۷۳۶ دوشنبه ۲۷ دیماه ۱۳۴۴ نقل شده‌است توجه‌کنید :

«زنی برای سقط جنین زعفران خورد و درحالیکه بشدت قهقهه می‌زد در بیمارستان مشهد جان سپرد . وی‌که لیلی نام داشت و ساکن قریهٔ «ابوالخیر» مشهد بود حامله شد و چون شوهر نکرده‌بود خواست سقط جنین کند و برای انجام مقصود خود مقدار زیادی زعفران خورد . پس از خوردن زعفران حالت خندهٔ شدید به لیلی دست داد بطوریکه حالش وخیم شدوکسانش او را به بیمارستان مشهد منتقل‌کردند . بر اثر خنده شدید و فشار ناشی از آن به معده لیلی سقط‌جنین‌کرد و آنقدر قهقهه زد تا مرد .»

۵- پر مرغ یا ریشهٔ نهال خرما را در رحم خود فرو می کنند و آنرا چند بار در رحم می‌چرخانند تا رحم تحریك شود و موجب سقط جنین گردد .

۶- چند مثقال زِلیر [1] در مقداری آب ریخته مدتی می‌جوشانند وعصارهٔ غلیظ آنرا روی پارچه‌ای تُنُك می کنند و زیر شکم زن حامله می‌بندند .

۷- اگر هیچیك از اعمال فوق مؤثر واقع نشد ریشهٔ درخت شاه توت را می‌جوشانند و شیرهٔ آنرا سه روز متوالی می‌خورند و عقیده دارند که در این صورت سقط جنین حتمی است .

✿✿✿

همانطور که بعضی از زنان در سقط جنین می کوشند، عدهٔ دیگری نیز هستند که برعکس در حفظ جنین سعی کامل دارند خواه از آن سبب که مادرند و بحکم غریزه فرزند خویش را دوست دارند و خواه از آن جهت که از خداوند و جزای روزقیامت می‌ترسند . بنابراین برای جلوگیری از سقط جنین نیز اعمال دیگری در خراسان مرسوم است که هر یك بجای خود جالب و شنیدنی است وما ذیلاً به ذکر آنها می‌پردازیم :

هرگاه زن آبستنی بعلت برداشتن بار سنگین یا بر اثر هول و تکان شدید و یا به سبب سقوط از پلکان و نظایر آن مبتلا به درد کمر وخونریزی شود و سقط جنین او را تهدید کند فوراً کمر او را با روغن «بلیسان» [2] چرب می کنند، پس از آن مقداری آهك برداشته دو بار درآب می‌شویند و با سفیدهٔ تخم مرغ مخلوط می کنند و به کمرش می‌چسبانند . اگر این عمل نتیجه نداد وخونریزی شدیدتر شد اندکی زعفران را می‌سایند و چند قطره آب روی آن می‌ریزند و محلول بدست آمده را

۱- زلیر (Zelir) = گلبرگهای گیاهی به همین نام دارای گلهای زرد شبیه به گل اقاقیا اما قدری درشت‌تر ،که درصنعت قالی‌بافی بـرای تهیهٔ رنگ زرد و «گل‌شکری» ازآن استفاده می کنند .

۲- (Beleysân) مقصود «روغن بلسان مکی» است .

به دور کمر زن بیمار می‌مالند قدری از آن نیز درگودی نافش می‌ریزند. پس از انجام این عمل یك شیشه گلاب در ظرفی خالی می کنند و روی آتش می گذارند. وقتی گلاب به جوش آمد حوله‌ای در آن فرو می‌برند همینکه خیس خورد حوله را در می‌آورند و می‌چلانند و گرماگرم به دور کمر زن بیمار می‌گذارند و به‌اصطلاح کمر و پهلو و شکم بیمار را با گلاب جوشیده «کمپرس می کنند».

اگر بازهم خونریزی قطع نشد عقیده دارند که علت آن وجود «بچه خوره»[1] در شکم زن حامله است. در این صورت مقداری سیاه دانه را با نبات می کوبند و سه روز متوالی ناشتا به او می‌دهند بخورد تا «بچه خوره» بیفتد.

طریقهٔ دیگربرای جلوگیری از سقط جنین این است که یك کلاف نخ پنبه‌ای سفید و یك کلاف نخ پنبه‌ای آبی رنگ تهیه می کنند. آنگاه دو نخ را به هم می‌تابند و در حین تافتن دو نخ به هم، هفت آیه از سورهٔ «یس»[2] می‌خوانند و به آخرهر آیه دو کلمهٔ «یا مبین» را می‌افزایند و هر بار که به‌کلمهٔ «مبین» می‌رسند به نخ دو رنگ فوت می کنند. سپس نخ را از چنبر قفلی می‌گذرانند و قفل را با همان نخ به‌کمر زن حامله می‌بندند و معتقدند که به این طریق دیگر آن زن بچه سقط نخواهد کرد.

هرگاه بستن قفل به کمر زن مؤثر واقع نشدو خونریزی ادامه یافت مقداری حلوای نشاسته[3] می‌پزند و یك عدد قرص کمر[4] هم می‌سایند و روی حلوا می پاشند

۱ـ به‌زبان فرانسه (Môle hydatiforme).

۲ـ آیه‌های ۵۸ و ۴۴ و ۴۸ و ۷۷ و ۱۶ و ۲۳ و ۵۸ (رك: به فصل آشها و غذاهای نذری حاشیهٔ مربوط به «آش‌اماج‌کماج»).

۳ـ برای درست کردن حلوای نشاسته اندکی نشاسته را در آب می‌ریزند و باقاشق هم می‌زنند. بعد مایع را درگوشه‌ای می‌گذارند تا آرام بگیرد و نشاسته ته نشین شود. آنوقت آب روی نشاسته را خالی می‌کنند و نشاستهٔ ته ظرف را با اندکی روغن درظرف دیگری می‌ریزند و قدری زعفران و گلاب و نبات هم به آن می‌افزایند و مانند حلوای معمولی روی آتش می‌گذارند و سرخ می‌کنند و از آن حلوا می‌سازند.

۴ـ میوهٔ درختی از نوع «بلادرهندی» که پوست آن قهوه‌ای رنگ و مغز آن‌مانند

←

و به‌او می‌دهند بخورد و معتقدند که با این عمل جلوگیری از سقط جنین حتمی است.

دوران حاملگی

زن حامله باید در دوران بارداری از انجام بعضی‌کارها خودداری کند تاآسیبی به او یا به طفلش نرسد. اعمالی که انجام آنها برای زنان حامله منع شده است از این قرارند:

زن حامله نباید به میّت نگاه‌کند یا به او دست بزند والّا چشم بچه‌اش شور خواهد شد. از روی میّت نیز نباید رد شود والّا «چل رویش می‌افتد» یعنی ازآن تاریخ دیگر صاحب فرزند نخواهد شد و اگر بخواهد باز هم حامله شود باید چله‌بری کند[1].

زن حامله باید از برداشتن چیزهای سنگین خودداری کند، از جست زدن و حرکات شدید و تند بپرهیزد والا بچه‌اش جاکن می‌شود. و نیز باید مراقبت‌کند که هرگز دچار ترس و وحشت نگردد یا هول نکند و جوش نزند وگرنه مبتلا به‌دل درد و خونریزی خواهد شد و احیاناً بچهٔ خود را سقط خواهد کرد.

زن آبستن نباید گوشت شتر بخورد، اگر بخورد بجای نه ماه و نه روز بعد از دوازده ماه خواهد زایید.

در موقع خسوف وکسوف نباید هیچیك از اعضای بدنش را لمس کند: اگر در هنگام خسوف به نقطه‌ای ازبدنش دست بزند پوست فرزند او در همان‌نقطه

۱- آداب و مراسم چله‌بری در اول این فصل به تفصیل بیان شد.

←

نارگیل سفید است و دو نوع دارد: قرص نر و قرص ماده. قرص نر کوچکتر است وقرص ماده بزرگتر. هر دو نوع قرص مدور و قطر دایرهٔ آنها بین ۴ تا ۷ سانتی‌متر می‌باشد. قرص کمر در تداوی بعنوان داروی تقویت بکار می‌رود و مخصوصاً زنان برای قوت بخشیدن به کمر زائو یا زن آبستن از آن استفاده می‌کنند.

کبود خواهد شد و روی این لکۀ کبود نیز موهای بلند و فراوان خواهد رویید و بچه را زشت خواهد کرد ولی اگر در هنگام کسوف به نقطه‌ای از بدن خود دست بزنند روی پوست طفل او در همان محل لکۀ سرخی ایجاد خواهد شد.

اگرشکم زن آبستن بخارد نبایدآنرا با انگشتان خود بخاراند بلکه باید فوراً شکمش را به خشتك شلوار شوهرش بمالد. اگر با دست بخاراند پوست شکمش خواهد ترکید.

هرگاه در اوایل دوران حمل آثار خون در دهانۀ ... زن دیده شود می‌گویند «بچه خون می‌خواهد» باید فوراً گوسفندی کشت یا تاج خروسی را مجروح کرد والا وضع حمل آن زن بسیار سخت و خطرناك خواهد شد و احیاناً سرزا خواهد رفت.

ویار

چنانکه خوانندگان می‌دانند اکثر زنان تقریباً سه ماه پس از باردارشدن به حالتی دچار می‌شوند که آنرا ویار می‌گویند به‌این معنی که هر نوع خوردنی در دست اشخاص ببینند یا بوی غذای مطبوعی را بشنوند رغبت و میل شدیدی برای خوردن آن در خود احساس می‌کنند. معروف است که اگر کسی در مقابل چشم زن آبستن چیز بخورد باید قدری از آنرا به وی بدهد والا چشم بچۀ آن زن سبزخواهد شد. بی‌شك موضوع سبز شدن چشم بچه مطلبی غلط و ساختگی است ولیکن این عقیده در مواردی که زن بعلت شرم و حیا یا به سبب علو طبع ومنش زنانۀ خویش از درخواست یا قبول خوراکی امتناع می‌کند بهانۀ بسیار خوبی است برای آنکه وی بدون هیچ‌گونه عذری خوردنی را که به‌او تعارف می‌کنند بپذیرد.

در خراسان ویار را زِرْوَنَه[1] می‌خوانند و اکثر زنانی که دچار ویار می‌شوند می‌کوشندکه این حالت را هر چه زودتر درخود سرکوب وعلاج کنند تا درپیش سر و همسر به «شکم خوارگی» مشهور نشوند.

۱ــ Zervana.

برای مداوای «ویار» در خراسان به یکی از سه طریق زیرعمل می‌کنند:

۱ـ زن حامله را به دکان شیرینی فروشی می‌برند و به او مقداری باقلوای گرم که تازه از فر خارج شده‌باشد می‌دهند.

۲ـ سه عدد چُغُكْ (= گنجشك) را سر می‌بُرند و پَر می‌کنند و همانطور درسته در روغن می‌اندازند وسرخ می‌کنند بعد هرسه گنجشك را با پوست واستخوان و پا و پنجه در هاونی می‌کوبند خوب که نرم شد به زن حامله می‌دهند بخورد.

۳ـ شکمبهٔ گوسفند را تمیز می‌کنند و درآب می‌جوشانند وبه آن آب لیمو می‌زنند و پنهانی در خوراك زن آبستن می‌ریزند.

پسر یا دختر؟

اگر زنی بخواهد بچه‌اش پسر باشد غذاها وچیزهای گرم می‌خورد ازقبیل مرغ وعسل و شیرهٔ انگور و شیرهٔ نبات یا روزی که اولین آثار حمل در او مشاهده شد یکی‌از محارم و کسان او کلمهٔ «محمد» را روی پهلوی راستش می‌نویسد[۱].

اگر زنی چند دختر زاییده‌باشد و بخواهد که بعد از آن پسر بزاید در همان ساعت که فارغ شد کمی نباتِ مصری به دهانهٔ رحم او می‌گذارند یا آنکه پس از فارغ شدن مدت سه روز ناشتا مقداری قِیسِوا [۲] به او می‌دهند بخورد و عقیده دارندکه با خوردن قیسوا دفعهٔ دیگر پسر خواهد زایید.

برعکس اگر زنی یك یا چند پسر زاییده باشد و بخواهد که فرزند بعدی او دختر باشد، کسان وی پس از فارغ شدن او پنج سیر عرق بید ویك مثقال جوهر تباشیر[۳] را با هم مخلوط می‌کنند به او می‌دهند بخورد. یا آنکه اندکی رنگدریش

۱ـ سابقاً زنان آبستن پیش دعانویس می‌رفتند و دعانویس شکل حضرت سلیمان را روی پهلوی راست آنها ترسیم می‌کرد اما امروز دیگر کسی به‌آن عمل نمی‌کند.

۲ـ قیسوا (qeysevâ) نوعی خوراکی‌که از سرخ‌کردن خرما در روغن حیوانی و مخلوط کردن آن با آب وسپس دم کردن آن به مدت یکربع ساعت بدست می‌آید.

۳ـ جوهر تباشیر: ماده‌ای سفیدرنگ که‌از خیزران (نی هندی) گرفته می‌شود.

را با تخم خُرفه خیس می‌کنند و پس از فارغ شدن زیر دلش می‌بندند و عقیده دارند که فرزند بعدی او حتماً دختر خواهدبود.

هرگاه بخواهند قبل از تولد نوزاد بدانند که طفل در شکم مادر پسر است یا دختر به یکی از چهار طریق زیر عمل می‌کنند:

۱- یك دانه گندم از یقهٔ پیراهن زن حامله به زیر می‌اندازند بطوری که از درون پیراهن زن بغلتد و پس از عبور ازروی شکم و ناف او به زمین بیفتد. وقتی گندم به زمین رسید نگاه می‌کنند اگر شکاف یا خط آن رو به بالا بود نوزاد دختر است و اگر رو به پایین یا رو به‌زمین بود، پسر است.

۲- یك قیچی و یك چاقو در جلو زن حامله می‌گذارند و به او می‌گویند چشمهایت را ببند و یکی از این دو را بردار. اگر چاقو را برداشت فرزند او پسر است و اگر قیچی را برداشت دختر.

۳- در ماه چهارم حاملگی بدون آنکه زن آبستن متوجه شود قدری نمك سابیده روی سرش می‌ریزند. اگر زن در اولین حرکت دستش را به پشت لبش کشید پسر می‌زاید و اگر به موی سرش کشید دختر خواهد زایید[1].

۴- پیش از تولد طفل هنگام دوختن لباسها و بریدن یقهٔ پیراهن او پیراهن را به سرسه راهی یا چهارراهی می برند و همانجا می‌ایستند. اگر اولین راهگذری که از آن محل عبور کند مرد باشد طفل پسر خواهد بود و اگر زن باشد دختر.

زایمان

همینکه وضع حمل زن نزدیك شد و در خود احساس درد شدید کرد فوراً اقوام و کسان او رختخوابی درگوشهٔ اطاق می‌اندازند و او را در آن رختخواب می‌خوابانند. زائو قبل از آنکه به بستر برود کلوخی برمی‌دارد و در چاه آب‌خانه می‌اندازد و می‌گوید: «ای کلوخ، الهی تا تو وابشی من هم فارغ شوم!».

۱- پشت لب محل روییدن سبیل و نشان مردی است، ولی موی سر یا گیس علامت مشخصهٔ زن است.

در این موقع یکی از افراد خانواده به سراغ مامای محله می‌رود و مردی‌از اهل خانه (شوهر یا برادر یا مستخدم خانه) نیز بر بالای بام رفته اذان می گوید. ساکنان آن حدود و عابرینی که از کوچه می گذرند چون صدای اذان بی‌وقت را می‌شنوند، می‌فهمند که زنی در حال زادن است دعا می کنند که زودتر فارغ شود.

زنان همسایه و بستگان زائو نیز به خانهٔ وی می‌شتابند و در اطاق زائو هر یك خدمتی را به عهده می گیرند[1]: یکی میخ به چهارچوب دراطاق می کوبد تا درد زائو در شکم او«میخکوب» شود وهرچه زودتر به چهار درد برسد. دیگری پوست پیاز و سیر در آتش می‌ریزد تا درد زادن بر زائو آسان گردد. سومی قلیاب‌سرکه را درآستانهٔ درمی‌پاشد تا اگراحیاناً کسی علیه زائوطلسم وجادو کرده باشد طلسم و جادوی او بشکند.[2] چند زن هم ختمِ اَمَّنْ یُجیبُ می گیرند تا زائوبه تندرستی و عافیت بزاید. در این موقع ماما می‌رسد. همینکه وارد اطاق شد چند بار کف دستها را محکم بهم می کوبد تا اجنه بترسند و دور شوند، پس از آن دستور می‌دهد یك سینی پر از خاکستر و هشت عدد خشت خام بیاورند سینی را که آوردند ماما آنرا روی زمین در کنار رختخواب زائو می گذارد وپارچهٔ سفیدی روی خاکسترها می کشد.

آنوقت خشتها را رویهم بفاصله سی‌سانتی‌متر در دو طرف سینی قرارمی‌دهد بطوری‌که چهار خشت درطرف راست و چهار خشت در طرف چپ باشد. پس از انجام این کار زائو را برای وضع حمل روی خشتها می‌نشاند. در این‌موقع یکی از نزدیکان زائو چهار پایهٔ کوچکی که خراسانیها کُرسی‌چَهْ می‌خوانند در جلو سینی خاکستر می گذارد و خود روی چهار پایه در مقابل زائو می‌نشیند و به

۱- ورود زنان دوبخته (زنانی که هوو دارند) و زنان دعایی و جن‌زده و غشی و مصروع به اطاق زائو ممنوع است.

۲- برای تهیه کردن قلیاب سرکه مقداری سرکه در ظرفی می‌جوشانند و سپس اندکی شنار یا سنگ گازران در آن می‌ریزند. بعقیدهٔ عوام قلیاب سرکه دافع اجنه و ارواح پلید است و هرگونه طلسم وجادو را هم، می‌شکند.

اصطلاح «پیش نشین» زائو می‌شود. ماما هم خودش در عقب زائو زانو به زمین می‌زند و «پس نشین» او می گردد.

پس از انجام این مقدمات زائو خم می‌شود و دو دست را برشانه‌های «پیش نشین» خود می‌گذارد و با آرنجهای خویش به او تکیه می کند. ماما هم کف دستهای خود را با روغن بادام یا روغن زرد چرب می کند و مدت چند دقیقه شکم زائو را مالش می‌دهد تا اگر بچه در شکم زائو به حالت غیر طبیعی قرار گرفته باشد به وضع عادی و طبیعی درآید. پس از انجام این عمل حوله یا دستمالی را گرم می کند و چند بار به دور کمر زائو می گذارد و برمی‌دارد تا خون در اطراف شکم و رحم زائو به جریان بیفتد و وضع حمل را تسریع کند.

در این موقع زن دیگری که معمولاً از خادمان خانه است منقلی پر آتش فراهم می کند و اسپند درآن می‌ریزد و به صدای بلند صلوات می‌فرستد و می گوید:

سِپَنْ سِپَنْ،[۱] سه دانه،
ازقوم‌وخویش، بیگانه[۲].
سِپَنْ سِپَنْ، آلِ رسول،[۳]
بِتَرَکَه چشم حسود.

بعد از آن فریاد می زند: «چشم دشمنا[۴] کورا!» و دیگران هم می‌گویند: «بیش بادا!»

برای آنکه درد زائو شدت پیداکند[۵] و زودتر فارغ شود یك کاسه جوشانده از گل گاوزبان و تخم شبت (= شوید) درست می کنند و قدری نبات هم در آن می‌ریزند و به زائو می‌دهند. اگر دردش « پرزور » نشد اندکی ریشهٔ گل « خطمی

۱ــ سپن = سپند. ۲ــ بیگانه = و بیگانه. ۳ــآل رسول = به حق آل رسول. ۴ــ دشمنا = دشمنان. ۵ــ یا به اصطلاح خراسانیها « دردش پر زور شود ».

خبازی»[1] با عرق بید مشك و شکر «کف‌مال» می کنند و به وی می‌دهند بخورد. اگر این دارو هم اثر نکرد وزائو فارغ نشد قدری آب تربت روی شکمش می‌مالند اگر باز هم درد پر زور نشد و وضع حمل صورت نگرفت پنجهٔ مریم[2] در آب می‌اندازند و معتقدند که تا چند لحظه بعد که پنجهٔ مریم در آب خیس بخورد زائو هم فارغ خواهد شد.

گاهی اتفاق می‌افتد که با تمام این عملیات باز هم زائو فارغ نمی‌شود. در این صورت عقیده‌دارند که زائو در دوران حاملگی‌خود «قسم ناحق» خورده واکنون این عمل ناپسند «پاپیچش» شده است. برای رفع این محظور و مصیبت یك جفت کفش در غربالی می‌گذارند وغربال را چندبار دور سر زائو می‌چرخانند، یاآنکه قدری نمك بالای سرش می‌سایند و یا چادر سر زائو را نزد بقال سر کوچه گرو می‌گذارند[3] و با پول گروی مقداری خرما می‌خرند وبین گدایان تقسیم می کنند[4]. اگر باز هم زائو فارغ نشد در همان اطاقی که زائو خوابیده است حلوای دوازده امام می‌پزند و بین حاضران تقسیم می کنندو مقداری از آنرا نیز به کوچه می‌برند وبه فقرا می‌دهند[5].

تا موقعی که طفل بدنیا نیامده است ورود همه‌کس به اطاق زائو آزاد و بی‌مانع

۱- گل خطمی خبازی = نوعی خطمی‌کوچك.

۲- پنجهٔ مریم یا چنگ مریم گیاهی خوشبواست که ساقهٔ کوتاه و گلهای زیبا دارد و در نقاط گرمسیر و خشك می‌روید. عوام معتقدند که وقتی حضرت مریم دردش گرفت در بیابان چیزی نیافت تا به‌آن تکیه‌کند به‌ناچار چنگ زد و گیاهی را که امروز پنجهٔ مریم نام دارد گرفت و آنقدر در دست خود فشرد تا حضرت عیسی (ع) از او زاده شد.

۳- به‌جای چادر زائو می‌توان یك تکه از جهاز او را گرو گذاشت.

۴- وزن خرما باید تقریباً مساوی با وزن شیئی باشد که گرو گذاشته‌اند.

۵- طرز تهیه و تقسیم حلوای دوازده امام در بخش آشها و غذاهای نذری به‌تفصیل بیان شده‌است.

است اما اگر دختری به اطاق وارد شد باید فوراً پائین دامن او را چاك داد زیرا به عقیدهٔ عوام ورود دختر به اطاق زائو سبب تأخیر در وضع حمل می‌شود و گذشته از آنکه زائو دیر فارغ می‌گردد اصولاً بخت خود دختر هم بسته می‌شود.

همینکه لحظهٔ وضع حمل فرا رسید ماما کارخود را شروع می کند و کاملاً مراقبت می‌نماید که بچه «روی خشت» فرود آید تا در اولین لحظهٔ حیات، طفل «با خاك آشنا شود» زیرا آدمیزاد از خاك آفریده شده، جای او در خاك است و پس از مردن نیز به خاك خواهد رفت.

در موقع وضع حمل هیچ کس حق ورود به اطاق زائو را ندارد و اگر کسی به‌حکم ضرورت وارد شد نباید تاپس از خاتمهٔ وضع حمل و بریدن ناف نوزاد از اطاق خارج شود.

پس از آنکه طفل بدنیا آمد ماما بچه را در سینی روی خاکسترها قرار می‌دهد و بند جفت را می کشد تا جفت خارج شود: اگر جفت خارج نشد گیس‌های زائو راگلوله کرده، در دهان او فرو می کند. اگر باز هم خارج نشد یك لنگه کفش برمی‌دارد و به بند جفت می‌بندد تا جفت بالا نرود آنوقت یك نی قلیان به زائو می‌دهد و به او می‌گوید: محکم در نی قلیان فوت کن! اگر باز هم جفت خارج نشد کف لنگه کفش را مثل آیینه جلو صورت زائو نگاه می‌دارد و به زائو می‌گوید: عکس خودت را در آیینه ببین! زائو از شنیدن این سخن خنده‌اش می گیرد وحرکت عضلات شکم و پهلوی او سبب بیرون آمدن جفت می‌شود.

پس از آنکه جفت بیرون آمد چند سوزن به آن می‌زنند و آنرا درگوشهٔ اطاق می گذارند تا اگر احیاناً اشخاص بد نفس و بد قدم و بد چشم به اطاق زائو وارد شدند نحوست و بد یمنی آنها به جفت بخورد و به زائو صدمه وگزندی وارد نیاید. بعد درحدود پنج سیر روغن زرد داغ می کنند و مقداری فلفل و نبات کوبیده در آن می‌ریزند و سه یا چهار زردهٔ تخم مرغ هم به آن می‌افزایند و سپس آنرا هم می‌زنند و به زائو می‌دهند تا «همانطور که روی خشتها نشسته است سربکشد».

بعد زائو را در رختخواب می خوابانند تا استراحت کند و کوفتگی بدن او زایل شود .

گاهی به‌جای روغن خالص و نبات و تخم مرغ ، یك کاسه کاچی درست می کنند و مقداری زیره و بادیان و زعفران و «هل باد»[۱] وهل رسمی نیز کوبیده روی آن می‌پاشند و به زائو می‌دهند بخورد . اگر به عللی طبع زائو به‌کاچی میل نکند و یا خوردن‌کاچی در او حالت تهوع ایجاد نماید به‌جای‌کاچی برایش « آشِ حُلبه » درست می کنند .

پس از بیرون آمدن جفت ، ماما عمل «ناف بُری» را شروع می کند . اگر نوزاد پسر یا فرزند اول خانواده و یا دختری باشد که خداوند پس از هفت پسر[۲] به آن‌خانواده عطا فرموده باشد، ماما از بریدن ناف خودداری می کند و منتظرمی‌نشیند تا «سر نافی» به او بدهند[۳] . وقتی سرنافی گرفت چهار انگشت از بالای ناف بچه اندازه می گیرد و در محل انگشت چهارم یك نخ ابریشمی هفت رنگ به دور ناف می‌پیچد و نخ را از دو طرف محکم می کشد تا ناف قطع شود .

در بعضی از خانواده ها اگر نوزاد پسر باشد یك نخ سیاه دور بند ناف می‌بندند و بند ناف را با کارد یا چاقو می‌برند و اگر نوزاد دختر باشد نخ‌گلی یا سفید بکار می‌برند و بند ناف را با قیچی قطع می کنند .

پس از ختم عمل ناف بری ماما مقداری نمك سابیده در قدحی آب نیم‌گرم می‌ریزد و بچه را با آب نمك و لیف می‌شوید . استعمال نمك برای آن‌است که

۱- «هل باد» دانهٔ درختی است‌که در نواحی بسیارگرمسیر خصوصاً هندوستان می‌روید شبیه به هل معمولی است اما قدری درشت‌تر و فاقد بو وآنرا «هل غراب» هم می‌خوانند و در تداوی به‌عنوان «بادبر» و «دافع سردی» استعمال می‌شود .

۲- به اصطلاح خراسانیها : دختر سر هفت پسر .

۳- سرنافی عبارت‌است ازمبلغی پول یاچند سکهٔ نقره یا چند اشرفی طلا بامقداری نقل و نبات و شیرینی وچند قالب صابون‌که درموقع بریدن بند ناف نوزاد به ماما می‌دهند.

گوشت بدن طفل سفت و پیچیده شود و به اندك چیزی فساد نپذیرد و ضمناً خود بچه هم «با نمك» و خوش سیما و جمیل گردد. اگر نوزاد دختر باشد قدری نبات و هل هم می‌کوبند و هنگام قنداق کردن او میان دوپایش می‌ریزند که . . . او شیرین و خوشبو بشود.

پس از شستشوی طفل یك تکه چلوار به طول تقریبی شصت سانتیمتر و عرض تقریبی سی‌سانتیمتر برمی‌دارند و وسط آنرا چاك می‌دهند و از گردن نوزاد می‌آویزند. این پارچه که به‌شکل یك پیراهن سادهٔ بی‌آستین سینه و پشت طفل را می‌پوشاند «پیراهن قیامت» خوانده می‌شود و باید هفت یا ده روز به تن نوزاد بماند[1] و پوشاندن این پیراهن به تن نوزاد برای آن است که در قیامت و «روزِ پنجاه هزار سال» وقتی آفتاب تا یك نیزه بالای سر آدمیان پایین می‌آید بدن وی ازگرمی و تَفِ خورشید نسوزد.

پس از ختم مراسم پیراهن قیامت، ماما یك نخ سه رنگ (آبی و سفید و سیاه) به ناف بچه می‌بندد و نوزاد را در قنداقی می‌پیچد و در ننو می‌گذارد چند دانه برنج هم توی ننو می‌ریزد و برای حفظ نوزاد از خطرات ناگهانی بقدر یك گندم تَنزُور[2] ویك گندم جِزْوار[3] در پارچه‌ای بسته به نوار دورقنداق بچه می‌آویزد. گاهی اتفاق می‌افتد که طفل هنگام تولد بعلت درشت بودن جثه یا گره خوردن بند ناف یا تنگ بودن لگن خاصرهٔ مادر دیرتر از زمان طبیعی متولد می‌شود

۱ـ اگر نوزاد دختر باشد هفت روز واگر پسر باشد ده روز.

۲ـ tanzur = دارویی است سرخ رنگ و به‌شکل قطعات کوچك استوانه‌ای که ازمکه می‌آورند. مواد اصلی آن از ساقهٔ گیاه مخصوصی به همین نام گرفته می‌شود و در طب عوام به‌عنوان «بادبر» بکار می‌رود. گاهی آنرا با «جزوار» هم مخلوط می‌کنند و می‌کوبند و برای تقویت به زائو می‌دهند. برای معالجهٔ سوزاك و سیفیلیس هم ازآن استفاده‌می‌کنند.

۳ـ Cezvâr = ماده‌ای است شبیه به «هلیلهٔ سیاه» که در تداوی بیشتر به‌عنوان «بادبر» استعمال می‌شود.

و پس از تولد نیز دچار خفگی می‌گردد و پوست صورت و بدنش کبود می‌شود. در این صورت می‌گویند «بچه به‌گدار مانده» است[۱]. برای رفع حالت خفگی و معالجهٔ نوزاد فوراً مرغی می‌آورند و نوکش را در مقعد وی فرو می‌کنند و بعدبا دست چند ضربه به زیر دم مرغ می‌زنند تا به اصطلاح «مرغ به بچه نفس بدهد». آنوقت روی جفت بچه قدری آتش می‌ریزند و بلافاصله نوك مرغ را از مقعد نوزاد خارج می‌کنند و مرغ را به یك فقیر یا یك آدم مستحق صدقه می‌دهند.

پس از آنکه ماما از بریدن ناف و لباس‌پوشانیدن بچه فارغ شد زائو را در رختخواب می‌خواباند وبرای حفظ جان او از صدمهٔ آل[۲] با قیچی یا کاردی که ناف نوزاد را بریده است دورتا دور رختخواب زائو خط می‌کشد. یکی از زنان مجلس از او می‌پرسد: چه می‌کنی؟ ماما جواب می‌دهد: حصار می‌کشم. باز آن زن می‌پرسد: برای کی؟ ماما جواب می‌دهد: برای مریم و بچه‌اش. آن زن می‌گوید: بکش مبارك باشد!

پس از فراغت از این عمل ماما پیازی به سرکارد یا قیچی می‌زند[۳] بالای سر زائو می‌گذارد تا آل بترسد و به‌زائو نزدیك نشود[۴]. برای حفظ زائو از سایر بلیات

۱ـ این همان حالتی است که در طب Asphixie می‌خوانند.

۲ـ به عقیدهٔ عوام آل موجودی است نامرئی، درشت اندام و بلند قدکه صورتش سرخ و بینی‌اش ازگِل است. اندام او شبیه به اندام زنان و پستانهایش بلندو آویخته است و هرجا زن تازه زایی را ببیند به‌او حمله می‌کند وجگرش را می‌دزدد و اگرکسی ملتفت نشود فوراً خود را به آب می‌رساند و جگر زائو را به آب می‌زند و زائو در دم جان می‌سپارد. کلثوم ننه در وصف اوگفته است:

«رنگ او سرخ و بینی‌اش ازگل هرجا دیدی زود بگیرش تا ز زائو جگر ندزدد و دل»

۳ـ گاهی پیاز را به‌سر یك سیخ آهنی می‌زنند.

۴ـ به‌عقیدهٔ عوام موجودات نامرئی شریر مانند آل و جن از سیخ وچاقو و قیچی‌و بطورکلی آلات آهنی نوك تیز می‌ترسند و فرار می‌کنند.

نیز یك جلد قرآن بر بالین او می‌گذارند و تا روزی که زائو به حمام می‌رود باید کارد و قرآن مزبور بالای سر او بماند. در این مدت جز کسانی که هنگام زایمان در اطاق حضور داشته‌اند کسی حق ندارد به اطاق زائو وارد شود و هرگاه کسی بخواهد به‌حکم ضرورت وارد شود باید قبلاً نوزاد را با قرآن از اطاق خارج کنند و پس از ورود آن شخص آنها را مجدداً به اطاق بیاورند.

بطور کلی کسانی که وارد اطاق زائو می‌شوند نباید گوشوارهٔ طلا و گردن بند طلا و دستبند طلا بر اعضاءِ بدن داشته و یا لباس سبز و آبی پوشیده باشند و همه باید سر و مویشان کاملاً خشك باشد والا زائو به سردرد شدیدی مبتلا خواهد شد.

پس از ختم مراسم حصارکشی و گذاشتن سیخ و پیاز بر بالین زائو، چهل سوزن و چهل سنجاق به اطراف و جوانب جفت فرومی‌کنند و سپس جفت را در پارچهٔ سفیدی شبیه به کفن می‌پیچند و به همان صورت در کوزهٔ دهان‌گشاد آب ندیده‌ای قرار می‌دهند و بعد درگوشهٔ باغچه در زیر خاك مدفون می‌سازند.

اگر زائو زنی باشد که تا آن تاریخ کلیهٔ فرزندانش مرده باشند بلافاصله در همان محل مقداری حلوا می‌پزند و خیرات می‌کنند و تا هفت سال در همان روز و همان محل که جفت را چال کرده‌اند حلوا می‌پزند و بین فقیران و مستمندان تقسیم می‌کنند و عقیده دارند که به این طریق فرزند جدید آن زن زنده خواهدماند و مانند فرزندانِ دیگرِ او تلف نخواهد شد.

از آن لحظه‌ای که جفت بیرون می‌آید تا وقتی که آنرا در زیر خاك پنهان می‌سازند باید سخت مراقبت کنند که گربه جفت را ندزدد، اگر گربه از غفلت‌اطرافیان زائو استفاده کند و جفت را برباید «چلِ روی زائو می‌افتد[1]» و از آن تاریخ به بعد آن زن دیگر حامله نخواهد شد و از داشتن اولاد محروم خواهد ماند.

پس از آنکه زائو در رختخواب خود قرار گرفت برای آنکه دیگر درد و ناراحتی نداشته‌باشد و آسوده بخوابد علاوه بر پتو یا لحاف هفت تکه رخت نیز

۱ـ رك: صفحات اول همین بخش.

رویش می‌اندازند آنوقت ماما به رختخواب نزدیك می‌شود و سُرین خود را سه‌بار به رختها می‌زند و می گوید :

چِخْ چِخْ ، سُبُك بخواب ! چِخْ چِخْ ، سُبُك بخواب ! چِخْ چِخْ ، سُبُك بخواب !

زائو تا روزی که به حمام نرفته است نباید از اطاق خارج شود و اگر به علتی از علل ناگزیر باشدکه اطاق را ترك نماید باید قیچی یا کاردی راکه بر سر آن پیاز زده‌اند و زیرسرش گذاشته‌اند به دست بگیرد و همه جا همراه خود ببرد تا آل به او حمله نکند .

مادامی که زائو در رختخواب خوابیده است علاوه بر کشیدن حصار مریم و گذاشتن سیخ و پیاز بر بالین او ، احتیاطات دیگری هم برای جلوگیری از حملهٔ آل و صدمهٔ احتمالی او به زائو بعمل می‌آورند . از آن جمله تا سه روز پس از زایمان هر روز صبح مقداری باروت در آستانهٔ در اطاق زائو آتش می‌زنند تا ارواح خبیث از دود و بو و آتش باروت بترسند و از آن حدود بگریزند . دیگر آنکه تا شب شش در اطاق زائو نام آل وجن را بر زبان جاری نمی‌سازند زیرا بیم آن دارند که این موجودات نامرئی با شنیدن نام خود به‌سوی اطاق زائو بشتابند .

در این شش روز کسی نباید به اطاق زائو وارد شود و با وی ملاقات کند زیرا ممکن‌است‌آل یا جن باشدکه بخواهد از موقعیت استفاده کرده درلباس و هیأت آدمیان به اطاق زائو وارد شود و به او یا فرزندش آسیب برساند . در این مدت فقط کسانی می‌توانند به اطاق زائو وارد شوندکه در موقع زایمان نیز حضور داشته و یا هیچ فرزندی از آنها در ده روزهٔ اول تولد فوت نشده باشد . بعلاوه هر یك از این اشخاص هم که بخواهند از زائو دیدن کنند باید قبل از ورود به اطاق هر نوع دعائی ازقبیل حرز و جادوبند و طلسم و چشم آویز و تعویذکه به بازو یا دربغل داشته باشند از خود دور سازند .

دیگر از احکام و رسومی که خراسانیها در این چند روز رعایت آنها را واجب می‌دانند یکی این است که اطاق زائو را تا روزی که ناف بچه خشك نشده

باشد جاروب نمی‌کنند و اگر اضطراراً جاروب کنند خاك جارو را درگوشه‌ای از اطاق انبار کرده نگاه می‌دارند، روز هفتم یا دهم وقتی زائو می‌خواهد به حمام برود جاروب را به دست خود او می‌دهند تا وی نیز یکبار اطاق را جاروب کند سپس خاك و آشغال سرجارو را با آنچه قبلاً در گوشهٔ اطاق انبار شده است روی هم می‌ریزند و همه را یکجا از اطاق بیرون می‌برند. دیگر آنکه وقتی ناف بچه خشك شد و افتاد یك تکه از آنرا در سوراخ موش می‌گذارند و عقیده دارند که گذاشتن یك تکه از بندناف در لانهٔ موش، بچه را با هوش وزرنگ خواهد کرد. گاهی نیز قسمتی ازناف خشك شده را درگوشهٔ حیاط یك مدرسه چال می کنند تابچه درس‌خوان از آب در بیاید یا در گوشه‌ای از زمین مسجد دفن می کنند تا بچه مؤمن و با خدا بشود و یا آنرا درآب راکد می‌اندازند تا بچه مانند آب راکد، همیشه‌آرام وخاموش و صبور باشد. باقی‌ماندهٔ ناف را هم درهاونی می کوبند وبه صورت گرد در می‌آورند و بعدها برای معالجه درد چشم از آن استفاده می‌کنند.

تا وقتی‌که زائو به حمام نرفته است ماما هر روز دو بار به خانهٔ زائومی‌آید و نوزاد را تر و خشك می‌کند و تعلیمات لازم را برای مراقبت از نوزاد به زائو و کسانش می‌دهد. روز سوم به دستور وی هشت مثقال روغن کرچك و چهار مثقال روغن بادام شیرین به زائو می‌دهند تا بخورد و هرگونه ثقل یا سنگینی‌که در معده و روده‌هایش باشد پاك و یا به‌قول عوام «سرِ دلش سبك شود»[1].

زائو درتمام مدتی‌که دربستر استراحت‌کرده است نباید ماست وسیب وآجیل

۱ـ در بعضی از دهستانهای جنوب خراسان پس از دادن روغن به زائو چهل عدد ریگ و چهل عدد پشکل و چهل نخود خام و چهل دانهٔ اسفند در طشتی پر از آب می‌ریزند و جام چهل کلید را سه بار در طشت فرو می‌برند. پس از آن چادرنمازی بالای سر زائو بطور سراشیب نگاه می‌دارند و آب درون طشت را روی چادر (درست بالای سر زائو) خالی می‌کنند و عقیده دارندکه به این طریق وجود زائو از تأثیر نفوس بد و ارواح خبیث نیز پاك خواهد شد.

بخورد وخصوصاً از خوردن تخمه باید بپرهیزد زیرا به عقیدهٔ عوام، خوردن ماست او را دچار خونریزی می‌کند و خوردن سیب نیز وی را به مرض سیبک[۱] مبتلا می‌سازد ، تخمه یا آجیل هم اگر بخورد به بیماری پیش‌گوزك گرفتار می‌شود یعنی بجای آنکه باد از مخرج وی صادر گردد از دهانهٔ مَهْبِلِ او خارج می‌شود[۲] یا آنکه خونی که از او دفع می‌گردد بسیار متعفن می‌شود و مشام همه را ناراحت می‌سازد .

شب شش

شب ششم تولد نوزاد از مهمترین و پر هیجان‌ترین شبهاست . در این شب عده‌ای از خویشاوندان زائو از زن و مرد دور تا دور اطاق می‌نشینند و تا صبح بچه را دست بدست می‌کنند و شعر و ورد و دعا می‌خوانند و هرچند لحظه یکبار دایره می‌زنند و بشدت سر و صدا راه می‌اندازند تا اجنه بترسند و به اطاق زائو نزدیك نشوند ، زیرا عقیده دارند که شب شش ، شب بسیار پر خطری است در این شب اجنه به هر حیله‌ای که ممکن است به اطاق زائو داخل می‌شوند و نوزاد را با همزادش عوض می‌کنند[۳] . برای دفع این خطر و دور کردن جنیان از اطاق زائو به حیله‌ها و

۱ـ نوعی بیماری که از پیش آمدن مثانه و رحم و نمایان شدن قسمتی از رحم در دهانهٔ خارجی مهبل ایجاد می‌شود و آنرا به فرانسه Cystocèle خوانند . تولید شدن این مرض درنظرعوام به علت خوردن سیب، بی‌شك تصوری نادرست و بی جاست، ظاهراً عوام از جهت شباهتی که بین کلمه سیب با سیبك هست گمان کرده‌اند که بیماری مذکور براثر خوردن سیب ایجاد می‌شود .

۲ـ ظاهراً علت بروز این مرض این است که گاهی بر اثر حجیم بودن سر نوزاد ناحیهٔ قدامی مهبل به رودهٔ راست فشار می‌آورد و موجب ایجاد ضایعه‌ای در آن می گردد و دیری نمی گذرد که در محل مردگی نسج رودهٔ راست سوراخی ایجاد و گازهای روده ازآن سوراخ به طرف مهبل راه پیدا کرده از جلو خارج می‌شود .

۳ـ عوام معتقدندکه همزمان بازادن هر مولود انسانی ، طفل دیگری در میان اجنه متولد می‌شود که شبیه به نوزاد انسانی است . این طفل را که موجودی سیاه و لاغر و ←

وسیله‌های متعدد دیگر متوسل می‌شوند به این معنی که اول بدن و صورت نوزاد را با باروت سیاه می‌کنند و طفل را به هیأتی مکروه و زشت در می‌آورند تا اجنه از دیدنش بترسند و «رم کنند» یا لااقل از او بیزار شوند و به عوض کردن او رغبت ننمایند. پس از آن مقداری باروت و طرقه در آتش می‌ریزند و همه جا را از دود آکنده و سیاه می‌کنند تا اجنه از صدای انفجار طرقه و دود و غبار باروت وحشت کنند و از آن حدود بگریزند. علاوه بر آن مقداری آهن پاره و سیخ و پولاد نیز در آستانه درها می‌ریزند[۱].

پس‌ازفراغت ازکارهای فوق اندکی‌سپند درآتش می‌ریزند و با سوخته‌های سپند به پیشانی نوزاد خال می‌گذارند. سپس قدری نیل با «تنزور» و «جزوار»[۲] مخلوط کرده می کوبند ودرآب‌می‌ریزند وبامایعی که از اختلاط آنها بدست می‌آید کف دستها وپاهای نوزاد را به رنگ نیلی تند در می‌آورند. آنگاه قطعه نخی که از پشم شتر یا موی بز تافته باشند به بازوی طفل می‌بندند و یك نخ سه‌رنگ[۳] هم به طول تقریبی نیم‌متر فراهم آورده از وسط نصف می‌کنند، نصف آنرا به مچ دست راست زائو و نصف دیگر را به مچ پای راست وی می‌بندند[۴]. سپس هفت سوزن

۱ـ قبلاً گفته شد که به عقیدهٔ عوام آل و جن و سایر موجودات نامرئی از آلات آهنی وکهنه و سیخ و پولاد شکسته می‌ترسند.

۲ـ رك: حاشیهٔ صفحهٔ ۱۰۹. ۳ـ سیاه و سفید و آبی.

۴ـ بستن نخ به بازوی نوزاد و دست وپای زائو برای آن است‌که تب ونوبه برآن دو عارض نشود.

→

کریه‌المنظر است «همزاد» می‌خوانند و عقیده دارندکه هرگاه‌کسی شباهنگام بدون گفتن «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» آب جوش روی زمین‌بریزد ممکن است فرزند یکی ازاجنه را بسوزاند. دراین‌صورت پدر ومادر آن بچه جن؛ درصددانتقام برمی‌آیند ودرشب ششم‌تولد فرزند آن شخص به اطاق زائو وارد شده نوزاد را با همزادش عوض می‌کنند (رك: بچهٔ عوضی در فصل «طب عوام» همین‌کتاب).

روی لچك نوزاد و هفت سوزن هم روی لچك زائو می‌زنند تا آل ازسوزنهابترسد و به زائو و بچه‌اش نزدیك نشود. در این موقع یکی از زنان حاضر در مجلس مقداری برنج در کف دست می‌ریزد و دعای هفت‌قل[1] می‌خواند و روی برنجها می‌دمد و همچنان که برنجها را در مشت گرفته‌است دورتادور اطاق می‌گردد و دانه‌های برنج را اندك‌اندك روی زمین‌می‌ریزد و به این‌طریق برای آل و اجنه حصار می‌کشد تا به زائو و بچه‌اش نزدیك نشوند. علاوه بر آن یك قرص نان برمی‌دارند و روی آن روغن و شکر می‌مالند و با یك‌کوزهٔ پرآب بالای بام خانه می‌برند و روی‌در ورودی‌اتاق زائومی‌گذارند تااگر آل بخواهد از بام به‌خانه درآید چشمش به نان روغنی و کوزهٔ آب بیفتد و از خود رفع گرسنگی وتشنگی بنماید و دیگر به جگر زائو میل نکند.

در این موقع آخوند محله یا یکی از مردان مسن و مؤمن خانواده بچه را در بغل می‌گیرد و درگوش راست او اذان و درگوش چپش اقامه می‌گوید وبه میل و انتخاب خود نام یکی از ائمهٔ اطهار را روی بچه می‌گذارد[2]. پس از پایان یافتن مراسم اذان گویی و تعیین نام نوزاد تمام افراد خانواده و خویشاوندان و دوستانی که‌گرداگرد اطاق نشسته‌اند صلوات می‌فرستند و هلهله و شادی می‌کنند.

پس‌از انجام مراسم فوق‌نوزاد را از زیر پای هفت دختر نابالغ رد می‌کنند و چند عدد چشم گوسفندقربانی و ناخن‌گرگ و استخوان شیر و شاخ مار و پنجهٔ کفتار به نخ‌کشیده ازگردن بچه می‌آویزند تا از شرّ اجنه کاملاً محفوظ بماند. آنوقت غربالی به اتاق می‌آورند و طفل را همچنان که در قنداق پیچیده شده‌است با مقداری زغال و یك قرص نان و یك عدد سکهٔ رایج کشور در غربال می‌گذارند

۱ـ هفت‌سوره از قرآن‌که با «قل» شروع شود.

۲ـ معمولاً روز تولد طفل با روز ولادت هریك از ائمهٔ اطهار (ع) مصادف گردد و یا به آن نزدیکتر باشد نام همان امام را بر طفل می‌گذارند و معتقدندکه در روز محشر امام هم اسم طفل به فریاد او خواهد رسید و از او شفاعت خواهدکرد.

و تا سپیده دم دست بدست می‌چرخانند و این اشعار را می‌خوانند :

بِچّهْ بِچَهْ ، ماهَهْ بِچَهْ[۱] - خدا نگهدارِ بِچَهْ - هرکه خورَهْ نونِ بِچَهْ[۲] - دعا کنه جونِ بِچَهْ - بگیر بِچَه رْ ، بگیر بِچَه رْ .[۳] (۱)

پس ازخواندن این شعر ، نوزاد را به دست دیگری می‌دهد و آن شخص دو بیت شعر زیر را می‌خواند :

بِچّهٔ دِرُمْ یگانه -کوکِ[٤] میونِ خانه -کَکَرْکَکَرْ مِخوانَهْ[٥]- چَشمِشْ به تو مِمانَهْ[٦] (۲)

و سپس بچه را به نفر سوم می‌سپارد. اوهم این دو بیت را می‌خواند:

بِچّهٔدِرُمْ یگانه -کوکِ میونِ خانه -کَکَرْکَکَرْ مِخوانَهْ - لُپِشْ به تو مِمانَهْ (۳)

و بچه را به دست دیگری می‌سپارد . نفر چهارم نیز ابیات زیر را می‌خواند و نوزاد را به دست نفر پنجم می‌دهد :

بِچّهٔ دِرُمْ یگانه -کوکِ میونِ خانه -کَکَرْکَکَرْ مِخوانه -گوشِشْ به تو مِمانَهْ (٤)

نفر بعدی نیز دو بیت بشرح زیر می‌خواند و طفل را به دست دیگری می‌سپارد :

۱- بچّه بچه ، ماه است بچه . ۲- هر کس بخورد نان بچه . ۳- بگیر بچه را، بگیر بچه را . ٤- کوك = کبك. ٥- مخوانه = می‌خواند ٦- ممانه = می‌ماند، شبیه است .

---

(۱) bečča beča, mâha beča - xodâ negahdâre beča-har ke xora nune beča deâ kona cune beča - begir bečar, begir bečar.

(۲)beččey derom yegâna — kovke miune xâna — kakar kakar mexâna časmeš be to memâna

(۳)beččey derom yegâna — kovke miune xâna — kakar kakar mexâna loppeš be to memâna

(٤) beččey derom yegâna — kovke miune xâna — Kakar kakar mexâna-gušeš be to memâna

بِچّهٔ دِرُمْ یگانه ـ کوکِ میونِ خانه ـ کَکَرْکَکَرْ مِخوانه ـ مویش به تو مِمانَهْ (۱)

در بیرجند هرگاه نوزاد دختر باشد این شعر را می‌خوانند:

دختر دَرُمْ[۱] یِگُنَهْ[۲] ـ در کنج بَلاخُنَهْ[۳] ـ قرآنِ خور مِخُنَهْ[۴] ـ غلطها ره مِدُنَهْ[۵] دختر دَرُمْ چه بُستو[۶] ـ تُمَنْ[۷] بیار و بِستو[۸] ـ دختر دَرُمْ دخترو ـ قلعهٔ مازندِرو[۹] ـ ترسم که اَوَزِهْ شو[۱۰] ـ اَوَزِه یِدَرْوَزَهْ[۱۱] شو ـ به‌گوش شَهزَدَهْ[۱۲] شو ـ شَهزَدَهْ لشکرکِشِهْ ـ لشکرِ او کُشْتَهْ شو ـ دختر به زر می‌اَرزه ـ به‌صد پسر می‌اَرزه (۲)

همینکه سپیدهٔ صبح دمید بچه را از غربال در می‌آورند و روی زمین می‌گذارند زیرا عقیده دارند که به محض سر زدن صبح صادق فعالیت جنیان و آل پایان می‌پذیرد و آنها دیگر قادر نخواهند بود که به زائو و نوزاد آسیب برسانند[۱۳].

۱ـ درم = دارم ۲ـ یگنه = یگانه ۳ـ بلاخنه = بالاخانه. ۴ـ قرآن خور مخنه = قرآن خود را می‌خواند. ۵ـ غلطها را می‌داند ۶ـ بستو = بستان، بوستان ۷ـ تمن = تومان ۸ـ بستو = بستان، بگیر. ۹ـ مازندرو = مازندران ۱۰ـ ترسم که آوازه شود، مشهور شود ۱۱ـ دروزه = دروازه ۱۲ـ شهزده = شاهزاده.

۱۳ ـ چنانکه قبلاً نیز بیان شد، درنظر زنان شب شش برای زائو خطرناک‌ترین شبهاست بعضی از زنان عقیده دارند که در این شب هر قدر احتیاط و دور اندیشی هم بشود باز آل و جن به سراغ زائو وبچه‌اش‌خواهندآمد و این‌اندیشه در نزد آنان بقدری قوی است که وقتی خود حامله می‌شوند و می‌زایند در شب ششم توهّم و وحشت عجیبی سراپای وجودشان را فرا می‌گیرد و بسی اتفاق می‌افتد که این توهّم و وحشت آنهارا دچار بیماریهای عصبی شدید می‌کند.

(۱) beččey derom yegâna – kovke miune xâna – kakar kakar mexâna – muyeš be to memâna

(۲) doxtar darom yegone – dar konce balâ-xone–qorâne xor mexone qalat-hâre medona – doxtar darom če bosto – toman biâro besto – doxtar darom doxtaro–qal-eye mâzandero – tarsom ke avaze šu–avazeye darvaze šu– be guše šahzade šu – šahzade laškar keše – laškare u košte šu – doxtar be zar miarze – be sad pesar miarze

حمام رفتن زائو

بعد ازشب شش زائو مجاز است که به حمام برود . زنانی که دختر زاییده‌اند معمولا روز هفتم و زنانی که پسر زاییده اند روز دهم به حمام می‌روند . مراسم حمام رفتن زائو نیز بسیار جالب و دیدنی است . یك روزقبل ازآنکه زائو به حمام برود ماما می‌آید و با زردهٔ تخم مرغ و نخود خام کوبیده وزیرهٔ سبز وزیرهٔ معمولی وقهوه و سیاه‌دانه وهل باد[1] وهل رسمی[2] وهوا چوبه[3] و اسپند تف داده و برگ مورد[4] و قرص‌کمر[5] مرهمی می‌سازد و برای تقویت به سر وموی زائو می‌چسباند . پس از آن یك کلاه کاغذی به شکل قیف درست می کند و به سر زائو می‌گذارد و دور تا دور کلاه را هم درچند نقطه سوراخ می کند تا هواکش داشته باشد، یك لنگ هم دور سر زائو می‌بندد که رختخوابش کثیف نشود . پس از فراغت از این‌کار خمیر دیگری برای تقویت کمرزائوازسفیدهٔ تخم مرغ و دَهَنْ وادَهَنْ بِسْتَهْ[6] درست می کند و به‌کمر زائو می‌چسباند و یك‌کاغذ سوراخ سوراخ هم روی خمیر دورکمر زائو می‌گذارد و روی آنرا با یك بقچه یا یك چارقد بزرگ محکم می‌بندد و زائو را به پشت در رختخوابش می‌خواباند و توصیه می کند که تا صبح به همان حال بماندو تکان نخورد .

فردا صبح اوّلِ وقت جامه‌دار حمام را خبر می کنند ، می‌آید و اسباب حمام

۱ـ رك : حاشیهٔ صفحهٔ ۱۰۸ . ۲ـ مقصود هل معمولی است. ۳ـ Havâ-čuba = ریشهٔ گیاهی صحرایی شبیه به زرد چوبه اما به رنگ قهوه‌ای‌تندکه در تداوی بعنوان داروی تقویت بکار می‌رود به این معنی‌که آنرا می‌کوبند و ازکوبیدهٔ آن مرهمی می‌سازند و آن مرهم را بر اعضاء و جوارح کوفته می‌مالند و آنرا « بیخ آزار » هم می گویند .

۴ـ Murd = درختی است شبیه به درخت انار که برگهای آن ضخیم و خوشبو است .

۵ـ رك : حاشیهٔ صفحهٔ ۱۲۷ ۶ـ گیاهی صحرایی که بیشتر در خوزستان می‌روید و در تداوی بعنوان داروی گرم و بادبر و تقویت بکار می‌رود .

زائو را که عبارت ازتاس ولگن وسینی مسی ولگنچه و پیه دان و جا سفیدابی ولیف وکیسه و سنگ‌پا و شانه و روشو و صابون باشد به حمام می‌برد، ماما هم چند لحظه بعد با زائو و چند تن از اقوام و دوستان وی آمادهٔ رفتن به حمام می‌شوند اما قبل از آنکه حرکت کنند یك «قرص کمر» در هاونی کوبیده روی یك پشقاب ماقوت[۱] می‌ریزند و به‌زائو می‌دهند بخورد. بعد جاروبی به دست زائو داده می‌گویند: «اطاقت را جاروکن و رختخوابت را هم ببند!» زائو هم اطاق خود را جاروب می‌کند و رختخوابش را در چادرشبی می‌پیچد.

وادار کردن زائو به‌این عمل برای آن است که پس ازهفت یا ده روزاستراحت مطلق و ماندن در رختخواب عضلات و استخوانهای او اندکی نرم و منبسط شود. پس از انجام این عمل، زائو قیچی یا کاردی را که پیاز بر سر آن زده شده است بدست می‌گیرد و به اتفاق ماما و چند تن از اقوام خود رهسپار حمام می‌شود. یك تن از همراهان زائو نوزاد را در بغل می‌گیرد و یك تن دیگر هم مقداری روغن زرد و نمك و یك شیشه آبغوره و یك عدد تخم مرغ و اندکی روغن موم لایی[۲] وکمی هوا چوبه[۳] وقدری زرد چوبه و مختصری روغن بلسان و مقداری تخم شوید با خود بر می‌دارد و با زائو به حمام می‌برد.

وقتی زائو به آستانهٔ در حمام رسید پیاز را از نوك قیچی یا کارد بیرون می‌کشد و همانجا بزمین می‌اندازد و به‌قول خراسانیها «توی دربندِ حمام» زیر پای خود لِه می‌کند و به این طریق درد و بلا را در کوچه «سر به نیست» و معدوم می‌سازد و با خیال راحت وارد حمام می‌شود. ماما و همراهان زائو نیز بلافاصله با

۱ــ Mâqut = نوعی حلوای مطبوع شبیه به مسقطی.

۲ــ مقصود «روغن مومیایی» است وآن ماده‌ای است سیاه رنگ که درغارها وشکاف سنگ‌ها می‌روید و بعنوان مرهم در معالجهٔ کوفتگی و ضرب‌خوردگی استخوان یا عضلات بدن، استعمال می‌شود به این معنی که قبل از استعمال آنرا درروغن زرد داغ حل می‌کنند وسپس بر عضو مجروح می‌مالند. ۳ــ رك: حاشیهٔ صفحهٔ ۱۴۷.

نوزاد و داروهای سابق‌الذکر داخل حمام می‌شوند. جامه‌دار پیش می‌دود و اسپند در آتش می‌ریزد همه صلوات می‌فرستند. جامه‌دار «چشم بد دور و چشم دشمنان کور» گویان زائو را به طرف سربینه هدایت می کند.

در سر بینه نخست ماما لخت می‌شود ولباس زائورا از تنش بیرون می آورد سپس دیگران جامه ازتن می کَنَنْد و داروها و وسائل استحمام را برمی‌دارند و همه باهم به صحن حمام داخل می‌شوند. یکی از زنان نسبةً مسن و آزموده نوزاد را در سر بینه نگاه می‌دارد و همانجا منتظر می‌نشیند تا وقت شستشوی نوزاد برسد و ماما او را به داخل حمام بخواند.

همین که زائو وارد صحن حمام شد مقداری انبار[1] و تخم شوید در کف حمام در جایی که زمین گرمتر باشد می گسترند و زائو را به شکم روی انبارها می‌خوابانند ماما قدری روغن مومیایی با روغن بلسان مخلوط می کند و به پشت و کمر زائو می‌مالد و مدتی با کفِ دست پشت وکمر اورا مالش می‌دهد تا روغنها خوب به خورد بدن زائو برود و پشت و کمرش قوت بگیرد. گرمی انبارها در کف حمام از یکسو و مالش پشت و کمر زائو با روغن از سوی دیگر سبب می‌شود که بدن زائو غرق در عرق شود و استخوانهای او نرم و کوفتگی بدنش تا حدی زایل گردد.

درطول مدتی که زائو روی انبارها درازکشیده است چندتن از همراهان وی حلقه‌وار دورش می‌ایستند و مراقبت می کنند که کسی از بالای او رد نشود زیرا معتقدند که اگر در این موقع کسی از بالای زائو عبور کند چل روی زائو می‌افتد.

پس از آنکه زائو خوب عرق کرد او را به پشت می‌خوابانند. یکی اززنان اندکی گردِ «گُل انارپارسی» که قبلاً از پارچهٔ نازکی در کرده باشند در یك قاشق آب‌لیمو می‌ریزد و به صورت زائو می‌مالد تا لك وپیس چهره‌اش بر طرف شود.

۱ـ سرگین اسب و الاغ واستر که خشك و نرم شده باشد.

آنگاه برای آنکه زهدان زائو قوت بگیرد ماما تخم مرغی شکسته، زردهٔ آنرا روی کیسهٔ حمام می‌گذارد و کیسه را بین دو پای زائو در دهانهٔ مَهبِل وی قرار می‌دهد. زائو به‌کمك ماما و یکی دوتن دیگر از زنان روی سُرین خود می‌نشیند وزردهٔ تخم مرغ را که در دهانهٔ مَهبِل او قرار گرفته است بوسیلهٔ انقباضات ارادی عضلات مهبل به خود می کشد.

پس از ختم این عمل ماما در طرف راست زائو و دلاك در طرف چپ وی نشسته کف پاهای خود را به پهلوی زائو می‌گذارند و دستهای خود را نیز از جلو و پشت زائو به هم قلاب می کنند و با کف پای خود از دو طرف به پهلوی زائو فشار می‌آورند واین عمل را چند مرتبه تکرار می کنند تا «رحم زائو درشکمش جابجا شود» آنوقت سه بار دستها را به هم می کوبند و به پا می‌خیزند.

در این موقع دلاك می‌آید و زائو را روی سکّوی حمام یا در محل دیگری می‌نشاند. اول سر و تنش را با سدر و بعد باآب و صابون می‌شوید. پس از آن زائو غسل نفاس بجای می‌آورد و وقتی از غسل فارغ شد ماما دو عدد زردهٔ تخم مرغ به وی می‌دهد تا «سربکشد و جان و دلش قوت بگیرد».

پس از اتمام این مراسم به دستور ماما نوزاد را به حمام می‌آورند. مامااول نوزاد را با سدر نرم و الك کرده می‌شوید و بعد او را بالای سر مادرش می‌گیرد و با جام چهل کلید مقداری آب تمیز روی بدنش می‌ریزد بطوری که آب از روی بچه «رد بشود» و روی سر مادرش بریزد. از این لحظه به بعد از برکت جام چهل کلید زائو و فرزند وی از حملهٔ آل در امان خواهند بود.

هنگامی که با جام چهل کلید روی نوزاد و مادرش آب می‌ریزند زنان عقیم به نیت حامله شدن درکنار زائو می‌نشینند و سر خود را به سینهٔ وی می‌چسبانند تا آب چلّه روی سر آنها نیز بریزد. بعد بدون آنکه تن خود را بشویند و یا خود را آب بکشند لباس می‌پوشند و به خانه برمی‌گردند وعقیده دارندکه به این طریق آب چلّه روی آنها اثر خواهد کرد و دیری نخواهد گذشت که آنان نیز مانند همان‌زائو

صاحب فرزند خواهند شد.

پس از ختم این مراسم ماما به چشم زائو ونوزاد سرمه می‌کشد بعد اندکی «سفیداب روی» که آنرا به زبان عامیانه پنبۀ‌روح می‌خوانند نیز در آب ریخته به صورت زائو می‌مالد و به اصطلاح او را بزك می‌کند وزیر بغل نوزاد هم قدری سرنج می‌پاشد. وقتی ماما از این کار فراغت یافت شربت و شیرینی و میوه می‌آورند و بین حاضران تقسیم می‌کنند و سپس با هلهله و شادی زائو و بچه‌اش را از حمام به سر بینه می‌برند.

به محض ورود آنها به سر بینه، جامه‌دار اسفند در آتش می‌ریزد و همراهان زائو چندین بار به صدای بلند «هولولو، شولولو» می‌گویند و « غیه [1] می‌کشند » . ماما با دانه‌های سوختۀ اسفند روی پیشانی و بینی نوزاد خال می‌گذارد تا کودك در کوچه ، از آسیب چشم زخم مصون بماند . آنوقت لباسش را می‌پوشاند و او را به دست یکی از زنان جاافتاده و فهمیده می‌سپارد . زائو و همراهانش نیز جامه برتن می‌کنند و آمادۀ خروج از حمام می‌شوند.

در این هنگام به دستور ماما یك عدد قرص کمر می‌سایند وروی یك پشقاب فرنی می‌ریزند و به زائو می‌دهند تا بخورد و «کمرش محکم شود» .

از آنجا که زائو در موقع وضع حمل و حتی چندین روز پس از آن بعلت احساس درد شدید و یا عارضۀ وحشت و ترس از حملۀ احتمالی آل و جن بارها دندانهای خود را سخت به هم فشرده ولثه‌های اوسست شده‌است، وقتی بخواهد از حمام بیرون بیاید برای معالجۀ لثه‌ها و استحکام دندانهایش اندکی گل انارپارسی با فوفل و قهوۀ خام و ماش برشته مخلوط کرده درهاونی می‌کوبند وگرد آنها را در پای دندانها و روی لثه‌هایش می‌ریزند، زائو لبهای خود را روی هم می‌گذارد و دستمالی نیز در جلو دهان خویش می‌گیرد و سعی می‌کند تا وقتی که به خانه برسد باد به دهانش نرود، زیرا طبق عقیدۀ عوام اگر باد به دهانش بخورد گرد مزبور

۱ـ qiya = فریاد بلند و تیز برای ابراز شادمانی .

خاصیت خود را از دست خواهد داد و دیگر درلثه‌ها اثر نخواهد کرد.

در تمام مدتی که زائو در حمام است باید کف دست یا شست خود راروی نافش بگذارد و مراقبت کند که آب به گودی نافش نرود و گرنه « روده‌اش آب می‌کشد»، حتی وقتی بخواهد آب بنوشد باید یك دستش را روی سرش بگذارد[1] و دست دیگرش را هم‌روی نافش قراردهد تا اگر احیاناً آب ازگوشهٔ لبان اوسرازیر شد و روی شکمش ریخت به نافش داخل نشود.

☆☆☆

پس از مراجعت زائو به خانه، نوزاد را در ننویش می‌گذارند و زائو را هم روی تشکی در گوشهٔ اطاق می‌نشانند وچند متکا نیز پشت سرش قرار می‌دهند تا بنشیند و استراحت کند و رنج حمام از تنش بیرون برود. در این موقع خدمتکار خانه منقلی پر از آتش می آورد و مشتی اسفند در آن می‌ریزد و دور سر زائو می‌چرخاند.

همه صلوات می‌فرستند و به دشمنان و حسودان لعنت می‌گویند. زائو دست خود را بطرف دود اسفند می‌برد و قدری دود به صورت خود می‌زند و صلوات می‌فرستد بعد مبلغی بعنوان «سپنچی» در سینی آن خدمتکار می‌اندازد. همه شادی می‌کنند و غیه می کشند وچند بار به آواز بلند «هولولو شولولو» می‌گویند.

پس از آنکه زائو چند دقیقه استراحت کرد اندکی فوفل[2] دم می کنند وقدری نبات در آن می‌ریزند و به زائو می‌دهند تا بخورد و «زیر دلش قوت بگیرد» و هر «عیب و علتی» که در اندرونش باشد درمان پذیرد.

ظهر آنروز کسانی که به‌اتفاق زائو به حمام رفته و یا در این چند روز خدمتی به عهده گرفته‌اند در خانهٔ زائو ناهارصرف می کنند عصرهم چای و میوه وآجیل و شربت و شیرینی به مجلس می‌آورند و بین حاضران تقسیم می کنند، به ماما هم

۱- سر برهنه آب خوردن کراهت دارد.

۲- خوشهٔ درختی به همین نام که در مناطق گرمسیر آسیا می‌روید.

مبلغی پول و مقداری نبات و قند وشیرینی و چند قالب صابون بعنوان مزد وانعام می‌دهند ومرخصش می‌کنند. مهمانها نیز پس از صرف چای و شیرینی خداحافظی می‌کنند و به خانهٔ خویش باز می‌گردند.

عقاید و احکام متفرقه راجع به زن حامله و زائو

به عقیدهٔ خراسانیها اگر زنی در دوران حاملگی و یا به هنگام زادن بمیرد گناهانش بکلی آمرزیده است و به‌اصطلاح «رختخوابش به بهشت می‌افتد». وقتی او را دفن می‌کنند تخم مرغی درکنار جسد او در قبر می‌گذارند تا اگر احیاناً پس از مرگ وی شوهرش زن دیگری اختیارکرد چشم آن زن از غم و رشك درگور نترکد و آتش حسد وی به تخم مرغ بخورد.

اگر زنی در موقع وضع حمل فوت کند و فرزند او نیز با وی سقط شود مرغ یا خروسی می‌کشند و لاشهٔ آنرا درگودالی بین گور مادر و گور طفل مدفون می‌سازند تا عدد مردگان از دو بگذرد و به سه برسد و عقیده دارندکه اگر این‌کاررا نکنند بزودی یکی از افراد خانوادهٔ آنها خواهد مرد.

هرگاه زن حامله‌ای چند روز پیش از وضع حمل بمیرد معتقدند که شکم او بزودی پس از انقضای نه ماه و نه روز در قبر خواهد ترکید و بچهٔ او در زیر خاك از وی متولد خواهد شد بدین جهت پس از دفن جسد او یك نی بلند بطور عمودی در قبرش می‌گذارند به نحوی‌که یك سر نی میان دو پا و زیر شکم او قرار بگیرد و سر دیگرش در هوا و از قبر بیرون باشد تا اگر بچه به دنیا آمد بتواند از سوراخ نی تنفس‌کند و دچار خفگی نگردد. علاوه براین یك نفر مراقب هم اجیر می‌کنند و درکنار قبر می‌نشانند. این شخص چند روز متوالی در همانجا می‌ماند وگوش خود را به دهانهٔ نی می‌گذارد و مراقبت می‌کند به محض آنکه صدای‌گریهٔ طفلی را از درون قبر شنید شتابان خبر به‌کسان آن زن می‌برد آنها می‌آیندگور را می‌شکافند و بچه را زیر خاك بیرون می‌آورند. این قسم‌کودکان را که در قبر از

مادر زاده می‌شوند «گورزا» می‌خوانند . به عقیدهٔ عوام بچه‌های گورزا سرشان بزرگ و قدشان بسیار کوتاه می‌شود و عموماً زیرك و هوشیار از آب در می‌آیند .

عقاید و احکام متفرقه راجع به نوزاد

در خراسان نوزاد راگاهی تا سه روز وگاهی فقط تا «سهٔ اذان» شیر نمی‌دهند زیرا معتقدندکه قبل از هر چیز باید اندرون طفل را از خون وکثافات و قیل[۱] خالی کرد برای این منظور مقداری کره و بارهنگ[۲] ونبات را باهم مخلوط می کنند و در هاونی می کوبند و اندك اندك با انگشت سبابه از آن برداشته به دهان نوزاد می‌گذارند تا بخورد و مزاجش «کار بدهد» و آنچه خون وکثافت در شکم یا رودهٔ او جمع شده است بیرون بیاید .

گاهی پس از مخلوط کردن بارهنگ و نبات وکره وکوبیدن آنها در هاون بقدر یك فندق از آنرا در تنزیب کوچکی می‌ریزند و سر تنزیب را از چهار طرف جمع کرده با نخ گره می‌زنند و آنرا به صورت یك گلولهٔ غذایی کوچك درمی‌آورند و در دهان نوزاد می‌گذارند تا بمکد و عصارهٔ بارهنگ مزاج او را از هرگونه خون وکثافت پاك گرداند . خراسانیها این گلولهٔ غذایی را لته‌چوش[۳] می‌خوانند و برای آنکه مادهٔ غذایی و عصارهٔ بارهنگ آن‌کافی باشد و در مزاج نوزاد بهتر تأثیر کند در هر نوبت لَتّه چوش قبلی را دور می‌اندازد و لَتّه چوشِ تازه‌ای درست می کنند .

پس ازآنکه نوزاد سه روز یا سه اذان به این طریق غذا خورد مادر می‌تواند به او شیربدهد . اما این شیردادن در نوبت اول موقع و رسم خاصی دارد به این

۱- قیل (qil) = مدفوع نوزاد در روزهای اول تولد .

۲-گاهی بجای بارهنگ از خاکشیر استفاده می کنند .

۳- لته چوش latta-čuš (از لته به معنی پارچه وکهنه + چوش از فعل چوشیدن به معنی مکیدن) .

طریق که مادر باید اولین پستان را «نیمه شب» هنگامی که همه «سیر و پرخورده و به آرامی خفته‌اند» به دهان طفل بگذارد تا بچهٔ او صبور بار بیاید و همیشه «سیر و آرام» باشد. ضمناً برای آنکه «چشمه‌های» پستانش باز و شیرش «سبک شود» قبل از شیردادن به نوزاد مدت چند دقیقه پستانش را «شیردوش» می کند و همینکه از این کار فراغت یافت آهسته و بی‌صدا به طرف بچه می‌رود و پستان خود را به دهان او می گذارد.

هرگاه کودکی روز جمعه به دنیا بیاید او را در ترازو می‌گذارند و هم وزن او خرما یا شیرینی خیرات می کنند.

اگر دهان و لبان نوزاد سرخ شود می گویند «گرمیش کرده است» برای دفع گرمی از او قدری لعاب فلوس با عصارهٔ عناب و ترنجبین مخلوط می کنند و در دهانش می‌ریزند.

اگر دهان نوزاد «وزه» یا برفك شد اندکی فلوس در آب خیس می کنند سپس یك دستمال کجین[1] سیاه به دور انگشت سبابهٔ خود می‌پیچند و نوك انگشت را به لعاب فلوس آغشته می‌سازند و دور تا دور دهان نوزاد و مخاط زبان و گلوی او می‌مالند تا بهبود یابد.

اگر نوزادی زیاده از حد گریه کند و در اثناء گریه سرش را مرتباً به عقب و جلو ببرد می‌گویند بچه «چهار فرق» است. به عقیدهٔ عوام اطفال چهار فرق درزیر پوست جمجمه شان چهار خط یا چهار شیار خفیف و کم عمق وجود دارد که از ملاج آنها شروع و به چهار طرف سر یعنی پیشانی و قفا وگوش راست وگوش چپ ختم شده‌است[2]. در خانواده‌های خراسانی زنان پیر و متخصصی هستند که

۱ـ دستمال کجین (kacin) به زبان خراسانی دستمالی است که از تارهای پیلهٔ ابریشم و با دست بافته باشند. ۲ـ به نظر می‌رسد که مقصود از این چهار شیار همان درزهایی است که در ابتدای تولد نوزاد بین استخوانهای قحف واستخوان پیشانی واستخوان پشت سر او وجود دارد و بعد به مرور زمان محکم و سفت می‌شود.

باکشیدن دست روی پوست سر نوزادان بلافاصله می‌توانند شیارهای مزبور را تشخیص بدهند و بگویند که بچه چهار فرق است یا خیر. به عقیدهٔ عوام اگر بچه چهار فرق باشد باید فوراً او را معالجه کرد والّا چند روز یا چند هفته بعد از تولد خواهد مرد[1]. برای معالجهٔ بچه‌های «چهار فرق» یك عقیق یمنی سوراخ دار به سر یك سوزن یا یك میلهٔ باریك فلزی می‌زنند و روی آتش نگاه می‌دارند وقتی عقیق خوب داغ شد به چهار طرف سر نوزاد می‌چسبانند و به اصطلاح خودشان «چهار فرق بچه را می‌ترسانند». اگر عقیق در دسترشان نباشد یك تکه کرباس آبی رنگ فتیله می‌کنند و یك سرِ آنرا در آتش می‌گذارند همین که نوك فتیلهٔ کرباس آتش گرفت با آن چهار طرف سر بچه را داغ می‌کنند.

دیگر از عقاید عامهٔ مردم خراسان این است که اگر پدر و مادر نوزاد به‌جنیان صدمه زده باشند طفل در چهل روزهٔ اول تولد مبتلا به «آن دردها» خواهد شد. در حقیقت این مرض را جنیان به‌جانِ او می‌ریزند و علایم آن این است که ابتدا پوست بدن نوزاد کبود می‌شود و پس از آن طفل دچار انقباض عضلات و تشنج شدید می‌گردد و طولی نمی‌کشد که می‌میرد.[2]

اگر نوزادی به هنگام تولد بمیرد و مادرش فرزند دیگری داشته باشد می‌گویند بچهٔ اول او «پشت قبول نمی‌کند» و برای آنکه پشت قبول کند بچه را بر بالای بام مسجد می‌برند و در آنجا پشت گردن او را سه بار می‌فشارند و می‌گویند: «پشت

۱ـ بعضی از نوزادان بعلت ابتلاء به بیماری راشیتیسم یا بیماری ئیدروسفالی و یا وجود تومورهای مادرزادی در مغزشان در همان چند هفتهٔ اول تولد فوت می‌کنند و چون معمولا این بیماریها مانع جوش خوردن استخوانهای جمجمه در نزد نوزادان نیز می‌شود عوام تصور می‌کنند که «چهار فرق» بودن طفل سبب هلاك وی شده است نه عارضهٔ دیگر.

۲ـ این علایم مشابه علایم مرض «کزاز» در اطفال است و گویا علت واقعی بروز آن عفونتی است که در نتیجهٔ عدم رعایت اصول بهداشتی به هنگام بریدن بند ناف بچه حاصل می‌شود

قبول کن !» گذشته از این وقتی مادر حامله شد طفل جدید را در همان ساعت تولد به عقد پیرزن یا پیرمرد بسیار فرتوتی در می‌آورند [1] و عقیده دارند که به محض آنکه آن پیرزن یا آن پیرمرد فوت کردند دیگر خطر مرگ نوزاد را تهدید نخواهد کرد و این فرزند جدید سالیان دراز زنده خواهد ماند.

هرگاه زنی دو قلو بزاید می‌گویند: «دوی بی سه خطر دارد» بنابراین فوراً گوسفندی می‌آورند و میان دو قلوها نگاه می‌دارند و می‌گویند: «حالا دوتا شد سه‌تا !» و معتقدند که اگر این کار را نکنند یکی از دو قلوها خواهد مرد.

اگر یکی از دوقلوها مرده به دنیا بیاید و یا بلا فاصله پس از تولد بمیرد، فوراً گوسفندی به نیّت سلامت دوقلوی دیگر قربانی می‌کنند و گوشتش را به پنجاه و هفت قطعه تقسیم کرده [2] به فقرا می‌دهند.

به عقیدهٔ خراسانیها نوزاد را تا چهل روز نباید از خانه بیرون برد زیرا «چشم پاك و ناپاك» به او می‌افتد و ممکن است در او تأثیر بد داشته باشد.

پدران و مادرانی که فرزندان آنها عموماً در روزهای اول تولد فوت می‌شوند اگر فرزند جدیدی پیدا کنند برای زنده ماندن او علاوه بر نذر و نیاز و گرفتن دعا و طلسم و تعویذ و دخیل بستن نام وی را «بمانی» یا «بمانعلی» یا «ماندگار» یا «ماشاءالله» و «کنیز» [3] می‌گذارند. یا آنکه هفت هفته از هفت نفر [4] که نامشان محمد

۱ـ بدیهی است که اگر نوزاد دختر باشد او را به عقد پیرمردی درمی‌آورند و اگر پسر باشد پیرزنی را به‌زنی برای او انتخاب می‌کنند. ۲ـ علت تقسیم گوشت گوسفند به پنجاه و هفت قطعه معلوم نشد. در صفحات آخر کتاب جامع‌الدعوات کبیر در فصل قربانی کردن گوسفند جهت شفای بیمار نیز همین عدد ذکر شده است و معلوم نیست که مندرجات این کتاب در افکار عامه تأثیر کرده یا بعکس نویسندهٔ جامع‌الدعوات از افکار عامه متأثر شده است. ۳ـ مقصود، کنیز حضرت فاطمهٔ زهرا (ع) است. ۴ـ عدد هفت از زمانهای بسیار قدیم مورد علاقه و احترام ایرانیان بوده و علت آن بی‌شك تأثیر افکار سومریان درباب ارباب انواع هفتگانه و نفوذ افکار زرتشتیان دربارهٔ «هفت امشاسپند» یا فرشتگان مقرب و خصوصاً تأثیر قرآن کریم در مورد هفت طبقه بودن زمین و آسمان و جهنم و نظایر آنهاست.

باشد پول‌گدایی می کنند و با پول‌گدایی برای فرزند خود لباس می‌دوزند . گاهی نیز رخت کهنهٔ کودك دیگری راکه زنده مانده است به تن فرزند خود می کنند ودر عوض لباسهای نو فرزند خود را به‌آن کودك می‌بخشند .

هرگاه پدر نوزاد مبتلا به سیفیلیس باشد برای دفع مرض از وجود طفل «که احیاناً به ارث به وی منتقل شده است» در همان لحظهٔ تولد ، قدری برنج در دیگی می‌ریزند و دو برابر حجم برنج آب و یك پنجم وزن برنج هم روناس به آن می‌افزایند و دیگ را روی آتش می گذارند تا برنج نیم‌پز شود . پس از آن بزغاله‌ای سر می‌برند و پوستش را «غلفتی» در می آورند و هنوز که پوست گرم است قدری تباشیر قلم در آن می‌ریزند و چند دقیقه مشت و مال می‌دهند تا جدار پوست کاملاً به تباشیر آغشته شود آنوقت نوزاد را برهنه می کنند و مدت نیم ساعت در میان پوست قرار می‌دهند . در این موقع دیگ را زمین می گذارند تا سرد شود . همینکه برنج نیم‌گرم شد نوزاد را از لای پوست در می آورند و در میان برنجها می گذارند یك ربع بعد او را از دیگ در می آورند و بدنش را می‌شویند و در قنداق‌می‌پیچند و عقیده دارندکه با این عمل مرض سیفیلیس از وجود نوزاد بکلی رفع وریشه‌کن خواهد شد .

در دهات اطراف تربت حیدریه وقتی بخواهند قنداق بچه را عوض کنند بچه را روی زمین می‌خوابانند و کف دستها را از دو طرف به زمین می کوبند و می گویند :

دردو رنجِتْ وِرزمی۱ ، فرشته‌ها ردِ خو۲ بینی . به حقِّ اولادِ علی ، تَلَ تَلَ گُش وِردَری۳ ، عقل و هُش ۴ وِردَری .(۱)

۱ـ ورزمی = به زمین، به‌زمین بخورد. ۲ـ ردخو = دنبال خودت، پشت سرخودت.
۳ـ گش ور دری = گوشت برداری ، گوشت به تنت بنشیند . ۴ـ هش = هوش .

---

(۱) dardo rancet ver zemi — ferešteha rade xo bini — be haqqe ovlâde Ali tal tal goš ver-dari — aqlo hoš ver-dari .

ختنه سوران

ختنه کردن اطفال یکی از آداب و رسوم بسیار قدیمی است که قبل از پیدایش دین یهود نزد بعضی اقوام وجود داشته و نوعی قربانی محسوب می‌شده‌است. اقوام سامی و زنگیان پس از تولد طفل غلاف نرم یا زائده نوك آلت تناسلی پسر و دختر را قطع کرده تقدیم خدایان «تولید نسل» می کرده‌اند. مذهب مسیح این رسم را رها کرد و «غسل تعمید» راکه ریشه و مبداء زرتشتی داشت جایگزین آن نمود[1].
پس از ظهور پیغمبر اسلام (ص) ختنهٔ دختران نزد مسلمانان منسوخ شد و لیکن طبق دستور قرآن کریم و شریعت اسلام و به پیروی از سنتی که حضرت ابراهیم برقرار کرده بود[2] ختنهٔ پسران جزو فرایض دینی گردید.

از آنجاکه عمل ختنه هم سنت قدیمی و هم فریضهٔ دینی است[3] انجام آن نزد مسلمانان با مراسم با شکوه و مجلس سور و سرور همراه است و چنانکه خوانندگان

۱ـ رك : «حیات روزانهٔ مسلمانان در قرون وسطی» تألیف علی مظاهری از انتشارات کتابفروشی Hachette پاریس ۱۹۵۱ چاپ شانزدهم صفحهٔ ۴۷ سطر ۲۹ و ۳۰.

۲ـ اول زنی راکه ختنه کردند هاجر مادر اسمعیل بودکه ساره.مادر اسحق از روی غضب او را ختنه کرد و باعث زیادتی خوبی او شد و از آن روز سنت جاری شدکه زنان را ختنه کنند (حلیة‌المتقین، چاپ افست، تهران، کتاب فروشی محمد علی علمی ۱۳۷۱ قمری).

۳ـ اگر بچه ختنه نشود نه تنها مسلمان کامل نیست بلکه «دستش نیز حلال نخواهد بود»، یعنی در بزرگی هرحیوان حلال گوشتی را ذبح کند گوشت آن‌حیوان حرام‌خواهدشد.

می‌دانند این مجلس را مجلس «ختنه سوران» می‌خوانند[۱]

در خراسان بچه را سه یا هفت روز پس از تولد ختنه می‌کنند در این‌صورت مجلس ختنه سوران طفل ساده برگزار می‌شود. ولی اگر ختنه از روز هفتم بگذرد بچه را در پنج سالگی یا هفت سالگی ختنه می‌کنند و در این صورت مجلس ختنه سوران او مفصل و با شکوه تمام برگزار می‌شود.

مراسم ختنه به این طریق انجام می‌شود که روزی را معین کرده عده‌ای از دوستان و خویشان و پیوندان را دعوت می‌کنند. صبح همان روز بچه را با چند نفر از اقوام نزدیك و یك دسته مطرب به حمام می‌فرستند[۲] در سر بینهٔ حمام سپند دود می‌کنند و کندر و بخور می‌سوزانند.

وقتی بچه از حمام بیرون آمد جامهٔ نو به‌او می‌پوشانند در حینی که لباس به تن بچه می‌کنند حمامی سپند در آتش می‌ریزد و سینی را دورسر بچه می‌گرداند. خویشان طفل مبلغی به نام سِپَنْجی در سینی حمامی می ریزند و بچه را از حمام بیرون می‌آورند و با هلهله و شادی به خانه می‌برند[۳].

در خانه رختخواب سرخ رنگ تمیز و نوی روی زمین پهن می‌کنند و طفل را در آن می‌خوابانند. مطربها مرتباً می‌زنند و می‌رقصند.

بعد از ظهر وقتی مهمانها جمع شدند «دلّاك» می‌آید و آمادهٔ کار می‌شود.

۱- بعضی از عوام جشن ختنه سوران فرزند خود را بسیار مفصل‌تر و با شکوه‌تر از حد معمول می‌گیرند زیرا فکر می‌کنند که ممکن است موقع دامادی پسرشان زنده نباشند و آرزوی دیدن جشن دامادی او را با خود به گور ببرند.

۲- در روستاها رسم است که بچه را با ساز و دُهُلْ به حمام می‌برند و تا وقتی بچه در حمام باشد نوازندگان دهاتی با آلات موسیقی مخصوص به خود از قبیل «دُهُل» و «دو ساز» در جلو حمام یا در سربینه نواهای خوش می‌نوازند و می‌رقصند.

۳- در دهات، اسبی را از فرق سر تا دم او با چارقد های سرخ ریشه‌دار می‌آرایند و سپس بچه را بر اسب نشانیده در میان نوای ساز و دهل به خانه می‌برند.

سپند در آتش می‌ریزند و شادی می‌کنند . دلّاك در میان هیاهوی جمع به «اتاق مهمانخانه» وارد می‌شود و در کنار طفل می‌نشیند و سعی می‌کند که تیغ دلاکی خود را از نظر او پنهان کند پدر و مادر و اقوام طفل او را دلداری می‌دهند و سعی می‌کنند که با سخنان محبت آمیز «ترس را از دل او بیرون کنند» . دلاك یك نی زرد از کیسهٔ دلاکی خود بیرون می‌آورد و آنرا از طول به‌دو قسمت می‌کند بعد نیمی از آنرا بر می‌دارد و شکافی عمودی به‌طول ۵ یا ۶ سانتی متر در سر آن ایجاد می‌کند و نی را از قسمت پایینِ شکاف در لای انگشتان خود می فشارد تا نی دهان بازکند. بعد برای انجام عمل ختنه به طفل نزدیك می‌شود . در این موقع کَریب[1] و یکی‌دو تن از اقوام و کسان طفل دست و پای او را محکم می‌گیرند و در عین حال سعی می‌کنند که با بیان محبت‌آمیز و وعده‌های شیرین و فریبنده طفل را آرام سازند . دلاك پیش می‌رود و پوست نوك آلت بچه را با نوك انگشتان بطرف خود می‌کشد و آنرا در دهانهٔ نی قرار می‌دهد . همین‌که پوست آلت کاملاً در شکاف نی افتاد انگشتان خود را از بیخ شکاف بر می‌دارد تا شکاف نی جمع شود و پوست نوك آلت را محکم در خود بگیرد آنگاه تیغ دلاکی را از جیب یا کیف خود بیرون آورده با سرعت و چالاکی خاص غلاف نرم را از بالای شکاف می‌بُرّد و در پشقاب یا ظرفی که در کنار رختخواب طفل گذاشته‌اند می‌اندازد. بعد تخم مرغی را شکسته در ماهی‌تابه می‌ریزد و ماهی‌تابه را روی آتش می‌گذارد تا سفیده و زردهٔ تخم‌مرغ بسوزد و «روغن پس بدهد» آنوقت با همان تخم‌مرغ سوخته زخم بچه را چرب

۱ـ در خراسان هر پدری در موقع ختنه کردن فرزند خود یکی از دوستان بسیار نزدیك و صمیمی خود را انتخاب و از او خواهش می‌کند که هنگام عمل ختنه دست و پای طفل را بگیرد و بجای او از فرزندش مراقبت کند . این شخص «کریب» خوانده می‌شود و گاهی همه‌گونه خدمت را در مجلس ختنه‌سوران به عهده می‌گیرد . بعدها این شخص در خانوادهٔ طفل بنام «عموجان» خوانده می‌شود و اطاعت از او و احترام به او بر طفل واجب می‌گردد . دررروستاهای شمال‌خراسان این‌شخص را کریو (keriv) می‌خوانند.

می کند و برای بند آمدن خون نیز مقداری پنبهٔ رسمی[1] می‌سوزاند و بر سر آلت طفل می‌گذارد و برای آنکه زخم طفل با لباس یا رختخواب او تماس پیدا نکند یك پیالهٔ چینی هم وارونه روی آلت او قرار می‌دهد.

در این موقع مادر طفل پاهای خود را برهنه می کند و کف هر دو پا را در آب سرد می‌گذارد تا هم «جگر بچه خنك شود» و هم خودش «از حال نرود» در عین حال مرتباً آیهٔ «اَلّاتَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ اُخری»[2] را زیر لب زمزمه می کند تا «صبر و قرارش نیز زیاد شود».

در طول مدت عمل ختنه، چند نوازنده و خواننده نغمه های دلپذیر محلی می‌نوازند و اشعار طرب انگیز می‌خوانند و همینکه عمل ختنه بپایان رسید شور و نغمهٔ خود را زیاد می کنند و نواهای دل‌انگیزتر می‌خوانند. این نوازندگان دردهات عموماً از سه تن تشکیل می‌شوند و آنها را «دهلی» می‌نامند یکی از آنها دوتار و دیگری دُهُلْ وسومی سُرنا می‌نوازد ومعمولاً همان کسی که دوتار می‌زند خوانندگی هم می کند. اشعاری که در جشن ختنه سوران یا جشنهای دیگری نظیر آن خوانده می‌شود به شعرِ پای دایره‌گی معروفند. این اشعار یا مضمون عاشقانه دارند و یامضمون اجتماعی و انتقادی در هرحال عموماً طرب‌انگیز و شیرین هستند و بدون توجه به موضوع پشت سر هم یا بقول خراسانیها «رَدْ بِه رَدْ» خوانده می‌شوند. از جمله‌اشعار و تصانیفی که در مجالس ختنه سوران خوانده می‌شود یکی شعر مردِ غِریبُم گل پُنبه و دیگر لی... جیگی جیگی ننه‌ی خانم را می‌توان نام برد. اشعار مذکور با آهنگ خاص همراه با دوتار یا دایره خوانده می‌شود ومتن آنها این است:

مرد غِریبُمْ، گل پُنْبِهْ   از راه رسیدُهْ گل پُنْبِهْ

۱ـ مقصود پنبهٔ معمولی و استریلیزه نشده است.

۲ـ سورهٔ نجم آیهٔ ۳۷ ـ این‌آیه را هنگام حمله زنبور یا سگ می‌خوانند تا ازگزند این دو جانور مصون بمانند.

هیچِهْ[۱] نِدیدُم گل پُنْبَهْ کُنجِهْ خزِیدُم[۲] ، گل پُنْبَهْ
از ساربونا آگالِه[۳] از چوپونا کولارِه[۴]
آگال و کولار ، گل پُنبَه مرد غِریبُمْ گل پُنبه
ازراه‌رِسیدُم ، هیچِهْ نِدیدُمْ ، گل پُنبَهْ ، کُنجِهْ خزِیدُمْ گل پُنْبَهْ
از حلاّجا پُنْبَهْ یِه[۵] از قِصّابا دُنْبَهْ یِه[۶]
پُنبه‌و دُنبه ، آگال وکولار ، گل پُنْبَهْ مرد غِریبُمْ گل پُنبه
از راه‌رِسیدُمْ ، هیچِهْ نِدیدُمْ گل‌پُنْبَه ، کُنجِهْ خزِیدُمْ گل‌پُنْبَهْ
از کوش دوزا گَزَلِه[۷] از خیّاطا سوزَنِه[۸]
گَزَل‌وسوزن‌پُنبَه‌ودُنبه ، آگال‌وکولارگل‌پُنبه‌مردغِریبُمْ گل‌پُنبَه
از راه رِسیدُمْ هیچِهْ نِدیدُمْ ، گل پُنْبَهْ کُنجِهْ خزِیدُمْ ، گل‌پُنبه
از حموما لونگینی[۹] از دِلّاکا پاکینی[۱۰]
لونگین و پاکین ، گَزَل و سوزن ، پُنبَه و دنبه ، آگال و کولار
گل‌پُنبَه ، مردغِریبُمْ گل‌پُنبَه ، ازراه‌رِسیدُمْ گل‌پُنبَه‌هیچِهْ نِدیدُمْ
کنجِهْ خزِیدُمْ ،گل‌پُنبَهْ
از غُربتا آرّه‌یِه[۱۱] از نِجّارا تیشَه‌یِه[۱۲]
ارّه و تیشه ، لُونگین و پاکین ، گَزَل و سوزن ، پُنبَه و دُنبه
آگال و کولار ، گل پُنبَهْ ، مردغِریبُمْ،گل پُنبَهْ ، ازراه‌رسیدُمْ ،

۱ـ هیچه (hiče) = هیچی . ۲ـ کنجه خزیدم (konce xezidom) به کنجی خزیدم . ۳ـ از ساربانها اگالی ، اگال (agâl) طناب موئین برای بستن پای شتر . ۴ـ از چوپانها کولاری ، کولار (kulâr) : گوسفند یکساله .

۵ـ از حلاجها پنبه‌ای. ۶ـ دنبه‌ای . ۷ـ az kovš duzâ gazale: از کفشدوزها درفشی . ۸ـ از خیاطها سوزنی . ۹ـ longini = لنگی .

۱۰ـ Pâkini = یك پاکی . ۱۱ـ az qorbatâ arraye = از غربت ها (کولی‌ها) اره‌ای . ۱۲ـ تیشه‌ای.

گل پُنبَهْ ، هیچِهْ نِدیدَمْ ، کُنجِهْ خزیدُمْ ، گل پُنبَهْ

از آخوندا مِندیلِهْ[۱]   از دِهقونا زِنبیلِه[۲]

مِندیل و زِنبیل اَرَّه و تیشه لونگین و پاکین ، گَزَل و سوزن پُنبَه و دُنبه ، آگال و کولار ، گل پُنبَه مرد غِریبُمْ گل پُنبَه ، ازراه‌رسیدُمْ‌گل‌پُنبَه ، هیچِهْ نِدیدَمْ ، کُنجِهْ خزیدمْ ، گل‌پُنبَه

از ساربونا هم چودِه[۳]   از دِهْقونا[٤] گی چودِه[٥]

هم چوو گی‌چو ، مِندیل و زِنبیل ، ارّه و تیشه ، لونگین و پاکین ، گَزَل و سوزن ، پُنبه و دُنبه ، آگال و کولار ، گل پُنبَه ، مرد غِریبُمْ ، گل پُنبَه ، از راه رِسیدُمْ ، گل پُنبَه

هیچِه نِدیدُمْ ، گل پُنبَه ، کُنجِه خِزیدُمْ ، گل پُنبَه

از باغبونا اَنْجیرِه[٦]   از خرکارا زِنجْیرِه[۷]

اَنجیرو زِنجیر هم چو و گی چو ، مِندیل و زِنبیل ، ارّه‌و تیشه ، لونگین و پاکین ، گَزَل و سوزن ، پُنبَه و دُنبه ، آگال و کولار گل پنبَه ، مرد غِریبُمْ گل پُنبَه ، از راه رِسیدُمْ

گل پُنبَه ، هیچِهْ نِدیدُمْ ،گل پُنبَه

از دخترو اناره[۸]   از پسرو[۹] قُچارِه[۱۰]

انار و قُچار ، انجیر و زِنجیر هم‌چو و گی‌چو ، مِندیل و زِنبیل ، آرّه و تیشه ، لونگین و پاکین ، گَزَل و سوزن ، پُنبه و دُنبَه ، آگال وکولار گل پُنْبَهْ ، مردغِریبُمْ گل پُنْبَه ، از راه رِسیدُمْ گل پُنْبَهْ ...

۱ـ مندیلی . ۲ـ از دهقانها زنبیلی . ۳ـ čuye = چوبی .

۴ـ از دهقانها . ۵ـ gičuye = یك گاو چوبی ، یك گاوآهنی .

۶ـ از باغبانها انجیری ۷ـ از خرکارها زنجیری . ۸ـ az doxtaru anâre = از دختران اناری (انار پستان) . ۹ـ از پسران . ۱۰ـ qočare = فشاری .

☆☆☆

تصنیف دوم

نَنَه‌ی خانم نه‌نه‌ی خانم   توبُنداری[۱] مو[۲] دِهقونُمْ

لِیْ جیگی جیگی نَنَه‌یِ خانم

ننه‌یِ خانم تو پنداری   درد دِلُمْ رَه‌ْ[۳] می دانی

لِیْ ، جیگی جیگی نَنَه‌یِ خانم

ننه‌یِ خانم جنگُمْ مَکو[۴]   غریب و دلتنگُمْ مَکو

لِیْ ، جیگی جیگی نَنَه‌یِ خانم

ننه‌یِ خانم شهربانوم   بیا بشین بالای زانوم

لِیَ ، جیگی جیگی نَنَه‌یِ خانم

نرم و همواره شهربانو   گوشتِ شِکارَه‌ْ شهربانو

لِیْ ، جیگی جیگی نَنَه‌یِ خانم

کوه کلات[۵] دو دم دَرَه‌ْ[۶]   زلفای یارُم شبنم دره

لِیْ ، جیگی جیگی نَنَه‌یِ خانم

عباس آباد تختِ[۷] دَرَه‌ْ   نَمزاد بازی وختِ[۸] دره

لِیْ ، جیگی جیگی نَنَه‌یِ خانم

بیا بِرِمْ[۹] امام رضا   بنوسه زِنِمْ قُلفِ[۱۰] طِلا

لِیْ ، جیگی جیگی نَنَه‌یِ خانم

۱ـ بُندار = بنددار ، شخصی که صاحب ملك و باغ و باغ‌تره است و محصول سردرختی و تره‌بار عمده دارد .   ۲ـ مو (mo) = من .   ۳ـ ره (ra) = را .

۴ـ (mako) = مکن .   ۵ـ مقصود کلات نادر در مشرق درگز است .

۶ـ دره (dara) = دارد .   ۷ـ تخت (taxté) = تختی .   ۸ـ وخت (vaxte) = وقتی .   ۹ـ برم (berem) = برویم .

۱۰ـ قلف (qolf) = قفل .

اِی بَرْ[1] تویی، اوبَر[2] مَنُمْ   آقا تویی، نوکر مَنُمْ

لِی، جیگی جیگی نَنَه‌یِ خانُم

بیا بِرِم بِنالا خَنَه‌ْ[3]   انگور خُورِمْ دَنَه‌ْ دَنَه[4]

لِیْ، جیگی جیگی نَنَه‌یِ خانُم

خَنَهٔ بالا در بلندی   درشکه‌ رَهْ کج نِبَنْدی

لِیْ، جیگی جیگی نَنَه‌یِ خانُم

بیا بِرِمْ خَنَهٔ ما   بزیر لحافت[5] کُهنهٔ ما

لِیْ، جیگی جیگی نَنَه‌یِ خانُم

بیا بِرِمْ حولي[6] ما   بروي فرش و قالي ما

لِیْ، جیگی جیگی نَنَه‌یِ خانُم

وِرْ[7] سر دَری[8] شالِ ترمه   از سر واکو[9] هوا گرمَهْ

لِیْ، جیگی جیگی نَنَه‌یِ خانُم

نَنَه‌یِ خانُم ماشالا   بیا بِرِمْ باغ بالا

لِیْ، جیگی جیگی نَنَه‌یِ خانُم

باغ بالا سینجت[10] دِرَهْ   نِمزِد بازی لذّت دِرَهْ

لِیْ، جیگی جیگی نَنَه‌یِ خانُم

پس از ختم عمل ختنه پدر و مادر و کریب و اقوام نزدیك طفل هر یك به فراخور حال خود مبلغی بعنوان سرسنتی یا «عیدی» به‌بچه می‌دهند و رویش را می بوسند. در این موقع دلاك هم بساط خود را جمع و از پدر و مادر طفل خداحافظی

۱- ای‌بر (i-bar) = این‌بر، این‌ور. ۲- اوبر (u-bar) = آنور، آنطرف. ۳- خنه (xana) = خانه. ۴- دنه دنه (dana-dana) = دانه دانه. ۵- لحافت = لحاف. ۶- حولی (hovli) = حیاط، خانه. ۷- ورسر (ver-sar) = برسر. ۸- دَری (dari) = داری. ۹- واکو (vâ-ko) = بازکن، واکن. ۱۰- سینجت (sincat) = سنجد.

می‌کند و به خانه یا محل‌کار خویش باز می‌گردد و تا وقتی که بخواهند بچه رابه حمام ببرند روزی یکبار از او سر می‌زند و پنبهٔ زخم سرآلت او را عوض می‌کند هرگاه در اطراف‌زخم خونابه مشاهده شود اندکی گرد پودهٔ بید روی‌آن می‌گذارد تا خونابه را خشك‌کند.

به بچه‌ای که ختنه شده است حداقل تا سه روز آب نمی دهند زیرا عقیده دارند که اگر آب بخورد زخم او «سیم خواهد کشید». اگر احیاناً زخم طفل سیم بکشد و یا بعبارت دیگر چرك و ورم کند کمی روغن قورخانه [1] روی آن می‌مالند تا بهبود یابد. از دادن غذای چرب و « بودار » و سرخ شده به طفل نیز خودداری می‌کنند و فقط زردهٔ تخم مرغ و شربت بالنگ به‌او می‌خورانند.

دربعضی از شهرهای عقب افتادهٔ خراسان پوست ختنه را به چوب کبریت می‌زنند و رو به قبله از دیوار می‌آویزند تاخشك شود و خشك شدهٔ آنرا می‌کوبند و می‌سایند وگرد آنرا بعنوان دوا نگاه می‌دارند و عقیده دارند که گرد پوست ختنه را به هر مریضی بخورانند شفا خواهد یافت. عدهٔ دیگری پوست ختنه را خشك کرده به نخ می‌کشند و هفت روز ازگردن بچه می‌آویزند و روز هفتم آنرا پیش خروس می‌اندازند تا بچه مثل خروس «جنگی» بشود. عدهٔ دیگری پوست ختنه را پس از خشك کردن و کوبیدن بصورت گرد در می‌آورند و بتدریج درغذای طفل می‌ریزند تا بخورد و در روز قیامت هنگام حشر اجساد چیزی ازبدن او کم نباشد. گاهی نیز پوست ختنه را گرماگرم به زنان نازا می‌دهند ببلعند وعقیده دارندکه‌زنان عقیم پس از بلعیدن آن بزودی حامله خواهند شد.

طفل ختنه شده مدت سه تاهفت روز در رختخواب می‌ماند. روزهفتم بجای شلوار لنگی به کمر او می‌بندند ودو سر لنگ به پشت گردنش‌گره می‌زنند. پانزده روز پس از عمل ختنه مجدداً از اقوام و دوستان دعوت می‌کنند و مجلس سور و سرور برپا می‌سازند. دلاکی که بچه را ختنه کرده است می‌آید و طفل‌را با خود

۱ــ روغن قورخانه روغنی است که بعقیدهٔ عوام از استخوان مرده می‌گیرند.

به حمام می‌برد . در حمام نیز ساز و دُهُل می‌نوازند یا دایره و دنبك می‌زنند و اشعار پای‌دارینگی می‌خوانند وهلهله و شادی می کنند و اسپند در آتش می‌ریزند . وقتی به خانه برگشتند دلاك مقداری پودهٔ بید که خوب سائیده و از پارچهٔ نازك رد کرده باشند در کیسهٔ نرم و کوچکی می‌ریزد و آلت طفل را درون کیسه میان پودهٔ بید قرار می‌دهد و سفارش می کند که تا بهبود کامل زخم ، هرروز دو یا سه بار کیسهٔ پوده را تعویض کنند. آنگاه از طرف خانوادهٔ طفل یك عدد کله قند و یك قاب پلو با خورش و یك قواره پارچه (پیراهن یا قبا یاکت وشلوار) و مبلغی پول بعنوان خلعت به دلاك می‌دهند و او را مرخص می کنند و عده‌ای از مهمانها رابرای صرف ناهار در خانه نگاه می‌دارند.

در دهات اطراف کاشمر و تربت‌حیدریه رسم بر این‌است که دلاکی که بچه را در حمام می‌شوید در سر سفرهٔ ناهار هم خودِ او باید خدمت کند وخصوصاً پس از صرف طعام برای مهمانهاآفتابه لگن بیاورد. طرز خدمت او در این موقع بسیار جالب و دیدنی است به‌این معنی که وی پس از ختم ناهار یك لُنگ حمام به کمر خود می‌بندد و یك جاروی سیخی بنام (سو =sov) شبیه دم از پشت سر به کمر خود می‌آویزد و دور تا دور اطاق می‌چرخد و برای مهمانها آفتابه لگن می‌برد. مهمانها یك یك دست و دهان خود را می‌شویند و با لُنگی که به کمر دلاك است دستهای خود را خشك می کنند آنوقت دلاك چرخی می‌زند و مهمانها از جاروی پشت او سیخی کنده با آن دندان‌های خود را خلال می کنند .

خراسانیها عقیده دارند بچه‌ای را که ختنه شده است تا چهل روز نباید تنها گذاشت زیرا بچهٔ ختنه شده بعینه حالت زائو را دارد و ممکن است آل به سراغش بیاید و جگر او را بدزدد .

گاهی از نظر صرفه جویی در یك خانه چند طفل را با هم ختنه می کنندخواه آن بچه‌ها با هم برادر باشند و خواه خویشاوند. در این صورت هرگز عدد اطفال نباید زوج باشد: سه یا پنج یا هفت بچه را می‌توان با هم و در یك روز ختنه کرد

ولیکن ختنه کردن دو یا چهار یا شش بچه با هم مجاز نیست.

اگر کسی به حکم ضرورت دو فرزند از فرزندان خود را با هم و در یك روز ختنه کند باید بلافاصله پس از عمل ختنه خروسی در کنار باغچه حیاط خود سر بِبُرّد تا در آنروز «سه خون ریخته شود» والّا یکی از فرزندان او به اجل معلق خواهد مرد.

ازدواج و عروسی

خواستگاری

به عقیدهٔ خراسانیها ازدواج نه تنها یك وظیفهٔ طبیعی و اجتماعی است بلکه یك وظیفهٔ دینی و مذهبی نیز هست. وقتی پسر به‌سن بلوغ رسید[1] و خط سبز پشت لبش رنگ گرفت، پدر و مادرش موظفند که برای او زن بگیرند و طبق احکام‌قرآن و شریعت اسلام «دامادش کنند» وقتی هم دختر به سنّ بلوغ رسید باید او را به‌شوهر بدهند. البته هرگاه بخواهند پسر خود را داماد کنند سعی می‌کنند که عروس آنها دختری «نجیب و سر براه و با هنر» باشد و اگر بخواهند دختر خود را به‌شوهر بدهند دقت می‌کنند که داماد آنها مردی «شرابخور و کاهل‌نماز و فاسق و کفتر باز» نبوده، بلکه «نمازخوان و نجیب و زحمت‌کش[2]» و «پدر و مادردار» باشد..

برائ خواستگاری، مادر داماد و چند تن از زنان جا افتاده ونسبةً مسن که با داماد خویشی و قرابت نزدیك داشته باشند (مثلاً خاله و عمه و خواهر داماد) بعنوان مهمانی یا به بهانهٔ کرایه کردن اطاق و یافتن خانهٔ خالی به خانهٔ عروس می‌روند. مادر عروس که از طرز بر خورد مهمانها و«برداشت صحبت آنها»حدس

۱ـ به نظر عوام علامت بلوغ در نزد پسران کف کردن ادرار یا چاك خوردن غضروف نوك بینی یا دو بهر شدن (دو رگه شدن) صداست. ۲ـ در نظر عوام خراسانی مرد زحمت کش کسی است که اگردست به پشتش بزندگرد از آن «حرکت کند».

می‌زند که برای خواستگاری آمده‌اند، دختر خود را صدا می‌زند و می‌گوید برای مهمانها چایی و قلیان بیاورد. وقتی دختر چایی و قلیان آورد مادر داماد یا یکی از زنان همراه او دستی به سرو گردن دختر می‌کشد و ماشاالله ماشاالله گویان گونه‌ها و لبان او را می‌بوسد و به این بهانه سر و زلفش را معاینه می‌کند ببیند گیس عاریه دارد یا موی او طبیعی است، ضمناً دهان دختر را بو می‌کشد ببیند دهانش بو می‌دهد یا خیر؟ بعد مادر داماد و سایرین سئوالات گوناگونی دربارهٔ هنرها و کمالات دختر، از مادر وی می‌کنند و خصوصاً در مورد خانه‌داری و آشپزی و خیاطی مباحث مختلفی را پیش می‌کشند و از خود دختر هم سؤالاتی می‌کنند ببینند تا چه حد خانه‌دار و کدبانو است[۱].

هرگاه پس از این گفتگو و تحقیق مادر داماد و سایر زنها شکل و شمایل دختر را پسندیدند علناً به خانوادهٔ دختر اظهار می‌کنند که برای خواستگاری آمده‌اند و مقصود خویش را هم با عبارت خاصی بیان می‌کنند و مثلاً می‌گویند: «آمده‌ایم ببینیم پسر ما را به غلامی قبول می‌کنید یا نه؟» خانوادهٔ دختر نیز جواب می‌دهند: «البته به آقایی می‌پذیریم قدمش به روی چشم ما».

البته این رسم بیشتر در خانواده‌های عوام و قدیمی و متوسط عمل می‌شود نه در خانواده‌های اعیان و امروزی. رسم خواستگاری هم درشهرها و دهات مختلف خراسان تغییر می‌کند و گاهی بکلی صورت دیگری بخود می‌گیرد: از جمله در قاین رسم است که زنی از نزدیکان داماد به خواستگاری می‌رود. وقتی به جلو خانهٔ دختر می‌رسد در می‌زند. مادر دختر از اندرون می‌پرسد: کِنَه، کِنَه[۲]؟ زن می‌گوید: درِ واکُنِه، درِ واکُنِه[۳]، بُرِ شُما حَنا می‌اَرِم[۴] مادر دختر جواب می‌دهد: بابا

۱ــ در قدیم رسم بوده است که خواستگاران مقداری «سبزی خوردن» همراه خود به خانهٔ دختر می‌بردند و به او می‌دادند پاك کند و ضمن دقت در طرز کار دختر نام یك‌یك سبزیها را ازاو می‌پرسیدند. ۲ــ Kena – kena = کیه کیه؟. ۳ــ dar vâ kone = در بازکنید. ۴ــ bor šomâ hanâ miarem = برای شما حنا آورده‌ایم.

نِشوَه‌رضی[۱] ، حَنایِونِ شما ازخود[۲] شما ، دخترْ نِدَرِم[۳] بُرْ شما ، بُرْ دخترِ ماچی بِیَردِه‌یِی[۴]؟ زن پاسخ می‌دهد: صد آختَه وصد بَخْتَه[۵]،صدمَه‌آرد وَر رِختَه[۶]، صد پلاس وصد قَه‌لی[۷] ، صد لحاف و صدنَه‌لی[۸] ، صد کرّه و صد اسبی، صدتِمَنْ عب بَسی[۹] ! آنوقت مادردختر راضی می‌شود ومی گوید: بابا بشِوَه رَضی، وَختَه‌کِه شِوَه رَضی[۱۰]، هموصد تِمَن عَب بَسی.

پس از آنکه دو عبارت کوتاه سابق الذکر بین خواستگاران و خانوادهٔ عروس رد و بدل شد طرفین شبی را معین کرده قرار می گذارند که «مردهای» خانوادهٔ داماد برای «بعله برون» به خانهٔ دختر بروند و در بارهٔ لوازم و اثاث سر عقد و مهریه و شیربها [۱۱] بحث و مذاکره کنند. بعد می آیند به خانه و برای داماد شکل و شمایل و قد و قواره و چشم و ابروی دختر را توصیف می کنند و می گویند سفید است یا سبزه ،کوتاه است یا بلند، چاق است یا لاغر، و.خلاصه آنقدربا آب وتاب از دختر تعریف می کنند که داماد دل تو دلش نمی‌ماند و با فشار و اصرار وادار می کند که مردها هر چه زودتر برای مجلس «بعله برون» بروند و مقدمات مجلس عقد را فراهم کنند در فاصلهٔ این مدت خانوادهٔ عروس در خارج تحقیقاتی در بارهٔ شغل و مقام و شخصیت و اخلاق داماد می کنند و دختر را هم پنهانی به محل کار و کسب داماد می‌برند تا او را ببینند و در صورتی که نقصی در وضع داماد مشاهده نکنند در شب «بعله برون» موافقت خود را با این ازدواج اعلام می‌دارند.

شب «بعله برون» در خراسان بیشتر به شب‌جواب اِستَنی[۱۲] یا شب کفش‌پاکنی[۱۳]

۱- bâbâ neševa razi = بابا نشود راضی.
۲- تلفظ شود: xod.
۳- nedarem = نداریم.
۴- bor doxtare mâ či biardeyey = برای دختر ما چه آورده‌اید.
۵- baxta = گوسفند نر سه ساله.
۶- sad ma ârd var rexta = صدمن آرد الك کرده.
۷- qali = قالی.
۸- nali = نالی، تشك.
۹- sad temane abbasi = صد تومان عباسی.
۱۰- vaxta ke ševa razi = وقت است که شود راضی.
۱۱- شیربها را در خراسان قبالهٔ نقدی یا باشلق (bâšloq) می گویند در روستاها شیربها متعلق به پدر و مادر عروس‌است و هیچکس دیگر حق ندارد از آن استفاده کند.
۱۲- از فعل استاندن - گرفتن.
۱۳- تفصیل آن بعد خواهد آمد.

معروف است . در این شب خانوادهٔ داماد حلقه‌ای برای انگشت عروس می‌خرند واین حلقه راکه در حقیقت حلقهٔ نامزدی است کلیکی[1] می‌نامند . در روستاها علاوه بر آن یك جفت کفش بعنوان « نشونی » به اندازهٔ پای عروس تهیه می کنند و کفش وکلیکی را با مقداری نقل و نبات و قند و چای وحنا (وگاهی یك دست لباس) در سینی مخصوصی می گذارند چند سکّهٔ نقره هم در سینی می‌اندازند و به خانهٔ دختر می‌برند و ضمن صرف چای و شیرینی دربارهٔ میزان با شلق و مَهریه [2] و لوازمی که داماد باید برای سر عقد بخرد مذاکره می کنند . پس از آنکه بین طرفین موافقت حاصل شد، زنان دایره می‌زنند و «هولولو،شولولو» می گویند، سپس مشتی پول نقره در کفشهامی‌ریزند و کفشها را درمیان هلهله وشادی به‌پای عروس می کنند پس از انجام این مراسم‌برای مهمانها شربت وچای وشیرینی می آورند سپس روزی رامعین‌می کنند که داماد با عروس و چندتن ازخانوادهٔ عروس و داماد به بازار بروند وآینه و شمعدان و انگشتر وسایر لوازم را بنحوی که قرار گذاشته‌اند بخرند . در پایان مجلس برای خوشبختی و شادکامی طرفین مقداری قند یا نبات می‌شکنند، نصفش را به خانوادهٔ عروس می‌دهند و نصف دیگرش را به خانهٔ داماد می‌برند پس از مذاکره و توافق برای عقد عروس به تقویم مراجعه می کنند و روز و ساعت سعدی را انتخاب‌می کنند و لوازم سر عقد را روز قبل یا صبح همان روز در طبق یا خوانچه های چوبی می‌گذارند و بوسیله عده‌ای « طبق کش » به خانهٔ عروس می‌فرستند .

لوازم عقد

لوازمی که از طرف داماد خریداری و قبل از تشکیل مجلس به خانهٔ عروس

۱ــ کلیکی (kliki) مرکب ازکلمهٔ کلیك (به معنی انگشت) + یاء نسبت .

۲ــ در روستاها معمولاً مَهریه عبارت است از یك تا ده من زمین تخم کار ، یك ساعت آب قنات چند درخت میوه و باشلُق عبارت است از چند فرد قالیچه یاگلیم و هفت من مس و هفت مثقال طلا و هفت دست لباس و یك جوال آرد و چند گوسفند وچند الاغ هیزم و ده من پشم و ده من پنبه .

فرستاده می‌شود عبارتند از : یك آینه ، یك جفت شمعدان یا لاله[۱] ، یك انگشتر ، لباس سرعقد ، یك جفت کفش برای عروس ، دو جفت کفش برای مادر و خواهر عروس و چند خوانچه شیرینی .

در روستاها علاوه برلوازم فوق چند کلّه قند و چند بسته چای و بیست قالب صابون و سه کیسه حنا و یك کیسه رنگ و چهار متر چلوار سفید هم تهیه می کنند . این لوازم را صبح روز عقد در یك یا چند خوانچه گذاشته به خانهٔ عروس می‌فرستند . خانوادهٔ عروس هم متقابلاً یك قواره فاستونی برای داماد و در صورت داشتن استطاعت یك قواره‌فاستونی برای پدرداماد و یك قواره پیراهن و یك جفت جوراب و یك روسری یا چارقد برای مادر داماد در خوانچه‌ها می‌گذارند و به خانهٔ داماد می‌فرستند .

بند اندازی یا نَخَه کِردنِ عروس

صبح روز عقد بنداندار می‌آید تا صورت عروس را بند بیندازد خراسانیها بند انداختن صورت را نَخَه کِردن[۲] می‌گویند و عقیده دارند که در موقع نخه کردن صورت عروس ، مادر عروس و مادر داماد هر دو باید حضور داشته باشند و وقتی بند انداز بخواهد کار خود را شروع کند باید هر یك از آنها قبلاً مویی از پیشانی عروس با موچین بکند و بجای آن یك سکه طلا یا یك سکه نقره بچسباند[۳] ، بنداندار سکه‌ها را بعنوان دهن شیرینی یا انعام از روی پیشانی عروس برمی‌دارد و بعد دست به کار «نخه کردن» یا پیراستن گنده موهای صورت او می‌شود . درحینی که بند انداز صورت عروس را بند می‌اندازد زنان دیگر دایره می‌زنند و اسفند در آتش

۱ــ اشخاص بی‌بضاعت بجای شمعدان ، چراغ نفتی تهیه می کنند .

۲ــ naxa kerdan

۳ــ گاهی بجای این کار ، یك زن سفید بخت هفت مو از پیشانی عروس می کند تا عروس هم سفید بخت بشود پس از آن مادر عروس و مادر داماد هر یك ، یك سکه طلا یا نقره به پیشانی عروس می‌چسبانند .

می‌ریزند و هلهله و شادی می‌کنند . اگر در اثنای بند انداختن صورت عروس ، نخِ بندانداز تصادفاً پاره شود می‌گویند داماد دلش برای عروس می‌سوزد و اگر نخ بهنگام بند انداختن پشت لب عروس پاره شود ، عقیده دارند که عروس از زبان مادر شوهر خود رنج فراوان خواهد برد .

وقتی کارِ بندانداز[1] به‌پایان رسید ، مبلغی پول بعنوان دستمزد و یك قواره پارچه پیراهنی بعنوان خلعت به او می‌دهند ، بعد چند تن از کسان عروس، عروس را به حمام می‌برند و او را با ساز و نوا می‌شویند و اسفند دود می‌کنند و مقارن ظهر به خانه بر می‌گردند . در این وقت نوبت به مشاطه می‌رسد و شروع به‌آرایش روی و موی عروس می‌کنند آرایش موی عروس در هر شهر و دهی فرق می‌کند. در شهرهای نسبةً بزرگ مردم سنن دیرین را بکلی ترك گفته و دیگر توجهی به ذوق و روش قدیم ایرانی ندارند بهمین سبب آرایشگران سر نوعروسان را بیشتر بسبك اروپائیان و از روی ژورنالهای مد خارجی می‌آرایند . اما در شهرهای کوچك و روستاها و بطور کلی در خانواده‌هایی که هنوز آداب و عادات قدیم ایرانی را حفظ کرده‌اند آرایش عروس عموماً به‌این نحوصورت می‌گیرد که موهای بناگوش عرُوس را کوتاه کرده بصورت دو حلقه در می‌آورند و با زِنْج[2] یا لعاب به دانه روی شقیقه‌هایش می‌چسبانند ، سپس موهای پیشانی او را تا پشت ابروها چتری می‌زنند باقی موهای او را هم دسته می‌کنند و از پشت سرش ریز می‌بافند ، بعد سفیداب به صورتش می‌زنند و سرخاب به گونه‌هایش می‌مالند و زیر ابروهایش را راست برمی‌دارند ، آنگاه وسمه بر ابرو و سرمه به چشمانش می‌کشند و پولکهای زرد نیم ماه و ستاره بر پیشانیش می‌چسبانند .

مجلس عقد

بعد از ظهر همان روز چند دقیقه قبل از خواندن صیغهٔ عقد ، در اطاقی که

۱ـ بندانداز بایدیك بخته باشد و الا عروس سیاه بخت و گرفتار هوو خواهد شد .
۲ـ zenc = انگم

زیرش خالی نباشد[1] طشت مسین بزرگی وارونه روی زمین می‌گذارند و ده الی دوازده عدد تخم‌مرغ زیر طشت قرار می‌دهند[2]، بعد عروس را رو به قبله روی طشت می‌نشانند و سفرهٔ سفیدی[3] در جلو او پهن می‌کنند[4] و اشیاء ذیل را در آن می‌گذارند:

یك آینه (معروف به آینهٔ بخت) در وسط، دو شمعدان یا دو چراغ یا دولاله در طرفین آینه، دو عدد تخم مرغ، سینی عاطل باطل[5]، یك پشقاب سبزی و پنیر، یك پیاله عسل، یك جلد کلام‌الله مجید[6]، یك نان سنگك که روی آن با سیاه دانه و خشخاش نوشته‌اند: «مبارك باشد»، یك پیاله سیماب، یك کاسهٔ پر آب که برگ سبزی بر سطح آن شناور است، یك پشقاب نقل، یك پشقاب جوز (= گردو) ویك پشقاب صابون. آینه علامت نیکبختی وشمعدان یا لاله علامت روشنی وطول عمر، تخم مرغها به این نیّت که عروس بی‌زاد و ولد نماند، سینی عاطل‌باطل برای‌دفع جادو و جنبل و چشم زخم، پنیر و سبزی برای دفع هوو، عسل برای تندرستی و شیرین کردن دهان عروس بوسیلهٔ داماد و بالعکس، کلام‌الله مجید برای فضیلت مجلس، نان سنگك برای برکت، سیماب برای آنکه دل داماد برای عروس مانند جیوه بلرزد و بی‌قرار باشد، کاسهٔ آب و برگ سبزعلامت صفا وخرمی،

۱ـ تفصیل آن بعد خواهد آمد. ۲ـ دلیل گذاشتن تخم‌مرغ در زیر طشت‌بعداً بیان خواهد شد. ۳ـ گاهی بجای‌سفرهٔ سفید یك‌سوزنی روی زمین پهن می‌کنند و رویش پارچهٔ سفید می‌کشند. ۴ـ زنی که سفرهٔ عقدرا‌پهن می‌کند باید یك بخته باشد. ۵ـ سینی عاطل باطل هفت خانه دارد: درخانهٔ اول آن خشخاش،درخانهٔ دوم اسفند،درخانهٔ سوم گلپر،درخانهٔ چهارم سیاه دانه وباروت،درخانهٔ پنجم کندل وکُندل (= کندروکُندر)، درخانهٔ ششم شفار و نمك، درخانهٔ هفتم برگ مورد کوبیده می‌ریزند ودر وسط هرخانه پرچم کوچکی ازکاغذ رنگی نصب می‌کنند و چهار شمع نیز در چهار گوشهٔ سینی‌قرار می‌دهند و لبهٔ خانه‌ها را زرورق می‌چسبانند. خشخاش برای باطل کردن سحر وجادو و اسفند و گلپر برای دفع چشم زخم و باروت و کندر وکُندر برای راندن ارواح‌خبیثه ونمك و مورد برای دفع شور چشمی. ۶ـ معمولا قرآن مجید را روی حولهٔ تمیزی می گذارند و سورهٔ یوسف را باز می‌کنند.

نقل برای شیرین‌کامی و گردو برای آنکه فرزند اول عروس پسر باشد[1] و صابون...[2] تخم مرغهایی هم که در زیر طشت می‌گذارند برای آن است که عروس خانم به تعداد تخم مرغها بچه بزاید.

چند لحظه قبل از آنکه صیغهٔ عقد را جاری کنند شمع‌ها را روشن می‌کنند، آخوندی که باید صیغهٔ عقد را بخواند به اتفاق محضردار در اطاق مجاور پشت پرده‌ای که بین او و عروس حایل است می‌نشیند. یکی از آن دو تن از طرف عروس و دیگری از طرف داماد وکیل می‌شود و سپس به وکالت از طرف زوجین صیغهٔ عقد را به این عبارات جاری می‌سازند:

وکیل زن می‌گوید: اَنکَحتُ مُوَکِّلَتی... مُوَکِّلَکَ[3]... علی‌الصداق المَعلوم.

وکیل مرد جواب می‌دهد: قَبِلتُ النِّکاحَ لِمُوَکِّلی...[4] علی‌الصَّداق المَعلوم... الخ.[5]

در اثنای خواندن صیغهٔ نکاح، دو زن سفید بخت پیش می‌آیند، یکی از آنها پارچه‌ای بالای سر عروس نگاه می‌دارد و دیگری دو تکه قند در مشت گرفته بالای پارچه بهم می‌ساید و مرتباً می‌گوید: «یا عزیز خدا، عزیزش کن! یا عزیز خدا، عزیزش کن!» در همان حین زن دیگری سوزنی که نخ هفت رنگ دارد مرتباً در پارچه‌ای فرو می‌برد و بیرون می‌آورد و بظاهر چنان می‌نمایاند که دارد آن پارچه را با نخ رنگین می‌دوزد و ضمن کوك زدن مرتباً می‌گوید:

بَستَم بَستَم: به حق سلیمان نبی
بِستم بِستم: به حق نوح نبی
بِستم بستم: به حق یونس نبی
بستم زبان داماد و قوم و خویش داماد را![6]...

۱ـ زیرا گردو بازیچهٔ دست پسران است. ۲ـ دلیل گذاشتن صابون در سفرهٔ عقد معلوم نشد. ۳ـ بعد از کلمهٔ موکلتی نام عروس و بعد از کلمهٔ موکلك نام داماد را بر زبان می‌آورند. ۴ـ در اینجا نام داماد را ذکر می‌کنند. ۵ـ برای اطلاع برمتن کامل صیغهٔ نکاح رك: صیغ‌العقول، تألیف آخوند ملاعلی‌قزوینی، کتابفروشی علمیهٔ اسلامیه، چاپ سنگی، ص ۴۷. ۶ـ بدین وسیله داماد و خویشان وی را «زبان‌بند» می‌کند تا آنها نتوانند بین عروس و داماد رخنه و فساد ایجاد کنند و خدای نکرده سبب جدایی آنها بشوند.

در حین اجرای صیغهٔ عقد باید تمام دگمه‌های لباس عروس و داماد باز باشد: اگر یکی از آندو، دگمه‌های خود را بیندازد بختش بسته خواهد شد. خویشان عروس و داماد و حتی مدعوین مراقبت می‌کنند که ضمن قرائت خطبهٔ عقد کسی انگشتان خود را بهم قفل نکند، یا در آن خانه کسی قفلی را نبندد زیرا قفل کردن انگشتان یا بستن قفل بهنگام خواندن صیغهٔ عقد سبب «بسته شدن» داماد در شب زفاف خواهد شد یعنی داماد در آن شب دچار ناتوانی جنسی خواهد شد و به اصطلاح عوام «پشت در خواهد ماند».

ضمن خواندن صیغهٔ عقد، کسان عروس و داماد هر یك برای جلب محبت طرف دیگر و کسب امتیازاتی به‌نفع خود اعمال مختلفی انجام می‌دهند از این قرار: یکی از خویشاوندان عروس چاقویی به دست می‌گیرد و تیغهٔ آنرا که بمنزلهٔ زبان داماد است مرتباً باز می‌کند و می‌بندد به این نیت که زبان داماد دائماً بسته باشد و هرگز برسرعروس درازنشود، پس از ختم قرائت خطبهٔ عقد چاقورا می‌بندند و تاشب عروسی آنرا باز نمی‌کنند. کسان داماد هم متقابلاً نخی بدست گرفته مرتباً آنرا گره می‌زنند، یا آنکه با تیغهٔ چاقو روی زمین خط می‌کشند به این نیت که عروس درخانهٔ داماد «زبان نزند»[1]. دراین بین مادر داماد به پسرش نزدیك می‌شود و مقداری گورس[2] در جیب او می‌ریزد که بختش بسته نشود[3]. مادر عروس نیز برای آنکه مهر دخترش بیشتر در دل داماد بیفتد و بعبارت دیگر حرکات و سکنات دخترش در نظر داماد شیرین جلوه کند، یك تکه نبات پنهانی به عروس می‌دهد تا بین دوپستانش قرار دهد و پس از آنکه خطبهٔ عقد بپایان رسید نبات را از او می‌گیرد و آهسته در چایی داماد می‌ریزد و بخورد او می‌دهد.

اطاقی که عروس در آن نشسته است نباید زیرش خالی باشد و گرنه بزودی «زیر پای عروس خالی می‌شود» یعنی شوهرش وی را طلاق خواهد داد. زن سیاه

۱– یعنی زبان درازی و گستاخی نکند. ۲– gavars = گاورس. ۳– دلیل تأثیر گاورس در این مورد معلوم نشد.

بخت[1] و زن دوبخته[2] وزن شوهر مرده وزن ناپاك و زنی که شوهرش عقیم باشد در موقع قرائت صیغهٔ عقد نباید قدم به اطاق عروس بگذارند و الا عروس گرفتار هوو و طلاق یا مرگ شوهر و یا بی اولادی و سیاه بختی خواهد شد. دختر دم‌بخت نیز نباید به اطاق عقد داخل شود و الا بختش بسته خواهد شد.

پس از اتمام خطبهٔ عقد و خارج شدن کلمهٔ «بله» از زبان عروس[3] همه کف می‌زنند و شادی می‌کنند و برای میمنت مجلس و دفع شرّ و سیاه بختی اسفند در آتش می‌ریزند وبخور و کندر می‌سوزانند. سپس داماد را به اطاق عروس می‌برند و در کنار او می‌نشانند و با قندی که روی سرعروس ساییده‌اند شربت درست کرده به عروس و داماد می‌دهند[4]. آنوقت مادر داماد می‌آید و یك حلقه یا کلیکی[5] به انگشت عروس می‌کند و صورت عروس را می بوسد. زنان دایره می‌زنند، نقل بر سرعروس می‌پاشند و «هولولو، شولولو» می‌گویند. در این موقع داماد از سفرهٔ عقد یك انگشت عسل بر می‌دارد و در دهان عروس می‌گذارد عروس هم متقابلاً همین کار را می کند. بعد آفتابه لگن می‌آورند، عروس پای راست داماد وداماد پای راست عروس را می‌شوید. آنگاه زنی از خویشان نزدیك عروس لنگهٔ راست کفش اورا ازپایش در می‌آورد و با آن شمعهای سفرهٔ عقد را خاموش می کند[6] پس از آن با خاکه قند روی سر عروس و دو عدد تخم مرغی که در سفرهٔ عقد است ظرفی خاگینه می پزد و خاگینه را با پشقاب سبزی و پنیر سفرهٔ عقد جلو عروس و داماد می‌گذارد تا بخورند.

پس از ختم مراسم عقد دختران بخت بسته و خانه مانده بجای عروس روی

۱ــ زنی که هوو دارد. ۲ــ زنی که دوبار شوهر کرده باشد. ۳ــ عروس در مرتبه اول و دوم از دادن جواب و گفتن «بلی» خودداری می‌کند تا نگویند که «دستپاچه» است. ۴ــ در بعضی از خانواده‌ها یکی از این دو قطعه قند را تا شب عروسی نگاه می‌دارند و با آن برای عروس کاچی می‌پزند. ۵ــ kliki : رك. حاشیهٔ ص ۱۷۳ ۶ــ پف کردن شمع وچراغ و بطور کلی شعلهٔ (آتش) گناه دارد، بنابراین شمع را با دست یا وسیلهٔ دیگری باید خاموش کرد.

طشت می‌نشینند و زنی سفرهٔ عقد را روی سر آنها می‌تکاند تا بختشان باز شود. مواد سینی عاطل باطل را نیز در آتش می‌ریزند یا در زیر دامن کسی که «کارش گره خورده است» دود می‌کنند تاگره از کارش گشوده شود.

دوران عقد

بعد از ختم مراسم عقد داماد چند ساعتی در منزل عروس می‌ماند و پس از شوخی و «دست بازی» وعیش و عشرت با عروس، در خانهٔ پدرزن خود شام می‌خورد و هنگام خواب به منزل خویش بر می‌گردد. از آن روز به بعد تا موقع عروسی داماد هرچند یکبار در ظاهر بعنوان احوالپرسی و دیدار از خانوادهٔ عروس، اما در باطن برای «نامزد بازی» یا بقول روستائیان خراسان برای «موشتُ و مِزاق»[1] به خانهٔ عروس می‌رود و هر دفعه هدیه‌ای متناسب با وضع مالی خود برای عروس می‌خرد. این هدیه معمولاً عبارت است از یك قواره پارچهٔ بریده یا چادر یا یك دستبند و «سینه ریز» و خِفتی[2] و امثال آنها، در روستاها داماد معمولاً یك عدد چارقد یا یك کله قند یا مقداری گوشت (خصوصاً گوشتِ سر دستِ گوسفند) یا یك دستمال انگور برای نامزد خود هدیه می‌برد.

در اعیاد بزرگ مانند عید غدیر خم و عید نوروز و عید قربان یك خوانچه شیرینی یا میوه از طرف داماد برای عروس فرستاده می‌شود. در این خوانچه‌ها علاوه بر شیرینی و میوه یك قواره پارچه یا هدیهٔ دیگری نیز می‌گذارند. در عید قربان گوسفندی را بزك می‌کنند وچشمش را سرمه می‌کشند و یك طاقه شال به‌گردنش می‌بندند و با خوانچهٔ شیرینی به خانهٔ عروس می‌فرستند.

۱- mušto-mezâq = مشت و مزاح، (از مشت و مالیدن + مزاح و شوخی) اصطلاحی است که بیشتر در تربت‌حیدریه و روستاهای اطراف آن گفته می‌شود.

۲- xefti = نوعی گردن بند تنگ وچسبان که تشکیل شده است از چند اشرفی یا ازیك زنجیر ساده‌که دروسط آن یك پنج مناتی یایك‌توله یایك سکهٔ طلای دیگر آویخته‌اند.

فرستادن خوانچه در غیر اعیاد هم مرسوم است خصوصاً در شب چله که از امور واجب بشمار می‌آید. خراسانیها در خوانچهٔ شب چله بجای شیرینی لااقل هفت رنگ میوه (سیب و گلابی و انار و هندوانه و خربوزه و انگور و پرتقال) می‌چینند ومیوه‌ها را با پرهای بلندی معروف به «پر مرغ عدن»[1] می‌آرایند

گاهی یك قواره پیراهن یا دستبند طلا یا سینه ریز الماس یا خفتی[2] یا جواهر دیگری نظیر آنها یا یکی دو جفت کفش در وسط خوانچه می‌گذارند.

اگر داماد استطاعت کافی نداشته باشد بجای گردن بند یك دستبند ساده یا چند عدد «چوری»[3] نقره یا مطلا بعنوان هدیه برای عروس روی پارچه می‌گذارد.

جهاز عروس

چند روز که از مجلس عقد گذشت و خستگی‌ها از تن بدر رفت خانوادهٔ عروس به فکر تهیه و تکمیل جهیزیهٔ دختر خود می‌افتند و چنانکه در اکثر شهرها مرسوم است همه گونه لوازم و اسباب زندگی از قبیل قالی و رختخواب و لحاف و دوشك و متکا و کمد و آینه و مبل و میز و صندلی و پشتی و پرده و چوب‌پرده و روتختی و چراغ (خصوصاً چراغ زنبوری) و سرویس چینی غذا خوری و چای خوری و چرخ خیاطی و جا سوزنی و دلوك[4] و ظروف مسی مانند دیگ و تاوه و کاسه و پارچ و آفتابه و ملاقه و کفگیر و لگن حمام و روشو دان و لیف و کیسه و سنگ‌پا و لچك و پاانداز و قطیفه و خلاصه آنچه از وسائل و اسباب خانه لازم است به اضافهٔ چند دست لباس و پارچه‌های زری دوزی مختلف برای او

۱ـ نوعی پر بلند سفید به درازی پنجاه تا شصت سانتی‌متر و پهنای بیست الی بیست و پنج سانتی‌متر که از عدن می‌آورند و ظاهراً از مرغی بدست می‌آید که در افریقای جنوبی زندگی می‌کند وعربها آن مرغ‌را «فرط» و پر او را هم در خراسان به «پر مرغ عدن» معروف است «ریش فرط» می‌خوانند. ۲ـ xefti = رك. حاشیهٔ صفحهٔ ۱۸۰ ۳ـ čuri = النگو. ۴ـ dalvak یا duluk: نوعی کیسه که در موقع بستن سرش جمع می‌شود و در آن خاك تیمم می‌گذارند.

می‌خرند.

در دهات بجای لوازم فوق آینهٔ سرطاقی و گلیم و رختخواب و لحاف و دوشك و متکا و چند عدد کاسه و ماسخوری و استکان و نعلبکی و یخدان و مُجری و قلیان و چراغ فتیله‌ای و طاس و مشربه و پیاله و لنگ و سارُغ و بادبزن و طاق‌پوش و سوزنی و ترمه و گُل دیوار به اضافهٔ چند دست لباس بعنوان جهاز عروس تهیه می‌کنند. در شهرها لَباس عروس همان لباسهای معمولی زنانه است که در خیاط خانه‌های امروز دوخته می‌شود ولی در روستاها لباس عروس ضمن جهاز عبارت است از چند عدد شلوار دبیت مشکی و چند شلیته و چند پیراهن گلدار و چند دستمال ابریشمی و چند چارقد موری و یك یا دو چادر نماز و یك چادر نخودی و چند جفت جوراب و چند عدد عرقچین[1].

پس از آنکه جهاز عروس خریده و آماده شد خانوادهٔ عروس منتظر می‌نشینند تا از طرف خانوادهٔ داماد به آنها خبر داده بگویند که «ما می‌خواهیم عروس را ببریم». خانوادهٔ عروس پس از وصول این پیغام، عموماً با آن موافقت می‌کنند. آنگاه برای تعیین تاریخ عروسی «ساعت می‌بینند» یعنی از روی تقویم روز سعدی را بر می‌گزینند و مقدمات جشن عروسی را برای آن شب فراهم می‌سازند، امّا معمولاً شب جمعه و شب شنبه را انتخاب نمی‌کنند، زیرا عقیده دارند که عروسی در این دو شب آمد نیامد دارد، به این معنی که هردختری در شب جمعه عروسی کند مادر شوهرش بزودی خواهد مرد و اگر شب شنبه به خانهٔ شوهر برود «شب یکشنبه برمی‌گردد» یعنی شوهرش بزودی او را طلاق خواهد گفت.

در روستاهای خراسان در میان خانواده‌های کم بضاعت رسم است که دو سه روز قبل از عروسی چند تن از زنان خانوادهٔ داماد به اتفاق «زن استای حمامی» چند بقچهٔ خالی زیر بغل گرفته به در خانهٔ دوستان و آشنایان و گاهی به خانهٔ عموم ساکنان

۱ـ در روستاها لباس عروس اصولاً باید هفت دست و دو دست آن «سنگین» باشد یکی از پارچهٔ خارا (نوعی پارچهٔ ابریشمی راه راه) و دیگری از پارچهٔ زری.

ده می‌روند و در می‌زنند و یا الله یا الله گویان وارد خانهٔ آنها می‌شوند و با چند کلمه صاحب خانه را از نزدیك بودن جشن عروسی با خبر می کنند. صاحب خانه هم چند سکّه پول و مقداری گندم یا آرد یا برنج و قند و کشمش و بادام و نقل و نبات در بقچهٔ آنها می ریزد . زنان مزبور آنچه خوردنی جمع کرده‌اند به خانهٔ داماد می‌برند و در شب عروسی با آنها برای مهمانان غذا تهیه می کنند و کشمش و نقل و نبات را نیز برسر عروس شاباش می کنند .

در دهات شمال خراسان خصوصاً در میان قبایل کُرد رسم بر این است که یکی دو روز قبل از عروسی افراد هرخانوار هدیه‌ای متناسب با استطاعت مالی خود برای عروس و داماد تهیه وآنرا در خانهٔ خود نگهداری می کنند. صبح روز عروسی همه در یك ساعت و دقیقهٔ معین به صدای دُهُل و سُرنا هدیه‌ها را در بقچه می‌پیچند یا در طبق یا صندوقچه‌ای قرار داده روی سرمی‌گذارند و بطرف خانهٔ داماد حرکت می کنند. این هدیه را بنام تُلْشی می‌خوانند و حامل هدیه در هرخانوار معمولاً دختر جوان همان خانواده است . دختران در موقع حمل تلشی باید بهترین و زیباترین لباس خود را بپوشند ؛ نوای دلپذیر موسیقی محلی از یك سو و موج لباسهای رنگارنگ دختران و خروج ناگهانی و دسته جمعی آنها از خانه‌ها با پیشکشی‌ها و بقچه‌هایی که روی سرشان گرفته‌اند منظره‌ای بسیار بدیع و جالب بوجود می‌آورد که چشم از دیدن آن سیر نمی‌شود.

حمّام عروسی و حنا بندان

صبح روز عروسی بنداناز را خبر می کنند به خانهٔ عروس می‌آید و بطریقی که در قسمت مربوط به مجلس عقد بیان شد صورت عروس را بند می‌اندازد. پس از رفتن او چند تن از خویشاوندان داماد با یك طشت حنا و چند قالب صابون و مقداری شیرینی و مقداری پول به خانهٔ عروس می‌روند و عروس را با مادر داماد و چند تن از خویشان و دوستان نزدیکش به حمام می‌برند . حمام عموماً قرق

می‌شود یعنی جز عروس و همراهانش کسی اجازهٔ ورود به آنجا را ندارد. در سربینهٔ حمام یك زن سفید بخت لباس عروس را از تنش بیرون می‌آورد و دستش را می‌گیرد و با خود به صحن حمّام هدایت می‌کند. در حمّام ابتدا عروس را به دواخنه[۱] می‌برند و از مهرهٔ پشت گردن تا استخوان دنبالچه‌اش نوره می‌مالند و این کار را برای آن می‌کنند که موی شیطان یا موی حرام از پشت او کنده شود[۲]. پس از آن عروس را زیر دوش یا به خزانه می‌برند و شستشو می‌دهند و بعد او را در کف حمام می‌نشانند و یك تکه نبات لای دو پایش می‌گذارند یك طشت حنا هم درست می‌کنند و در کنارش می‌گذارند شمعی هم روشن کرده در وسط طشت حنا قرار می‌دهند. در این هنگام دلاك وارد می‌شود و برای حنا بستن به دست و پای عروس شروع بکار می‌کند و لیکن عروس ابتدا از حنا بستن دست و پای خود امتناع می‌کند. مادر داماد پیش می‌آید و یك جفت گوشوارهٔ طلا یا یك دست‌بند به او هدیه می‌دهد آنوقت عروس راضی می‌شود و به کمك دلاك به دست و پای خود حنا می‌بندد. در حین حنا بستن عده‌ای از زنان دایره می‌زنند و با آهنگ مخصوصی این شعر را می‌خوانند:

همه با هم (همراه با نوای ضرب و دایره و گاهی کمانچه):

عروس حنا مِبندَه[۳] با دست و پا مِبندَه حنایِ رایِ[۴] کاشون چه خوش ادا مِبندَه (۱)

سردستهٔ آنها (تنها همراه با صدای ملایم ضرب).

آن یار مَنِه که می‌رِوَه[۵] سر بالا — دِسمال به دست و می‌زِنَه گرما را

مخمل بِخِرُم سایه کُنُم صحرا را — گرما نِزِنَه شاخ گُلِ رعنا را (۲)

۱ــ دواخانه = devâ-xana، محل نوره‌کشیدن در حمام. ۲ــ عوام معتقدند که روی تیرهٔ پشت هر دختر یك موی حرام وجود داردکه ازاله‌کردن‌آن در شب عروسی واجب است. ۳ــ می‌بندد. ۴ــ راه. ۵ــ می‌رود.

---

(۱) arus hanâ mebenda — bâ dasto pâ mebenda — hanâye râye kâšun če xoš adâ mebenda

(۲) on yâre mana ke mireva sar-bâlâ — desmâl be dasto mizena germâ râ
maxmal bexerom sâya konom sahrâ râ — germâ nezena šâxe gole ra'nâ râ

همه باهم (همراه با نوای ضرب و دایره وکمانچه) :

یارُم حَنا مِبندَه عاشق نما مِبندَه حَنای اصل کِرمون با¹دست و پا مِبندَه (۱)

سر دستهٔ آنها (تنها همراه با صدای ملایم ضرب) :

ازکوچه دَرآمِدی و خَندو خَندو² چِشمت به مَنست وچادُرِت وِرْدِندو³

چِشمَت به مِنست و چادُرت می‌لَرزه پَن⁴ بوسهٔ تو به عالمی می آرزَه (۲)

همهٔ با هم (همراه با نوای ضرب و دایره وکمانچه) :

عروس حَنا مِبندَه با دست و پا مِبندَه اگر حَنا نِباشَه طوق طلا مِبندَه (۳)

سر دستهٔ آنها (تنها همراه با صدای ملایم ضرب) :

ازکوچه در آمدی و سیبُم دادی مانند خودت سرُخ و سِفیدُم دادی

سیبی‌که تو داده‌ای هنوزش دارُم در نقرَه‌گرفتَم⁵ و به جیبُم‌دارُم (٤)

همه با هم (با نوای ضرب و دایره وکمانچه) :

یارُم حَنا مِبندَه عاشق نما مِبندَه حَنای اصل کاشون با دست و پا مِبندَه (۵)

۱ـ با = به ۲ـ خندان خندان ۳ـ وردندو = به‌دندان ۴ـ پنج
۵ـ گرفتم = گرفته‌ام

---

(۱) yârom hanâ mebenda — âšeq nemâ mebenda — hanâye asle Kermun bâ dasto pâ mebenda

(۲) az kuča dar-âmadiyo xandu xandu — česmat be manasto čâdoret ver dendu — česmat be manasto čâdoret milarza — pan buseye to be âlami mi-arza

(۳) arus hanâ mebenda — bâ dasto Pâ mebenda — ager hanâ nebâša — tovqe telâ mebenda

(٤) az kuča dar-âmadiyo sibom dâdi — mânande xodat sorxo sefidom dâdi-sibi Ke to dâda-i hanuzeš dârom — dar noqra gereftamo be cibom dârom

(۵) yârom hanâ mebenda — âšeq nemâ mebenda — hanâye asle Kâšun — bâ dasto pâ mebenda

سردستهٔ آنها (تنها با صدای ملایم ضرب):

او یار من است از اُن بالا می‌آید — با اسب سفید صد تُمن[۱] می‌آید
با اسب سفید و سر یراقش نقرَه — یاغی شده و به جنگ من می‌آید (۱)

همه با هم (همراه بانوای ضرب و دایره و کمانچه):

عروس حَنا مِبندَه با دست و پا مِبندَه حَنای رای کاشون چه خوش اَدامِبندَه(۲)

بعد از آن «هولولو،شولولو» می کنند وقهقهه می‌زنند. گاهی برای حسن‌ختام صدای دایره و دنبك را شدیدتر و تندتر می کنند و درصحن حمام رقص و پایکوبی می کنند و درحین پیچ وتاب خوردن این شعر را می‌خوانند:

فاطمه وفات رَه گِردُم[۲] — ناز و غُمزِه‌هات رَه گِردُم
هَموطو که راه تومی‌روی — خال پوشتِ پات[۳] رَه گِردُم (۳)
خوب تو مِدی[٤] دخترجان — نیم تو مِدی دختر جان
شفتالوهای باغ بالار[٥] — شاد اُو مِدی[٦] دختر جان (٤)

۱ـ تمن=تومان ۲ـ وفات ره گردم=وفایت را بگردم ۳ـ پوشت پات=پشت پایت ۴ـ خوب (باسن و کمرت را) تاب می‌دهی دختر جان ، خوب قروغربیله می‌روی‌دخترجان . ۵ـ بالا را . ۶ـ بشادی آب می‌دهی .

---

(۱) u yâre manast az-on-bâlâ mi-âyad — bâ asbe sefide sad toman mi-âyad bâ asbe sefido sar yarâqeŝ noqra — yâqi ŝodavo be cange man mi-âyad

(۲) arus hanâ mebenda — bâ dasto Pâ mebenda — hanâye râye Kâŝun — ce xoŝ adâ mebenda

(۳) Fâtma vefât ra gerdom — nâzo qomzehât ra gerdom — hamutov ke râ to mirevi — xâle Puŝte Pât ra gerdom

(٤) xub tov medi, doxtar cân — nim tov medi, doxtar cân — ŝeftâluhâye bâqe bâlâr — ŝâd ov medi, doxtar cân

بعد از این رقص و پایکوبی ، همراهان عروس به زمین می‌نشینند و هر کدام اندکی حنا از طشت بر می‌دارند و به دست و پای خود می‌گذارند . پس از آن عروس قدری حنا در کف دست خود می‌گذارد و به دختران دم بخت تعارف می‌کند تا بردارند و به ناخن‌های دست و پای خود ببندند و زودتر عروس شوند.[1] دراین موقع شربت می‌آورند و اسفند دود می‌کنند و دایره می‌زنند . زنان مجدداً با نوك انگشتان به لب و دهان خود می‌زنند و «هولولو ، شولولو» می‌گویند .

بعد دلاك دست و پای عروس را می‌شوید وگیس او را می‌بافد ، اما قبل از بافتن گیس عروس دست خود را روی سر او می‌گذارد و انعام می‌طلبد . خویشان عروس و داماد خصوصاً مادر عروس بفراخور حال و استطاعت خود انعامی به او می‌دهند . دلاك پس ازگرفتن انعام سر و موی عروس را می‌شوید و نبات را ازلای پای او برمی‌دارد و سر وتن او را آب می‌کشد . همراهان عروس وی را از حمام خارج کرده و به سر بینه می‌برند و لباس می‌پوشانند . در این موقع شیرینی وشربت می‌آورند و اسفند دود می‌کنند زنان دایره می‌زنند و می‌رقصند و قروغربیله می‌روند . در تمام این مدت یك دسته دُهُلی جلو در حمام به نواختن آهنگهای محلّی مشغول است و چند تن از زنان ده نیز به نوای ساز و دُهُل آنها رقص و پایکوبی می‌کنند .

همزمان با حمام رفتن عروس ، چند تن از خویشاوندان و دوستان نزدیك داماد وی را نیز به حمام می‌برند و با شادی ونشاط لباس از تن او بیرون می‌آورند

۱ــ دردهات نیشابور بجای آنکه عروس خود حنا از طشت بردارد و در کف دستش بگذارد دخترکدخدای ده مشتی حنا برمی‌دارد و در کف دست او می‌گذارد و این حنا را در اصطلاح محلی «کون‌مشتی kun – mušti» می‌خوانند علاوه برآن وقتی دخترکدخدا «کون موشتی» در کف دست عروس‌گذاشت عروس به صدای بلند «هولولولو» می‌گوید بلافاصله به صدای او دختران بالغ و دم بخت به دورش جمع می‌شوند وهریك اندکی حنا از کف دست او برداشته ناخنهای خود را رنگ می‌کنند تا بختشان باز شود .

و بدست دلاکش می‌سپارند . در طول مدتی که عروس و داماد در حمام هستند خصوصاً از لحظه‌ای که حنابندان شروع می‌شود دُهُلی‌ها در جلو حمام عروس و داماد آهنگهای محلی می‌نوازند . نوازندگان و خوانندگان ضمن رقص و پایکوبی دو دسته می‌شوند و این شعر را بطریق سؤال و جواب با آهنگ خاصی می‌خوانند :

دستهٔ اول : می‌کِشُم قدّاره را میشکنُم دروازه را
چادرِ یار آورده‌یُم[۱] کِي بِبَرُم[۲] جانانه را
دستهٔ دوم : نَکشی قدّاره را نَشکنی دروازه را
چادرِ یار واپس بُبُر کِي نمی‌دیم[۳] جانانه را
دستهٔ اول : می‌کِشُم قدّاره را میشکنُم دروازه را
دِسمالِ یار آورده‌یُم کِي بِبَرُم جانانه را
دستهٔ دوم : نَکشی قدّاره را نَشکنی دروازه را
دِسمالِ یار واپس بُبُر کِي نمی‌دیم جانانه‌را
دستهٔ اول : می‌کِشُم قدّاره را میشکنُم دروازه را
چارقدِ یار آورده‌یُم کِي بِبَرُم جانانه را
دستهٔ دوم : نَکشی قدّاره را نَشکنی دروازه را
چارقدِ یار واپس بُبُر کِي نمی‌دیم جانانه‌را
دستهٔ اول : می‌کِشُم قدّاره را میشکنُم دروازه را
کُلّابِ[۴] یار آورده‌یُم کِي بِبَرُم جانانه را
دستهٔ دوم : نَکشی قدّاره را نَشکنی دروازه را
کُلّابِ یار واپس بُبُر کِي نمی‌دیم جانانه‌را
دستهٔ اول : می‌کِشُم قدّاره را میشکنُم دروازه را
پیرهنِ یار آورده‌یم کِي بِبَرُم جانانه را

۱– âvordayom = آورده‌ام. ۲– ki bebarom = که ببرم ۳– ki nemidim = که نمی‌دهیم. ۴– kollâb = گردن بند.

دستهٔ دوم : نَکشی قدّاره را — نشَکنی دروازه را
پیرهَنِ یار واپس بُبُرّ — کیِ نمی‌دیم جانانه را
دستهٔ اول : می‌کِشُم قدّاره را — می‌شکنُم دروازه را
شلوارِ یار آورده‌یُم — کیِ بِبَرُم جانانه را
دستهٔ دوم : نَکشی قدّاره را — نشَکنی دروازه را
شلوارِ یار واپس بُبُرّ — کیِ نمی‌دیم جانانه را
دستهٔ اول : می‌کِشُم قدّاره را — میشکنُم دروازه را
جورابِ یار آورده‌یُم — کیِ بِبَرُم جانانه را
دستهٔ دوم : نَکشی قدّاره را — نشَکنی دروازه را
جورابِ یار واپس بُبُرّ — کیِ نمی‌دیم جانانه‌را
دستهٔ اول : می‌کِشُم قدّاره را — میشکنُم دروازه را
اُرسیِ[1] یار آورده‌یُم — کیِ بِبَرُم جانانه را
دستهٔ دوم : نَکشی قدّاره را — نشَکنی دروازه را
اُرسیِ یار واپس بُبُرّ — کیِ نمی‌دیم جانانه‌را ... الخ

شب عروسی و زفاف

بعد از ظهر همان روز مشاطه به خانهٔ عروس می‌آید و موی و روی او را چنانکه درمجلس عقد هم بیان شد آرایش می‌دهد یعنی زیر ابروهای او را برمی‌دارد و سرخاب و سفیداب به صورتش می‌مالد وسمه به ابرویش می کشد و با قلم وسمه خال ختائی بالای لب یا روی‌گونهٔ او می‌گذارد و در وسط پیشانیش پولك و ستاره و نیم ماه می‌چسباند ، زلفهای او را هم شانه‌کرده از وسط برایش فرق باز می کند[2] ،

۱ــ orsi = کفش

۲ــ فرق عروس را باید یك زن یك بخته بازکند وبعدهم یك موی از وسط پیشانی او بکند .

دو حلقهٔ کوچك از زلف او را هم با زنج روی شقیقه‌هایش می‌چسباند[1] و در موقع آرایش سر او این شعر را می‌خوانند :

سرْ نِگَه دار عروسك — سَروَر نِگَه دار عروسك
خانهٔ شُوِیت مِی بُرَنْ — شُوور[2] نِگَه‌دار عروسك

لباس عروس در شهرهای بزرگ خراسان تقلیدی از سبك اروپایی وامریکایی است و معمولاً عبارت است از یك پیراهن فنردار چسب یا گشاد از پارچهٔ دوشس یا گیپور با آستراطلس یا ساتن و کفش و کیف سفید و کُرست فنری و تاج الماس‌نشان و تور سر و جوراب نایلون و پِرلون و امثال آنها ولیکن در روستاها لباس طرح و رنگ و سایر مختصات قدیم خود را همچنان حفظ کرده است؛ مثلاً در نواحی شمال خراسان خصوصاً در دهکده‌های اطراف قوچان و درگز و بجنورد لباس عروس معمولاً از هشت تکه تشکیل می‌شود به این شرح :

یك پیراهن کمرچین از پارچه موهر گلدار . یك یَلْ از ماهوت پشمی سبز و سرخ و عنابی که آنرا کوله (kolla) می‌خوانند . سر دستهای کوله دارای نقشهٔ قلمدانی و دامنش در هر دو طرف دارای نقشهٔ لوزی یا سرنیزگی است لبهٔ آنهم دارای «مداخل» یا مغزی است و ترمه‌دوزی شده‌است . یك شلوار از پارچهٔ کُدَری گلدار که سر پاچه‌های آن از چهار ردیف زیگ‌زاگ و سنبله دوخته شده و کمرش هم لیفَنْ[3] دارد . یك زیر پیراهنی از کُدَری سفید گلدار که دور سر دستها و دامن آن مغزی دارد و روی سر دستهای آن با نخ سفید یا رنگی ، نقشهٔ مار پیچ انداخته‌اند . یك عرقچین نقشه‌دار دستباف بخیه کمری . یك چارقد ریشه‌دار از پارچهٔ موهر گلدار دو تخته . یك جفت جوراب پشمی دستباف رنگی و یك جفت چارق نقشه‌دار .

۱ــ در میان خانواده‌های اعیان و امروزی برای‌آرایش‌گیسوی عروس رسوم قدیم ایرانی را رها ساخته و از مدلهای خارجی (امریکایی و اروپایی) از قبیل «شوت باب» و «ریچاردسوم» و «له‌باندو les bandeaux » و«فلور دورانژه Fleurs d'oranger » استفاده می‌کنند :

۲ــ suvar = شوهر .

۳ــ lifan = بندتنبان

لباس داماد نیز عبارت است از یك چوخَهٔ[1] یا قبای کردی که از نوعی پارچهٔ ابریشمی مخطط بنام اَلْجَهْ[2] تهیه می‌شود و یك قبا که چهار انگشت کوتاه‌تر ازچوخه است و در زیرچوخه می‌پوشند و یك پیراهن از قَمیس[3] که همان موری سفید باشد و یك شلوار از دبیت مشکی برّاق که آنرا قَره‌مَنگه می گویند و یك عرقچین کردی نقشه‌دار و یك شال ابریشمی قرمز ریشه‌دار ویك جفت چارق نقشه دار و یك جفت پاتاوهٔ نقشه‌دار . چند روز قبل از آنکه قرار باشد عروس را به خانه شوهر ببرند «ساعت می‌بینند» و از روی تقویم روز سعدی را برای عروسی برمی گزینند یك روز پیش از عروسی جهاز عروس را برای حمل به خانهٔ داماد آماده می کنند و یك عروسك لای رختهای عروس می گذارند که هوو سرش نیاید[4] . در ساعت معینی چند تن از طرف خانوادهٔ داماد برای بردن جهاز به خانهٔ عروس می آیند . قبل از بردن جهاز عروس صورت جهیزیهٔ دختر را که در دو نسخه تهیه شده‌است به آنها می‌دهند. کسان داماد یك یك اقلام را با صورت تطبیق می کنند و سپس صورتها را به خانهٔ داماد می‌فرستند داماد امضا می کند یك نسخه‌اش را برای خودش برمی‌دارد و نسخهٔ دیگر را به خانهٔ پدرعروس عودت می‌دهد . آنوقت جهاز را با وضع خاصی در طبقهای چوبی مستطیل شکلی می‌چینند و روی سر طبق کش‌ها می گذارند و به خانهٔ داماد می‌فرستند[5] . طبق کش‌ها صلوات‌گویان طبق‌ها را برمی‌دارند و در یك صف منظم به طرف خانهٔ داماد روانه می‌شوند . وقتی به خانهٔ داماد رسیدند گوسفندی در جلو پای آنها سرمی‌بُرّند و اسفند دود می کنند . طبق کش‌ها خوانچه های جهاز را روی زمین می گذارند و پس از صرف چای و شیرینی اِنعام خود را دریافت نموده مرخص می‌شوند . آنوقت خویشان و کسان داماد جهاز را به یکی‌دو اطاق حمل نموده با ترتیب خاصی که نمایش و جلوه‌اش زیاد باشد می‌چینند تا هر

۱- čuxa ۲- alca ۳- qamis ۴- به عقیدهٔ عوام این عروسك جای هوو را می گیرد ۵- در روستاها جهاز عروس را به جای آنکه در طبق بگذارند در صندوقهای چوبی قرار می‌دهند .

کس به تماشای جهاز بیاید بتواند به‌آسانی همه چیز را مشاهده کند.

فرداشب در خانهٔ داماد مجلس جشن مفصلی بر پا می‌شود. پدر داماد و پدر عروس در پایین مجلس دم در ورودی می‌نشینند و از مهمانها پذیرایی می کنند داماد هم در کنار آنها قرار می‌گیرد و هر مهمانی که وارد می‌شود هر سه از او استقبال می‌کنند. این مجلس چند ساعت بطول می کشد. مهمانها چای و شربت وشیرینی و میوه صرف می‌کنند و به نوای موسیقی و آهنگهای نشاط انگیزی که نواخته می‌شودگوش فرا می‌دارند و پس از صرف شام عموماً خداحافظی کرده به خانهٔ خود باز می‌گردند و لیکن اقوام و دوستان نزدیك خانوادهٔ عروس و داماد برای آوردن عروس در خانهٔ داماد می‌مانند.

تاچندسال‌پیش‌تاوقتی‌مجلس‌جشن برپا بود نوازندگان وخوانندگان باتار و دنبك و ویولون و دایره وگاهی آکوردئون رنگ‌ها و آهنگهای مختلفی از قبیل رنگ عنابی و کنتواری و چهارمضراب و بنفشه و اوزون دره و قشنگی و بش‌آچلان در خانهٔ عروس و داماد اجرا می‌کردند. در شهرها و آبادیهای بزرگ که مردم آداب و سنن قدیم را رها ساخته و به موسیقی و آوازهای محلی بی‌اعتنا بودند معمولاً از اشعار و تصانیفی که هنرمندان معروف ساخته و اجرا نموده‌اند استفاده‌می‌کردند، یعنی نوازندگان و خوانندگان عین آن تصانیف و آهنگها را اجرامی‌کردندو یاآنها را بوسیلهٔ صفحه و نوار در مجلس پخش می‌ساختند. البته آهنگها و تصانیفی را انتخاب می‌کردند که پر نشاط‌تر و با مجلس جشن و سرور تناسب بیشتری داشت

از قبیل تصنیف «مبارك‌باد»[1] و «شادوماد» و «عیش و نوش» و «اگر مستم» و «یار آمد، یار آمد» و«بندهٔ عشق» و «مژده‌ای یار آمد» و«کلبهٔ عشق» و «فرشتهٔشادی». رقصهایی هم که دراین مجالس اجرا می‌شد از رقصهای معمولی ومعروف بود و مخلوطی بود از همه چیز از قبیل: باباکرم، رقص هندی، رقص آنا، مات، رقص قوچانی، چهار مضراب، لزگی، قشنگی، اوزون دره و جز اینها.

۱ـ آواز محمد نوری.

ولیکن در روستاها به سبب علاقه و پیوندی که به آداب و سنن قدیم داشتند نوازندگان و خوانندگان محلی یعنی دُهُلی‌ها و عاشق[۱]ها با آلات موسیقی روستایی خود از قبیل دوتار و کمانچه و نی و پیك[۲] و دایره و دُنبك و دُهُل و سُرنا و قُشمه[۳] و بِلِر[۴] قطعات محلی بسیار زیبایی اجرامی‌کردند. آوازها و رقصهای آنها نیز قدیمی بود. از رقصهای محلی و روستایی که در مجالس عیش و سرور خاصه مجلس عروسی اجرامی‌کردند می‌توان رقصهای دوره و لاری و حاجی‌نارنجی یا انارکی و دو غَرسه[۵] و شیش غَرسه و شِلِنگی[۶] و کلیکی[۷] و چِپَّهٔ راسته[۸] و سَمای[۹] و بشکن بشکن و رقص کُردی و چوب بازی را نام برد.

در خانواده‌هایی که اعتقادات مذهبی شدید دارند و به اصطلاح «خیلی مؤمن» هستند در شب عروسی بجای ساز و آواز و دهل و سرنا اشعار ذیل را که بمناسبت عروسی حضرت صدیقهٔ طاهره علیهاسلام سروده شده‌است برای میمنت در دستگاه ابوعطا یا شور (بدون استفاده از آلات موسیقی) می‌خوانند:

شب عیش خیرالنساء بتول — عزیز خدا نور چشم رسول
ندا آمد از کردگار جلیل — به سالار خیل فلك جبرئیل
که امشب شب عشرت و شادی است — علی را شب عیش و دامادی است
بگو تا ملائك ببندند صف — تبارك بخوانند با صد شعف

۱ـ در روستاهای خراسان نوازندگان و خوانندگان محلی را «عاشق» می‌گویند. «عاشق‌ها» عموماً شغل و پیشهٔ خاصی دارند و مانند سایر «هم‌ولایتی‌های» خود به زراعت یا صناعتی مشغول هستند و فقط هنگامی‌که مجلس جشنی (ازقبیل عروسی و ختنه سوران) در ده بر پا می‌شود آنها را خبر می‌کنند می‌آیند، نوازندگی و خوانندگی می‌کنند.

۲ـ pik = نوعی آلت موسیقی شبیه به قره‌نی اما کوتاه‌تر و قطورتر.

۳ـ qošma = نوعی آلت موسیقی‌که آنرا دوساز هم می‌گویند. ۴ـ beler = نوعی نی. ۵ـ do-qarsa = (= دوضربه). ۶ـ šelengi

۷ـ kliki ۸ـ čeppa-râsta ۹ـ samây

بگو حورعین جمله عشرت کنند بهشت مرا زیب و زینت کنند
به رضوان بگو کوثر و سلسبیل کند جمله بر اهل جنت سبیل
به طوبیٰ بگو تا نماید نثار دُر و گوهر و لؤلؤ شاهوار
پس آنگه برو با درود و سلام به نزد حبیبم رسول انام
بگو برملا سرّ مستور کن عیان رمز نور علی نور کن
بگو باید امشب به عزّ وصول رسانی علی را به وصل بتول[۱]

گاهی برای میمنت بیشتر، آتویی به صدای خوش، شرح عروسی حضرت فاطمهٔ زهرا سلام‌الله‌علیها را چنین می‌خواند:

بادا مبارک بر جمله یکسر
از بهر عیش خاتون محشر
جبریل آمد نزد پیمبر
نه ساله چون شد زهرای اطهر
گفتا به لقمان آن حیّ داور
بندید و عقد زهرا به حیدر

یاران بگوئید با دیده بوسی
بادا مبارک عیش و عروسی

کردم قباله کوه نمک را
دادم به تو من شاه زنان را
مهریهٔ او آبهای عالم
قربانی او جانهای عالم
آندم به‌فرمان حیّ طاها (= طه)
بندید و عقد خورشید و ماها

یاران بگوئید بادیده بوسی
بادا مبارک عیش و عروسی

۱ـ نقل از یک کتابچهٔ خطی متعلق به یکی از بانوان.

مشعل ز نور پاك پیمبر
اندر جلو بود زهرای اطهر
بنشسته زهرا بر هَوْدَجِ نور
اندر کنارش چندین صف حور
حوران و غلمان ، با دیده بوسی
صف در صف ایستاده ، بهر عروسی

یاران بگوئید با دیده‌بوسی
بادا مبارك عیش و عروسی

داخل به حجله ، شیر خدا شد
در آسمانها ، عشرت بپا شد
چون ماه وخورشید، باهم قرین گشت
خوشحال وخرم ، عرش برین گشت
جبریل می‌خواند سورهٔ تبارك
جمله ملائك ، گوینْ مبارك

یاران بگوئید بادیده بوسی
بادا مبارك عیش و عروسی
عیش ولی داور است ، یاران مبارك باد
ساقی حوض‌کوثر است ، یاران مبارك باد
تیغش به فرق‌کافر است ، یاران مبارك باد
کنندهٔ درخیبر است ، یاران مبارك باد
باب سریر وسرور است ، یاران مبارك باد
شوهرزهرای‌اطهراست ، یاران مبارك باد
ابن عم پیغمبر است ، یاران مبارك باد
از همه‌کس اوبهتراست، یاران مبارك باد[1]

پس از آنکه مهمانها در خانهٔ داماد شام خوردند و رفتند چند تن از اقوام نزدیك و دوستان داماد به اتفاق عده‌ای از زنان خویشاوند و نزدیك وی برای انجام

۱ـ به نقل از زبان یك «آتو» .

مراسم عروس‌کشون آمادهٔ حرکت به طرف خانهٔ عروس می‌شوند .

در شهرها و آبادیهای بزرگ چنانکه در همه جا رسم است داماد وهمراهانش با اتومبیل پی عروس می‌روند و اتومبیلی راکه اختصاص به آوردن عروس دارد به گل و سبزه می‌آرایند و با چراغهای رنگین متعدد زینت می‌دهند . داماد به اتفاق مادر وخواهرانش دراتومبیل مزبور قرار می‌گیرند و پیشاپیش همه حرکت می‌کنند و اتومبیل های دیگری حامل سایر اقوام و دوستان به دنبال آنها روان می‌شوند . وقتی به در خانهٔ عروس رسیدند با سلام و صلوات و هلهله از آنها پذیرائی می‌شود. جلو پای دامادگوسفندی سر می‌برند و چند دسته‌گل نثارش می‌کنند. اقوام وکسان داماد وارد خانهٔ عروس می‌شوند و ساعتی در آنجا می‌مانند و شربت و چای و شیرینی می‌خورند و منتظر می‌نشینند تا عروس حاضر شود .

در روستاها داماد به‌اتفاق چند نفر از دوستان نزدیك و پهلوانان ده و مردان جاافتاده وسرشناس محل بر اسب می‌نشینند و به‌طرف خانهٔ عروس حرکت می‌کنند درراه خرد وکلان می‌رقصند وبه‌انواع بازیها ونمایشات پهلوانی می‌پردازند دستمال بازی و چوب بازی می‌کنند ، اسب می‌تازند ، تیراندازی می کنند ، « دستهٔ دُهُلی » و خوانندگان محلی نیز همه جا با آنها همراه و با نواهای دلکش روستایی هم‌شور و نشاط دامادوهمراهانش را فراهم می‌کنند وهم بانگ شادی و سرور را از راه دور به‌گوش سایر قلعه‌گیان[1] می‌رسانند . پیر مردی از ریش سفیدان ده یا نزدیکان داماد قبالهٔ عروس را که در بقچه یا دستمال ابریشمی زیبایی پیچیده‌اند روی دو دست گرفته همه جا پیشاپیش داماد حرکت می‌کند و وقتی به خانهٔ عروس رسیدند آنرا به پدر عروس تسلیم می‌کند . همینکه داماد و همراهانش به خانهٔ عروس نزدیك شدند از دورصدای ساز ودهل آنها به‌گوش کسان عروس رسید به شتاب لباس‌عروس را می‌پوشانند و وی را برای رفتن به خانهٔ داماد آماده می‌سازند . لباس پوشاندن عروس در این موقع از مراسم بسیار زیبا و دل انگیز است . با هر تکه لباس که

۱ـ اهل قلعه ، اهل ده .

به تن عروس می کنند خوانندگان محلی با آهنگ خاصی یك بیت شعر می‌خوانند سپس‌همگی کف زنان و رقص کنان، برگردان‌آنرا با نوای مخصوصی می‌خوانند به این شرح :

خواننده (تنها) : عروسك آمدَه[1] به پای دیفار[2]
اِشَرت مِکِنه[3] پِرهَنْمَهْ[4] بیار

همه دسته جمعی : عروسك های های ، شَخَهی نبات[5] های های

خواننده (تنها) : عروسك آمدَه به پای دیفار
اِشَرت مِکِنَهْ تُنبونُمَهْ[6] بیار

دسته جمعی : عروسك های های ، شَخَهی نبات های های

خواننده (تنها) : عروسك آمدَه به پای دیفار
اِشَرت مِکِنَهْ جورابامَهْ[7] بیار

دسته جمعی : عروسك های های ، شَخَهیْ نِبات های های

خواننده (تنها) : عروسك آمدَه به پای دیفار
اِشَرت مِکِنه کوشامَهْ[8] بیار

دسته جمعی : عروسك های های ، شَخَهیْ نِبات های های

خواننده (تنها) : عروسك آمدَه به پای دیفار
اِشَرت مِکِنه چار قَتمَهْ[9] بیار

دسته جمعی : عروسك های های ، شَخَهیْ نِبات های های

خواننده (تنها) : عروسك آمدَه به پای دیفار

۱ـ امده amada = آمده است ۲ـ دیفار = دیوار ۳ـ اشرت مکنه eŝarat mekena = اشارت می کند . ۴ـ پیرهنمه perhanma = پیراهنم را ۵ـ شخهٔ نبات ŝaxey nebât = شاخهٔ نبات ۶ـ تنبونمه tonbunema = تنبانم را ۷ـ جورابامه curâbâma = جورابهایم را ۸ـ کوشامه kovŝâma = کفشهایم را . ۹ـ چارقتمه čârqatma == چارقدم را

اِشرَت مکَنَهْ شلیتَهْمَهْ[۱] بیار

دسته جمعی : عروسك های های ، شَخَهٔ نِبات های های

خواننده (تنها) : عروسك آمَدَهْ به پای دیفار

اِشرَت مِکِنه گلوبندِمَهْ[۲] بیار

دسته جمعی : عروسك های های ، شَخَهٔ نِبات های های

خواننده (تنها) : عروسك آمَدَهْ به پای دیفار

اِشرَت مِکَنَهْ دِسمالمَهْ[۳] بیار

دسته جمعی : عروسك های های ، شَخَهٔ نِبات های های ... الخ

وقتی عروس حاضر شد مادرش در خلوت تعلیمات خاصی به او می‌دهد تادر حجله طبق آن عمل کند. بعد به اقوام و کسان داماد که در حیاط یا اتاقهای دیگر منتظر نشسته‌اند خبر می کنند و همه آمادهٔ حرکت می‌شوند. نوازندگان و خوانندگان شور و نوای خود را بیشتر می کنند و با صدای موسیقی و آواز همه جا را پرنشاط می‌سازند. عروس در حالی که دو ینگه در جانب راست و چپ او قرار دارند از اطاق بیرون می آید. همه از جای برمی‌خیزند، نوازندگان آهنگ مبارك باد می‌نوازند و خواننده‌ای با صدای خوش و دلکش این شعر را می‌خواند:

امشب چه شبی است ؟ شب مراد است امشب
این خانه پر از شمع و چراغست امشب

بادا بادا بادا ، انشالا مبارك بادا

ای شمع تو مسوز که شب دراز است امشب
ای صبح تو مَدَم که وقت ناز است امشب

بادا بادا بادا ، انشالا مبارك بادا

عروسی شاهانه ، ایشالا مبارکش باد

۱- شلیتمه šelitama = شلیتهام را

۲- گلوبند مه glubandema = گلوبندم را

۳- دسماله desmâlma = دستمالم را

جشنِ بزرگانه ، ایشالا مبارکش باد
گلی به گلستانه ، ایشالا مبارکش باد
آن یار منست که می‌رود سر بالا
دسمال به دست و می‌زند گرما را
محمل بزنید سایه کنید صحرا را
آفتاب نزنه شاخ گل رعنا را

بادا بادا بادا ، ایشالا مبارك بادا

امشب امید که در خواب رود چشم ندیم
خواب در روضهٔ رضوان نکنند اهل نعیم
جای آن نیست که خاموش نشیند مطرب
شب آن نیست که باشند حریفان تسلیم
مبارك و مبارك ، ایشالا مبارکش باد
عروس چقدر قشنگه ، ایشالا مبارکش باد
لعبتِ مستانه ، ایشالا مبارکش باد
سروِ خرامانه ، ایشالا مبارکش باد

ای یار مبارك بادا ، ایشالا مبارك بادا

همین که عروس از اطاق خارج ، شد داماد نیز از جای برمی‌خیزد و به‌اتفاق ساقدوشهای خود و اقوام و کسانی که همراه او آمده‌اند به‌طرف عروس می‌رود. وقتی مقابل او رسید دستش را می‌گیرد و به سوی اتومبیل راهنمائیش می کند . اقوام و دوستان داماد در موقع خروج از اطاق پذیرایی یا صحن حیاط پنهانی چیزی از اثاث و لوازم روی میز بر می‌دارند و با خود به خانه داماد می‌برند و می گویند « عقل عروس را دزدیدیم » و این کار را برای آن می کنند که اختیار عقل و ارادهٔ عروس در تمام عمر در دست داماد باشد . البته اقوام و دوستان عروس در این موقع سخت مراقبت می کنند که از طرف داماد کسی نتواند چیزی در جیب یا در زیرچادر

خود مخفی کند .

عروس و داماد در میان هلهله و شادی و صدای موسیقی و آواز از خانه بیرون می‌روند . نغمهٔ موسیقی پر نشاط از یکطرف و دود اسفند و صدای صلوات از طرف دیگر همه جا را پر می‌کند در بعضی از خانواده‌های قدیم قبل از حرکت عروس پدر و مادر عروس قدری نان و پنیر و سبزی به کمر وی می‌بندند و سر و روی او را می‌بوسند و به‌خدایش می‌سپارند . عروس و داماد در اتومبیل مخصوص خود قرار می‌گیرند ، همراهان‌آنان نیز در اتومبیلهای دیگری نشسته پشت سر آنها براه می‌افتند رانندگان بوق اتومبیلها را به صدا درمی‌آورند و همه جا می‌روند تا به خانهٔ داماد می‌رسند .

در طی راه همچنان که عروس را به خانهٔ بخت می‌برند (خواه عروس پیاده باشد خواه سواره) زنی آینهٔ سر عقد را مقابل صورت عروس نگاه داشته همراه او می‌رود . عروس مرتباً در آینه به عکس خود نگاه می‌کند به این نیّت که درزندگی زناشویی خود تنها باشد و شریك یا هوویی پیدا نکند .گاهی بجای زن مزبور یکی از مردان خویشاوند عروس‌که با او محرم باشد (مثلاً دایی یا عموی او) این‌وظیفه رابه‌عهده می‌گیرد .

چند قدم به خانهٔ داماد مانده همه از اتومبیل پیاده می‌شوند قبل از ورود به خانهٔ دامادگوسفندی در جلو پای عروس و داماد قربانی می کنند . عروس از روی جسد حیوان رد می‌شود و قدم به درون خانه می‌گذارد . قبل از ورود عروس ، اقوام و خانوادهٔ داماد یك کاسه آب « توی دربندخانه »[1] می‌گذارند وقتی عروس از روی چهار چوب در حیاط رد شد و خواست قدم اول را درون خانه بگذارد باید با نوك پا کاسهٔ آب را واژگون کند و ثابت کندکه در قدم اول روشنی و صفا به‌خانه آورده است[2] . از قدم دوم به بعد هفت مُجْمِعَه[3] یعنی هفت سینی مسی گرد بزرگ

۱ـ مقصود آستانهٔ در خانه است ۲ـ ریختن آب علامت روشنی و صفاست

۳ـ mocmea

وارونه روی زمین زیر پایش قرار می‌دهند و در وسط هر «مجمعه» یك گردو یا یك بادام می‌گذارند. عروس بعد از ریختن آب باید هفت قدم روی سینی‌ها راه برود و در هر قدم یك گردو یا یك بادام زیر پای خود بشکند.

چنانکه قبلاً ذکر شد در روستاها داماد و همراهانش سوار بر اسب می‌شوند و با ساز و دهل پی عروس می‌روند، در مراجعت پسر بچه‌ای پشت ترك عروس سوار می‌کنند تا اولین فرزند عروس پسر باشد در طی تمام راه نغمه‌ها و آهنگهای محلی می‌نوازند. در دهات اطراف نیشابور وقتی عروس نزدیك خانهٔ داماد رسید صدای ساز و آواز و دهل را بیشتر می‌کنند و این شعر را می‌خوانند:

آی بوی فِلّه[۱] می‌آیَه[۲] عروس با کِلّه[۳] می‌آیَه
آی بوی رِشته می‌آیَه عروس با عُشوه می آیَه
آی بوی پیاز می‌آیَه عروس با ناز می آیَه

ولی اگر راه نزدیك باشد داماد در خانه می‌ماند دایی یا عمو یا یکی ازمحارم نزدیك وجا افتادهٔ عروس دست اورا می‌گیرد و به‌طرف خانهٔ داماد می‌برد. همینکه عروس به نزدیکی خانهٔ داماد رسید داماد از خانه بدر می‌آید و به استقبال وی می‌شتابد. وقتی به چند قدمی او رسید سه انار پی در پی به طرف عروس پرتاب می‌کند[۴] اطرافیان عروس انار اول را می‌گیرند. زنی از زبان عروس به داماد می‌گوید: «پا اندازی عروس را بده!» داماد مثلاً جواب می‌دهد: «یك درخت جوز[۵] پا اندازی دادم». داماد انار دوم را می‌زند، مجدداً همان زن از طرف عرُوس به پدر داماد که در جزو جمع است می‌گوید: «پا اندازی عروس را بده!» پدر داماد قبول می‌کند و مثلاً می‌گوید: «دوتابخته[۶] پا اندازی دادم». داماد انارسوم

۱ــ فِلّه (fella) = فله، آغوز. ۲ــ می‌ایه (mi – aya) = می‌آید

۳ــ کَلّه (kella) = کله، سر. ۴ــ گاهی بجای انار، سیب یا نارنج پرتاب می‌کند.

۵ــ جوز (covz) = گردو. ۶ــ بخته baxta = گوسفند نر سه ساله.

را می‌اندازد و بی‌درنگ به طرف عروس می‌دود یك دستمال ابریشمی از جیب بیرون می‌آورد ، یك سر دستمال را به دست عروس می‌دهد و سر دیگر آنرا خود می‌گیرد و عروس را کشان کشان به طرف خانهٔ خود می‌برد ، اما همینکه به چند قدمی خانه رسید سر دستمال را رها می‌کند و با عجله خود را بدرون خانه می‌اندازد و بر بام صعود می‌کند و بالای در خانه لب بام می‌ایستد و دو پا را از هم باز می‌گذارد تا عروس از زیر پای او رد شود و به این طریق همهٔ عمر بر عروس مسلط باشد .

دهاتیان عموماً عقیده دارند که عروس اگر در موقع رفتن به خانهٔ داماد ایشتو[1] داشته باشد یعنی تند راه برود عمرش کوتاه خواهد شد و از شوهرش زودتر خواهد مرد . بالعکس اگر با تأنی و آهسته حرکت کند هم عمر طولانی خواهد یافت و هم نزد شوهرش عزیز خواهد شد .

وقتی عروس وارد خانهٔ شوهر شد در نخستین قدم سعی می‌کند که پای روی پای داماد بگذارد و به اصطلاح پای او را لگد کند تا در زندگی همیشه بر شوهر خود مسلط و زبانش بر سر او دراز باشد . پس از آنکه عروس و داماد وارد خانه شدند و عروس هفت قدم روی هفت سینی مسی راه رفت با هلهله و شادی هر دو را به‌طرف حجله هدایت می‌کنند . عده‌ای از زنان و مردان که با خانوادهٔ عروس و داماد خویشاوندی و قرابت دارند با آنها وارد حجله می‌شوند . مادر عروس چند آیت‌الکرسی وچند قل‌هو‌الله می‌خواند و به سر و روی عروس فوت می‌کند تاعروس دل و جرأت پیداکند و خود را نبازد . در این موقع پسر بچهٔ کوچك ملوس و زیبایی می‌آورند بغل عروس می‌دهند تا اولاد اول او مثل همان بچه پسری زیبا و ملوس بشود . آنوقت داماد در میان هلهله و فریادهای شادی بخش حاضرین و نغمه های موسیقی عروس را در آغوش می‌گیرد سه دور، دور حجله می‌چرخاند و بعد می‌برد روی رختخواب می‌گذارد . مرد دیگری از محارم عروس که در اطاق حاضر است پیش می‌آید و داماد را در بغل می‌گیرد و او را سه دور ، دور حجله می‌چرخاند و

۱– istov = شتاب .

بعد می‌برد در کنار عروس روی رختخواب (یا تختخواب) می‌نشاند . در این موقع پدر داماد وارد حجله می‌شود ، تور صورت عروس را برمی‌دارد و دست دختر را به دست پسرش می‌دهد ، بعد یك اشرفی یا پنج مناتی طلا یا یك تکه جواهر بعنوان «رونمایی» یا پا اندازی به عروس هدیه می کند . آنوقت قرآنی به دست راست و آینه‌ای به دست چپ می گیرد و قرآن و آینه را به صورت نزدیك می کند.عروس قرآن را می‌بوسد و نظر در آینه می‌اندازد و صلوات می‌فرستد . پدر داماد آنها را به خدا می‌سپارد و از حجله خارج می‌شود . مردهای دیگر هم از پی او حجله را ترك می کنند . آنگاه زنی آفتابه لگن می‌آورد و شست پای عروس و داماد را در لگن می‌شوید. عروس و داماد هر یك، یك اشرفی یا یك سکهٔ طلای کوچك در لگن می‌اندازند بعد وضو می‌گیرند و دو رکعت نماز می‌خوانند . نماز آنها که تمام شد همه ازحجله خارج می‌شوند و عروس و داماد به رختخواب می‌روند اما قبل از رفتن به رختخواب مبلغی پول زیر تشك می‌گذارند تا فردا وقتی « مشاطه » یا خدمتگار پیرخانه برای جمع کردن رختخواب به حجله بیاید آن پول را برای خودش بردارد .

چند تن از زنان پشت در حجله می‌مانند و حرکات و سکنات عروس و داماد را از پشت در نظاره می کنند . عروس قبل از ورود به حجله از مادر یا خاله یا عمهٔ خود تعلیمات لازم را فراگرفته‌است دستمال سفیدی به سرانگشت خود می‌پیچد و سعی می کندکه بمحض انجام عمل ، داماد را با لگد پس بزند و با مهارت چند «گُلْ خون» بگیرد . وقتی « کار تمام شد » داماد از حجله بیرون می آید . اقوام و کسان وی به سوی او دویده با شتاب می‌پرسند : « شیری یا روباه ؟ » اگر جواب داد «شیرم» همه شادی می کنند و «هولولو،شولولو» می‌گویند[1] . چند تن از زنان جا افتاده وارد حجله می‌شوند دستمال زفاف را برمی‌دارند و با شادی و شعف فراوان آنرا به همه نشان می‌دهند . سپس اندکی گُل‌گاوزبان دم‌کرده با چند زردهٔ تخم‌مرغ

۱ــ در بعضی‌از دهات رسم است‌که وقتی داماد عروس را تصرف کرد ، مردی بالای بام می‌رود و چند تیر شلیك می‌کند .

به عروس خانم می‌دهند بخورد دلش قوت بگیرد .

اگر در شب زفاف داماد نتواند عروس را تصرف کند خانوادهٔ وی به‌انواع طرق در صدد معالجهٔ او برمی‌آیند . این معالجات بسیار متنوع و جالب و شنیدنی است ازآن جمله می‌توان معالجات زیررا نام برد :

۱ـ دعای مخصوصی بر کاغذ می‌نویسند داماد را به حمام می‌برند وپس ازغسل آن دعا را به بازویش می‌بندند .

۲ـ داماد را می‌برند سرِتونِ حمّام ، آهنی را در آتش تون سرخ می‌کنند و به داماد می‌گویند برآن بول کن .

۳ـ به نیّت گشوده شدن کمر داماد آش‌ابودردا می‌پزند و بین فقرا تقسیم می‌کنند .

۴ـ لباس مادر عروس را به تن عروس می‌کنند و لباس پدر داماد را به تن داماد .

۵ـ از هفت چشمه آب برمی‌دارند و بر سر عروس و داماد می‌ریزند .

۶ـ تخمِ « مرغِ سیاهی » را می‌پزند و زیر پای داماد له می‌کنند بعد پوستش را جدا کرده سفیدهٔ تخم‌مرغ را به داماد و زردهٔ آنرا به عروس می‌دهند .

۷ـ داماد را به بیابان می‌برند صدای روباه یا شغال را بشنود و به خانه برگردد و از نو به حجله برود .

۸ـ اگر هیچیك از طرق فوق مؤثر نشد داماد را وادار می‌کنند زنش را طلاق بگوید و از نو عقد کند و عقیده دارند کـه این طریقه بی شك مؤثر خواهد بود .

عقاید متفرقه راجع به عروس

و داماد و عروسی

اگر دوخواهر با دوبرادر ازدواج کنند یکی از آن دوخواهر «سیاه بخت» خواهد شد.

اگر داماد درشب عروسی برقصد ارزانی خواهد شد.

درشهرها و روستاهای خراسان رسم است که متکای تازه عروس را به‌فرق دختران «دم بخت» می کوبند و عقیده دارند که به این طریق بخت آنها گشوده خواهد شد.

زنی که حنا به‌دست وپای عروس می‌بندد باید «یك‌بخته» باشد والاّ عروس هم مثل او گرفتار هوو خواهد شد.

اگرعروس خواهر بزرگتر ازخود داشته باشد که «درخانـه مانده» وهنوز شوهر نکرده باشد به خواستگاران او جواب رد می‌دهند. درصورتی که به عللی ناگزیر از شوهر دادن او باشند بایـد او را قبلاً سه بار از «دهن گرگ»[1] رد

۱ـ درروستاهـا مردان شجاع ورشید وقتی گرگی را شکار می کنند کلّه‌اش را ←

کنند .

دختر کـه عروس می‌شود گوشه‌هـای چشمش از طرف بینی باز و گشاد می‌شود[۱].

دختر درسه وقت «قد می کشد»: اول موقعی که «خون ببیند» وحیض‌شود، دوم هنگامی که اورا به‌مردی نامزدکنند ومراسم «شیرینی‌خوران» بعمل آید، سوم وقتی بزاید وصاحب اولین اولاد شود.

رسم است زنی که‌حنای عروس‌را می‌بندد تخم مرغی را درون یك‌دستمال می‌گذارد و آنرا روی پیشانی عروس می گذارد و دستمال را از پشت سراو گره می‌زند سپس بامشت خود محکم روی دستمال می کوبد تاتخم‌مرغ روی پیشانی عروس بشکند . معتقدنـد با همان سهولت و سرعتی که تخم مرغ شکست «مُهر بکارتِ دختر» نیز با همان سهولت وسرعت توسط داماد برداشته خواهد شد.

→ بعنوان «یادگار» زینت اطاق خود می‌سازند ولی دهان حیوان را دور تادور می‌بُرند و به‌صورت چنبر درمی‌آورندو آنرا خشك می کنند واین‌چنبرراکه به «دهان‌گرگ»معروف است برای چنین روزهایی نگاه می‌دارند تاهرکس به‌آن حاجت پیداکرد آنرا به‌امانت بگیردِ ومورد استفادهِ قراردهد.

۲ــ اصطلاح «چشم دریده» که معمولاً به دختران بی‌حیا اطلاق می‌شود ظاهراً از همین عقیدهِ سرچشمه گرفته است .

مرگ و عزا

هنگامی که یکی از اعضاء خانواده در بستر نزع بیفتد و کسانش احساس کنند که مرگ وی نزدیك است او را به پشت می‌خوابانند و پاهایش را رو به قبله دراز می‌کنند و قدری آب‌تربت در دهانش می‌ریزند و شهادتین به زبانش می‌دهند و دعای عدیله و حدیث کسا به گوشش می‌خوانند. همینکه جان از بدنش بدر رفت دستهایش را می‌کشند و به پهلوهایش می‌چسبانند. آنوقت «یك نفر غریبه» می‌آید دو شست پای او را با نخ می‌بندد و پلکها و دهان او را هم می‌گذارد[1] و با یك پارچهٔ سفید نسبةً عریض چشمهای اورا می‌بندد. علاوه بر آن پارچهٔ دیگری از زیر چانه و بناگوش او رد کرده بر بالای سرش گره می‌زند. پس از آن یکی از جامه‌های خوب او را به وی می‌پوشانند و قرآنی روی سینه‌اش می‌گذارند و پارچهٔ سفیدی هم دور کمرش می‌پیچند. آنگاه کسانی که در اطاق دور میّت جمع شده‌اند هر یك به قدر وسع خود مبلغی پول در جیب یا زیر شال و کمربند میت می‌گذارند تا در

---

۱ ـ اگر پس از بستن پلکها مجدداً چشمهای میت باز شد، می‌گویند مرده هنوز چشم به دنیا دارد و از عیال و اولاد خودش دل نمی‌کند در این صورت برای رفع نگرانی و قطع علاقهٔ وی یك عدد سکه در قبرش می‌گذارند. اما اگر گوشهٔ یکی از دو چشم او باز شد می‌گویند میت چشم براه یك سفرکرده دارد و هنوز روح از بدنش کاملاً بیرون نرفته است، در این صورت یك عدد ریگ یا یك تکه نمك در مشت او می‌گذارند.

غسالخانه موقعی که مرده شوی لباس مرده را از تن او بیرون می‌آورد آن پولها را برای خود بردارد و میت را تمیز بشوید و هم در حق او دعا کند.

اگر کسی شب فوت کند، خشتی بالای سرش می‌گذارند و شمعی یا چراغی هم روشن کرده روی خشت قرار می‌دهند. یك کاسهٔ شربت هم در کنار خشت می‌گذارند. چراغ یا شمع برای آن است که اطاق میّت روشنایی داشته باشد، خشت برای آن است که جای مرده در خانه خالی نباشد، شربت هم به این نیت گذاشته می‌شود که روز قیامت «مرده از شربت حوض کوثر بنوشد».

به عقیدهٔ خراسانی‌ها تا وقتی میّت در حال نزع بوده و کاملاً روح از بدنش پرواز نکرده باشد هیچ کس نباید شیون و زاری کند و صدای گریه‌اش نباید بلند شود، اگر گریه کنند «مرده جان به سر می‌شود» یعنی روحش در سر یا بینی او متوقف می‌گردد و مدت مدیدی طول می‌کشد تا جان از بدنش بدر رود.

اگر کسی روز شنبه فوت کند همسایهٔ دست راست او باید قدری گُلِ گاوزبان با نبات دم کند و برای کسان میّت که جوش زده‌اند بیاورد.

همینکه چشمهای مرده را بستند و پارچه از زیر چانه‌اش رد کردند و با نخ دو شست او را گره زدند مؤذنی بر بالای بام می‌رود و صلات می‌کشد[1]. اقوام و نزدیکان میت گریه و زاری می‌کنند. عده‌ای تابوت را به اطاق میت می‌آورند، تابوت را از پایین پا[2] وارد اطاق می‌کنند و در کنار میّت قرار می‌دهند آنوقت توشکی در کف تابوت پهن می‌کنند و متکای کوچکی هم در بالا سر تابوت قرار می‌دهند. در این موقع یکی از ارحام میّت می‌آید و چند لحظه درون تابوت دراز می‌کشد و این عمل برای آن‌است که تابوت دیگر مرده را فشار ندهد. بعد آن شخص از تابوت بیرون می‌آید. چند تن از خویشان یا آشنایان میّت جسد را در

---

۱ ـ صلات یا صلوة هم بمنظور طلب رحمت و بخشایش برای مرده‌است و هم برای خبرکردن مردم و دعوت آنها به شرکت در مراسم تشییع جنازه و خواندن نماز میت.

۲ـ مقصود سرِ باریك تابوت است.

تابوت می‌گذارند و قطیفه‌ای روی میّت می‌کشند و سپس یك طاقه شال ترمه روی تابوت می‌اندازند. اگر میّت مرد باشد شال[1] و اگر زن باشد چارقد سر او را دور تابوت می‌پیچند. در کوچه و بازار عابرین به محض دیدن تابوت از روی شال یا چارقدی که دور تابوت گره خورده‌است حدس می‌زنند که مرده، مرد است یا زن.

پس از انجام این مقدمات تابوت را به دوش گرفته صلوات کشان ولاالله الاالله گویان از اطاق خارج می‌سازند. اگر مرده ثواب‌کار باشد تابوت سبك می‌رود و اگر گناهکار باشد سنگین و کند پیش می‌رود. وقتی وارد حیاط شدند تابوت را از دست راست به دست چپ سه بار دور حیاط می‌چرخانند تا مرده آخرین دیدار خویش را با محیط زندگی قدیم خود بکند و پس از آن بی‌درنگ تابوت را از خانه به «مرده شورخانه» می‌برند. صاحب عزا و ارحام و خویشان نزدیك میّت پیشاپیش تابوت و اقوام دور و دوستان و آشنایان وی از دنبال تابوت حرکت می‌کنند. اگر مرده پیر باشد مقداری خرما و اگر جوان باشد قدری نقل در ظرفی می‌ریزند و با یك پشقاب حلوا همراه تابوت می‌برند. در راه مردم جلو می‌دوند و پایه‌های تابوت را به دوش می‌گیرند و چند قدم همراه تابوت می‌روند[2] و لاالله الا الله می‌گویند بعضی از مردم نیز وقتی چشمشان به تابوت می‌افتد از راه خود برمی‌گردند و هفت قدم همراه تابوت می‌روند.

در غسالخانه مرده شوی میّت را لخت می‌کند و پولهایی را که در جیب یا در زیر شال و کمر او هست برای خودش برمی‌دارد بعد میّت را روی سنگ تخته[3]

۱ـ اگر حاجی باشد شال زرد (معروف به شال حاجی گی) واگر سیّد باشد شال سبز و اگر عام باشد شال سفید.

۲ـ « « هر کس یك طرف جنازه را بگیرد بیست و پنج گناه کبیره‌اش آمرزیده شود و اگر چهار طرف را بگیرد از گناهان بیرون آید ...، کلیات مفاتیح‌الجنان، چاپ سنگی ۱۳۴۳ تهران، حاشیهٔ صفحهٔ ۵۵۴.

۳ـ تخته سنگ صاف و پهن که مرده را روی آن می‌شویند، سنگ غسالخانه، سنگ مرده‌شوی خانه، تخته.

می‌گذارد و آمادهٔ شستشو و غسل دادن او می‌شود. اول بدن میّت را با آب و صابون می‌شوید بعد نیّت می‌کند و می‌گوید: «غسل می‌دهم این میّت حاضر را از برای پاکیزگی بدن و رضای خدا قربة الی‌الله». آنوقت میّت را سه نوع غسل می‌دهد: یك غسل با آب سدر[1] یك غسل با آب کافور و یك غسل هم با آب خالص. پس از آن میّت را حنوط می‌کند و دو ترکه از چوب بید تر و تازه زیر بغلش می‌گذارد[2] و بعد او را در کفن می‌پیچد. اگر میّت مرد باشد کفنش عبارت است از یك عمامه (یا سربند)، یك چانه‌بند، یك لنگ، یك جفت پا پیچ و یك پارچهٔ سرتاسری (یا کفن) اما اگر میّت زن باشد کفنش عبارت است از یك چارقد: یك سینه‌بند، یك چانه‌بند و یك کفن سرتاسری. پس از کفن کردن میت و انجام پاره‌ای مراسم مذهبی او را مجدداً در تابوت می‌گذارند و به قبرستان می‌برند.

در شهر مشهد قبل از بردن میّت به قبرستان و به خاك سپردن او، تابوت را از طریق صحن نو به حرم مطهر حضرت رضا (ع) می‌برند و سه بار دور ضریح مطهر آن حضرت طواف می‌دهند تا میّت فرصتی یابد و در این دم آخر برای آمرزش گناهان خود از آن بزرگوار طلب عفو و شفاعت کند.

هنگامی که جنازه وارد صحن مطهر شد تابوت را در زیر سر در شرقی صحن متوقف می‌سازند. در این وقت یکی از تشییع کنندگان در کنار تابوت ایستاده به آهنگ محزون و چشم گریان این شعر را می‌خواند و سایرین نیز با او هم‌نفس‌شده می‌گریند و برای مرده و رفتگان خویش طلب عفو و آمرزش می‌کنند:

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم — از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم
آبرو می‌رود ای ابر خطا پوش ببار — که به دیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم
سر فرازیم به طوفِ شهِ کونین رضا — به گدایی به در خانهٔ شاه آمده‌ایم

۱ـ آب سدر را نه‌بار روی میت می‌ریزند: سه‌بار از سر تا روی سینه، سه‌بار از شانهٔ چپ تا ناخن پا، سه‌بار از شانهٔ راست تا ناخن پا.

۲ـ اگر میت زن باشد یك گردن‌بند تربت هم به گردنش می‌آویزند.

لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست ؟ که‌دراین بحر کرم غرق گناه آمده‌ایم[1]

پس از آن جنازه را به‌آرامی به طرف ایوان طلا می آورند. در حین حرکت یکی از تشییع کنندگان خطاب به دیگران مرتباً می‌گوید : « بلند بگو لااله‌الاالله » و دیگران جواب می‌دهند « لااله‌الاالله » .

وقتی جمعیت به ایوان طلا رسید جنازه را روی زمین می گذارند . مجدداً یکی از تشییع کنندگان خطاب به جمعیت می‌گوید : « حق پدر صلوات فرست را بیامرزد » و دیگران به‌صدای بلند می گویند : « اللهم‌صل‌علی‌محمد و آل محمد » .

پس از آنکه به ایوان طلا رسیدند جنازه را برای طواف به داخل حرم مطهر می‌برند .

در طول مدتی که میّت را طواف می‌دهند تشییع کنندگان درربع شمال‌غربی صحن دور تا دور به صف می‌ایستند . آنوقت یك خطبه خوان[2] در وسط جمعیت رو به مرقد مطهر حضرت رضا (ع) می‌ایستد و به صدای بلند خطبه‌ای به شرح زیر می‌خواند :

« اعوذُ بالله من الشیطان الرجیم ، بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ، الحمدلله من اولِ الدنیا الیٰ فنائها و مِنَ الآخرةِ الیٰ بقائها ، الصلوةُ والسلامُ علی اشرفِ الانبیاء والمرسلین و الائمة‌المعصومین ، صلوات‌الله علیهم اجمعین،سیّما روح مقدس مطهر منور ثامن‌ائمة‌الهُدیٰ ، و ضامنِ‌المساکینِ والغربا ، صاحب هٰذه‌البقعة المنوّره،شمس الشموس‌وانیسِ‌النفوس،سلطانِ‌الدنیاوالآخره،السلطان‌ابو الحسن علی‌بن‌موسی الرضا روحی وارواح العالمین له‌الفداء . فاتحهٔ ... »

۱ـ خوانندگان می‌دانندکه اصل این شعر از حافظ شیرازی است ولی عوام بعضی‌از مصراعهای آنرا به ذوق خود تغییر داده‌اند (رك : دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی ، به‌اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی ، کتابفروشی زوارتهران ، غزل ۳۶۶ ص ۲۵۲) .

۲ ـ در حال حاضر سه‌خطبه خوان هست‌که بزرگتر و افضل آنها شیخ حسین مصباح نام دارد .

جمعیت فاتحه می‌خواند و خطبه خوان ادامه می‌دهد :

«... هر که آمد به جهان اهل فنا خواهد بود
آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود[۱]

کُلُّ نفسٍ ذائقةُ‌الموتْ ... جهت مزیدِ علوِّ درجاتِ مرحمت و غفران پناه رضوان جایگاه، علیین آرامگاه، صدر نشینِ ریاضِ رضوان و تکیه‌گزینِ ارائكِ جنان، المرحوم المغفور المبرور جناب مستطاب فخامت نصاب آقای[۲] ... سورهٔ فاتحه

۱ــ گاهی بجای شعر فوق یکی از اشعار زیر را می‌خوانند :

تا ترا دسترس امروز باشد فکر فردا کن
اجل خواهی نخواهی می‌رسد خود را مهیا کن
ببین رفتند یاران و عزیزان از برت یك یك
برآر از خواب غفلت سر ، دمی هم یاد عقبی کن

***

عشق دنیا جان من آخر ترا رسوا کند
خسته و وامانده و آشفته و شیدا کند
پادشاهان جهان رفتند هر یك زیر خاك
خاك اندر چشمشان اندر لحد مأوا کند
ای بسا زیبا جوانان رفته‌اند زیر زمین
که به ماه آسمان صد طعنه از سیما کند

***

لذت دنیا نمی‌ارزد به ذلّتهای گور
عاقل آنس (= آن است) ترك لذّت ازهمه دنیا کند
هر که را عقل است عقبیٰ را به دنیا کی دهد
هر کسی فردوس خواهد او چنین سودا کند

۲ــ اگر میّت زن باشد خطبه خوان نام او را بر زبان جاری نمی‌سازد و به جای←

الکتاب مع اخلاص بخوان ...» .

جمعیت فاتحه می‌خواند و باز خطبه خوان، خطبهٔ خود را به این شرح ادامه می‌دهد :

«... اعطاءالله اصحاب المصیبة صبراً جمیلاً و اجراً جزیلا . بر محمد و آل محمد صلوات ...» .

جمعیت صلوات می‌فرستد . پس از آن خطبه خوان به صدای بلند خطاب به جمعیت روز و ساعتی را که از طرف خانوادهٔ میّت برای مجلس ختم معین شده است اعلام می‌دارد .

در این موقع تشییع کنندگان متفرق می‌شوند و هر کس پی کار خویش می‌رود اما خویشان و دوستان نزدیك میّت همانجا می‌مانند تا با جنازه به قبرستان بروند و در مراسم تدفین میّت شرکت کنند .

در گورستان تابوت میّت را چند متر دورتر از محل قبر برزمین می‌گذارند و نماز میّت می‌خوانند . پس از آنکه قبر حاضر شد میّت را در قبر می‌گذارند[1] و عقاید حقه را به او تلقین می‌کنند و بعد لحد را با خشت می‌پوشانند و قبر را با خاك پر می‌کنند . آنگاه حاضران یك یك در کنار قبر می‌نشینند و پنج انگشت خود را پنجره‌وار روی خاك قبر می‌گذارند[2] و فاتحه می‌خوانند . پس از قرائت فاتحه دسته جمعی به خانهٔ میّت می‌روند و در آنجا نیز برای مرده طلب آمرزش می‌کنند و چای و قهوه صرف می‌نمایند و بعد به سر کار روزانه خود باز می‌گردند .

۱ـ کسی که داخل گور می‌شود و میت را داخل قبر می‌گذارد باید سر برهنه و پا برهنه باشد . ۲ـ باز گذاشتن لای انگشتان برای این‌است که از این دنیا نور به قبر میت وارد شود .

←ـ جملهٔ اخیر نیز می‌گوید : «جهت مزید علو درجات عصمت و عفت پناه خدارت و طهارت دستگاه العابدة المؤمنة الجلیه ، المرحومة‌المغفورة ، المنظوره ضاعف‌الله حسناتها وتجاوز عن سیئاتها و الحقها به فاطمة‌الزهرا و ذرّیاتها» .

در روستاها پس از اتمام مراسم دفن میت قدری کاه یا چند بوتهٔ صحرایی روی قبر آتش می‌زنند تا خاك گور خشك شود و ترو تازه ننماید و کفتار یا حیوانات دیگر را به سوی جسد میت جلب نکند. مجلس ترحیم در همان روز یا روز بعد در خانهٔ میت یا در مسجد منعقد می‌شود. در وسط اطاق یا محلی که مجلس منعقد می‌گردد شال ترمهٔ مستطیل شکلی می‌اندازند و روی آن در یك طرف سی پاره (جزوه‌های کلام‌الله مجید) و در طرف دیگر قاووت و خرما می‌گذارند. در وسط سفره هم یك قاب و قدح منقش چینی قدیم و در دو سمت قاب و قدح دو عدد گلدان بزرگ چینی قرار می‌دهند. دو گلابپاش محتوی گلاب نیز در سفره می‌گذارند.

خویشان و دوستان میت یك یك به مجلس سوگواری می‌آیند و با خواندن «سورهٔ فاتحة‌الکتاب» برای روح مرده طلب مغفرت می‌کنند و با گفتن جملاتی نظیر: «تسلیت عرض می‌کنم»، «خداوند رحمت کند»، «خدا بیامرزد»، «انشاءالله بقای عمر شما باشد»، «آجرکم‌الله» و «انشاءالله غم آخرتان باشد» به بازماندگان وی سرسلامتی می‌دهند.

در تمام مدتی که مجلس ترحیم منعقد است یك یا دو تن «قاری» به صدای بلند آیاتی از قرآن مجید تلاوت می‌کنند. در پایان مجلس نیز واعظی بر منبر می‌رود و پس از بیان مطالبی دربارهٔ بی‌وفایی دنیا و بیهودگی و بی‌ثباتی عالم مادی و گناه و غفلت آدمیان و سفر پر خطر مرگ و سختی جان کندن و هیبت ملك‌الموت و فشار و وحشت قبر و جزای روز قیامت و عذاب دوزخ، توصیه می‌کند که همه به روزِ مرگِ خود بیندیشند و با انجام اعمال نیك، توشه‌ای برای سفر آخرت خود مهیا سازند آنگاه اشاره‌ای به زندگانی و احوال میت می‌کند و صفات عالیه و ملکات فاضله او را یك یك بر می‌شمارد و مدتی از سخا و کرم و رأفت و عطوفت و ایمان و طهارت و خیرخواهی او صحبت می‌کند[1] و پس از آن گریز به صحرای کربلا

۱ــ تمجید از مناقب و فضایل میت برای همهٔ مردگان به‌طور یکسان و یکنواخت←

می‌زند و برای حسن ختام و ثواب مجلس هم چند کلمه روضه می‌خواند و ذکر مصیبت حضرت سیدالشهداء و سایر اهل بیت را می‌کند و سپس «یاالله» می‌گوید و از منبر فرود می‌آید.

شب شام غریبان

اولین شبی را که خانه از وجود مرده خالی می‌شود شب شام غریبان می‌نامند. درشب شام غریبان در محلی که میّت بستری بوده‌است یك عدد خشت خام می‌گذارند. بعد وسط خشت را سوراخ می‌کنند و شمعی در سوراخ خشت قرار می‌دهند. آنگاه شمع را روشن می‌کنند و یك مشت برگهٔ زردآلو[1] و چند حبه قند نیز در اطراف شمع روی خشت می‌ریزند زیرا عقیده دارند که میّت درشب اول به خانه ومأوای قدیم خود می‌آید تا ببیند آیا بازماندگان وی به یاد او هستند یا خیر؟ این شمع باید روی خشت تا آخر بسوزد و هر وقت تمام شد بجای آن فوراً شمع دیگری روشن کرده روی خشت می‌گذارند.

روز سوم مجدداً مجلس روضه‌ای ترتیب می‌دهند و تقریباً همان مراسم و اعمالی را که در مجلس ترحیم بجای آورده‌اند بجا می‌آورند یعنی یك‌سوزنی یا یك شال ترمه در وسط اطاق پهن می‌کنند و سی‌پاره و گلابپاش و قاووت و خرما در آن می‌گذارند. صاحب عزا جلو در ورودی می‌نشیند دوستان و آشنایان میت یك یك می‌آیند و فاتحه می‌خوانند و به صاحب عزا سر سلامتی می‌دهند و برای میت طلب آمرزش می‌کنند. در پایان مجلس نیز آخوندی بالای منبر می‌رود و

۱ــ در خراسان برگهٔ زردآلو را کشته (kešta) می‌گویند و برگه‌هایی را که روی خشت خام بالای سر میت گذاشته می‌شود «کشتهٔ میت» می‌خوانند.

←ــ انجام می‌گیرد یعنی واعظ به مصداق «پشت سر مرده نباید بدگفت» جز از اوصاف حمیده وصفات پسندیدهٔ میت چیزی نمی‌گوید حتی اگر خدای نکرده میت در زمان حیات خود کفترباز و رباخوار و تارك الصلوة و شارب‌الخمر و تارك‌الصوم بوده باشد.

حدیث و روایت می‌گوید و از دنیا و آخرت و حیات و مرگ مطالبی بیان می‌دارد سپس صفات حمیدهٔ میت خصوصاً ایمان و طهارت او را می‌ستاید و دست آخر ذکر مصیبت شهدای کربلا را می کند و یاالله می‌گوید و مجلس به این طریق پایان می‌پذیرد.

در مجالس ترحیم زنانه در پایان مجلس، آتو یا روضه خوان زن پس از بیان حدیث و روایت و شرح وقایع کربلا چند بیت سوزناك در فراق یار از دست رفته می‌خواند سپس دستها را بالا می‌برد و چشم به آسمان می‌دوزد و این دعا را به آهنگ مخصوص ترنم می کند:

الهی تو برخفتگان لحد — مدد کن مدد کن مدد
الهی تو برساکنان قبور — بباران تو باران نور
میان قبرشان شمعی بر افروز — که نه‌غایب شود درشب‌نه در روز
قبر را بهر ایشان روضه گردان — کفن را بهر ایشان حلّه گردان

به روح پاك اولیاء و روان تابناك انبیاء و مقربان درگاه‌اله وشهدای دشت کرب‌وبلا و محمد مصطفی و حسن مجتبی و حسین شهید دشت کرب‌وبلا پدر جمع حاضر و صاحب این مکان و منزل همه را صغیراً و کبیراً عرباً عجماً بیامرز، الخصوص این نو رفتهٔ مرحومهٔ معلومهٔ حاضر را ... یك بارالحمد و سه بار سورهٔ اخلاص بخوان ... (جمعیت حمد و اخلاص می‌خواند و آتو ادامه می‌دهد) و اِنْ کانَ مِنَ المقرّبین فروحٌ و ریحانٌ و جنتٌ نعیم، والسّلام فی الاوّلین والسّلام فی‌الآخرین .. اللهم اغفرللمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات والاحیاء منهم والاموات، استجابت دعوات، برآمدن حاجات.

میان واقعه دیدم به عالم عرصات، — که می‌زدند به میزان‌عدل‌صوم‌وصلات،
من ازگناه بدخویش مانده بودم مات، — که ناگه از طرف هادی دلیل نجات،
به من بگفت‌که ای دور مانده‌ازحسنات، — غمین مباش وبگو این کلام با برکات:

به مادر حسنین خیرةالنسا صلوات...

(جمعیت صلوات می‌فرستد)

گورستان وسنگ روی گورها

روی قبرمرده سنگ‌مسطح ونسبةً بزرگی که نام‌میّت وتاریخ‌فوت اوبر آن نقش‌شده‌است‌نصب‌می کنند. این سنگ‌عموماً‌شکل‌هندسی دارد ومعمولاً‌یا«کتابی» است یا «محرابی» یاصندوقی»[1]. در وسط سنگ عباراتی نظیر: «آرامگاه‌مرحوم گُل محمدولد کربلائی حسن» ، یا « آرامگاه مرحوم مغفور مبرورجنّتِ مکان

۱ـ درخراسان برای تهیهٔ سنگ قبور ازیك نوع سنگ شیستی دگرگون شده‌به نام «Talcschiste » استفاده می کنندزیرا سنگی نرم وچرب است وبسهولت بـه‌اشکال مختلف درمی آید وچون درمقابل‌حرارت نیزمقاومت می کند ازآن برای تهیهٔ دیگ‌سنگی نیز استفاده می کنند وبه همین سبب سنگ مزبـوررا «سنگ هرکاره» (هر کاره = دیگ سنگی) می‌خوانند. این سنگ را بیشتراز کوههـای خَلَجْ واقع دردامنهٔ جبال بینالود استخراج می کنند. معروف است که‌کوه خَلَجْ نظرکرده است زیـرا حضرت رضا (ع) پشت خود رابه‌آن مالیده‌اند. مرحوم حاج شیخ عباس قمی درمفاتیح‌الجنان (چاپ‌محمد حسن علمی، ۱۳۱۶، صفحات ۵۰۹ و ۵۱۰) می نویسد: «... وابوالصلت روایت کـرده که چون امام رضا علیه‌السلام به ده سرخ رسید دروقتی که به نزد مأمون می‌رفت گفتند یابن رسول‌الله ظهرشده‌است نماز نمی کنید پس فرودآمد وآب طلبید. گفتند آب همراه نداریم. پس بدست مبارك خود زمین راکاوید آنقدرآب جوشیدکه آن حضرت و هرکه باآن حضرت بود وضوساختند و اثرش تاامروز باقیست وچون [حضرت] داخل سنا باد شد پشت مبارك خود راگذاشت به‌کوهی که دیگها ازآن می‌تراشند وفرمودکه‌خداوندا، نفع ببخش به این‌کوه وبرکت ده درهرچه درظرفی گذارند که از این کوه تراشند و فرمودکه ازبرای آن حضرت دیگها ازسنگ تراشیدند و فرمودکه طعام آن حضرت را نپزند مگر در آن دیگها پس از آنروز مردم دیگها و ظرفها از آن تراشیدند و برکت یافتند».

خلدآشیان حاجی احمد کرباسی ولد حاج علی‌اکبر...» ویا «کُلُّ نفس ذائقةُ الموت» مرقد مرحمت و غفران پناه رضوان جایگاه علیین آرامگاه مرحوم خیر الحاج حاجی علی‌اکبر طاب‌ثراه ...» نقش می کنندوتاریخ وفات مرده رادرقسمت بالا یاپایین سنگ حك می‌نمایند. گاهی نیز جملهٔ دیگری مانند: «برحمت ایزدی پیوست ودل به شفاعت علی بست» ویا بیتی مانند:

ندارم هیچ گونه توشهٔ راه بجز لاتقنطوا من رحمت‌الله

به دنبال جملات سابق می‌افزایند ودور تا دورسنگ نیزیکی از اشعار زیر را باخط برجسته وسیاه حك می کنند:

بخوان تو سورهٔ الحمد تاکنی یادم خوش‌آمدی به مزارم نموده‌ای‌شادم

* * *

با فاتحه‌ای روح مرا شاد کنید یاران وبرادران مرا یاد کنید

* * *

ایکه برما بگذری دامن کشان از سراخلاص الحمدی بخوان
تا خداوند از کرم بخشد گناه برمن و تو ، برجمیع بندگان

* * *

ای دوستان به‌حالت زارم نظرکنید باید بدین طریق شما هم سفرکنید
دارم توقع ازهمهٔ دوستان‌خویش روح مرابه‌خواندن‌حمدی‌خبرکنید

* * *

ای چرخ چه خانه‌ها ویران کردی در ملك وجود غارت جان کردی
هرگوهر قیمتی که آمد به جهان بردی و به زیر خاك پنهان کردی

* * *

من تازه‌گلی بودم اندر چمن گل ناگاه فرو ریخت اجل بال وپرمن
ای مادر فرخنده نداری خبرازمن ازگردش افلاك چه آمد به سرمن

* * *

هرکه آمد گُل زباغ زندگانی چید و رفت
آمد و برستی اهل جهان خندیـد و رفت
کس‌از این‌ویرانه ده یك‌دانه حاصل‌بر نداشت
هرکه آمد پاره‌ای تخم هـوس پـاشید و رفت

* * *

ای نـوگل گلشن جـوانی
وی بی تو حرام زندگانی
ای‌کرده به‌صد هزارحسرت
قطع نظر از جهـان فانــی

* * *

زیرِ گِل تنگدل ای نوگل رعنا چونی؟
بی‌تو ما غرقه به خونیم‌تو تنهاچونی؟
سلك جمعیت ما بی تـو زهم بگسسته
ما که جمعیم چنینیم تو تنها چونی؟

* * *

شد فصل بهار وشدم ازغصه هلاك
دارم جگـرکباب و چشم نمناك
گلها همه سر زخاك بیرون‌کردند
الا گل من‌که سرفروبرده به خاك

* * *

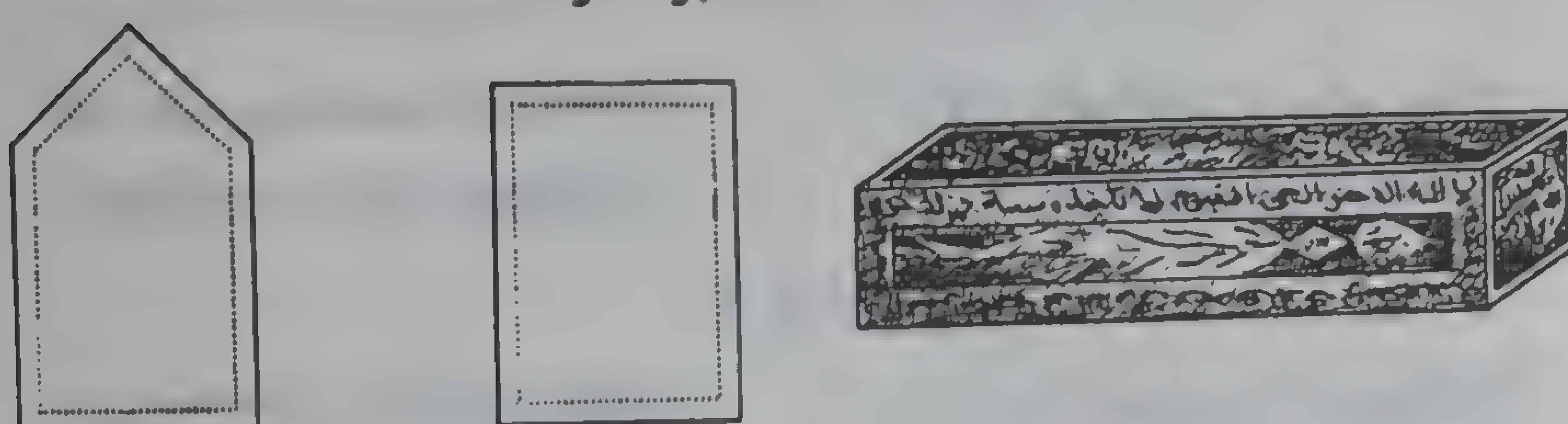
رفتی وسوختی جانم‌ازآتش فراقت
داغ تومانده بردل تا دامن قیامت[1]

۱ـ مؤلف درسال ۱۳۵۲ درطی سفرخود به شهرتربت جام، اشعارذیل‌رادرصحن حیاط جامی‌برسنگ‌گور شخصی به‌نام حاجی‌کریم سلطانی بهرامی که گویا عمردرازی کرده است مشاهده نموده:

کـریم رفت بـه سوی کـریم رحمانـی
به سن یکصد و بیست سالگی بـه مهمانی
هزار و سیصد و هشتاد و سه زهجرت بـود
بـه روز پانـزده ز ماه جمـادی الثانـی
بوقتِ رفتن خود زین جهـان همی می‌گفت :
« فنا‌پذیـر بـود آدمـی ، هوالباقـی ».

آنچه بیش ازهمه در سنگ قبور جلب توجه می کند اشکال وتصاویری است که بدست سنگتراشان پاکدل و با ذوق بر روی آنها نقش شده‌است . نقوش و تصاویر مزبور هریك از اندیشهٔ خاصی مایه‌گرفته و معرف بخشی از حیات روحانی یامادی صاحب قبر است یعنی اعتقادات و افکار و اعمال و حتی کار و شغل او را بیان می‌دارد . مثلاً مهر و تسبیح علامت زهد و تقوی و شانه علامت آراستگی و پیراستگی شخص متوفی است ، شانهٔ یکطرفه نشانهٔ مرد بودن و شانهٔ دو طرفه علامت زن بودن میّت است ، آچار و چکش نشان می‌دهد که صاحب قبر در زمان حیات خود مکانیسین یا آهنگر بوده و قیچی می‌رساند که وی شغل خیاطی داشته و برای مردم جامه دوزی می کرده‌است .

اشکال مختلف سنگ قبر درخراسان



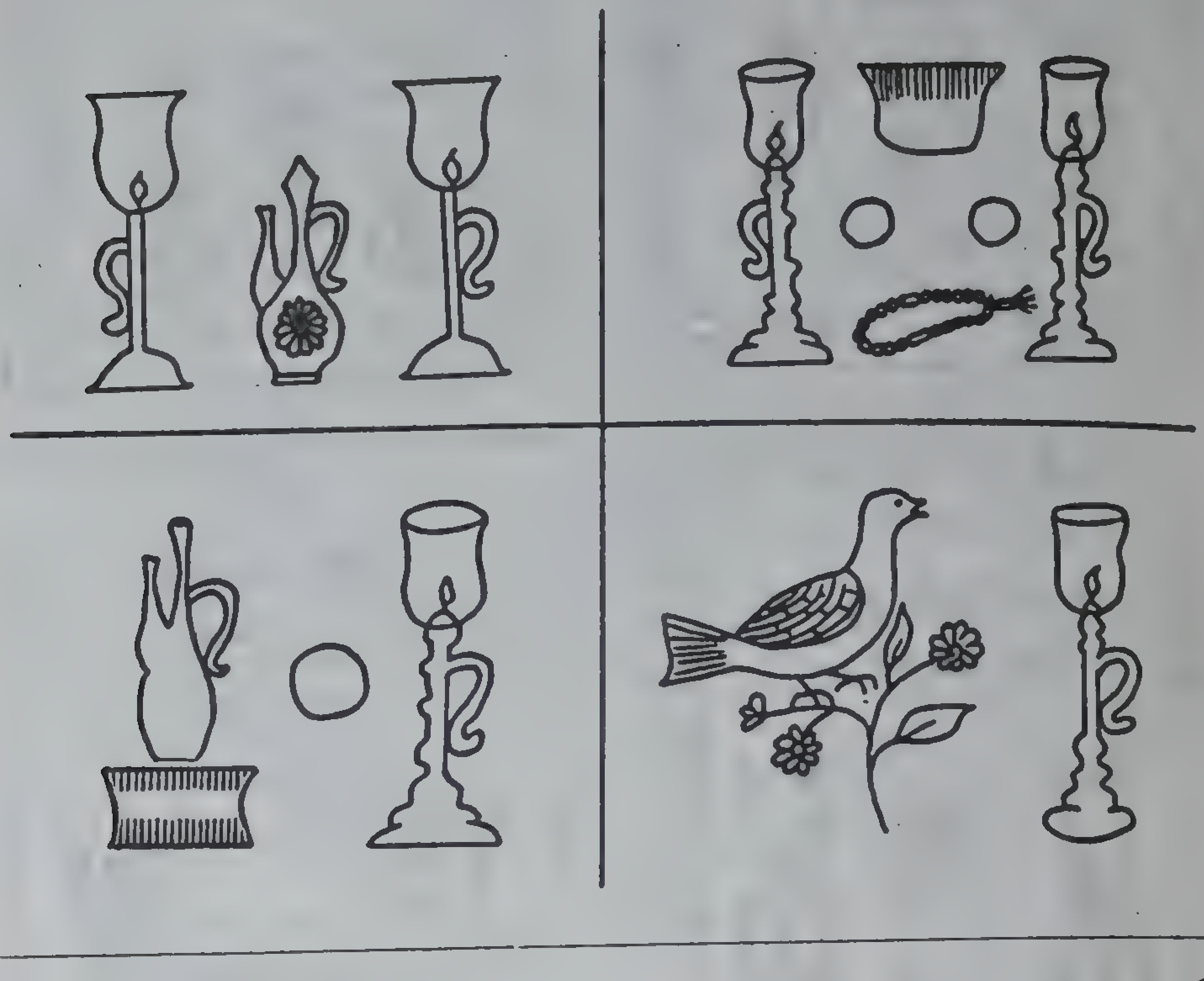
صندوقی — کتابی — محرابی

بعضی از نقوش و تصاویر نیز احساسات و آرزوهای بازماندگان میّت را به مجاز و استعاره نسبت به وی بیان می کند یعنی در حقیقت نقش خیال و آرزوی آنان برای عزیزان از دست رفتهٔ خود می‌باشد : خاندان داغدیدهٔ میّت بدست سنگتراش محل تصویر لاله‌ای برگور او نقش می کنند، تا در عالم خیال نوربه قبر وی بتابانند وظلمتی راکه در اندرون خاك و تنگنای قبر ، مرده را در برگرفته‌است از پرتو شمعِ فروزانِ درون لاله بزدایند و بدین وسیلهٔ از خوف و وحشت قبربکاهند، تصویرگلابپاش بر سنگ می کشند تا در عالم تصور و اندیشه،قبرِ عزیز خود را به بوی گلاب و عطرگل محمدی معطر سازند[1] ، بر سنگ‌گورِ جوانِ ناکامِ خانوادهٔ

۱ــ اگر چه به ظاهر تصویر یك گلابپاش نمی‌تواند هرگز بوی خوش ایجاد کند و قبر یا مشام مرده را معطر سازد ولیکن چون مردم متدین و پاکدل عقیده دارند که ←

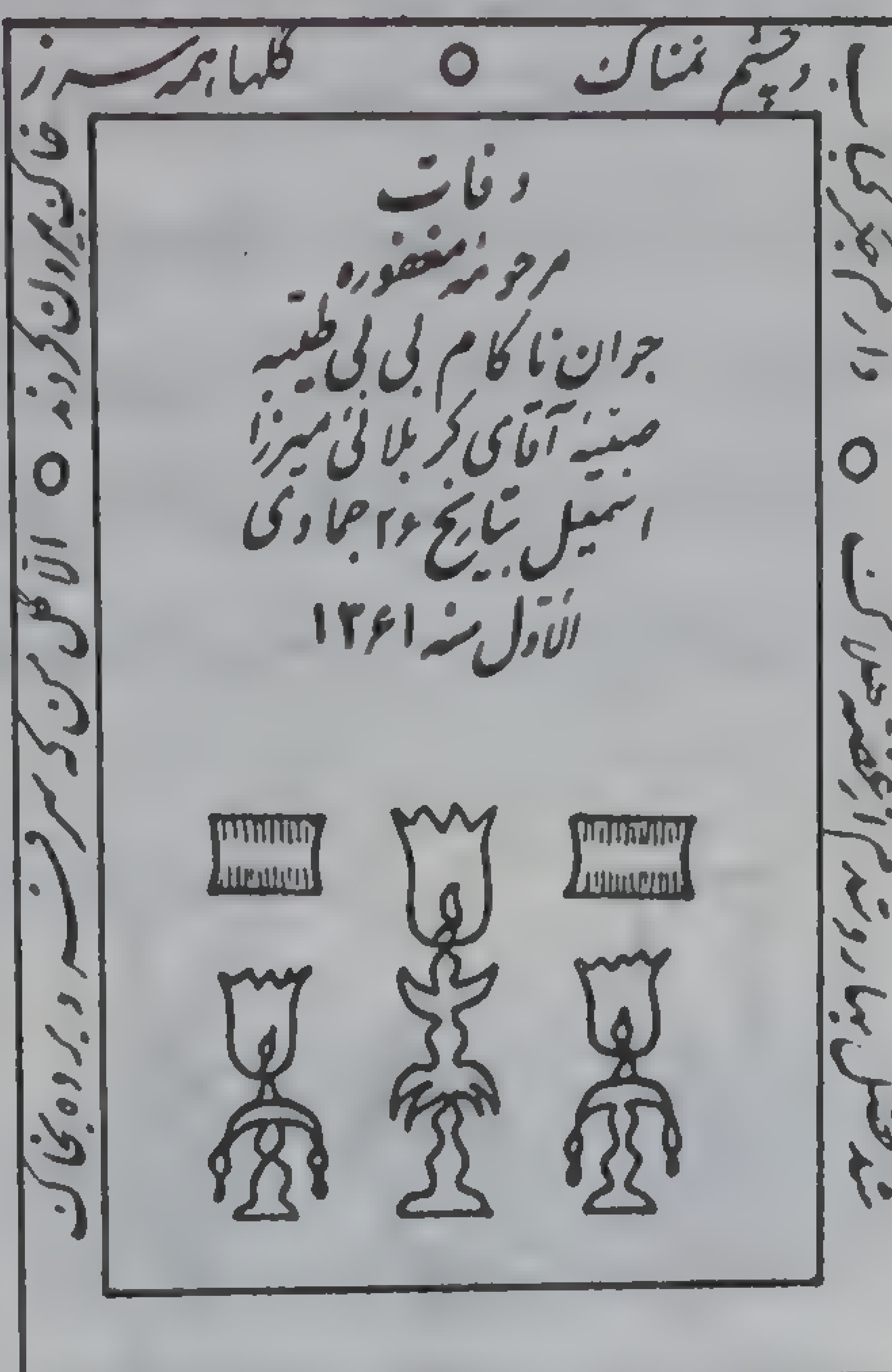
خویش شاخه‌گلی نقش می کنند و بلبلی هم درکنار آن می‌تراشند که منقار از هم گشوده و مشغول نغمه سرایی است با این نقش که باز هم تجسم یك اندیشه است می‌خواهند بگویند که بلبل خاندان آنها هنوز از باغ زندگانی گل مراد نچیده و از نخل حیات ثمر نگرفته‌است که دست اجل او را به زیر خاك تیره کشیده‌است .

اکنون برای آنکه خوانندگان از نقش و نگار سنگهای قبور در خراسان اطلاع بیشتری حاصل کنند و تصویر این نقوش بهتر در ذهن آنها مجسم شود ذیلاً چند نمونه از آنها را که از روی سنگهای گورستانهای اطراف مشهد و نیشابور و تربت حیدریه بدون هیچگونه تصرف و تغییری نقاشی شده‌است نقل می کنیم :

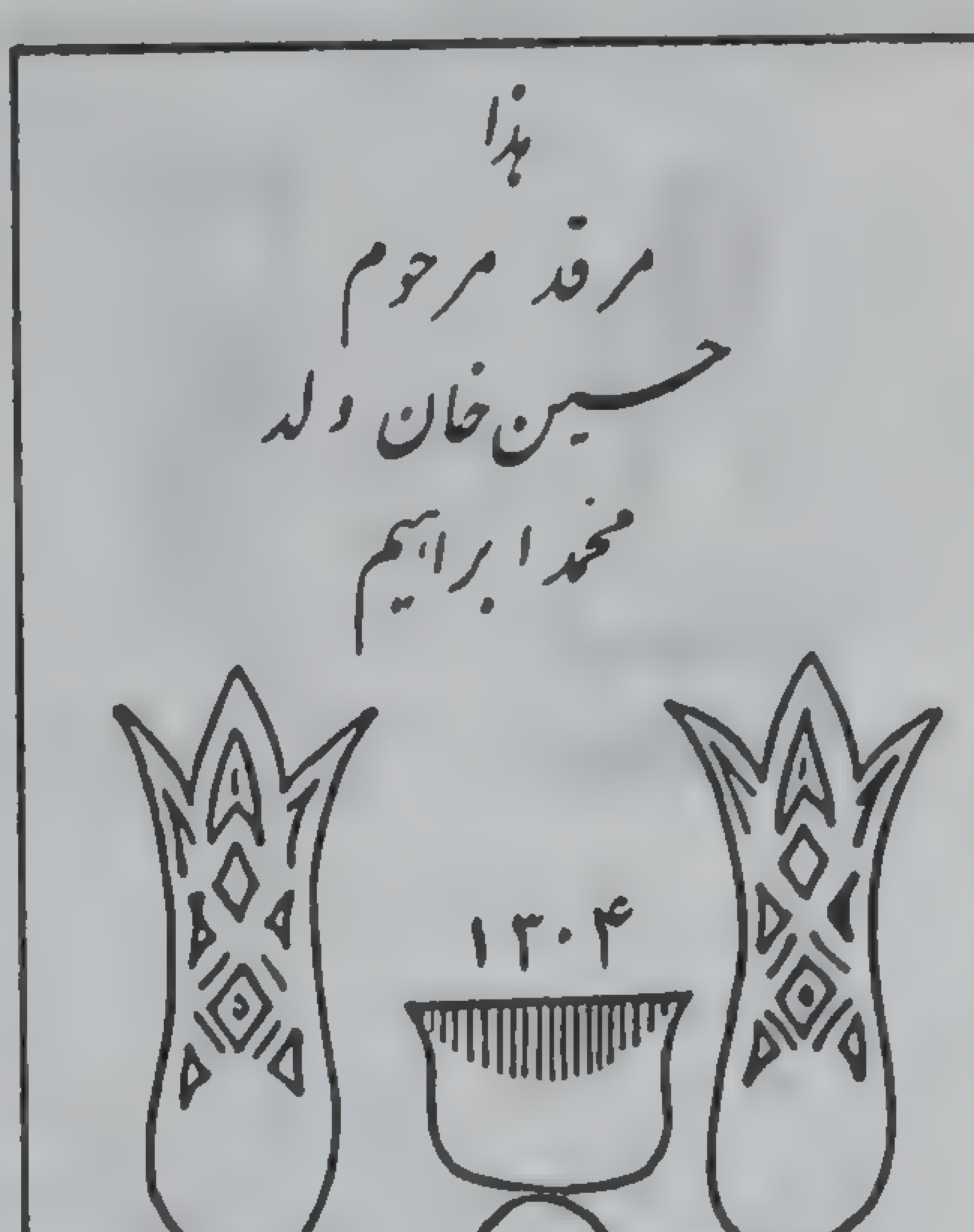


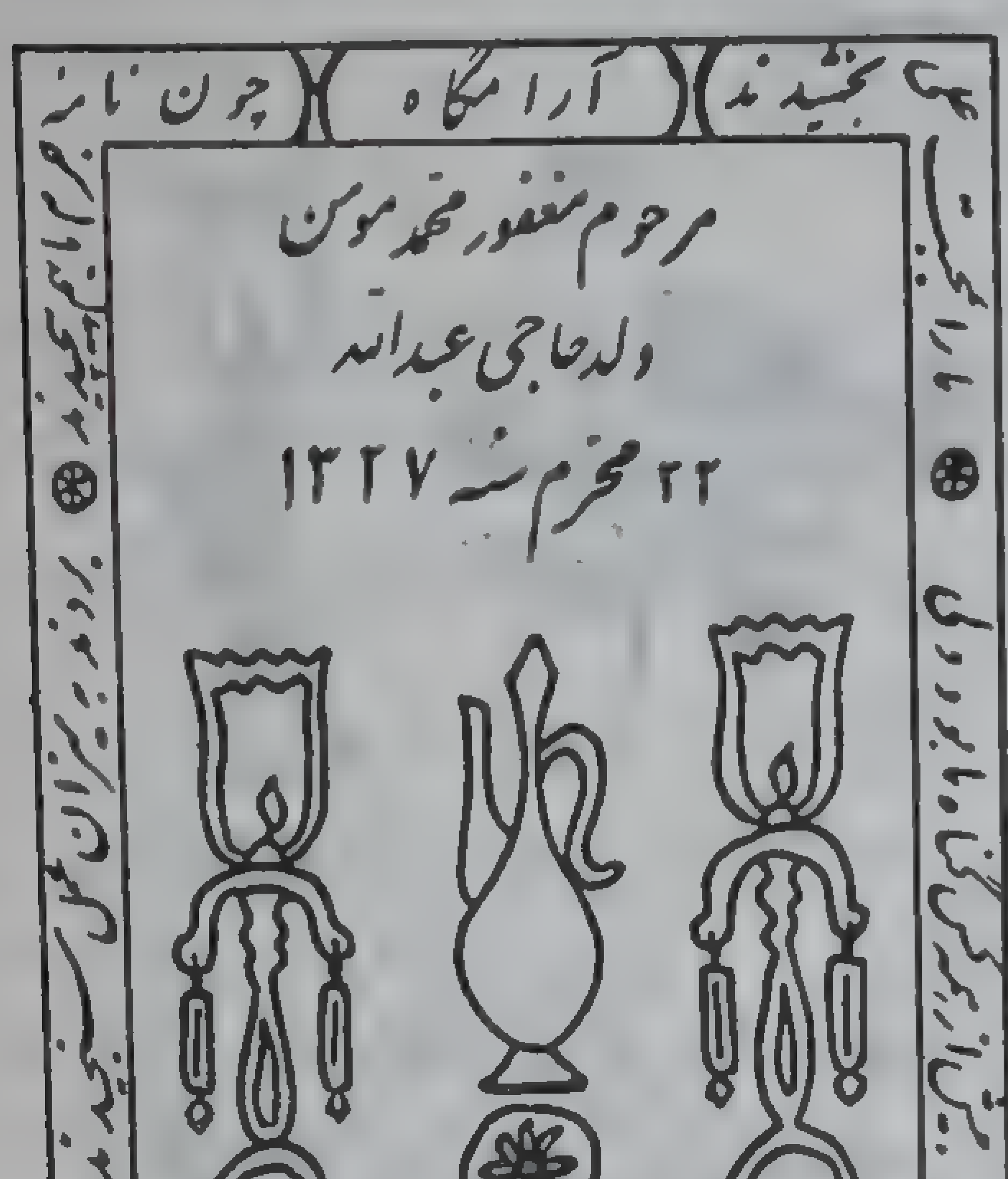
→ گل سرخ از ریختن عرق پیشانی پیغمبر اکرم (ص) برزمین سبز شده‌است (و به همین سبب هم آنرا گل محمدی می‌خوانند) گلاب در نزد آنان قدر و منزلتی بزرگ دارد و جزئی و نشانه و آیتی از وجود پاك آن حضرت است و از این رو ظرف محتوی گلاب را هم محترم می‌شمارند و نقش آنرا بر روی گور نیز مبارك می‌دانند .

چند تصویر از سنگ قبور در خراسان









عقاید متفرقه راجع به مرگ و میت

اگر کسی شب چهارشنبه بمیرد باید یك تکه از لباس او را در کنار جسدش در خاك کنند.

مادامی که جنازهٔ میّت در اطاق است اگر کسی قدم به خانهٔ میّت بگذارد باید حتماً درمراسم تشییع جنازهٔ اوهم شرکت کند وپس ازختم‌مراسم غسل وتدفین نیز به خانهٔ صاحب عزا بازگردد و یك بار کفش خود را از پا در آورد و دو باره بپوشد[۱].

زن اگردر مجلس ختم شرکت‌کند باید چادر خود را پشت و روکند وسپس به خانهٔ خویش برگردد والاّ «سنگینی» به خانهٔ خود خواهد برد و ممکن است در خاندان وی نیز مصیبتی روی کند.

در مجلس ترجیم هر کس شال و سفرهٔ عزا را پهن کند و قاب و قدح وگلدان و قهوه و قاووت در آن بگذارد در پایان مجلس نیز خودِ او باید سفره را جمع کند وگرنه بزودی یکی دیگر از افراد آن خانواده فوت خواهد‌کرد. و نیز هر کس اطاق میّت را جاروب‌کرده‌باشد تا سه روز متوالی، همو باید اطاق را جاروب کند والا طولی نخواهد‌کشید‌که یکی از خویشاوندان وی، خواهد مرد.

هرگاه‌کسی به سفر رفته باشد و خبر فوت او را برای خانواده‌اش بیاورند و لیکن بعد معلوم شود که این خبر دروغ بوده‌است، وقتی آن شخص از سفر برمی‌گردد نباید از درِ حیاط به خانه داخل شود بلکه باید از پشت بام یا از روی دیوار به خانه برود و هنگامی هم‌که قدم در حیاط گذاشت باید یك دستمال نان از بالای بام بر سر او بیندازند و بعد نان را به عنوان تصدّق به فقرا و نیازمندان بدهند.

روز هفتم وچهلم وسالِ میّت باید سرِخاکش بروند و خرما ومیوه و قاووت

۱ــ دستور غیر مستقیمی است برای آنکه وارد مجلس شوند والحمد بخوانند و برای مرده طلب آمرزش‌کنند.

روی قبرش بگذارند و قرآن بخوانند و برای او طلب آمرزش کنند. به‌عقیدهٔ بعضی در روزهفتم وچهلم بردن میوه وسایر خوراکیها (جز صدقات جاریه مانند خرما و قهوه و قاووت) بر سرِ خاك خوب نیست مگر آنکه میّت جوان باشد.

روز هفتم و چهلم که سر قبر مرده مجلس یادبود می‌گیرند روح میت از آسمان به‌زمین می‌آید و در کنارجسد قرار می‌گیرد و ازتوی قبر به عمل بازماندگان خود نگاه می‌کند اما در مجلس یادبود سال درکنار قبر می‌نشیند و به خیرات و صدقات بازماندگان خود می‌نگرد و در حقِّ آنها دعا می‌کند اما دیگر به جسد اعتنایی ندارد.

اگر میّت فقط صاحب یك فرزند باشد به‌عوضِ روز هفتم، روز ششم (یعنی یك روز جلوتر) سرخاکش می‌روند اما اگربیش از یك فرزند داشته باشد هم روز هفتم و هم روز چهلم و هم سال او را یك روز جلوترمی‌گیرند.

هرگاه روز سومِ فوتِ میّت مصادف با جمعه شود باید همسایهٔ دست راست او مقداری باقالی بپزد و از پشت بام به هریك از بازماندگان میّت یك دانه بدهد بخورند والا بزودی یکی دیگر از افراد آن خانواده فوت خواهدکرد.

هرگاه چشم زن حامله به میّت بیفتد چشم بچّه‌اش شور خواهد شد. برای آنکه چشم بچهٔ او شور نشود یك تکّه نمك روی دل مرده می‌گذارند و بعد آنرا به زن حامله می‌دهند. زن حامله باید نمك را تا روز زایمان نزد خود نگاه دارد و در همان ساعت اولی که بچّه‌اش به دنیا آمد قطعه نمك مزبور را در آب حل کندو نوزاد خود را در آن آب نمك بشوید.

حلوای مرده را هرکس در روز اول درست کرده‌باشد روز سوم نیز باید همو درست کند.

اگر درخانواده‌ای دو مصیبت به‌یکبار روی کند یعنی دو تن دریك روز بمیرند باید فوراً یك مرغ بکشند وگوشتش را به فقیر بدهند والا بزودی فرد ثالثی از آن خانواده خواهد مرد.

هرگاه در خانواده‌ای دو سه تن متوالیاً در عرض چند روز فوت کنند، می‌گویند میّت اولی کفن به دهن گرفته است باید بروند و قبر او را بشکافند و گوشهٔ کفن را که قطعاً به دندان خودگرفته‌است از دهانش خارج‌کنند.

شبهای جمعه همهٔ ارواح آزاد می شوند و هریك به خانهٔ خود می‌روند و بر لبِ دیوارِ خانه می‌نشینند و به اعمال بازماندگان خود می نگرند اگر دیدند آنها مشغول خواندن نماز و قرآن هستند و خیرات و مبرّات می کنند خوشحال می‌شوند و در حقِّ بازماندگان خود دعا می کنند وگرنه دل شکسته و افسرده خاطر می‌شوند وبر آنها نفرین میفرستند.[1]

چَزْها[2] و سوسکها ارواح سرگردانی هستند که دائماً جیرجیر می کنند و سرود غمهای خود را می‌خوانند.

اگر بر گور کسی اسفند بروید خداوند اورا آمرزیده است.

۱ــ این‌عقیده ریشه‌های بسیار کهن دارد. در کتاب صددر بُنْدَهِشْنْ چنین می خوانیم: «هربارکه روزگار پدر و مادر و فرزندان یا خویشاوندان باشد روان ایشان بیایند وبرسرای بایستندو گوش می‌دارندکه [آیا] آفرینگان ایشان گویند [یا نه] وهر گاه مَیَزْدْ (= نذر یا ولیمه) وآفرینگان (= نماز) ایشان بینند آسانی وراحت وخرمی برایشان می‌رسد وهر گاه‌که نکنند تانمازشام گوش می‌دارند وچون مَیَزْدْ و آفرینگان نکنند ایشان نومید بگردند و گویند: ای دا دار وه افزونی (= ای خدایی که نیکی را می‌افزایی)، ایشان نمی‌دانند که‌ازآن جهان بمی بایدآمدن همچون ما مینورا یَشْتْ بردن (= پرستش وعبادت کردن) وایشان را نیز بردرون (= دعا) و مَیَزْدْ وآفرینگان دیگر کسان حاجت باشد... ولیکن چون مَیَزْدِ ما نکنند وآفرینگانِ ما نگویند نیز بدان بلاکه بدیشان‌خواهد رسیدن باز نتوانیم‌داشت. این بگویندوباز جایگاه‌خویش‌شوند» (صددر نثر بُنْدَهِشْنْ، درِ نودوسه، ونیز درپنجاه ویك، فقرهٔ ۲)

۲ــ چز (čaz) = جیرجیرك، زنجره.

شب چلّه

شب چلّه نخستین شبی است که در آن مردم فصل پاییزرا پشت سر گذاشته و می‌خواهند با چهرهٔ غم‌انگیز زمستان روبرو شوند، وقتی است که میوه‌های خوش طعم و متنوع تابستان و پاییز به اتمام رسیده و جز معدودی از آنها باقی نمانده است. از این گذشته شب مزبور بلندترین شبهای سال است و در این شب نه تنها زودخفتن جایز نیست بلکه گذراندن چنین شبی بی‌تنقلات هم روانمی‌باشد، ازاین‌رو از قدیم‌ترین زمان در خانواده‌های ایرانی رسم شده‌است که در این شب اقسام میوه و تنقلات را تهیه‌کرده به خانه ببرند و دور هم جمع شوند و ضمن گفت و شنودهای خانوادگی ازهریك از اقسام مختلف میوه مختصری میل‌کنند تا هم از خواص آنها بهره‌مندگردند و هم با آنها وداع‌گویند.

خراسانیها عقیده دارندکه هر یك از میوه‌ها خواص مخصوصی دارد و هر نوع میوه‌ای راکه در شب چله بخورند خواص وفواید آن تا سال آینده‌همان‌وقت در بدن آنها خواهد ماند و آنها را از گزند بسیاری از حشرات و جانوران و حتی بعضی بیماریها هم حفظ خواهدکرد.

درمیان‌میوه‌ها، هندوانه بیش‌ازهمه‌موردتوجه عوام‌است[1] و خواص بی‌شماری برای آن ذکر می‌کنند. خراسانیهاعقیده دارندکه هندوانه«گرمیّت‌مغز» و«سوزندگی جگر» را دفع‌می‌کند، به عبارت دیگرهر کس درشب چله هندوانه بخورد«جگرش

۱ــ شاید به سبب آنکه ارزانتر از سایر میوه‌هاست.

لك برنمی‌دارد» یعنی در تابستان سال بعد گرما در او تأثیر نخواهد کرد علاوه بر آن «اگر رودهٔ او کرم داشته‌باشد، کرم روده‌اش دفع می‌شود» ، بنا به همین ملاحظات و تصورات می گویند در شب چلّه باید هندوانه خورد و پوست آنرا به پشت بام همسایه انداخت (تا اگر او استطاعت خرید هندوانه را نداشته‌باشد پوست هندوانه را بتراشد و بخورد و از خواص آن بهره‌مند گردد و او نیز به نوبهٔ خود پوست تراشیده را روی بام همسایه بیندازد .... همینطور تا بام هفتم .... تا اینکه هفت همسایه از آن پوست استفاده کند).

هر کس در شب چلّه هویج و گلابی و انار و زیتون سبز بخورد در تابستان سال بعد از گزند جانوران به‌ویژه نیش عقرب در امان خواهد بود، خصوصاً خوردن هویج بسیار مؤثر است . هر کس در این شب انگور بخورد در تابستان سال بعد حیزه (حیضه ؟)[1] نخواهد شد ، حلوا ارده بخورد به‌درد چشم مبتلا نخواهد گشت ، سیر یا ترشی‌سیز بخورد تا یکسال از درد مفاصل راحت و در امان خواهد بود ، کاسنی و کلم بخورد در تمام سال دچار خونریزی لثه و خون دماغ نخواهد شد .

خراسانیها برای مصون بودن از بیماریها و گزند حشرات گذشته از خوردن اقسام میوه اعمال دیگری هم در شب چلّه انجام می‌دهند و عقاید دیگری هم دارند که هر یك بجای خود مهم و قابل ملاحظه است .

از آن جمله می گویند هر کس در شب چلّه پیه شتر و شیرمادیان را در ظرفی بریزد و حرارت دهد تا سال دیگر در فضایی که دود پیه شتر و بخار شیرمادیان منتشر شده‌است هیچ حشره‌ای عبور نخواهد کرد .

هر کس در شب چلّه دهان خود را به‌گوش الاغی بگذارد و آهسته در گوش حیوان نجوا کند هر دردی داشته باشد به درمان خواهد رسید .

شب چلّه در شهرها و روستاهای جنوب خراسان مقداری بیخ (= چوبك) در آب ریخته با یك دسته ترکه مدت مدیدی هم می‌زنند تا کف کند و عقیده دارند که

۱ ـ جیزه (heyza) = گرمازده .

هرقدر کف چوبك بیشتر باشد محصول سال‌آینده فراوان‌ترخواهدبود و برای آنکه برکت محصول نصیب آنها هم بشود کف چوبك را جمع می کنند و مقداری شیرهٔ انگور در آن می‌ریزند و میل می کنند.

از مراسم زیبا و پسندیدهٔ این شب فرستادن خوانچهٔ میوه‌است از طرف داماد برای عروس. چنانکه در فصل ازدواج و عروسی بیان شد در این شب از طرف خانوادهٔ داماد خوانچه‌ای پر از میوه با هدیه‌ای مناسب از قبیل یك قواره پارچهٔ پیراهنی یا دستبند وگردن بند برای عروس فرستاده می‌شود. در این خوانچه لااقل هفت رنگ میوه (انار و انگور و پرتقال و خربزه و سیب وگلابی و هندوانه) می‌گذارند و میوه‌ها را با پرهاي بلند رنگین معروف به «پر مرغ عدن» می‌آرایند[1] و بوسیلهٔ «طبق‌کش» به خانهٔ عروس می‌فرستند.

در روستای «اخلومد»[2] رسم است که در شب چلّه مردان ده به صحرا و کوهستان می‌روند وچند پشته بوتهٔ صحرایی بنام «کُله»[3] جمع آوری می کنندو به ده می‌آورند، سپس هریك از آنها یك یا چند بوته را برسرطناب یا زنجیری می‌بندد و سرشب آنرا به پشت بام خانهٔ خود می‌برد و آتش می‌زند و سردیگر طناب یا زنجیر را درست گرفته دور سرِ خود می‌چرخاند و این شعر را می‌خواند:

اُرُقْ وَمُرُقْ، بند چَرُقْ	(= آرُق ومارُق، بندچارُق)[4]
صبا مُرُمْ پَیَ سَمَرُقْ	(= فردا می‌روم به‌جستجوی سماروغ)[5]
خربشنو، گو بشنو!	(= خربشو، گاو بشنوا)
امسال سال نومَهْ	(= امسال، سالی ممتاز وبالنده است)
زمستونِش به همه کومَه!	(= زمستانش به‌کام همه است)

۱ــ رك: بخش ازدواج وعروسی.

۲ــ Axlumad = دهی واقع در۶۵ کیلومتری شمال مشهد.

۳ــ Kola = نوعی بوتهٔ صحرایی شبیه به‌گون.

۴ــ چارق (čarog) = نوعی کفش چرمی که بند وتسمه‌های بلند دارد وبندهای آنرا دورساق پا می‌پیچند

۵ــ سماروغ (samâruq) = قارچ

بخش سوّم

طبّ عوام

طب عوام

مردم عامی خراسان خصوصاً طبقهٔ ده‌نشین و بی‌سواد با طب جدید چندان آشنایی ندارند یعنی هنوز چنانکه باید مزایای آنرا درك نکرده‌اند. علت این امر یکی این است که به عقاید و رسوم قدیم و عادات و روش اجداد خود سخت پای‌بند هستند و گمان می‌برند که چیزی بهتر و منطقی‌تر از آن در عالم وجود ندارد. دیگر آنکه ضعف بنیهٔ مالی واقتصادی به آنها اجازه نمی‌دهد که به اطباء جدید مراجعه کنند یا به قول خودشان گُردهٔ[1] این کار را ندارند ازاین رو هر وقت مریض می‌شوند به مردان و زنان کهنسال محل خود که علم طب را از پدران خویش و کتب قدیم آموخته ویا به تجربه وممارست به خواص گیاهان صحرایی و کوهستانی پی برده‌اند مراجعه می کنند.

از سوی دیگر عده‌ای شیّاد و حقه باز به نام رمال و دعا نویس و جن‌گیر از سادگی و زود باوری و جهل آنان استفاده کرده با تمهیدات مختلف، آنان را می فریبند و گول می‌زنند و نمی‌گذارند به اطباء جدید مراجعه کنند و بهر حیله‌ای در دل آنها راه پیدا می کنند و چنین می‌نمایند که از اسرار نهان و آشکار باخبرند و بنابراین مردم عامی ساده دل به آنها روی می‌آورند و چارهٔ درد خود را از آنها می‌جویند.

۱ـ دل و جرأت.

بحث در این موضوع بسیار طولانی است و برای اینکه خوانندگان تاحدی به روش درمان و کم و کیف معالجات عامیانه و نیز داروهایی که درطب عوام در خراسان تجویز می‌شود اطلاع حاصل کنند و نمونه‌ای در دست داشته باشند به ذکر پاره‌ای از آنها می‌پردازیم.

آبله :

به عقیدهٔ خراسانیها آبله خون حیض است که بچه در شکم مادرش خورده است و باید روزی از بدن او بیرون بیاید. برای معالجهٔ طفل مبتلا به آبله قبل از هرچیز باید او را از چشم شخص جُنُب دور نگاه داشت زیرا اگرچشم آدم جُنُب به‌بچه بیفتد مرض بچه سنگین می‌شود و می‌میرد و اگرهم نمیرد قطعاً کورخواهدشد.

اگر اتفاقاً چشم آدم جنب به بچهٔ آبله دار بیفتد برای دفع بلا فوراً پارچهٔ تمیزی روی سر بچه می‌اندازند و او را رو به قبله زیر ناودان می‌نشانند و سه بار آب از روی‌سرش رد می کنند پس‌از آن چند دانه پشکل ماده الاغ درمنقلی ازآتش می‌ریزند و منقل را دور سربچه می چرخانند بعد هم چشم او را می‌بندند و مُهر پنج تن روی پلکهایش می‌زنند.

برای معالجهٔ مرض آبله نیز مقداری تاج‌خروس و تاجریزی و عنّاب و سکنگور وسپستان با اندکی‌عنبرنصارا دم می کنند وشیرهٔ آنرا درحلق‌بچه می‌ریزند.

آکِلَهْ (=خوره ، جذام):

برای معالجهٔ مرض آکله شاخ‌گوزن یا استخوان سوخته را می‌سایند و با گُلِ انار پارسی و برگ درخت عنّاب و موی سوخته وگل ارمنی و کدوی سوخته و شیرهٔ صبر زرد مخلوط می کنند و بر موضع جراحت می‌گذارند. یا آنکه حنا و روغن کهنه را مخلوط می کنند و روی زخم می‌مالند.

اسهال :

برای معالجهٔ اسهال به یکی از طرق زیر عمل می کنند :

۱- خراسانیها به اسهال «شکم روش» می‌گویند.

۱ ـ ریشهٔ کاکتو (= کاکوتی) و نعنا یا پونهٔ صحرایی را دم می کنند و می خورند .

۲ ـ مغز قلم آهو را خام‌خام می کوبند و با آش آبغوره میل می کنند .

۳ ـ اندکی نمك سائیده را در کاغذ سیگار می‌پیچند و با آن مقداری کبسول می سازند و روزی سه یا چهار دانه از آن می خورند .

٤ـ اگر اسهال شدیدباشد قدری‌سوختهٔ تریاك‌بازردهٔ تخم‌مرغ مخلوط‌می کنند و به مریض می خورانند .

اسهال بچه را هم به یکی از طرق زیر معالجه می کنند :

۱ ـ هستهٔ انار را می کوبند و شیرهٔ آنرا در آش می‌ریزند مقداری مغز بادام پوست کرده و کوفته نیز بجای روغن در آش می ریزند و آش را به‌بچه می دهند .

۲ ـ قدری «کِنوچه»[1] تَفْ می دهند و با نبات در هاون می کوبند و به بچه می دهند .

۳ ـ ریحان را با «قوروت»[2] می‌سایند و به‌بچه‌می دهند یك تکّه «قوروت» هم زیر آتش برشته می کنند و دست بچه می دهند بمکد .

اگزمای صورت اطفال (= رِشکا) :

خراسانیها معتقدند که اگر مادری هنگام شیردادن به طفل خود «جوش بکند» بچه‌اش مبتلا به رِشکا می‌شود . برای معالجهٔ طفل به یکی از دو طریق زیر عمل می کنند :

۱ ـ « عنبر نصارا » را دود می کنند و کاسهٔ سفالینی وارونه بالای آن نگاه می‌دارند همینکه جدار داخلی‌کاسه زرد شد با پنبه، زردی آنرا جمع می کنند و به صورت بچه می‌مالند .

۱ـ کنوچه (Kenovča) = تخم‌گیاهی به همین نام به رنگ خاکی دارای طعمی تلخ واز ارزن قدری درشت‌تر (رك : بخش امثال و لغات)

۲ـ قوروت (qurut) = کشك .

۲ ـ « مرده سنگ نقره »[1] را در آتش می گذارند بمحض آنکه سرخ شد آنرا در عرق بید می‌اندازند ، چند لحظه بعد سنگ را بیرون می‌آورند و می کوبند و از پارچهٔ بسیارنازکی رد می کنند وپودر حاصل را روی صورت کودک می‌مالند .

بادگوش :

اگر گوش کسی باد بگیرد و سنگین بشود قدری زعفران با اندکی روغن خام مخلوط می کنند و درگوشش می چکانند . اگر بر طرف نشد زَهرهٔ بز[2] را در چنگ خود می فشارند و چند قطره از آب آن در گوش می ریزند سپس قدری « اُسْتاقُدّوس »[3] دم می کنند و می خورند .

بادِگُرده (= تورم کلیه) :

برای معالجهٔ دردکلیه یا بادِگُرده مدت هفت تا ده روز ازشیافی که درمعالجهٔ بواسیر بیان شده‌است استفاده می کنند[4] و در این مدّت هر روز صبح قدری خاکشیر در آب ریخته می‌خورند گاهی بجای خاکشیر هر روز پنج یا ده سیر شیرگاو با گزانگبین‌علفی می‌جوشانند و ناشتا می‌خورند .

بادِ نزله :

برای معالجهٔ بادِ نزله دو نخ به دو رنگ مختلف بر می‌دارند وبهم می‌تابند و با آن قدِّ بیمار را « از زیر شست پا تا فرق سر » اندازه می‌گیرند بعد نخ را به همان اندازه قطع می کنند و هفت بار سورهٔ انّا انزلناه را می خوانند و بر آن می‌دمند و در هر نوبت یک‌گره به نخ می‌زنند . پس از انجام این عملیات « نخ دو لای هفت‌گره » را در پارچه یا کاغذی می پیچند و از گردن مریض می آویزند و معتقدند که باد نزله ازوجود مریض محوخواهدشد ودیگر به سراغ اونخواهدآمد .

بالوک : رک : زگیل .

بچهٔ شاشو : رک : شب شاشی .

۱ـ مقصود مردارسنگ نقره‌است .
۲ـ مقصود طحال یا سپرز بز است.
۳ ـ اسطوخودوس ، استوقدوس
۴ـ رک : بواسیر (در همین فصل)

بچهٔ عوضی :

هرگاه نوزادی در چند هفتهٔ اول تولد (خصوصاً در ده روز اول) بسیار نحیف و لاغر و پریده رنگ و شبیه به‌محتضرین باشد[۱] می گویند بچهٔ عوضی است یعنی جنیان او را با همزادش عوض کرده‌اند. برای "چاق‌کردن" یا معالجهٔ او مقداری خاك از سر سه راهی برمی‌دارند و مشتی اسفند روی آن می‌ریزند و می سوزانند سپس با خاکستر اسفند وخاك کوچه مقداری گل درست می کنند و با آن در وسط پیشانی نوزاد خال می گذارند و اندکی از آن گل نیز به رگهای گردن وشانهٔ کودك می‌مالند. پس از فراغت از این کار درگوشهٔ مستراح اجاقی برپا می‌سازند ودیگی روی آن می‌گذارند و زیر دیگ رابا جاروی مستراح آتش می کنند. همینکه دیگ « بفهمی نفهمی » گرم شد بچه را برهنه کرده درآن می‌گذارند و یکی دوبار در کف دیگ می‌غلتانند[۲] بعد اورابه سرعت از دیگ خارج می‌سازند و به حیاط می‌برند. درآنجا ابتدا از زیر پای هفت دخترنابالغ و سپس ازلای بند چرمی یك تفنگ رد می کنند.

در اثنای این عملیات بُزی سر می‌بُرّند و پوست او را «غِلِفتی» در می‌آورند و بچه را در لای پوست گرم حیوان می‌پیچند و ازآنجا در دیگی که محتویٰ برنج نیم پخته وگرم است می‌گذارند[۳]. یك ربع بعد او را از درون برنجها درمی‌آورند و شستشو می دهند و لباس می‌پوشانند و در زیر پستان مادر می‌گذارند ومعتقدند که اگر بچه پستان‌گرفت و شیرخورد بزودی « چاق » وتندرست خواهد شد اما اگرشیر نخورد فوراً چند مو از سر او می‌کنند و یکی دو موضع از بدنش را هم[۴] تیغ می‌زنند و معتقدندکه در این حال اگر بچه اَجیر[۵] شد و از بدنش هم خون بیرون آمد صحّت خواهد یافت وگرنه بزودی خواهد مرد[۶].

۱ــ حالت Atrepsie (به‌زبان فرانسه) ۲ــ این عمل را به اصطلاح خراسانی تف دادن بچه می گویند. ۳ــ رك : آخر فصل آبستنی و زایمان (عقاید و احکام متفرقه راجع به نوزاد). ۴ــ مثلاً پیشانی و پشت او را. ۵ــ اژیر، هوشیار.

۶ ــ معالجهٔ نوزاد با این روش بی‌شك از عجیب‌ترین اعمال است. بطوریکه نویسنده ←

بچهٔ یك مُهره :

هرگاه بچه‌ای یك یا چند مُهره از ستون فقراتش کم باشد می‌گویندآن بچه یك مُهره است در نظر عوام بچه های یك مُهره اصولاً چاق و لمس هستند و چنان می‌نمایدکه ابداً استخوان ندارند.هرکس زودتر از دیگران بچهٔ یك مُهره را بشناسد (یعنی متوجه شودکه یك مُهره است) باید فوراً برود و موضوع را آهسته درگوش الاغی بگوید والاّ بچه خواهد مرد و اگر الاغ پیدا نکرد باید انگشت خنصر بچه را بگیرد و به طرف کف دست او خم کند و آنقدر بفشاردکه بند اول آن بشکند .

← اطلاع یافته‌است در دهات اطراف تهران برای معالجهٔ بچهٔ عوضی ابتدا بچه را بزك می‌کنند و سرش راسه مرتبه درسوراخ مستراح فرومی‌برند بعد بچه رادرگوشهٔ مستراح می‌نشانند و دو شمع یکی در طرف راست و یکی در طرف چپ او روشن می‌کنند و خطاب به بچه می‌گویند : « اَتَكْ وِمَتَكْ توتَكْ چِه ، شمع رنگ‌پالون‌چه ، میخ ملخ شاهزاده ، تپ توپ کناره ! » در همین وقت یکی از ساکنان خانه از چهارگوشهٔ حوض چهار قاشق آب برمی دارد و درکاسه ای می‌ریزد بعدهفت عدد چفت یا زنجیرِ در توی‌کاسه می‌اندازد ؛ پس از آن یك شانهٔ چوبی را هفت بار در آن آب فرو می‌برد و دستور می‌دهد بچه را ازمستراح بیرون بیاورند وقتی بچه را آوردند دو تن از زنان حاضرپارچه‌ای روی سر بچه می گیرند، زن اولی‌کاسهٔ آبی را که در آن زنجیر و شانه را غسل داده‌است برمی‌دارد و از بالای پارچه روی‌سر بچه می‌ریزد . پس از ختم این عملیات بچه را به حمام می‌برند و درآنجا با جام چهل‌کلید یا کاسهٔ برنجی‌که هفت «آیة الکرسی» و هفت «چهارقُل» وهفت «وإن یکاد» و یك «نادعلی» روی آن حك شده‌است هفت مرتبه آب روی سر بچه می‌ریزند . در همین حین می‌روند از یك عطار رو به قبله مقداری وشای کارگشا می‌خرند . به این طریق‌که ده شاهی یا یك ریال در دستمالی می‌پیچند و به عطار می‌دهند و می گویند « این ده شاهی را و شابده وشای کارگشابده».

و شارا از عطارمی‌گیرند وبا اندکی خاك‌که از سرچهار راه وپاشنهٔ درحیاط جمع کرده‌اند مخلوط می‌کنند ودر سر بینهٔ حمام می‌سوزانند و دود آنرا به بدن بچه می‌دهند .

بریدگی :

اگر عضوی از اعضای بدن بوسیلهٔ کارد یا قیچی بریده شود برای معالجهٔ زخم و التیام جراحت فوراً روی موضع بریدگی ادرار می‌کنند و سپس اندکی تار عنکبوت بالای آن می‌گذارند. یا آنکه قدری آهك با خاکستر مخلوط می‌کنند و روی محل بریدگی می‌گذارند تا خونش بند بیاید آنگاه اندکی پشم یا یك تکه پارچهٔ آبی‌رنگ[1] را می‌سوزانند و روی زخم می‌گذارند.

اگر محل بریدگی چرك کرده باشد قدری «خمیر قند» درست می‌کنند و روی آن می‌گذارند.

بواسیر :

برای معالجهٔ بواسیر یك قطعه کوهان شتر را با چند عدد کلاه بادمجان و مقداری خاکشیر در آتش می‌ریزند و دود آنرا به نشیمن خود می‌دهند. یا آنکه دو سیر دنبهٔ گوسفند و یك سیر تره را روی سنگ پادزهر[2] مالش می‌دهند و بیست و چهار ساعت همانجا می‌گذارند بماند. روز بعد مخلوط دنبه و تره را از روی سنگ برمی‌دارند و به موضع بواسیر می‌مالند و مقداری کوهان شتر و چند «کلاه‌بادمجان» هم می‌خورند.

در موردی که بواسیر هنوز «به خون نیامده‌باشد» هندوانهٔ ابوجهل[3] را خشك می‌کنند و می‌سوزانند و خاکستر آنرا بر موضع بواسیر می‌گذارند. هرگاه بعد از استعمال خاکستر مزبور بواسیر معالجه نشد و «به خون افتاد» چند عدد زالو را در روغن کرچك سرخ می‌کنند و زالو های سرخ شده را روی قطعه سنگ مرطوبی می‌سایند و روی یك تکه پنبه می‌گذارند و «استعمال می‌کنند».

۱ـ پارچهٔ آبی رنگ از آن جهت بکارمی‌برندکه با مایع خُم‌صباغها همرنگ است و به‌عقیدهٔ عوام «خنك» می‌باشد. ۲ـ معروف به سنگ زهرکش که در طب قدیم بعنوان تسکین دهندهٔ درد استعمال می‌شده‌است. ۳ـ میوه‌ای شبیه به هندوانه اما کوچکتر که بسیار تلخ است.

اگر بواسیر به هیچیك از دو طریق فوق علاج نشد مقداری کراویه در آب می‌ریزند و درگوشه‌ای می‌گذارند تا خوب خیس بخورد و « پرورده » شود آنگاه مقداری هندوانهٔ نارس[1] و اندکی زهرهٔ گاو را در ظرف دیگری ریخته له می‌کنند سپس مقداری انزروت و ترنجبین و شکرسرخ و قراقوروت و آلو و انجیر و « دل نمك[2] » و مُلكِ‌باد[3] و شیرخشت و گزانگبین‌علفی و گل خبازی و قُرمبات[4] و سُرمبات نیز جداگانه با هفت دانهٔ تلخ[5] در هاونی می‌کوبند و اندکی کوهان شتر و کمی « روغن منداب[6] » و مختصری روغن بادام هم به آن می‌افزایند و مخلوط بدست آمده را با کراویهٔ پرورده و زهرهٔ گاو و هندوانهٔ نارس که قبلاً آماده کرده‌اند به‌هم می‌آمیزند و از آن چهل عدد « شاف » (= شیاف) می‌سازند و معتقدند که اگر «مریض بواسیری» مدت چهل شب هرشب یك عدد از این شیافها را «استعمال» کند و به شانهٔ چپ بخوابد بواسیر او معالجه خواهد شد .

بوی دهان :

برای برطرف کردن بوی دهان شب قبل از خوابیدن قدری فوفل و گُل انار پارسی در هاونی می‌کوبند و اندکی « تباشیر قلم » نیز به آن می‌افزایند و روی لثه‌ها و دندانها می‌مالند و عقیده دارند که به این طریق هم دندانها قرص و محکم می‌شود وهم « بخار دهن » ازبین می‌رود .

اگر بوی دهان از معده باشد یعنی نفس شخص بد بو باشد هشت مثقال پیاز بیابانی[7] را ورقه ورقه می‌کنند و در سرکه می‌جوشانند بعد درآفتاب خشك می‌کنند و می‌کوبند و روزی « دوسه نخود » از آن می‌خورند .

۱ـ یا به قول خراسانیها «هندونه کور» (hendevana kevar)   ۲ـ نمك ترکی .

۳ـ مُلك ارزق .   ۴ـ قرنباد ، زیرهٔ سیاه ، زیرهٔ رومی .   ۵ـ هستهٔ هلو ، هستهٔ آلبالو ، هستهٔ آلو ، هستهٔ گوجه ، هستهٔ شلیل ، هستهٔ بادام تلخ ، هستهٔ زردآلو انك .

۶ـ روغن‌گیاهی به‌همین نام‌که دانه‌های ریز و سیاه دارد .

۷ـ پیاز صحرایی، پیاز کوهی .

پچوخ Pečux (= دُمل) :

برای معالجهٔ پچوخ یا دُمل ابتدا شیرهٔ صبرزرد و تریاك را با هم مخلوط می‌کنند و روی دمل می‌گذارند تا دمل کرخ شود و « از درد بیفتد» سپس خمیری از آرد گندم و قند و شیر دختر[۱] درست می‌کنند و روی دمل می‌گذارند تا «سرواکند» و فساد آن بیرون بیاید .

گاهی بجای آرد گندم و قند ، یك عدد زردهٔ تخم‌مرغ روی قطعه کرباسی که سوراخ کوچکی داشته باشد می‌مالند و روی دمل می‌گذارند بطوریکه نوك دمل از سوراخ کرباس بیرون بماند یا آنکه برگ گُل‌لاله‌عباسی و گل‌همیشه‌بهار را سوراخ کرده روی زخم می‌گذارند .

اگر دمل فساد کرده باشد شنجرف و انزروت و سفیداب قلع و مرده‌سنگ (= مردارسنگ) و پرسیاوشان را با هم مخلوط کرده می‌کوبند و از آنها مرهمی می‌سازند و روی دمل می‌گذارند .

پشه (دفع پشه) :

برای دفع پشه از حدود خانه و حیاط پشکل ماده‌الاغ دود می‌کنند . اگر بخواهند پشه در اطراف ننوی بچه پرواز نکند و آزاری به او نرساند چند شاخه « نازبو » (= ریحان) در ننوی بچه می‌گذارند .

پوده (= تُخامه) :

معالجهٔ پوده یا تخامه عیناً مانند معالجهٔ ترشاست (رك : ترشا) .

پیلهٔ دندان :

برای معالجهٔ پیلهٔ دندان ابتدا قدری «سرشك»[۲] درماهی‌تابه سرخ می‌کنند وروی دندان می‌گذارند تا « کُفت »[۳] آنرا بر چیند بعد اندکی فوفل و «سعد کوفی»[۴] را با

۱ـ شیر مادری که دختر شیرخوار و «قنداقی» داشته باشد .

۲ـ سرشك (sereŝK) = سریش .

۳ـ کفت (koft) = کوفتگی درد .

۴ـ سعد کوفی = ریشهٔ گیاهی خوشبو که آنرا مشك زمینی هم می‌خوانند .

قدری سماق و برگ گل سرخ می کوبند و پای دندان می‌ریزند یا آنکه چند دانه باقلا با قدری «گل‌ِ رختشویی» روی سنگ می‌سایند و روی دندان می‌گذارند.

تب و نوبه (= مالاریا):

برای دفع تب و نوبه یا تب «سَغْیَكْ»[۱] مقارن سحر، هنگامی که خروس و سگ و الاغ بانگ برمی‌دارند و هم‌آواز می‌شوند نخی به دست می‌گیرند و به تعداد بانگی که از سه حیوان مزبور بر می‌آید نخ را گره می‌زنند و در ضمن گره زدن می‌گویند: «بستم نوبهٔ فلانی[۲] را به بانگ خروس و کُوّ[۳] سگ و عَرِّ خر!» یا آنکه سه عدد بادام می‌برند نزد «یك نفر عالِم که دم نوبه بستن داشته باشد». آن عالم دعایی[۴] بر بادامها می‌خواند[۵] و به صاحب مریض می‌دهد. شخص اخیر نیز بادامها را به خانه می‌برد و مدت سه روز هرروز یك بادام به مریض می‌خوراند اگر نفس آن عالِم «گیرا» باشد مریض شفا خواهد یافت.

یا آنکه به نیّت شفای بیمار به کوچه می‌روند و سر سه راهی یا چهار راهی منتظر می‌ایستند تا اسب یاقاطر یا الاغی که سه نفر بر آن سوار باشند از آنجا عبور کند. آنوقت جلو می‌روند و خطاب به سه سوار می‌گویند: «آهای سه پشته سوار، برای تب سعیك چی خوبه؟» هرچه سواران گفتند همان دوای درد بیمار خواهد بود.

معالجهٔ تب و نوبه از طریق خوراندن گیاهان دارویی به مریض نیز مرسوم است و بدین طریق انجام می‌گیرد که پوست بید و تخم‌کاسنی و ریشهٔ گنه‌گنه را در کاسه‌ای که محتوی عرق بید باشد می‌ریزند و شب کاسه را در حیاط می‌گذارند تا «نور ستاره به آن بخورد و خاصیت پیدا کند»[۶]. صبح محتوی کاسه را در پارچهٔ

۱- تب «سه یك». ۲- بجای کلمهٔ «فلانی» نام مریض را بر زبان می‌آورند.
۳- کو (kov) = صدای سگ، عوعو، پارس. ۴- برای اطلاع از متن این دعا رجوع کنید به: «منهاج‌العارفین، چاپ سنگی طبع تهران ۱۲۶۶، مقصد هشتم باب اول: ادعیهٔ اوجاع و اسقام». ۵- گاهی بجای بادام یك قطعه نان روغنی خشك یا نان دو الکه انتخاب می‌کنند. ۶- به عقیدهٔ عوام نورستارگان خاصیت دارد یعنی در←

نازکی می‌ریزند و شیرهٔ آنرا می‌کشند و به مریض می‌دهند.

تُخامه (= پوده) : رك : «پوده» و «تُرشا»

ترشا :

برای رفع ترشا دو مثقال برگ گل‌سرخ و یك مثقال گشنیز و یك مثقال زیرهٔ سیاه و یك مثقال زیرهٔ سبز و دو مثقال تباشیر و هشت نخود تُخم‌خیار را در سرکه می‌پرورانند و سحر ناشتا می‌خورند، یا آنکه مقداری کراویه و قدری خوردانه و کمی بادیون و مختصری زیره و اندکی سیاه دانه را با سرکهٔ توت مخلوط کرده در کوزه‌ای می‌ریزند سپس قدری ترهٔ خردکرده با یك مثقال نعنا و یك مثقال گلپر و سه دانه فلفل هندی و کمی نمك و قدری ترب یا کلم رنده شده نیز در کوزه می‌ریزند و محتویات آنرا خوب هم می‌زنند چند ساعت بعد شربت آنرا جدا می‌کنند و هرشب هنگام صرف غذا یك قاشق از آن می‌خورند و عقیده دارند که شربت مزبور هم دافع ترشاست و هم اشتها را افزایش می‌دهد.

تَرَك پاشنهٔ پا :

به عقیدهٔ عوام نه تنها پای برهنه رفتن موجب می‌شود که پاشنه پا ترك بخورد بلکه درد مفاصل (= روماتیسم) نیزگاهی سبب پیدایش آن می‌گردد. برای معالجهٔ ترك پا اندکی پیه داغ می‌کنند و بر موضع ترکها می‌مالند روز بعد هم به حمام می‌روند و کف پای خود را حنا می‌بندند. یا آنکه مقداری عدس در سرکه می‌جوشانند و مایع جوشیده را روی ترکها می‌مالند.

تَرَك لب :

برای معالجهٔ ترك لبها سه روز متوالی قبل از صرف صبحانه گودی ناف را با پیه یا روغن چرب می‌کنند.

←اجسام و ابدان تأثیر نیکو می‌کند و خواص مفیدی به‌آنها می‌بخشد، خصوصاً نور مشتری (رك : «نفائس‌الفنون»، مقالهٔ چهارم و «عجایب المخلوقات»، مقالهٔ اول).

تریاك خوردگی :

برای مداوای شخص تریاك خورده مقدار زیادی ماست و شیر و یا مخلوطی از آب پیاز و ادرار به وی می‌خورانند و بعد او را در «کِشکِلَتو»[1] می‌گذارند و به سرعت می‌چرخانند اگر این طرز معالجه مؤثر واقع نشد قدری مدفوع انسانی به خورد او می‌دهند .

تورّم پوست سر :

هرگاه پوست سر یا جمجمهٔ کسی بر اثر اصابت به نقطه‌ای[2] قُر شود[3] فوراً مقداری ادرار در پیاله‌ای می‌ریزند و روی آتش می‌جوشانند بعد یك سفیدهٔ تخم مرغ باandکی زمه در پیاله می‌اندازند . همینکه سفیدهٔ تخم مرغ «نیم بند» شد پیاله را از روی آتش بر می‌دارند و پیشاب جوشیده را روی ورم سر می‌مالند .

جوش زدگی (= اِعراض) :

هرگاه کسی براثر ترس ناگهانی یا بسبب عصبانیت شدید جوش بزند و به اصطلاح «اعراض کند» شاه رگهای زیر شانهٔ او راکه به رگ قولنج یا رگ هول معروفند از پشت سرگرفته چند دقیقه می‌مالند .

چراغ توتو (= کرمك) :

در خراسان مرض کرمك را چراغ‌توتو می‌گویند . چراغ توتو خارشی است که به سبب وجود کرمهای ریز در مقعد کودکان ظاهر می‌شود و آنرا به‌دو طریق معالجه می‌کنند: یکی آنکه برگ سبزشفتالوی‌تلخ را می‌کوبند وشیره‌اش را می‌گیرند و چند قطره از آنرا بوسیله تنقیهٔ کوچکی در مقعد طفل وارد می‌کنند . دوم آنکه بچه را به پشت می‌خوابانند و اندکی حنای خشك در سوراخ مقعدش می‌پاشند ، چراغ یا شمعی در جلو مقعد طفل نگه می‌دارند و خطاب به‌کرمها می‌گویند: «توتو ، چراغ ! توتو ، چراغ !» به عقیدهٔ عوام کرمها از نور خوششان می‌آید

۱ـ کشکلتو (Keškelatov) = تاب .

۲ـ مثلاً به چهار چوب در اطاق .

۳ـ ورم کند .

و به شنیدن صدا همه به طرف روشنایی چراغ جلب ودر نتیجه از سوراخ ... طفل بیرون می‌آیند . همین که کرمها بیرون آمدند با چوب کبریتی که به نوك آن مقداری پنبه پیچیده‌اند ، کرمها را جمع‌آوری می کنند و دور می‌ریزند .

حجامت :

خراسانیها وقتی خون بدنشان زیاد شود مانند سایر مردم نزد خونگیر [1] می‌روند و حجامت می کنند . خونگیر آنها را چهار زانو روی زمین می‌نشاند و خود در پشت سرآنها قرار می‌گیرد بعد با تیغ مخصوصی بنام «پاکی» پوست میان دو کتف آنها را چند تیغ می‌زند و با دستگاه مخصوصی معروف به شاخِ‌حجامت مقداری از خون بدن آنها را می‌مکد و دور می‌ریزد .

خراسانیها عقیده دارند که بعد از حجامت باید انار شیرین خورد تا صفرای انسان «فروکش کند» و خونش صاف شود[2] .

حصبه :

برای معالجهٔ حصبه تخم "کدوی‌گردن‌باریك" را با تخم کاهو و تخم کاسنی می‌کوبند و شیرهٔ آنها را می‌کشند و به بیمار می‌خورانند و تفالهٔ آنرا هم روی سرش می گذارند .

اگر مریض مبتلا به هذیان یا حالت جنون شده‌باشد چند عدد «کُخ لوِجو»[3] در هاونی می‌کوبند و در دستمالی می‌پیچند و روی سر مریض می‌گذارند .[4]

خارش بدن :

برای رفع خارش بدن مقداری ماست گاو و جوش‌شیرین و سدر به هم

۱ـ در خراسان عدهٔ زیادی از خونگیرها را همان زنان کولی یا «قرشمال» تشکیل می‌دهند .

۲ ـ رك : حلیة‌المتقین چاپ علمی تهران ۱۳۷۱ ق ، ص ۱۷۴ .

۳ـ کخ لوجو (koxe love cu) = کرم لب جوی ،کرم .

۴ـ عده‌ای معتقدندکه بایدکرمها را زنده زنده در دستمال پیچیده و روی سر مریض گذاشت، زیرا کرم زنده مرض را بهتر به‌خود می‌کشد و سریع‌تر اثرمی‌کند.

می‌آمیزند و در حمام به تن خود می‌مالند یا آنکه آش «قَرَهْ قوروت» (= قراقروت) و آش جو با سرکه و آش سکنجبین و آلو و زرشك و آبغوره می‌خورند و در حمام نیز قدری «قَرَهْ قوروت» و سرکه و آبغوره به تن خویش می‌مالند.

خروسك[1] :

برای معالجهٔ خروسك به یکی از طرق زیر عمل می کنند :

۱- خروسی را سر می‌برند و یك قطره از خون حیوان را در حلق بچه می ریزند .

۲- مهرهٔ خر را روی قطعه سنگی می‌سایند و با شیر الاغ یا « شیر دختر »[2] مخلوط می کنند و یك قطره از آن در بینی و قطرهٔ دیگری در گوش طفل‌می‌ریزند .

۳- لپه را می کوبندو در آب کوزهٔ قلیان (که بوی تنباکو بدهد) می‌ریزند و به بچه می‌خورانند .

۴- یك دسته مو از «شیردون» (= ملاج) بچه می کَنَند ودر همان محل هفت تیغ می‌زنند همینکه خون از سر طفل جاری شد پیاز سِفیدی در هاون می کوبند و روی موضع تیغ زدگی می گذارند تا «بادش را بکشد» و التیام یابد ، بعد چند دانه لپهٔ خام نیم‌کوب می کنند و با یکی دو قاشق «آب قلیان»[3] به‌خورد بچه می‌دهند .

به عقیدهٔ عوام اگر پس از تیغ زدن به سر بچه از ملاج او خون نیاید دیگر کار از کار گذشته و هیچ گونه معالجه‌ای در حق او مؤثر نخواهد شد و طفل بزودی خواهدمرد. گاهی بجای پیاز رودهٔ خروسی راکه تازه کشته‌باشندگرماگرم روی محل تیغ زدگی می گذارند .

خشکی صورت :

اگر صورت خشکی کند سه روز صبح ناشتا جرم دندان را با ناخن یا یك آلت فلزی جمع می کنند وبه‌صورت می‌مالند .

۱- laryngite ۲- شیر مادری‌که دختر شیرخوار و «قنداقی» داشته باشد .
۳- مقصود آب‌کوزهٔ قلیان است .

خِلط سینه :

وقتی «خلط» بسیار از سینهٔ کسی خارج شود می‌گویند «جگر سفیدش[1] عیب کرده است» برای معالجهٔ او جگر سفیدگوسفند را با مقداری لوبیای چشم بلبلی در دیگی آنقدر می‌جوشانند تا جگر کاملاً «آب شود» آنگاه دیگ را از روی آتش برمی‌دارند و محتویات آنرا صاف می‌کنند و عصارهٔ جگر سفید راکه به‌این طریق به دست آمده‌است به مریض می‌دهند تا «جگرش اصلاح شود» .

خون دماغ :

برای بند آمدن خون بینی به یکی از طرق زیر عمل می‌کنند :

۱ـ اگر از «لولهٔ راست بینی» خون بیاید دست چپ را بالا نگاه می‌دارند و و اگر از «لولهٔ چپ بینی» خونِ بیاید دست راست را .

۲ـ اندکی چرم «بلغار»[2] بااستخوان خرچنگ و اسفند درآتش می‌ریزند و دودآنرا به بینی می‌دهند .

۳ـ نوك انگشت رابخون می‌زنند و باآن روی پیشانی شخص می‌نویسند : «مادر کیقباد دختر شد !» و عقیده دارندکه به‌این طریق فوراً خون بند خواهد آمد.

۴ـ ازگچ و سرکه ضماد می‌سازند و بر فرق مریض می‌گذارند .

۵ ـ آب سرد روی سرش می‌ریزند و قدری ترنجبین و عرق بید و چیزهای سرد دیگری از همین قبیل به وی می‌دهند .

۶ـ پوست تخم مرغ را می‌سوزانند و می‌کوبند وگرد آنرا در بینی می‌کنند .

درد پا :

برای معالجهٔ درد پا به یکی از طرق زیر عمل می‌کنند:

۱ـ مقداری روغن بلیسان (= بلسان) را با «روغن کُنده»[3] مخلوط می‌کنند و

۱ـ مقصود از جگر سفید ریه است . ۲ـ نوعی چرم رنگین و خوش بوی .

۳ـ روغن‌کنده = روغنی‌که از نوعی درخت‌کوهستانی شبیه به‌درخت‌گز می‌گیرند . این درخت بیشتر در حوالی کلات‌نادر وکوههای هزارمسجد می‌روید وعموماً چند شاخه←

به موضع درد می‌مالند.

۲- برگ کلم را آب پز کرده می کوبند و با زردهٔ تخم مرغ و «گل سرکه»[۱] وآرد جو و دو یا سه مثقال «روغن گُلِ سرخ»[۲] می‌آمیزند و از آن مرهمی می‌سازند و برموضع درد می‌گذارند.

۳- آبغوره و تریاك را مخلوط کرده به‌پا می‌مالند.

۴- روغن گردوی کهنه را برموضع درد می کشند.

۵- قدری «جزوار»[۳] واندکی «تنزور»[۴] رادرهاونی می کوبند وباآب مخلوط می کنند و از آن مرهمی می‌سازند و روی موضع درد می گذارند.

درد چشم:

مردم عامی خراسان خصوصاً آنان که در ده زندگی می کنند روز اول و دوم در چشم دوا نمی‌ریزند زیرا عقیده دارند که باید درد چشم راگذاشت تا «ورآید». روز سوم مقداری تپالهٔ گاو در آتش می‌ریزند بعد یك تیغهٔ آهنی روی آتش نگاه می‌دارند تا سرخ شود. وقتی تیغه خوب سرخ شد اندکی زمه وکمی تریاك روی آن قرار می‌دهند و مجدداً تیغه را روی آتش می گیرند تا زمه و تریاك روی تیغه بسوزد. آنگاه تخم مرغی را می‌شکنند زردهٔ آنرا جدا می کنند وسفیدهٔ آنرا همچنان که در پوست است روی آتش ملایمی[۵] نگاه می‌دارند تا «نیم بند» شود. پس از آن

۱ـ لای سرکه، دُرد سرکه. ۲ـ روغنی که بهنگام بهار بدست می‌آید وقتی که گوسفندان ازعلفهای پر گُل و معطر بیابانی تغذیه می کنند. ۳ و ۴ ـ رجوع کنید به حاشیهٔ صفحهٔ ۱۰۹ فصل «آبستنی و زایمان». ۵ـ این آتش باید حتماً از تپالهٔ گاو درست شده باشد.

و بدون تنه است. دهاتیان اغلب از چوب آن بعنوان تازیانه برای راندن ستور خصوصاً وادار کردن گاو به‌حرکت هنگام خرمن‌کوبی استفاده می‌کنند. برای تهیهٔ روغن‌کنده شاخه‌های درخت فوق را مدتی روی آتش نگاه می‌دارندکم کم قطراتی روغن مخلوط با آب از نوك و بدنهٔ چوبها فرو می‌چکدکه آنرا روغن‌کنده می‌خوانند.

سفیده را در دستمالی می ریزند و آهسته آهسته می‌فشارند تا عرق آن در آید. آنوقت سوختهٔ تریاك و زمه را از روی تیغهٔ فلزی برداشته با مختصری جوهردانه روی سنگی می‌سایند و با «عرق سفیدهٔ تخم مرغ» و چند قاشق آب مخلوط می کنند و از مایع یا دارویی که بدست می‌آید برای معالجهٔ درد چشم استفاده می کنند به‌این معنی که هر روز دو یا سه بار چند قطره از آنرا با پنبه در چشم می‌چکانند.

معالجهٔ درد چشم به طرق زیر نیز مرسوم است:

۱- اَنزروت را می کوبند و با سفیدهٔ تخم مرغ مخلوط می کنند و به چشم می کشند.

۲- مقداری شاهدانه و ریشهٔ‌مرجان و پر سیاوشان و زاج‌سفید و مروارید ناسفته را می‌کوبند و با سفیداب و آبغوره مخلوط می‌کنند و با میل به چشم می کشند.

۳- سرگین ماده‌الاغ را می‌سوزانند و دود آنرا به چشم می‌دهند.

۴- قرص آق‌سیّدپرین[۱] را با سر ناخن «می‌رندند» و به پلك چشم می‌مالند.

۵- مقداری پنبه از لایهٔ پُنبه قُبا[۲] در می‌آورند و روی دود پشکل ماده الاغ می‌گیرند وقتی پنبه به دودآغشته گردید وکاملاً زرد شد روی چشم می‌گذارند تا صحت یابد.

۶- اگر پلك چشم آماس کرده باشد سفیدهٔ تخم‌مرغ را با قدری کره مخلوط می کنند[۳] ودر استکانی می‌ریزند، یك عدد سکّهٔ نقره نیز در استکان می‌اندازند وسپس محتوی استکان را هم می‌زنند تاکف کند. بعدکف سفیدهٔ تخم‌مرغ را با پنبه برمی‌دارند و روی پلکها می‌مالند و پارچه‌ای هم روی آن می‌بندند.

۱- مقصود قرص‌آسپرین است.

۲- در خراسان قسمی لباس بلند مردانه وجود داردکه آنرا «پُنْبَهْ قُبا» می‌خوانند و آن نوعی قبای بلند است که درلایهٔ آن مقداری پنبه‌کار گذاشته وتمام سطح قبا را آجیده‌اند

۳- افزودن کره به‌سفیدهٔ تخم مرغ برای‌آن‌است که‌سفیدهٔ تخم مرغ به‌پلك چشم‌نچسبد

۷- اگر چشم دچار ورم ملتهمه‌گردد و به‌اصطلاح سطح درونی‌پلکها «دونی» بشود برای معالجهٔ آن یك مورچه سواری درشت یا خرمور پیدا می کنند و پلك چشم را با دست برمی‌گردانند و مورچه را روی پلك می‌گذارند بنحوی که دهان مورچه روی دانه‌های پلك قرار بگیرد ونیش خود را درآنها فرو کند و عقیده دارند که اگر مورچه دانه‌های سطح پلك را پاره کرد و از دانه‌ها خون جاری شد چشم بزودی صحت خواهد یافت.

۸ - اگر مخاط پلك بچه جوش بزند و طفل مبتلا به تراخم‌گردد او را به پشت میان دو پای خود می‌خوابانند وپلك چشمش را برمی‌گردانند و با یك حبه قند جوشهای پشت پلك او را می‌تراشند.

۹ - در دهات قوچان رسم است که برای معالجهٔ درد چشم مگسی را لای دو انگشت له می کنند و جسد له شدهٔ او را در خون‌کبوتر می‌اندازند و با پنبه به‌چشم می کشند.[۱]

خراسانیها معتقدند که هر کس دم مار (خصوصاً مار زنده) به چشم خودبکشد هرگز درعمرخود به درد چشم مبتلا نخواهد شد.

درد دل:

برای معالجهٔ درد دل آب نمك روی شکم مریض می‌مالند یا آنکه مقداری «آویشن شیرازی»[۲] با قدری تخم شوید (= شبت) و بهار نارنج دم می کنند و به مریض می‌خورانند.

در «جلگهٔ رخ» واقع در بخش کدکن (شمال باختری تربت حیدریه) برای معالجهٔ درد دل «جوشاندهٔ فضلهٔ مرغ» به مریض می‌دهند[۳].

۱- به نقل از زبان «خاله شاصنم» ۹۷ ساله‌اهل قریهٔ داغیون قوچان. ۲- مقصود ازآویشن همان‌کاکتو یا کاکوتی است که آنرا آویشه هم می‌گویند چنانکه شاعرگفته:

آویشه خوری چو نیم مثقال بیرون برد از تن تو بلغم

۳- به نقل از آقای دکتر علوی بهدار سابق حوزهٔ کدکن.

در بعضی از روستاهای اطراف خراسان وقتی درد دل مریض طولانی بشود وکسانش از معالجهٔ او مأیوس‌گردند مریض را به پشت می‌خوابانند و دور تا دور شکمش دیواره‌ای از خمیره (به ارتفاع تقریبی‌چهار انگشت) می‌سازند وسگی را در وسط دیوارهٔ خمیری روی شکم مریض ذبح می کنند و عقیده دارندکه اگر خون سگ روی شکم بیمار لخته‌شود مریض صحت خواهد یافت و باید معالجات را در بارهٔ او ادامه داد اما اگر خون سگ لخته‌نشد مریض خواهد مرد و هرگونه معالجه وکوششی برای نجات او بی فایده‌است .

درد دندان :

برای معالجهٔ درد دندان قدری «کوکنار»[1] و نشاسته را می‌جوشانند و پای دندان می‌ریزند یا آنکه خاکشیر را می کوبند و با سفیدهٔ تخم مرغ مخلوط می کنند و بر پیشانی می‌کشند یا آنکه اندکی پنبه به عطر آغشته روی دندان می‌گذارند قدری تریاك هم می‌سایند و بر پیشانی وشقیقه‌ها می‌مالند .

معالجهٔ درد دندان به طرق زیر نیز مرسوم است:

۱ـ اندکی آرد باقلا روی دندان می‌پاشند .

۲ـ پوست کوکنار و تاجریزی و تخم‌گشنیز را بجای تنباکو سر قلیان می‌گذارند و پس از هر پك، دود قلیان را مدتی در دهان می‌چرخانند اگردرد تسکین نیافت قدری سیر در هاون می کوبند و درگودی کف دست می‌گذارند و آنقدر نگاه می‌دارند تاکف دست تاول بزند[2] .

۳ـ با خاکستر سیگار و آرد باقلا ، یا با سریش و آرد باقلا خمیر می‌سازند و روی دندان می‌گذارند .

۴ـ کاغذقند[3] را درکف یك نعلبکی می‌سوزانند و جرم‌کاغذ را با نوك چوب

۱ـ غلاف یا پوست خشخاش تیغ نزده .   ۲ـ اگردرد دندان طرف راست صورت باشد سیرکوبیده را درکف دست چپ قرار می‌دهند و اگر طرف چپ صورت باشد درکف دست راست .   ۳ـ مقصود کاغذآبی‌رنگی است که سابقاً کله قندها را در آن می‌پیچیدند .

کبریت جمع می‌کنند و در حفرهٔ دندان می‌گذارند.

درد سر:

برای رفع دردسر به یکی از طرق زیر عمل می‌کنند:

۱- قدری گِل ارمنی به سر و پیشانی می‌مالند.

۲- اندکی ترنجبین در آب جوش می‌خیسانند و می‌خورند و قدری از آن نیز به سر و پیشانی و شقیقه‌های خود می‌مالند.

۳- ارزن را در پاتیل یا ظرف مسی داغ می‌کنند و در کیسه‌ای می‌ریزند و روی سر می‌گذارند.

۴- آهن را سرخ می‌کنند و در ظرفی پراز سرکه فرو می‌برند و سر را با آن بخور می‌دهند.

۵- اگر درد سر بعلت «گرمی مزاج» باشد برگ درخت عنّاب را که در سایه خشك کرده‌باشند در هاون می‌کوبند و مانند حنا با آب مخلوط کرده بر سر می‌گذارند یا آنکه گل‌بنفشه و گل‌خطمی را می‌کوبند و ازگرد آنها ضمادی می‌سازند و ضماد را روی آتش نیم‌گرم کرده به سر می‌چسبانند.

۶- هرگاه درد سر از مرض حصبه عارض شده‌باشد از باغچه یا لب جوی چند عدد کرم جمع می‌کنند و در هاونی می‌کوبند و روی سر مریض می‌گذارند. بعضی عقیده دارند که اگر کرمها را زنده زنده در کیسه کنند و روی سر مریض بگذارند تأثیر بیشتری خواهدداشت زیرا کرم زنده درد سر را بهتر و سریع‌تر به خود جذب می‌کند.

۷- اگر دردسر از گرما و یا تابش نور آفتاب تولید شده باشد ریشهٔ خطمی را می‌کوبند و با قدری لعاب اسفرزه مخلوط می‌کنند و بر سر می‌گذارند.

درد سینه:

برای معالجهٔ درد سینه وسرفه‌های خشك، به را زیر خاکستر می‌کنند و روی خاکسترها آتش می‌ریزند وقتی به، پخت و ملایم شد آنرا از زیر خاکستر بیرون

می‌آورند و می‌خورند . پس از آن برای « دفع گرمیِ به » ، قدری کدو و تمر هندی میل می‌کنند یا آنکه قدری زِنْجِ درخت (= انگم) می‌مکند تا سینه ملایم شود .

درد کمر :

برای معالجهٔ درد کمر زیرهٔ کرمانی و گُلِ‌بابونه را می‌کوبند و با زردهٔ تخم‌مرغ مخلوط می‌کنند و به‌کمر می‌چسبانند . عده‌ای معتقدند که درد کمر و درد گرده از باد بواسیر است و داروی معالج این دو مرض را همان شیافی می‌دانند که در معالجهٔ بواسیر بیان شد .

دردگلو :

به عقیدهٔ خراسانیها هرکس با دو انگشت ابهام و سبابه خود موش‌دو پا[1] را خفه‌کرده باشد دستش این خاصیت را داردکه هر نوع دردگلویی را معالجه می‌کند . از این قبیل اشخاص در غالب شهرها و دهات خراسان وجود ذارد و هر گاه کسی مبتلا به دردگلو بشود او را نزد آنها می‌برند و آن اشخاص با دو انگشت ابهام و سبابهٔ خود سه بارگلوی بیمار را می‌فشارند تا معالجه شود . اگر به اشخاص فوق دسترسی نباشد ریشهٔ گل‌خطمی و سکنگور[2] را می‌کوبند و با شیر گاو مخلوط می‌کنند و از آنها ضمادی می‌سازند و برگلوی بیمار می‌بندند .

دردگوش :

برای معالجهٔ دردگوش دود قلیان را در سوراخ‌گوش مریض فوت می‌کنند و یا چند قطره روغن بادام تلخ در گوش او می‌چکانند، یا آنکه اُنزروت را می‌کوبند و ازکوبیدهٔ آن خمیری درست می‌کنند بعد خمیر را مانند کباب به سیخ می‌کشند وروی آتش می‌گذارند، همینکه قدری پف‌کرد آنرا از سیخ برمی‌دارند و در هاون می‌کوبند و می‌سایند و به پشت و اطراف گوش می‌مالند و قدری از آن هم به مریض می‌خورانند .گاهی تخم لاك پشت را در پشت کاسهٔ سفالینی می‌سایند و با

۱ــ موش صحرایی .

۲ــ مقصود دانه‌های‌سرخ تاجریزی است که‌آنرا سرکه انگور هم می‌گویند .

شیر یا آب مخلوط می کنند و درگوش می‌ریزند .

اگر بچه دچار دردگوش بشود چند قطره « شیر دختر » درگوشش می‌چکانند یا دانهٔ آلبالو را می‌سوزانند و می کوبند و با پنبه درگوشش می گذارند . در قوچان بجای شیر دختر برگ گُلِ‌قِزْلان[۱] را می کوبند و شیرهٔ آنرا در گوش طفل می‌چکانند اگرمعالجه نشد یك یا دونخود موم سفید را لای انگشتان نگه می‌دارند و چند بار بر آن «کُهْ می کنند»[۲] تاگرم و نرم شود سپس آنرا درگوش بچه می گذارند .

معالجهٔ دردگوش به طرق زیر نیز معمول است :

۱- سرگین ماده الاغ را در آتش می‌ریزند بعد یك تنورهٔسماور روی آن می گذارند و یك تکّه پنبه هم بالای دهانهٔ تنوره می گیرند تا دود سرگین از دهانهٔ تنوره خارج شود و پنبه را آغشته کند آنگاه پنبهٔآغشته به دود را در گوش می کنند .

۲- قیلِ[۳] کُرّه خر را در «شیر دختر» فرو می‌برند بعد در پشت کاسهٔ سفالینی می‌سایند و با انگشت به اطراف و داخل‌گوش می‌مالند .

درد مفاصل :

برای معالجهٔ درد مفاصل دانه‌های اسفند را می کوبند و در سرکه می‌ریزند و از آن ضمادی می‌سازند و بر مفصل می گذارند[۴] .

۱- (qezlân) به زبان قوچانی گل شقایق یا لالهٔ صحرایی را می گویند .

۲- که‌کردن (koh kerdan) = نفس‌گرم برچیزی دمیدن .

۳- قیل (qil) = سرگین چهارپایان یا مدفوع انسان در روزهای اول تولد .

۴- به عقیدهٔ عوام دانه‌های‌اسفند هفتاد و دو مرض را شفا می‌بخشد . این عقیده در کتاب حلیة‌المتقین به صورت زیر نقل شده است :

«برهریك از برگ و دانه و درخت اسفند ملکی موکل است که باآنها هست تا آنکه بپوسد . ریشه‌اش و شاخش غم و سحر را بر طرف می‌کند و در دانه‌اش شفای هفتاد و دو مرض هست . . . که آسانترین‌آنها خوره است » .(حلیة‌المتقین چاپ افست ۱۳۷۱ قمری تهران چاپخانهٔ علمی صفحات ۲۲۰ و ۲۲۱)

دمل : رك : پچوخ .

رتیل زدگی :

شیرهٔ «صبرزرد» را با تریاك مخلوط می کنند و بر موضع نیش زدگی می‌مالند.

رطوبت بدن :

برای دفع رطوبت بدن[۱] چند روزمتوالی شیر شتر یا عسل می خورند یا آنکه بالنگو [۲] و ریحان و پرسیاوشان را دم کرده افشرهٔ آنها را « سر می کشند » خوردن زنجفیل پرورده و عُشْبَهْ را هم برای دفع رطوبت بدن مفید می‌دانند .

ریزش مو : رك : موخورك .

زخم :

اگر زخم بدن از تیغ یا چاقو باشد پرِ مرغِ خانگی را می‌سوزانند وخاکستر آنرا با برگ گشنیز خشك سابیده مخلوط می کنند و روی زخم می‌پاشند . اگر زخم آب کشیده باشد اندکی حنا و پیه بز و روغن عقرب[۳] روی آن می گذارند . اگرزخم در نتیجهٔ گاز گرفتن سگ یا اسب یا حیوان دیگری باشد پای خروس و پشم سگ را می‌سوزانند و خاکستر آنها را کاملاً نرم کرده از خاصه‌ململ رد می کنند و برمحل جراحت می‌پاشند و زخم را می‌بندند تا بهم آید .

اگر نوك پستان مادری بر اثر شیردادن به نوزاد تَرَكْ بر دارد و زخم شود

۱ـ «رطوبت بدن» یا رطوبت مزاج به زعم بعضی ازاطباء حالت تحریك‌پاراسمپاتیك در بدن‌است که درآن شخص دچار ضعف وسستی‌یاکاهش فشار خون و رخوتِ و امثال‌آنها می‌شود . ۲ـ بالنگو bâlangu = نوعی گیاه که برگ آن شبیه به برگ ریحان اما تخم آن قدری درشت‌تر است . ۳ـ برای تهیهٔ روغن عقرب ، عقرب را می کشند و آخرین حلقهٔ دم او را که‌کیسهٔ زهر و نیش حیوان در آن جای دارد قطع می‌کنند وسپس پیکرش را مدتی در روغن کرچك نگاه می‌دارند تا جسم عقرب در روغن اثرکند و به‌آن خاصیت درمانی بدهد . ۴ـ به عقیدهٔ بعضی تَرَكْ برداشتن نوك پستان مادر از « گرمی» است و به عقیدهٔ بعضی دیگر از شیر زیاد و فشاری است‌که بر پستان وارد می‌آید اما به زعم اکثر اطباء عامل این بیماری عموماً برفك است .

قدری عنبرنصارا در آتش می‌ریزند و یك کاسهٔ مسی روی آن می‌گیرند تا دود عنبرنصارا داخل کاسه را زرد کند، بعد اندکی وازلین بی‌بو به جدار داخلی کاسه می‌مالند و با کمك پنبه و وازلین مادهٔ زرد رنگ جدار کاسه را جمع می‌کنند و روی زخم نوك پستان می‌مالند.

گاهی زخم نوك پستان مادر به نوزاد نیز سرایت نموده دور دهان بچه را زخم می‌کند در این صورت می‌گویند دهان بچه شیرینه یا شیرینك شده‌است. برای معالجهٔ آن عیناً مانند معالجهٔ نوك پستان مادر عمل می‌کنند یا آنکه قدری گل ارمنی روی سنگ یا پشت کاسه‌ای می‌سایند و دور دهان بچه می‌مالند. اگر پشت گوش بچه تَرَك بخورد و زخم شود گوگرد و دنبهٔ گوسفند و سیماب را با هم مخلوط می‌کنند و روی زخم می‌مالند[1]. اگر لالهٔ گوش دختر بچه‌ای را برای گوشواره سوراخ کنند و محل سوراخ شده دچار عفونت شود فضلهٔ گنجشگ را روی قطعه سنگ مرطوبی می‌سایند و در محل عفونت و جراحت می‌گذارند یا آنکه اندکی ملك روج[2] در چند قطره شیر خام که چربیش را گرفته‌باشند می‌ریزند و با پر مرغ بر موضع زخم شده می‌کشند.

زخم معده یا قُرحهٔ معده:

برای معالجهٔ زخم‌معده پاچهٔ گوسفند و بُزْ می‌خورند.

زرد زخم:

برای مداوای زرد زخم چند عدد هستهٔ هلو درآتش می‌اندازند وقتی‌هسته‌ها «گُرگرفت» پوست آنها را جدا می‌کنند ومغز سوختهٔ هلو را روی سنگی می‌سایند.

۱ـ عوام عقیده دارند که اگر بچه‌ای را به حمام ببرند و پشت گوش او را خوب خشك نکنند آب در پشت گوش او می‌گندد و درآن محل ایجاد زخم می‌کند. از نظر طبی عفونت پشت گوش و زخمهای دیگری نظیر آن که در محل چین‌خوردگی‌های پوست بدن ظاهر می‌شود بر اثر آلودگی به میکروب و قارچ است و آب حمام هم اگر کثیف باشد بی‌شك ایجاد زخم درپشت گوش‌می‌کند. ۲ـ اکسید دو مرکورروژ.

بعد یك قطعه پوست هندوانهٔ خشك سوخته را نرم[1] می‌کوبند و از پارچهٔ نازکی (مثلاً خاصه ململ) رد می‌کنند و گرد آنرا با مغز سوختهٔ هلو که قبلاً ساییده‌اند مخلوط می‌کنند و بر زخم می‌مالند. گاهی بجای این کار بادام تلخ و لاسرخ[2] و ملك روج را مخلوط کرده می‌کوبند و در شیر گاو می‌ریزند و بر زخم می‌گذارند.

زکام:

به عقیدهٔ خراسانیها هر گاه بیوه زنی به خطا حامله شود و بخواهد طفل نامشروع خود را «سربه نیست» کند یا آنکه بیوه زنی را عقد کرده باشند اما هنوز درخانه مانده و به شوهر نرفته باشد در محله یا شهری که وی سکونت دارد بیماری زکام شیوع پیدا می‌کند و اکثر مردم را مبتلا می‌سازد ولیکن زکام خود مرضی سودمند است زیرا در «کلهٔ» انسان کَخی[3] هست که زکام او را می‌کشد واگر آدمیزاد به زکام مبتلا نشود و از بینی و چشم او آب نیاید کله‌اش خشك و دیوانه می‌شود.

وقتی انسان مبتلا به زکام شد باید کاغذی را لوله کند و در بینی خود فرو ببرد تا عطسه‌های پیاپی بزند و «اَجیر»[4] شود. ضمناً باید از خوردن شیرینی و ترشی و غذاهای چرب و خربزه و انگور بپرهیزد و اگر زکام او طول کشید آش اُماج[5] با عدس بخورد حتماً صحت خواهد یافت زیرا «زکام از عدس و اُماج بدش می‌آید و فرار می‌کند».

۱ـ خصوصاً هندوانه‌ای که ازجلهٔ زمستان مانده باشد. ۲ـ اکسید کوئیوریك (CuO) برای تهیهٔ لاسرخ خمچه‌ای از گل می‌سازند و چند ورقه مس در آن می‌گذارند و لابلای اوراق مس سنگ گوگرد ساییده می‌پاشند سپس درخمچه را مسدود می‌کنند و یك هواکش برایش می‌گذارند و مدت چند ساعت خمچه را درکوره می‌گذارند. گوگرد در اوراق مس اثرکرده آنها را تبدیل به لاسرخ می‌کند. ۳ ـ کخ (KOX) = کرم

۴ـ اژیر، هوشیار. ۵ـ طرز تهیهٔ آش اُماج کُماج در فصل اول این کتاب بیان شده‌است.

زگیل :

خراسانیها به زگیل بالوك[۱] می‌گویند . برای معالجهٔ آن هفت دانه گندم یا هفت دانه جو برمی‌دارند و نوك آنها را یك یك به زگیل می‌زنند و زگیل را مجروح می‌کنند بنحوی که دانه‌های گندم و جو به خون زگیل آلوده شود . پس از آن دانه‌های گندم یا جو را در دستمالی می‌پیچند و در سر یك چهار راهی به زمین می‌اندازند و در حین انداختن دستمال می‌گویند . بالوکَه از پیشُم برَه[۲] و عقیده دارند که هرکس دستمال گندم یا جو را بردارد زگیل به او منتقل می‌شود .

زنبور زدگی :

برای علاج زنبورزدگی و دفع ناراحتی‌های آن به یکی از این طرق عمل می‌کنند :

۱ـ حبّهٔ انگوری را لِه می‌کنند و در محل نیش زدگی زنبور می‌مالند. ۲ـ در محل نیش زدگی نفت می‌مالند . ۳ـ سبوس گندم را در گِل سرکه[۳] می‌ریزند و بر موضع نیش زدگی می‌گذارند. ۴ـ تُفِ غلیظی روی سنگ می‌اندازند وبا پاشنهٔ یك لنگه کفش کهنه تُف را روی سنگ می‌سایند و سپس پاشنهٔ کفش را که آلوده به تُف است بر موضع نیش زدگی می‌مالند . ۵ـ یك دانه سیر را می‌کوبند و با سرکه مخلوط کرده روی محل نیش زدگی می‌گذارند .

سالك :

برای معالجهٔ سالك به طرق زیر عمل می‌کنند :

۱ـ مقداری سریش در ماست‌گاو می‌ریزند و از آن خمیری می‌سازند و خمیر را روی پارچهٔ آب ندیده‌ای پهن می‌کنند و چند روز پی در پی روی سالك می‌گذارند .

۲ـ اگر سالك تازه ظاهر شده و فساد یا چرك نداشته باشد از یك حاجی یا

۱ـ bâluk .

۲ـ bâluka az Pišom bera = زگیلك از پیش من برود .

۳ـ لای سرکه ، دُرد سرکه .

یك شخص دیگری که سفر دور و دراز کرده و از دریا گذشته باشد خواهش می کنند که با آب دهانش دورِ سالك خط بکشد.

۳- ریشهٔ جارو را در آتش می‌اندازند و کاسه‌ای روی آن می گیرند و عرقی را که در جدار داخلی کاسه جمع می‌شود برسالك می‌مالند.

۴- گل شب‌بو را می کوبند و شیرهٔ آنرا با کتیرا بهم می آمیزند و روی سالك می‌مالند.

۵- زالویی در ادرار سگ می‌اندازند و سپس آنرا لِه کرده روی سالك می گذارند.

ساس (دفع ساس):

برای دفع ساس، یك ساس نر و یك ساس ماده پیدا می کنند و در قوطی کبریتی می گذارند و دور قوطی را با نخ محکم می‌بندند. بعد قوطی را سرچهارراه می‌برند و آنقدر منتظر می‌ایستند تا الاغی از آنجا عبور کند. همینکه الاغ رسید پشت سرش راه می‌افتند و آهسته قوطی محتوی ساسها را برپالان یا کفل او می گذارند و خطاب به ساسها می گویند: «عقد شمارهْ بستُم، برنْ به امید خدا!»[1] و به خانه یا محلی که ساسها را از آنجا گرفته‌اند برمی گردند و معتقدند که طولی نخواهد کشید که ساس از آن محل دور خواهد شد.

سُرخك: رك: گلابشون.

سرطان:

برای معالجهٔ سرطان خرچنگ می‌خورند.

سرفه:

برای معالجهٔ سرفه دانهٔ سپستان را می‌جوشانند و شیرهٔ آنرا با آش شلغم می‌خورند یا آنکه مقداری آرد گندم در سرقلیان می گذارند و بجای تنباکو می کشند و یا آنکه اندکی پیه بز و قدری انزروت با دو «ارزن» تریاك مخلوط می کنند و از

۱- یعنی: عقد شما را بستم بروید به امید خدا.

آن چند دانه حب می‌سازند و می‌خورند.

گاهی لعاب دانهٔ به یا صمغ عربی می‌مکند یا آنکه سه روز متوالی نشاسته و آش گشنیز می‌خورند و روز چهارم یک کاسه دوغ با برگ گل‌سرخ میل می‌کنند.

سستی‌کمر (= ناتوانی جنسی):

هرگاه مردی دچار سستی‌کمر یا ناتوانی جنسی باشد برای تقویت قوهٔ باه و معالجهٔ او ابتدا دوعدد زردهٔ تخم مرغ و قدری معجون ملوکی یا معجون جلالی[۱] به او می‌خورانند سپس اندکی تریاک و زمهٔ سبز در پشت کاسه‌ای می‌سایند و باکمی آرد نخودچی مخلوط می‌کنند و با خمیری که بدست می‌آید کمرش را مدتی ماساژ می‌دهند.

در شب عروسی اگر داماد دچار عنن یا سستی کمر باشد علاوه بر معالجات فوق سه دانه تخم مرغ هم می‌پزند و پوست آنها را جدا می‌کنند و دعایی[۲] برآنها می‌نویسند و به وی می‌خورانند.

سستی‌کمر (= شب‌شاشی): رك: شب‌شاشی.

سکسکه: رك: هچکه.

سوختگی:

سوختگی پوست یا اعضای بدن را به یکی از طرق زیر مداوا می‌کنند:

۱- ابتدا محل سوختگی را با آب دهان تر می‌کنند و اندکی نمك بر آن می‌پاشند تا پوست تاول نزند. بعد قدری آب پیاز یا نفت یا آب سیب‌زمینی و یا مرکب سیاه روی موضع سوختگی می‌مالند.

۱- برای ساختن معجون ملوکی و معجون جلالی و شناختن ادویهٔ ترکیب کنندهٔ آنها رجوع کنید به‌کتاب تحفةالمؤمنین (یا تحفهٔ حکیم مؤمن)، تألیف حکیم محمد مؤمن، چاپ سنگی طهران ۱۲۸۱ قمری، صفحهٔ ۲۷۳. ۲- برای اطلاع برمتن این‌دعا، رك: جامع‌الدعوات کبیر چاپ گراوری، تهران ص ۱۷۸.

۲ـ اگر سوختگی سطحی باشد از پستان یك زن شیرا[۱] اندکی شیر می‌دوشند و با پرمرغ برپوست یامحل سوختگی می‌مالند.

۳ـ ابتدا قدری سیاه چرب[۲] روی موضع سوختگی می‌مالند سپس یك عدد سیب‌زمینی خام در هاون کوبیده بالای آن می‌گذارند . دو روز که گذشت با حنا و روغن خمیری درست می‌کنند و بجای سیب‌زمینی بر محل سوختگی می‌گذارند و عقیده دارند که حنا و روغن هم تاولها را خشك می‌کند و هم جراحت را التیام می‌بخشد .

۴ـ اگر سوختگی از آتش باشد ولی فقط به پوست صدمه رسانده باشد قدری آب بینی روی محل سوختگی می‌مالند . ولی اگرسوختگی عمیق و زیاد باشد اندکی روغن بادام شیرین در یك یا چند قاشق آب آهك می‌ریزند و بر موضع سوختگی می‌گذارند .

۵ ـ برای مداوای سوختگی که از ریختن آب جوش بر عضوی حادث شده باشد ابتدا یك عدد پیاز را با چند حبه قند در هاونی می‌کوبند و برموضع سوختگی می‌مالند که تاول نزند، پس از آن شش مثقال موم کافوری و سه مثقال سفیداب قلع و یك مثقال کافور قونسوری[۳] و ده مثقال روغن یاسمین[۴] در پنج عدد سفیدهٔ تخم مرغ ریخته روی آتش‌گرم می‌کنند و هم می‌زنند و از آنها مرهمی می‌سازند و برمحل سوختگی می‌گذارند .

سیاه سرفه :

خراسانیها به سیاه‌سرفه می‌گویند سرفه‌کبود و برای معالجهٔ آن به یکی از

۱ـ زن شیرده = زنی که‌پستانش پر شیر باشد .   ۲ـ دوده ، جرم ،مادهٔ سیاه و چربی که در پشت دیگ یاهرکاره (= دیگ سنگی) و امثال آنها دیده می‌شود .

۳ ـ مقصودکافور قیصوری است (رك : مخزن الادویه ـ قیصور شهری است در جانب شرقی محیط و نزدیك به دریاست و کافور خوب از آنجا آورند و بعضی گویند نام کوهی است در دریای هند ـ آنندراج) .   ۴ـ مقصود روغن گل یاسمین است .

طرق زیر عمل می کنند :

۱- یك هاون برنجی با خود برمی‌دارند و بر بام هفت خانه می‌روندو روی هر بام لحظه‌ای درنگ می کنند و دسته‌هاون را در هاون خالی می کوبند و هم‌آواز با صدای هاون این شعررا می‌خوانند :

جینگ و جینگِ سِتَرَهْ　　　سُرفه کِبود مِخَهْ بِرَهْ
خرجی راهُمْ نِدِرَهْ　　　خرجیشَهْ بِدِنْ تا زود بِرَهْ[1]

پس از خواندن این دو بیت از بام هفتم به زیر می آیند و به‌کوچه می‌روند ودر سر یك سه‌راهی یا یك چهارراهی منتظر می‌ایستند تامردی سوار برپشت اسب یا الاغی سیاه رنگ از آنجا عبور کند . همینکه سوار نزدیك شد جلو می‌دوند و از او می‌پرسند : «آی آقا (یا : آی کربلائی ، آی مشهدی) ، برای سیاه سرفه چی خوبه؟[2] » یا : «دوای سیاه سرفه چیه؟» هرچه آن مردگفت همان دوای سیاه سرفه است .

عده‌ای عقیده دارندکه این طریق معالجه فقط وقتی مؤثر است و باید به آن عمل کردکه عید نوروز یا شب چهارشنبه سوری نزدیك باشد .گذشته از این بجای بردن هاون بر بالای بام باید هاون را به در خانهٔ هفت همسایه برد وهمراه با صدای جرنگ و جرنگ هاون شعر سابق‌الذکر را خواند و از همسایه‌ها مقداری خوراکی گدایی کرد و به نیّتِ شفا به بچه داد .

۲- طریقهٔ دیگر معالجهٔ سیاه سرفه این‌است که ابتدا یك استکان شیر الاغ یا شیر مادیان به‌بچه می‌دهند، وقتی مرضش شدت پیداکرد قدری پرسیاوشان با اندکی کاکل ذرت و پر کلاغ سبز، دم کرده شیرهٔ آنرا با رُبِّ سوسك[3] مخلوط می کنند و به

۱- جینگ و جینگ ستاره　　　سیاه سرفه می‌خواهد برود
خرجی راه هم ندارد　　　خرجیش را بدهید تا برود

۲- خوب است .　　۳- رُبِّ سوسك یا رُبِّ سوس ماده‌ای‌است سیاه رنگ و سخت که از جوشاندن ریشه و ساقهٔ سوس (شیرین بیان) وغلیظ کردن عصارهٔ آن بدست می‌آید.

بچه می‌خورانند علاوه بر آن روی پوست‌کدوی چلیمی[1] دعای مخصوصی[2] می‌نویسند و به‌گردن بچه می‌آویزند .

۳- در قصبهٔ شاندیز واقع در ۳۵ کیلومتری شمال غربی مشهد کوهی هست که بر اثر عوامل طبیعی و شاید دخالت دست انسان سوراخی به قطر تقریبی شصت سانتی‌متر و طول تقریبی سه متر در قلهٔ آن ایجاد شده‌است . این سوراخ را اهالی محل سوراخ سُلفه کِبود[3] می‌نامند و یك کودك هفت یاهشت ساله به‌راحتی می‌تواند از آن عبور کند . مردم معتقدند که اگر کودك مبتلا به سیاه سرفه را به نیت شفا سه نوبت از دهانهٔ جنوبی سوراخ وارد و از طرف دیگر خارج کنند بزودی مرض از وجود او دفع خواهد شد .

سیفیلیس :

برای معالجهٔ سیفیلیس گوشت بُزنَقَرَه[4] می‌خورند .

شاش بند (حبس البول و عسر البول) :

برای معالجهٔ شخص مبتلا به شاش‌بند یك دانه شپش یا یك فضلهٔ موش در دهانهٔ آلت بول او می‌گذارند و سپس اندکی وسمه[5] بر پشت زهارش می‌مالند .

شب شاشی (یا بی‌اختیاری در ادرار):

هرگاه کودکی شبها بی اراده در رختخواب خود بشاشد می‌گویند «کمرش

۱- مقصود کدوی قلیانی است (چلیم = قلیان) . ۲- آن دعا این‌است :
«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم یا الله یا محمداه یا علیاه یا فاطمتاه یا صاحب‌الزمان بلطفك‌الخفی ... الخ» (رك: جامع‌الدعوات کبیر، چاپ گراوری تهران ، صفحهٔ ۱۶۳).

۳- سلفه‌کبود (solfa-kebud) = سرفه‌کبود ۴- bozonqara نوعی خارپشت بزرگ که بدن او پوشیده از خارهای ابلق بلند و نوك تیز است و بهنگام خطر آنها را به جانب دشمن پرتاب می‌کند ، سیخول . ۵- گیاهی است برگش شبیه برگ مورد و ساقش غیرمجوف و ثمرش بقدر فلفلی و بعد از رسیدن سیاه گردد و بدان ابروی و موی را خضاب کنند و در آن قوت محلله باشد (منتهی‌الارب) .

سست است» . برای معالجهٔ او سپرز گوسفند را کباب یا نیم پز کرده به‌او می‌خورانند. یا آنکه چند دانه جو در آتش انداخته می‌سوزانند و در هاونی می کوبند و سپس گرد جو را با سفیدهٔ تخم مرغ مخلوط می کنند و یك قاشق عسل هم بر آن می‌افزایند و از این سه ماده مرهمی می‌سازند، چند روز پی در پی مرهم را به کمر بچه می‌چسبانند .

شیر (زیاد شدن شیر مادر):

برای زیاد شدن شیر مادر از زیرهٔ سبز و آرد برنج و شیر گاو ، حریره می‌پزند و به مادر می‌دهند .

عقرب زدگی :

اگر کسی را عقرب بگزدفوراً جانوررا با پاشنهٔ کفش یاآجر وانبر و امثال آنهاهلاك می‌سازند وجسد له کردهٔ حیوان را برموضع گزیدگی‌می گذارندیاآنکه اندکی روغن عقرب [1] برمحل نیش زدگی می‌مالند، زیرا عقیده دارندکه روغن عقرب و همچنین جسد له شدهٔ حیوان خاصیت جذب سَمّ دارند .

هرگاه کشتن جانور ممکن نشود یا به « روغن عقرب » دسترسی نباشد اندکی لوش[2] از ته حوض خارج کرده چند بار روی موضع نیش زدگی می‌مالند ، یا آنکه سیر را می کوبند و با نمك می‌آمیزند و بر محل نیش زدگی می‌گذارند .

در قوچان رسم است هرگاه عقرب کسی را بگزد یکی از کسان وی شنابان نزد دعانویسی به نام سیّدِ طبسی می‌رود و جریان واقعه را با نام شخص عقرب زده و محل سکونت او بیان می کند . آقا فوراً سیلی محکمی به صورت قاصد می‌زند

۱– برای ساختن «روغن‌عقرب» مقداری روغن چراغ یا روغن‌کرچك، در شیشه‌ای می‌ریزند و یك یا چند عقرب‌کشته درآن می‌اندازند و سر شیشه را محکم می‌بندند و مدت چهل روز آنرا در آفتاب می گذارند، تا عقرب در روغن تأثیر کند و خاصیت جذب سم به روغن ببخشد.

۲– لوش (lus) = گِل ته حوض یاکف مرداب ، لجن

می‌گویند به محض آنکه کف دست آقا با صورت قاصد تماس حاصل کرد، اثر سَمّ در شخص عقرب زده نیز زایل می‌شود . ضمناً برای آنکه سَمِّ عقرب به بدن مریض بازگشت نکند ، آقا احتیاطاً دعایی هم روی کاغذ می‌نویسد و به قاصد می‌دهد که ببرد و در آب بشوید و به مریض بخوراند .

عقربك (= آبسهٔ سرِانگشت):

خراسانیها عقیده دارند که هرکس در روز عید غدیر خیاطی یا ترازو داری[1] بکند انگشتش عقربك می‌شود . اگر عقربك در مراحل اولیه باشد یعنی نوك انگشت تازه به درد آمده باشد و فقط اندکی تورّم در آن مشاهده گردد بجای عقربك آنرا «گوش خَرَكْ» می‌نامند و برای معالجهٔ آن انگشت خود را در گوش الاغی فرو می‌برند و معتقدند که این عمل از عقربك شدن انگشت یعنی تورّم و عفونت کامل آن جلوگیری خواهد کرد . اما اگر پس از انجام عمل فوق تورّم و عفونت انگشت بیشتر شد و عقربك ظاهر گردید ، شکم قورباغه‌ای را می شکافند و نوك انگشت خود را در امعاء و احشاء گرم او فرو می‌برند و قبل از آنکه جسد قورباغه سرد شود انگشت خود را از شکم او بیرون می‌آورند .

فراموشی (= نسیان) :

به عقیدهٔ خراسانیها هرکس زیاد گشنیز بخورد حافظه‌اش نقصان می‌پذیرد و دچار مرض فراموشی می‌شود . برای معالجهٔ مرض فراموشی چند روز پی در پی آش کدو می‌خورند و قدری کدوی پخته نیز به سر خود می‌مالند . یا آنکه قدری نان برای گدا می‌برند اما وقتی می‌خواهند نان را به گدا بدهند پنهانی لقمه‌ای از کنار نان شکسته به دهان می‌گذارند .

کچلی :

کچلی را به دو طریق معالجه می‌کنند :

۱ ـ چند دانهٔ آلوچه در آب می‌اندازند و چند ساعت بعد پوست و هستهٔ

۱ـ پاچالداری و کسب به منظور تحصیل عواید .

آنها را جدا می کنند بعد آلوچه‌ها را با مقداری قَرَهْ قوروت [1] در ظرف آبی خیس می کنند و یك شبانه روز می گذارند بماند. پس از آن «قَرَهْ قوروت» و آلوچه را همانطور که در ظرف آب است چنگ می‌زنند و به شکل خمیر درمی‌آورند و آن خمیر را سه شب متوالی بر سر آدم کچل می‌مالند و صبح سر او را با آب گرم و سدر می‌شویند و عقیده دارند که به این طریق نه تنها زخم کچلی معالجه خواهد شد و موی بر سر مریض خواهد روئید بلکه موهای او نیز فرفری و «منگوله منگوله» خواهد شد.

۲- مقداری گوجهٔ ریز در آب ریخته می‌پزند، وقتی گوجه‌ها خوب نرم شد از الك رد می کنند پوست و هستهٔ گوجه‌ها در داخل الك می‌ماند و گوشت آن بیرون می آید گوشت گوجه را شب مثل حنا به سرشخص کچل می‌مالند برگ خطمی یا برگ چغندر هم رویش می گذارند و با دستمال می‌بندند. صبح سرمریض را با سدر و آب گرم می‌شویند بعد مقداری زفت داغ‌کرده روی یك قطعهٔ کرباس نو و آب‌ندیده می گسترانند و گرماگرم به سر وی می‌چسبانند. چند روز که گذشت زفت خودش «جواب می‌دهد» یعنی لبه‌های آن ور می آید. آنوقت چهار طرف زفت را به دست گرفته با یك حرکت سریع از سر مریض می کنند [2] و سر او را تیغ می‌زنند تا خون سیاه از آن جاری شود. آنوقت مجدداً مقداری گوجهٔ له شده بر سر مریض می‌مالند و سرش را می‌بندند، اگر زخم کچلی خیلی «ناکار» یعنی عمیق باشد سر مریض را هفت بار بطریق فوق زفت می‌اندازند و گرنه سه زفت را کافی می‌دانند [3].

۱- قره قوروت (qaraqurut) = ماده‌ای‌است ترش و به‌رنگ زرد مایل به قهوه‌ای که بهنگام درست کردن کشك از جوشاندن و غلیظ کردن زرداب ماست بدست می‌آید قراقروت.

۲- کودکانی که به این طریق معالجه می‌شوند در موقع کندن زفت به سبب درد زیاد غالباً طاقت خود را از دست می‌دهند و غش می کنند.

۳- طریقهٔ معالجهٔ هفت زفتی را هفت‌کلاه و سه زفتی را سه‌کلاه می‌خوانند.

کرم :

برای دفع کرم به چهار طریق عمل می‌کنند .

۱ـ برگ شفتالو را می‌جوشانند وشیرهٔ آنرا می‌خورند وقدری از آن نیز برشکم خود می‌مالند. ۲ـ اندکی انغوزه لای کشمش یا خرما می‌گذارند و می‌خورند . ۳ـ چهار روز متوالی آش «قَرَهْ قوروت»[1] می‌خورند و روز پنجم یك مثقال پوست نارنج کوبیده میل می‌کنند . ۴ـ قارچ کوهی یا قارچ صحرایی را خشك کرده می‌کوبند و سه روز صبح ناشتا روی زبان خود می‌ریزند و چند جرعه آب بالای آن می‌آشامند روز چهارم آش «قَرَهْ قوروت»[2] می‌خورند .

کرم خوردگی دندان:

یك شاخهٔ کوچك تاجریزی به نوك سوزن می‌زنند و روی آتش می‌گیرند همینکه شروع به سوختن کرد آنرا چند ثانیه در دهان نگاه می‌دارند تا دود تاجریزی به دندان بخورد و «کرم دندان را بریزاند» .

طریقهٔ دیگر : چند تکّه کاغذ نابِکارَه[3] را روی هم می‌ریزند و آتش می‌زنند بعدکاسه‌ای وارونه روی آن می‌گیرند تا جدار داخلی کاسه به دودکاغذ آلوده شود. این دود راکه روغن‌کاغذ هم می‌گویند با پنبه جمع کرده روی دندان می‌گذارند و عقیده دارند که به این طریق نه تنهاکرم دندان معالجه خواهدشد بلکه در دوران پیری نیزهنگامی که دندان‌های شخص"مخروبه"می‌شود، دندان کرم خوردهٔ او به‌سبب تأثیر همین «روغن کاغذ» خود بخود «لق» شده به آسانی کشیده می‌شود .

اگر کرم خوردگی و درد دندان از «گرمی» باشد قدری‌کافور قونسوری[4] و اگر از «سردی»باشد اندکی میخك یا قرنفل[5] درچالهٔ دندان می‌گذارند .

کُورك : رك : پچوخ .

۱و۲ ـ شرح قره قوروت در معالجهٔ کچلی گذشت . ۳ـ بی مصرف .

۴ـ شرح کافور قونسوری در صفحات قبل گذشت. ۵ ـ میخك وحشی یا قرنفل بیابانی

کهیر (= کئیر) :

برای معالجهٔ کهیر شیرهٔ انگور را با اندکی خاکشیر مخلوط کرده سر می کشند و بعد از آن در آب روان « غوطه می‌خورند » یا آنکه آجر نو و آب ندیده را می‌سایند و نرمهٔ آنرا در شیرهٔ انگور می‌ریزند، قدری آب هم بر آن می‌افزایند و چند دقیقه هم‌می‌زنند بعد ظرف آنرا مدت نیم‌ساعت در گوشه‌ای می گذارند تاذرات آجرته‌نشین شود، آنوقت مایع رقیق روی آن را در ظرف دیگری می‌ریزند و سر می کشند.

گرمی (= گرمی مزاج):

برای رفع گرمی مزاج چهار عرق[1] می‌خورند یا آنکه تخم گشنیز و زرشك و عناب را با عرق بید خیس می کنند و شب در حیاط می گذارند تا ایاز بخورد. صبح زود آنرا در پارچهٔ نازکی می‌ریزند شیره‌اش را می کشند و به مریض می‌خورانند.

به عقیدهٔ خراسانیها رفع گرمی مزاج به آسانی میسر است اما اگر کسی سردیش بکند مداوای او با یکی دو قلم دارو هرگز امکان نخواهد داشت، بلکه باید مدت مدیدی چندین قسم دارو به او خورانید تا شفا یابد و از او رفع سردی بشود. از همین رواست که عوام خراسانی می گویند :

گرمّی و اناری سردّی و دیکونِ عطّاری[2]!

گریهٔ بچه (علل و معالجهٔ آن) :

به عقیدهٔ خراسانیها بچه‌ها از حیث گریه کردن بر دو دسته تقسیم می‌شوند : « یك دسته آنهایی که گریهٔ خود را به شب می‌اندازند و دستهٔ دیگر آنهائی که به‌روز

۱- چهارعرق، عبارت‌است از مخلوطی از عرق بید وعرق کاسنی و عرق شاه‌تره وعرق گاوزبان.

۲- دیکونِ عطّاری (dikune attâri) = دکان عطاری (دارو فروشی). مقصود از این جمله این است که اگر کسی‌گرمیش‌کرد به آسانی با خوردن یك انار از او رفع گرمی می‌شود، اما اگر کسی سردیش کرد باید تمام داروهای عطاری (داروفروشی) را به اوخورانید تا صحت یابد.

می‌اندازند» . بنابراین بچه باید یا شب گریه کند یا روز . اما اگر بچه‌ای پیدا شد که هم شب گریه کرد و هم روز قطعاً یك ناراحتی یا مرضی دارد و باید او را درمان کرد . برای معالجهٔ این‌گونه اطفال ابتدا با دو انگشت سبابه و وسطای خود به پهلوی بچه تلنگر می‌زنند : اگر صدای تُم‌تُم کرد عقیده دارند که بچه دلش درد می‌کند در این صورت قدری اَنزروت [1] در آب گرم و شیر حل کرده دو قاشق چای خوری از آن به بچه می‌دهند و علاوه بر آن یك تکّه قند یا یك قطعه نبات به‌بزرگی یك فندق مثل شیاف در مقعد اوفرو می‌کنند . اما اگر پس از تلنگر زدن به پهلوی بچه صدای شُلُپ شُلُپ به‌گوش رسید معتقدند که بچه دچار عارضهٔ دل درد نیست بلکه ناراحتی دیگری دارد در این صورت قدری خاکشیر و سرکهٔ انگور [2] در هاونی می‌کوبند و با اندکی شکر سرخ در آب داغ می‌ریزند و به بچه می‌دهند [3].

گلابشون (= گل‌افشان، سرخك) :

به عقیدهٔ خراسانیها گلابشون یا سرخك مایع منی است که قبل از تولد به چشم بچه رفته و باید روزی از بدن او بیرون بیاید [4] بنابراین همهٔ کودکان باید به سرخك مبتلا شوند تا آنچه روزی به چشم آنها داخل شده‌است از سوراخها و مسامات بدنشان بیرون بریزد .

برای معالجهٔ سرخك تا روز هفتم و گاهی نهم به بچه چیزها و غذاهای «سرد» می‌دهند مانند شیرخشت و گُل تاج خروس و عنّاب و سوپ جوجه خروس و امثال آنها . علاوه بر آن مقداری اسپرزه [5] در کوزهٔ سفالین و نوی می‌ریزند و کوزه را پر آب می‌کنند و تکانش می‌دهند پس از آن کوزه را در گوشه‌ای می‌گذارند و آب اسفرزه‌ای که از جدار کوزه تراوش می‌کند به بچه می‌دهند دست آخر هم مقداری

۱ـ انزروت (anzarut) = صمغ درختی است خاردار به بلندی دو ذرع برگ آن شبیه به برگ مورد .. (مخزن‌الادویه) . ۲ـ سکنگور . ۳ ـ بعضی عقیده دارند که اگر سکنگور را با خاکشیر صاف شده مخلوط کنند بهتر است .

۴ـ می‌گویند آبله هم خون حیض است (رك : آبله) . ۵ـ مقصود اسفرزه است

خاکشیر در آتش می‌ریزند و بچه را لخت کرده بالای دود خاکشیر می‌گیرند تا «بوی خاکشیر سوخته به بدنش بخورد». همهٔ این کارها برای آن است که دانه‌های سرخك از تن بچه بیرون بریزد. روز هفتم و روز هشتم قدری پرسیاهشون [۱] و گُل‌بنفشه و گُل‌خطمی دم می‌کنند و به بچه می‌دهند تا تبش قطع شود. اگر قطع نشد با جوشاندهٔ گُل‌خطمی او را تنقیه می‌کنند تا باد سرخك را از جگرش بکشد و از او دفع مرض کند. اگر باز هم سنگین بود جوجه خروسی سر می‌بُرّند و رودهٔ او را گرماگرم روی سر وقلبش می‌گذارند. روز نهم هفت آیه ازسورهٔ مبارکهٔ یس معروف به هفت سورهٔ مبین[۲] را می‌خوانند و به مُهرِ نماز فوت می‌کنند و مُهر را روی پلك بچه می‌گذارند تا «باد سرخك را از چشم او بیرون بکشد» یا آنکه انگشتر عقیقی که روی آن نام پنج تن نقش شده باشد بر پشت پلکهای بچه می‌کشند و به اصطلاح چشم او را «مُهر می‌کنند» تا دانه‌های سرخك به چشم او صدمه نزنند. برای خارج کردن باد سرخك از تن بچه نیز روز دوازدهم چِشوّم[۳] به بچه می‌دهند.

خراسانیها می‌گویند بچهٔ مبتلا به سرخك را باید از چشم آدم جُنُب دور نگاه داشت والّا دانه‌های سرخك «تو می‌زند» و سبب هلاك بچه می‌شود، علاوه بر آن باید لباسهای سرخ به تن بچه کرد تا دانه‌های سرخك را به طرف خود جلب کند و زودتر «بیرون بریزد». چنانچه لباس سرخ به او نپوشانند به احتمال قوی دانه‌های سرخك «تو می‌زند» و به جگر بچه صدمه می‌رساند و او را می‌کُشد.

خانواده‌هایی که خیلی محتاط هستند برای اینکه مبادا درنُه روزِ اولِ بیماری، اشخاصی به دیدن طفل بیایند و از بهبود حال یا قطع تب او تعجب کرده و او را نظر بزنند از شب اول که علائم بیماری در وجود طفل ظاهر می‌شود، او را بستری می‌کنند سه عدد تخم مرغ درآب می‌اندازند و ظرف آنرا تا شب نهم که سرخك «کوچ می‌کند» بر بالین بچه می‌گذارند و عقیده دارند که اگر در عرض مدت نه

۱– پرسیاوشون، پر سیاوشان. ۲– آیه‌های ۱۲ و ۱۷ و ۲۴ و ۴۷ و ۶۰ و ۶۹و ۷۷.
۳– češšum.

روز کسانی بدیدن بچه بیایند و او را نظر بزنند زخم چشم آنها به تخم مرغها خواهد خورد.

گولهٔ پستان (= آبسهٔ پستان):

اگر پستان زنِ شیرده یا زن تازه زا آبسه بشود می‌گویند «پستانش بیوقتی» شده است. برای معالجهٔ او زنی از خویشاوندان وی قدری کباب یا کوکو لای یك قطعه نان می‌گذارد و پا ورچین پاورچین از پشت سر به آن زن نزدیك می‌شود همینکه به یك قدمی او رسیدناگهان مشت محکمی به پشت او می کوبد بطوریکه آن زن سخت بترسد و «از جا در برود» بعد خود را جلو آن زن می‌اندازد و غذایی را که در دست دارد به دهان او می‌گذارد و می‌گوید: «نترس من بودم! بیا این لقمه را بخور، قوّتِ جانت بشود».

و عقیده دارند که با این عمل آبسهٔ پستان زن «فروکش» خواهد کرد و بزودی معالجه خواهد شد.

لثهٔ دندان (سستی لثه و معالجهٔ آن):

برای معالجهٔ لثه‌های سست که به اندك فشار یا تماسی خون آلود شود قدری تباشیرقلم و فوفل در هاونی می‌کوبند و گرد حاصل را در پای دندانها می‌ریزند.

لك:

برای معالجهٔ لکه‌هایی که بر پوست بدن خصوصاً صورت ظاهر می‌شود خایهٔ خروس را در آب می‌اندازند و سه روز می‌گذارند بماند تا خوب خیس بخورد و «خواص خود را به آب بدهد». پس از آن، از آب خایهٔ خروس روزی یك بار روی لکه‌ها می‌مالند. چنانچه تا یك هفته خوب نشد مغز پیاز بیابانی را روی سنگ می‌سایند و با چند قطره سرکه مخلوط می‌کنند و بر پوست صورت خود می‌کشند.

لکنت زبان:

به کودکانی که دچار لُکنت و کندی زبان هستند سه روز یا هفت روز متوالی صبح ناشتا تخم کبوتر (خام) می‌دهند تا زبانشان باز شود. اگر صحت نیافتند قدری

زنجفیل پرورده و گُل‌سرخ‌محمدی و شهد قند و نبات را مخلوط کرده در ظرفی می‌جوشانند و آنقدر حرارت می‌دهند تا کاملاً سفت شود آنوقت آنرا به قسمتهای کوچك تقسیم می کنند و در کف دست با انگشتان خود به شکل دانه‌های فندق در می‌آورند و چند روز پی درپی صبحها یك دانه از آنها را به بچه می‌دهند، اگر لکنت زبان او خوب نشد مجدداً سه روز ناشتا تخم کبوتر به او می‌خورانند.

مو خورك:

برای معالجهٔ مرض موخورك یا جلو گیری از ریزش موی‌سر، اندکی‌روغن مار[1] یا اشك‌میم [2] به سر می‌مالند. اگر ریزش مو بعلت مرض موخورك باشد بجای استعمال روغن مار و اشك میم این شعر را می‌خوانند:

پام به . . . ن مردِ سه زنه   زن مرده و زن طلاق و زن در خَنَه[3]!

و بعد می‌گویند: «الهی مو خورك من خوب شود و سرم مو در بیاورد!»

نازایی:

معالجهٔ نازایی و طرق مختلف باردار شدن به تفصیل در بخش دوم کتاب (فصل آبستنی و زایمان) بیان شد اینك طریقهٔ دیگری که در دهات خراسان خصوصاً دهات اطراف قوچان برای معالجهٔ نازایی مرسوم است بیان می‌گردد.

زنی که نازا باشد بربام خانهٔ یك زائو می‌رود و پنهانی در ناودان آن خانه

---

۱ - برای تهیهٔ «روغن مار» مار را می‌کشند و سرش را قطع می‌کنند و بعد پیکرش را در روغن کرچك می‌اندازند، به عقیدهٔ عوام پیکر مار به روغن اثر و خاصیتی می‌بخشد که برای جلوگیری از ریزش مو و معالجهٔ بعضی بیماریهای دیگر از قبیل درد مفاصل بسیار سودمند است. اما باید قبل از انداختن مار در روغن حتماً سراو را قطع و یا لااقل دندان و کیسهٔ زهرش را بیرون آورد والا دردسر شدیدی تولید خواهد کرد مگر آنکه قدری کافور به سرخود بمالند که آنهم باعث سفید شدن موی سر و ریختن دندانها می‌شود. ۲- اشك میم (aške meym) = اشکی که از بریدن شاخه‌های جوان تاك حاصل می‌شود. ۳- xana = خانه.

می‌شاشد و عقیده دارد که با این طریق زائویی که درآن خانه است چله رویش می‌افتد و دیگر فرزندی نخواهد زایید و در عوض خود او باردار و بزودی صاحب فرزند خواهد شد[۱].

در این موقع اگر زن‌زائو متوجه شود که‌زنی بر بام او رفته و در ناودان خانه‌اش‌ادرار کرده است فوراً برای دفع بلا به درخانهٔ آن زن می‌رود و فریاد زنان می‌گوید :

« چِلِ مو که به تو نیفتایَهْ بو ، بِرِیْ چی تُوخَنَهْ‌یْ مو پیشاب کِرْدی[۲] ؟ »

زن چون می‌بیند که کارش عیان شده وعملش بی‌نتیجه خواهد ماند لااقل برای‌آنکه زن زائو مثل خودش همهٔ عمر عقیم نشود فوراً مقداری نمک و اندکی خمیر ترش (= خمیر مایه) تهیه می‌کند و با چند قاشق از پیشاب شوهرش به‌زائو می‌دهد. زائو هم به‌خانه برمی‌گردد و« خمیر ترش » و نمک و ادرار را با مقداری آب درکاسه‌ای می‌ریزد پس از آن لخت می‌شود و آب درون کاسه را برسر خود می‌ریزد و در حقیقت با آن چلّه بُری می‌کند و عقیده دارد که به این طریق خطر نازایی از او دفع خواهد شد.

در اکبر آباد[۳] قوچان رسم است که زنان عقیم به تپه‌ای درکنار ده مذکور می‌روند و در آنجا از سوراخی که می‌گویند « نظر کرده است » عبور می‌کنند و معتقدند که اگر با خلوص عقیده این عمل را انجام دهند بزودی حامله و صاحب فرزند خواهند شد.

نظر خوردگی :

وقتی بچه کسل و ناراحت باشد یا تب کند و مژه‌های او دو به دو بهم

۱ـ این عمل بایدکاملاً پنهانی و بدون اطلاع زن زائو یا صاحب خانه انجام‌بگیرد والا بی‌اثرخواهد ماند، بلکه موجب خواهد شدکه هم چل روی زن زائو بیفتد وهم زن ادرار کننده نیز برای همهٔ عمر عقیم بماند.

۲ـ چل من که به تو نیفتاده بود ، برای چه در خانهٔ من ادرار کردی ؟

۳ـ دهی در ۲۶ کیلومتری شمال غربی قوچان .

بچسبد و به اصطلاح «جفت شود» یا آنکه بچه «ناخوش‌حال» باشد و سرش را مرتباً به عقب ببرد و به اصطلاح «پشت بزند» می‌گویند بچه نظر خورده است اما برای اطمینان خاطر بیشتری یک دور سورهٔ «یٰس» را می‌خوانند و بر یک سکهٔ دهشاهی می‌دمند، بعد سکه را روی دل بچه می‌گذارند و با انگشت بر روی آن می‌فشارند. اگر سکه به دل بچه چسبید که یقین پیدا می‌کنند بچه نظر خورده‌است و اگر بر عکس به زمین افتاد می‌گویند که مریض است و باید او را با دوا معالجه نمود.

برای رفع نظر خوردگی به چند طریق زیر عمل می‌کنند:

۱- تخم‌مرغی به دست چپ و قطعه زغالی به دست راست می‌گیرند و نام اشخاصی را که به احتمال بچه را نظر زده‌اند بر زبان می‌آورند و با هر اسم یک دایرهٔ سیاه کوچک روی تخم مرغ می‌کشند. بعد سکّهٔ دهشاهی را بالای تخم مرغ می‌گذارند و با دستمال یا لچکی روی ملاج بچه می‌بندند و دستمال را به زیر چانهٔ او گره می‌زنند، آنگاه مجدداً نام همان کسان را یک یک بر زبان می‌آورند و پس از تلفظ هر اسم با نوک انگشت خود روی سکّه فشار می‌دهند. تخم مرغ به نام هر کس که شکست، یقین می‌کنند که بچه را نظر زده است. برای دفع چشم زخم یک نخ از پیراهن یا بند زیرجامه او می‌گیرند و در آتش می‌سوزانند، قدری اسفند هم دور سر بچه می‌گردانند و در آتش می‌ریزند. تخم‌مرغ و قطعه زغال را به آب روان سر می‌دهند و لچک را هم می‌شویند و سکّهٔ دهشاهی را نیز تصدق به فقیر می‌دهند.

۲- چند شاخه نبات در چارقدی می‌پیچند و با چند عدد سکّه نزد آخوند مکتبی می‌برند. آخوند پول را برای خودش برمی‌دارد و به نیّتِ شفایِ بچه دعایی می‌خواند[1] و به نبات فوت می‌کند و مجدداً نبات را در چارقد می‌پیچد و به‌کسان

۱ - برای اطلاع بر متن دعا رجوع شود به حاشیهٔ صفحات ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ مفاتیح‌الجنان تألیف حاج شیخ عباس‌قمی، چاپ ۱۳۴۴ تهران، شرکت سهامی طبع کتاب.

مریض بر می‌گرداند. کسان مریض نیز نبات را به‌خانه برده به بچه می‌دهند، چارقد را هم به سرش می‌بندند.

۳ـ مقداری اسفند در مشت گرفته دور سر بچه می‌چرخانند صلوات می‌فرستند و این شعر را می‌خوانند:

اسفند و اسفند دَنَه[۱] ـ اسفند صد و سی دَنَه ـ هر دَنَه‌ش دِیک خَنَه[۲] ـ بِتِرکَه چشم حسود و بیگَنَه[۳] ـ شنبه زا، یکشنبه زا، دوشنبه زا، سه‌شنبه زا، چهارشنبه زا، پنجشنبه زا، جمعه زا.......... ـ وقت زا، بیوقت زا ـ هر که از دروازه‌تو می‌یَه[۴] ـ هر که‌از دروازه‌بیرون‌میرَه[۵] ـ زیر زمین، روی زمین، چشم انس، چشم جنس[۶]، چشم آدمیزاد، چشم پریزاد، چشم حسود، چشم بخیل، چشم میشی، چشم زاغ، چشم شور، چشم کاج[۷]، چشم ناز[۸]، چشم جَلَب، چشم سید، چشم عام، همساده[۹] دست راست، همساده دست چپ، همساده پیش‌رو، همساده پوشت‌سر[۱۰] ـ هرکس که‌دیده، هرکس نِدیده... ـ هرکس که‌دیده، چشمش به‌اسفند ـ هرکس نِدیده، دلش به اسفند ـ اسفند به آتیش[۱۱]، آتیش به بیرون ـ به‌حق‌شاه مردون[۱۲]، درد وبلار[۱۳] بگردون.

بعد منقل اسفند را جلو می‌آورند و زیر دامن بچه را دود می‌دهند و سوخته‌های اسفند را با یك کاسهٔ آب به کوچه می‌برند و سرِ یک چهار راهی روی زمین می‌ریزند و با کاسهٔ آب به خانه بر می‌گردند و در می‌زنند. از درون خانه کسی می‌پرسد: ـ کیه؟ جواب می‌دهند: ـ سلامتی! سئوال می‌شود: ـ از کجا آمده‌ای؟ جواب می‌دهند: ـ از راه دور! می‌پرسند: ـ برای کی آمده‌ای؟ جواب می‌دهند:

۱ـ dana = دانه. ۲ـ xana = خانه. ۳ـ bigana = بیگانه.
۴ـ mi-ya = می‌آید. ۵ـ mera = می‌رود. ۶ـ جن. ۷ـ کُلاج، چپ، احول. ۸ـ مقصود چشم پدرو مادر است. ۹ـ hamsadey = همسایهٔ.
۱۰ـ Puštè-sar = پشت سر. ۱۱ـ âtiš = آتش ۱۲ـ مردان
۱۳ـ balâr = بلا را

برای .....[۱] می‌گویند : ـ بیا تو !

شخصی که در کوچه است وارد خانه می‌شود و یکراست نزد بچه می‌رود و مشتی از آب کاسه به صورت طفل می‌زند و صلوات می‌فرستد و می‌گوید : الهی هرچه زودتر شفا پیدا کنی .

۵ـ قطعه سنگ مدوّر سیاه و سفیدی معروف به مُهرهٔ باباغوری را به نقره می‌گیرند و با یک قطعه دل‌نمک[۲] وکس گربه و چشم نظر قربانی و دندان فیل و استخوان پلنگ و شاخ مار و مُهرهٔ سبز به نخ می‌کشند و از گردن بچه می‌آویزند و می‌گویند : «الهی هرکس بِچّهٔ مارَه[۳] چشم بِزِنَه چشمِشْ مثل همی[۴] سنگ باباغوری بِشَهْ !»[۵] .

۶ـ شب چهارشنبه قدری پنیر و اندکی نمک و چند حبه قند و مقداری زغال و یک عدد پیاز و یک سکه رایج کشور را روی یک گرده نان می‌گذارند و نان را در دستمالی می‌پیچند و زیر سر بچه قرار می‌دهند . آنوقت خشتی به وسط حیاط می‌برند و چهار شمع در چهار گوشهٔ آن روشن می‌کنند و قدری اسفند با یک حبّه قند و یک تکّه زغال هم در میان شمعها روی خشت می‌گذارند . خشت به همان صورت در صحن حیاط می‌ماند تا شمعها بسوزد . وقتی شمعها سوخت و به آخر رسید خشت را با قند و اسفند و زغال و خلاصه هرچه روی آن هست به کوچه می‌اندازند . صبح روز بعد دستمال نان را هم از زیر سر بچه برداشته به کوچه می‌برند و بعنوان تصدق به یک فقیر مستحق می‌دهند . اگر اتفاقاً آدم مستحق پیدا نشد دستمال را در کنار دیوار روی زمین می‌گذارند و بدون آنکه به پشت سر خود نگاه کنند به خانه بر می‌گردند[۶] .

۱ـ نام بچه را به دنبال کلمهٔ (برای) ذکر می‌کنند .

۲ـ نمك ترکی .　　۳ـ mâra = ما را　　۴ـ hami = همین .

۵ـ البته این عمل بیشتر برای پیش گیری از چشم زخم است نه معالجهٔ آن .

۶ـ اگر به پشت‌سر خود نگاه کند «سنگینی دارد» و بد است .

۷ـ یك قطعه زمه درمشت می‌گیرند و دور سر بچه می‌چرخانند و می‌گویند: «شنبه زا ، یکشنبه زا ، دوشنبه زا ، سه شنبه زا ، چهارشنبه زا ، پنجشنبه زا ، جمعه زا ، چشم انس ، چشم جن ، چشم آدمیزاد ، چشم حسود ، چشم بخیل ، چشم ناز ، چشم سیّد ، چشم عام ، چشم همسایهٔ دست راست ، چشم همسایهٔ دست چپ» بعد سه بارسورهٔ انّاانزلناه و سه بار سورهٔ قُل هوالله را می‌خوانند و به‌بچه فوت می کنند و پس از آن زمه را در آتش می اندازند و می‌گویند : «بِتّرکه هر چشم‌کِه به بچهٔ ما وارْفتهْ[1]» . زمه در آتش می‌سوزد و پف می کند و «دِل دِل می‌زند» و به‌اشکال مختلف در می آیدگاهی یکی دو تکه زغال هم به‌آن می‌چسبد . اگر به شکل یك جانور درآمد می‌گویند بچه ترسیده است اگر به شکل چشم درآمد می‌گویند بچه نظر خورده‌است و اگر قطعه زغالی به آن بچسبد می‌گویند «زمه بار ورداشته‌است» یعنی بچه تصدق می‌خواهد و باید پولی بعنوان صدقه به نیازمندان داد .

پس از آنکه زمه را از آتش بیرون آوردند آنرا به سرِ سه‌راهی می‌برند و در آنجا زیر پای خود لِهْ می کنند یا به‌آب روان سر می‌دهند و می‌گویند : « درد و بلای...[2] را رِخْتُم[3] توی آب! » سپس بدون آنکه به پشت خود بنگرند به خانه باز می‌گردند .

هاری :

سگ هار، اگر کسی رابگزد دو یا سه دانه سیر در هاونی می کوبند و باا ندکی خاکستر تاك[4] و یك قاشق سرکه مخلوط می کنند و بر موضع‌گزیدگی حیوان می‌گذارند ضمناً برای جلوگیری ازشدت مرض نیز قدری خاکستر روی سر مریض الك می کنند .

۱ـ بترکه هرچشمی‌که به روی بچهٔ ما باز شده‌است (یعنی با چشم بد به اونگریسته و او را نظر زده‌است) .
۲ـ نام طفل را بعد از آن اضافه می‌کنند .
۳ـ rextom = ریختم
۴ ـ مقصود خاکستری است‌که از سوزانیدن چوب تاك حاصل‌می‌شود .

هزارپا :

اگر هزارپا به‌گوش کسی برود اندکی روغن کنجد درگوش او می‌ریزند یا آنکه قدری هواچوبه[۱] سابیده در شاش‌گاو می‌ریزند و می‌جوشانند و چند قطره از آن درگوشش می‌چکانند. گاهی نیز بجای این کارها هاونی راکه درآن مواد بودار تند از قبیل هل و دارچین و میخك و فلفل کوبیده‌باشند ، دم گوش مریض نگاه می‌دارند تا هزار پا ازگوش او خارج شود.

هُکچه[۲] (= سکسکه)

به عقیدهٔ خراسانیها « اگر باذ سرِ دلِ آدم جمع بشود » و دفع نگردد ایجاد هُکچَه یا سکسکه می‌کند . برای معالجهٔ سکسکه از شیافهای مخصوص بواسیر استفاده می کنند[۳] یا آنکه « یك ناخن کاهگل » و « یك سر سوزن لاجورد » در یك قاشق آب می‌ریزند و خوب هم می‌زنند و چند قطره از آنرا به مریض می‌خورانند. گاهی بجای دادن دوا به‌دروغ نسبت دزدی وخیانت به او می‌دهند و ترس ناگهانی در دلش ایجاد می کنند، مثلاً می گویند:«مبلغی پول درفلان جابوده چرا برداشته‌ای؟» و عقیده دارند که با این « تهمت ناحق » هول و ترس در او ایجاد می گردد و در نتیجه سکسکه‌اش فوراً قطع می‌شود .

هُول زدگی :

برای رفع عوارض و ناراحتی‌های هول زدگی یك شاخهٔ بلند هفت بند از درختِ مِیمْ[۴] قطع می کنند و با آن قد مریض را اندازه می‌گیرند و زیادی سر شاخه را از دو طرف بریده دور می‌اندازند . بعد شاخه را از محل بندها به هفت قسمت می کنند و پهلوی هم می‌گذارند و از آن دسته‌ای می‌سازند و دور آن نخ قاتمه یا نخ‌پرك می‌پیچند تا آن دسته شبیه به «یك مردهٔ کفن پیچ» شود . بعد آنرا با یك تکه زمه در سه شب نحس یعنی شب شنبه و شب یکشنبه و شب چهار شنبه (که «از

۱- رك : حاشیهٔ صفحهٔ ۱۴۷ (بخش آبستنی و زایمان). ۲- hokča ۳- رك : بواسیر ۴- meym = تاك ، مو

ما بهتران» به شکل آدمیزاد در می‌آیند و در میان مردم گردش می‌کنند) بالای سر مریض می‌گذارند و صبح روز چهارشنبه دستهٔ چوب و زمه را به قبرستان شهر می‌برند، دستهٔ چوب را در خاك قبرستان دفن می‌کنند و زمه را به خانه بر می‌گردانند و به هفت قطعه تقسیم می‌کنند و روزی یك قسمت از آنرا به مریض می‌دهند.

دو طریقهٔ دیگر برای معالجهٔ هول زدگی مرسوم است از این قرار:

۱ـ گوسفندی سر می‌بُرّند و دل حیوان راگرم‌اگرم چند دقیقه در کف دست شخصی که هول کرده‌است می‌گذارند بعد آنرا قطعه قطعه‌کرده به سیخ می‌کشند و کباب می‌کنند و به مریض می‌دهند.

۲ـ بدون آنکه مریض متوجه شود قدری آب خنك می‌آورند و ناگهان به صورتش می‌پاشند بعد هم قدری گُل‌گاو زبان دم‌کرده به او می‌خورانند.

یبوست:

برای معالجهٔ یبوست برگ تازهٔ بید را می‌کوبند و شیرهٔ آنرا با شکر می‌خورند یا آنکه زردهٔ تخم‌مرغ نیم بند را با چای‌کوبیده و نرم مخلوط می‌کنند و سر می‌کشند.

یراقون (= یرقان):

برای معالجهٔ یرقان قدری کهربای کوبیده و نرم به مریض می‌دهند علاوه بر آن قطعهٔ کوچکی «زردیون»[1] به نخ می‌کشند و ازگردن مریض می‌آویزند یا آنکه استخوان خرچنگ راکوبیده می‌جوشانند و آبش را به مریض می‌دهند و عقیده دارندکه به این طریق «یراقون به پیشاب او می‌زند» و مریض شفا پیدا می‌کند.

۱ـ zardiun همان کهربا یاکاه‌رباست و آن صمغ نوعی درخت کوهستانی است که در هندوستان و نقاط گرمسیر می‌روید. زردیون بشکل دانه‌های تسبیح سوراخ دار نزد تسبیح فروشان به بهای ارزان بفروش می‌رسد و مردم عموماً از آن برای معالجهٔ یرقان استفاده می‌کنند. (کاه ربا معروف است و آن سنگی است زردکه کاه رباید... و هرکه با خود دارد از یرقان ایمن باشد: آنندراج).

گاهی بجای معالجات فوق فقط رگ پشت‌گوش یا رگ نوک‌بینی مریض را تیغ می‌زنند و اگر سنّ مریض بیش از هفت یا ده سال باشد هفت دانه ماهی قرمز ریز هم گرفته به او می‌دهند زنده زنده بخورد .

۴ـ روایت مهنه :

رفتُمْ بـه زیـرِ زِمی[1]   دیدُمْ درختِ گُل گُلی[2]
دِرَخْتِکَـرْ اوی دادُم[3]   دِرَخْ[4] به مو[5] بَلْکَکی[6] دا[6]
بَلْکَکِهْ دادُم به بُـزَکْ   بُزَکْ به مو پِشکیلی[7] دا
پِشکیله[8] دادُمْ به صحرا   صحرا به مو گُندمی دا
گُندِمـه[9] دادُم آسیـا   آسیا به مو آردَکی دا
آردکِهْ[10] دادُم به تِغار   تِغار به مو خِمیری دا
خِمیرِه[11] دادُم به تنُور   تنُور به مو گِرْدَکی[12] دا

۱ـ رفتم به زیر زمی = رفتم به زیرزمین.
۲ـ درخت گل گلی = درخت گردو
۳ـ درختکر اوی دادم = درخت را آبی دادم.
۴ـ درخ = درخت
۵ـ مو = من
۶ـ بلککی دا = برگی داد
۷ـ پشکیلی‌دا = پشکلی داد
۸ـ پشکلیه = پشکل را
۹ـ گندمه = گندم را
۱۰ـ آردکه = آرد را
۱۱ـ خمیره = خمیررا.
۱۲ـ گردکی = تا فتون کوچکی (گاهی بجای عبارت « گردکی دا» مر گویند «قرصقه‌ی دا» یعنی قرص نانی‌داد) .

بخش چهارم

فال‌ها و دعاها

فالها

در خراسان رایج‌ترین فالها، فال زنان کولی یا قِرِشمالها است. زنان مذکور روزها در کوچه و خیابان می‌گردند و در خانه‌ها را می کوبند و به آواز بلند می گویند: «آی ... فال مبینم، طالع مبینم!» زنان و دختران و حتی مردانی که مایل باشند از گذشته و آیندهٔ خود مطلع گردند و ببینند که بخت و سرنوشت چه عیش و نعمت یا چه غم و مصیبتی برای آنها فراهم آورده‌است، او را صدا می‌زنند و از وی می‌خواهند که در طالع آنها بنگرد و از نیك و بد سرنوشت آگاهشان سازد. زن قِرِشمال به کف دست آنها نظر می‌اندازد و بی‌تأمل مشتی الفاظ و عبارات برزبان جاری می‌سازد که از روی آنها گذشته و حال و آیندهٔ شخص و نحوست یا سعادت طالع او معین می گردد.

در اینجا دو نمونه از فالهای مذکور را که یکی برای زن و دیگری برای مرد گفته شده‌است از زبان طاووس زنِ قِرِشمال اهل حسین‌آباد نقل می کنیم:

۱ــ فال زن:

قرشمال: اسمِتْ چیهْ ؟...

زن: بدری... ✿

✿ qerešmâl : esmet čia ?...

zan : Badri ...

قرشمال: بگو به‌بینَم، به روي طالعِ بدری خانم کنیزِ علی، دستِتَهٔ بکش به صورتِتْ بگو یا مرتضی علی ...
بِگَهْ خانم جان، اگرْ مردِ بودی حاکمِ شهر و شهریار بودی،
حالا که زنی شکر خدا از شهریاری چیزِ کم نِدَرِي.
خانم نازنین، اقبالِتْ بلنده، سِتَرَتْ رِوَنْدَهْ ...
چادر سرِتْ عورتینه یَهْ، اما غیرتِتْ مردینَهْ یَهْ.
دخترِ نازِ ننه بودی، از هر کوزه اُو نِمِخوردی، از هر جایگه دَسْ نِمِکِرْدی، خواهان خیلِکَهْ داشتی.
حالا یَمْ شکرِ خدا آقای خُبِ دِرِي؛ نونِ راحت مُخُوري لالا مِنِي، قُنْبُلی تَهْ بالا مِنی.
نازِوَلِي مَکُ که نازِ تِرْخیلِکَهْ مَیَهْ، اما جِغْ جِغِتِرْ نِهْ مَیَهْ.
ماشالا خانم سایه پَروری، خدا بُلَنْدِتْ بِکِنَهْ بگو ایشالا. ✿

✿qereśmâl : bogu bebinom, be ruye tâle-e Badri xânom, kenize Ali, dasteta bekeś be suratet bogu yâ morteźâ Ali ...

bega xânom cân, ager marde budi hâkeme śahro śahriâr budi,

hâlâ Ke zani śokre xodâ az śahriâri čize kam nedari.

xânome nâzenin,eqbâlet bolanda, setarat revanda ...

čâdore saret ovratinaya, ammâ qeyratet mardinaya .

doxtare nâze nana budi, az har kuza ov nemexordi, az har câygah das' nemekerdi, xâhân xeyleka dâśti .

hâlâ—yam śokre xodâ âqâye xobe dari nune râhat moxori lâlâ meni, qonbolita bâlâ meni .

nâ-zevali mako ke nâzeter xeyleka maya, ammâ ceq-ceqeter ne—maya.

mâśâllâ xânom sâya parvari, xodâ bolandet bekena bogu iśâllâ .

خانم عزیز ... یگ پیرِ خُبِ دَرِی نِصیحتِتْ مِکِنَهْ ، گاه بگاه گوش مِکِنی ، گاه بگاه کِلّهْ شَقی مِکِنی ؛ نِصیحَتِ همو پیرِرَهْ گوش کُ ، که روز بدْ نِمِیه بینی .

خانم عزیز ... کوه بودی موش شدی ، قدر تَهْ نِدَنِسْتَنْ (؟)

خانم جان ... بهٔ داغ یَگْ عزیزت خُبْ سُخْتی ، چاره و دِرْمونِشْ نِکِرْدْ ؛ به یگ اولادِدَمْ یگ وصلتِ ناگهونی کِرْدی ، به لج مُرْدُمْ کِرْدی ؛ نیصبِ قوماتْ رضا بود ، اما توکّلِ دِلِتْ ، امام رضا بود .

خانم جان ... یگ نَرینهٔ کِلّه شَقِ بَدقهر دَری ، خودِشْ خُوردَهْ ، اما حرفای بزرگ مِزِنَهْ ؛ بدقهر و آتیشی مِزاجه ؛ دِ خوردیکی یگ مرضِ سختهِ کشیده ، تو دل از او کندی ، آما اِمام رضا نجاتِش داد ؛ نفرینش نِکِنی که اُجاقِتْ رَهْ هموروشن مِکِنَهْ .

ماشالا ، خانم صدو بیس سال پایهٔ عمرته ، دوکِرَتْ کِرْبِلا مِرِی

---

ne aziz ... yag piare xobe dari nesihatet mekena, gâh begâh guš mekeni, gâh begâh kella-šaqi mekeni : nesihate hamu Piare–ra guš ko ke ruze bad nemibini .

xânome aziz .. Kuh budi muš šodi, qadreta nedanestan (?)

xânom cân ... be dâqe yâg azizet xob soxti čâravo dermūnēš nekerd : be yag ovlâdetam yag veslate nâgehuni kerdi, be lace mordom kerdi ; nisbe qovmât rezâ bud, ammâ tavakkole delet emâm–rezâ bud .

xânom cân ... yag narineye kella šaqqe bad qahr dari, xodeš xurda, ammâ harfâye bozorg mezena; bad qahro âtiši mezâca ; de xurdiki yag maraze saxte kešida , to del azu kandi , ammâ emâm–Rezâ necâteš dâd; nefrineš nekeni ke ocâqet ra hamu rušan mekena .

mâšallâ xânom sado bis sâl pâyeye omreta, du kerat Kerbelâ meri,

یَك کِرَتَم زِوّارِ خَنَه‌یْ خدامِرِي؛ مِرِي دِ مِچّدِ کوفه نِماز مِکِنِي ، دِ قِبرستونِ بادی‌السلام[۱] قَدَم مِزَنِي .

خانُم‌جان... ایشالا صاحب دوازده اولاد مِرِي؛دوازده تات رَه یاد کِنی ، دوازده امام رَه شاد کِنی.

خانم جان ... یگ بِچّه‌یْ دِشگَم دَرِي ، ایشالا نَرینَه‌یَه ؛ شَوِ چهارشنبه لباسِترْ عوض مَکُ که بِه طالِعِتْ نیَه.

خانم‌جان... وَسنی نِدَرِي که به تو وَسنِي گَرِي کِنَه ، اما دشمنایْ دَری از وَسنِي بِدْتَر ، حسرتِت رَه مُخُورُنْ ، کوربِشَنْ ایشالا ... یگ زن پاچه گُنْدِه دِندونْ گُرازِ به‌کار تو افتیده ، پیش رو مِگَه جونُمْ جونِت ، پوشتِ سر کاردُمْ اَستِقونِتْ!

اما خانم جان تو صدقِ دِلِت پاکَه ، امام هشتم همه‌جا همراتَه.

خانم‌جان ، تو بوس حروم نِدادی ، «نُقُل» حروم نَخوردی ، پاك*

۱– مقصود قبرستان «وادی‌السلام» در نجف اشرف است .

---

* yag keratam zevvâre xaney Xodâ meri ; meri de meččede Kufa nemâz mekeni, de qebrestune bâdios–selâm qedam mezeni .

xânom cân ... išâllâ sâhebe dovâzdâh ovlâd meri; dovâzdah–tât ra yâd keni, dovâzdah emâm ra šâd keni.

xânom cân, yag beččey de šegam dari, išâllâ nvrinaya; šove čâr šenbe lebâšeter avaz mako ke be tâleet nia ,

xânom cân ... vasni nedari ke be to vasni-gari kena, ammâ došmenây dari az vasni bedtar, hasratet ra moxoran, kur bešan išâllâ ... yag zane Pâča gondeye dendun gorâze be kâre to oftida, piše ru mega cunom cunet, pušte sar kârdom astequnet!

ammâ xânom cân to sedqe delet pâka, emâme hâštom hama-câ hamrâta.

xânom cân,to buse harom nedâdi,noqle harum nexordi,pâk

بِه دُنیا آمَدیِ پاکَم خَهْ رَفتیِ ، جِلوِ جِنازَتْ عَلَمِ سَبزِ محمّدی خَهْ بُرْدَنْ .

. . . .

بُلَنْ کِنَه خانُم رَهْ حضرَتِ صاحبِ‌الزّمون، دَسْتِتِرْبِکش به صورَتِت بگو یا صاحبِ الزّمون .✿

ترجمه :

کولی : اسمت چیست ؟

زن : بدری .

کولی : بگو ببینم به روی طالع بدری خانم کنیزعلی دستت را بکش به صورتت بگو یاعلی ، دلم برایت بگوید خانم جان ، اگر مرد بودی حاکم شهر و شهریار بودی ، حالا که زن هستی شکرخدا از شهریاری چیزی کم نداری.

خانم نازنین اقبالت بلند است ،ستاره‌ات روند[1] است ، چادرسرت زنانه است، اما غیرتت مردانه‌است . دختر ناز نه‌نه بودی ، از هر کوزه ای آب نمی‌خوردی ، به هر جایگاهی دست نمی‌زدی ، خواهان بسیار داشتی . حالا هم شکر خدا ، شوهر خوبی داری ، نان راحت می‌خوری لالا می کنی ، قنبلت را هوا می کنی .

ناشکری مکن که (شوهرت) ناز تو را بسیار می‌خواهد ، اما جیغ و فریاد تو را دوست ندارد .

ماشاءالله خانم سایه پروری ، خدا بلندت کند بگو انشاءالله .

خانم عزیز ... یك پدر خوبی داری نصیحتت می کند ، گاه بگاه گوش

۱ـ روند : رونده ، دارای رونق وفروغ .

✿ be donyâ amadi,pâkam xa rafti, celove cenâzat alame sabze mahammadi xa bordan .....

bolan kena xânom ra hazrate Sâhebezzemun, dasteter bekeš be suratet bogu yâ sâhebezzemun .

می کنی ، گاه بگاه کلّه شقی می کنی ، نصیحت همان پدر را گوش کن که روز بد نمی‌بینی . خانم عزیز ... کوه بودی موش شدی ، قدر تورا ندانستند (؟) .

خانم جان ... به داغ یك عزیزت خوب سوختی چاره و درمانش نکرد . به‌یك اولادت هم یك وصلت ناگهانی کردی به‌لج مردم‌کردی، نصف اقوامت راضی بودند ، اما تو کلِ دلت امام رضا بود .

خانم جان ... یك پسر کلّه شق بد قهر داری ، خودش کوچك است ، امّا حرفهای بزرگ می‌زند ،بد قهر و آتشی مزاج است ، در کودکی یك مرض سختی کشیده ، تو ازاو دل کندی امّا امام رضا نجاتش داد ؛ نفرینش نکنی که اجاق تو را (کانون خانواده‌ات را) همو گرم و روشن نگاه می‌دارد .

ماشاءالله خانم صد و بیست سال پایهٔ عمر تو است ، دو بار به کربلامی روی، یك بار هم زوّار خانهٔ خدا می‌شوی . می‌روی در مسجد کوفه نماز می کنی ، در قبرستان وادی‌السلام قدم می‌زنی .

خانم جان ... انشاءالله صاحب دوازده اولاد می‌شوی ، دوازده‌تات را یاد کنی، دوازده امام را شاد کنی .

خانم جان .... یك بچه‌ای در شکم داری ، انشاءالله پسر است ، شب چه! لباست را عوض مکن که به طالع تو نیست .

خانم جان . . . هوو نداری که با تو هوو گیری کند ، اما دشمنانی داری از هوو بدتر ، حسرتت را می‌خورند ، کور بشوند انشاءالله ...

یك زن پاچه گندهٔ دندان گُرازی به کار تو افتاده‌است ، پیش رو می گوید جانم جانت ، پشت سر (می گوید) کاردم (در) استخوانت . اما خانم‌جان ، تو نیتت پاك است ، امام هشتم همه جا همراهت است .

خانم جان تو بوسهٔ حرام نداده‌ای ، «نُقل» حرام نخورده‌ای ، پاك به دنیا آمده‌ای ، پاك هم‌خواهی رفت ، پیشاپیش جنازه‌ات علم سبز محمدی خواهند برد.

بلند (پایه) کند خانم را حضرت صاحب‌الزمان دستت را بکش به صورتت بگو یا صاحب‌الزمان .

۲ـ فال مرد :

قرشمال : اِسمِت چیَهْ ؟

مرد : ابراهیم .....

قرشمال : ای آقای گُل... پیشانوتْ بُخورَه بِه شیش گوشهٔ قَبْرِ سیّدالشُهدا دستِتِرْ بِکِشْ بهِ صورَتِتْ بگویا سیّدالشُهدا .

ای آقای گُل... طالِع بهِ‌پیشانو دَرِیْ ، دینِ محمدی دَرِي . دستِتْ دَهندَه یَهْ . دِلِتْ رَحمانَنَده یَهْ . صد سال پایهٔ عُمرِتَهْ . غیرَت ومعرِفَتِتْ مَردینَهْ یَهْ .

مال و دولَت رَهْ بِه‌رو مي‌گیري نِهْ از خدا ، هِزارونْ بِه تو مُحْتاجَنْ تو مُحتاجِ خدا .

ورْ سَرِ دو کِلّه شَق زحمت مِکِشی ، نِهْ مزد دَرِي نِهْ مِنَت . کارِتْ دعایی‌شُدَه ، اما دِلِتْ خدایی یَه . یَک نَذرِ دَرِي نَذرِتَهْ آدا کُ ✿

✿qerešmâl: esmet čia?...

mard: ebrâhim...

qerešmâl: ey âqâye gol...pišânut boxora be šiš guše ye gabre Seyyedošohadâ, dasteter bekeš be suratet bogu yâ Seyyedošohadâ.

ey âqâye gol ... tâle, be Pišânu dari , dine mahammadi dari . dastet dahandaya, delet rahmânandaya. sad sâl Pâyeye omreta. qeyrato ma, refatet mardinaya .

mâlo dovlat ra be ru migiri ne az Xodâ, hezârun be to mohtâcan to mohtâce xodâ.

ver sare du kella–šaq zahmat mekeši, ne mozd dari ne mennat.

kâret doâi šoda , ammâ delet xodâi–ya. yag nazre dari nazreta adâ ko,

نیتَت رَه بِه خدا کُ .

ای آقای گُل ... بِه چِشم شوخی اما بِه‌دِل پاکی ، بِه شِراکَت با مُردُم یگرَنگی ، اما مُردُم با تو دو رَنگن .

بَس‌ناکِسارُ نون دادی ، بَس‌کِسارَه کَس کِردی ، حالا تو رَه نِمِشناسَن یَگ مادر و یَگ دخترِ کیسهٔ تُرخوردَن ، اما خیر نِدیدَن ، هنوزَم چَشم بِرایَن .

ای آقای گُل ... یِگ مادر و دخترِ دِفِراقِت مُسوزَن ، اما تو دِگَه دل بِه‌عروسی نِدَری ، مِگی مو آسبِه سِوار شُدَم خَرِه‌سِوار نُمُرُم با هَمه‌یْ اینا پات بِه گِل بَندَه ، دِلت دِ هر دوجا بَندَه .

هَمی جور حیرونی دِل‌پِریش و سِرگِردونی .

ای آقای گُل ... یِگ خانُم دَری کِمَر باریك ، بالا بُلَندَه ، آبروش کِمونی‌یَه ، کَوْشای پاش کابُلی‌یَه ، راه رِفتَنِش حکومتی‌یَه ، ✿

✿ niyatet ra be xodâ ko.

ey âgâye gol...be čâšm šuxi ammâ be del pâki
be šerâkat bâ mordom yag–rangi, ammâ mordom bâ to du rangan.
bas nâ–kesâr nun dâdi, bas kessâ-ra kas kerdi , hâlâ to ra nemešnâsan.
yag mâdaro yag doxtare kisey tor xordan , ammâ xeyr nedidan , hanuzam čašm berâyân.

ey âqâye gol ... yag mâdaro doxtare de ferâqet mosuzan, ammâ to dega del be arusi nedari; megi mo asbe sevâr šodom, xare sevâr nemorom. bâ hamey inâ pât be gel banda, delet de har du câ banda.

hami cur heyruni, del Perišo sergerduni .

ey âqâye gol ... yag xânom dari kemar bârik, bâlâbolanda abruš kemunia, kovšây Pâš kâbolia, râh reftaneš hokumatia,

موهاشْ فِرْفِری چِشماش خُماری یَهْ ، مِگَنْ شَهد و شِکَره ، اما وِرخوکِه مِرَهْ از دنیا تُروش تَرَهْ .
ای آقای گُل ... اینجا نِمی‌میری یا بِه پابوس کِرْبِلا ، یا روز قتل سیدالشهدا .
ای آقای گُل ... آخرِ هَمی ماه خوشحالی به‌طالِعِت مِرِسَهْ ، پِلاسِ غم رَهْ جُعْمْ (جمع) مِکِنَهْ ، قالی شادی مِنْدَزَهْ .
از بابتِ اولاد دِرختِتْ پُربالِه ، پِدر نُنْزَدَهْ تا اولاد مِری بگو ماشالا ! دِریجَتْ زیاد مِرَهْ بگو ایشالا .
بُلندت مِکِنَهْ حضرت رضا ،دَستِتِرْ بِکِشْ به‌پیشانوت بگو یا حضرت رضا .✿

ترجمه :

کولی : اسمت چیست ؟
مرد : ابراهیم ...
کولی : ای آقای گل ... پیشانیت بخورد به شش‌گوشهٔ قبر سیدالشهداء ، دستت را بکش به‌صورتت بگو یا سیدالشهدا .

✿muhâš ferferi, časmâš xomâria; megan šahdo šekara, ammâ ver xu ke mera az donyâ truštara .

ey âqâye gol...incâ nemimiri , yâ be pâ—buse kerbelâ , yâ ruze qatle Seyyedošohadâ.

ey âqâye gol ... âxere hami mâh xošhâli be tâleet meresa, Pelâse qam ra ca'm (came') mekena qâlie šâdi mendeza .

az bâbate ovlâd deraxtet Por—bâla , Pedare nonzdatâ ovlâd meri , bogu mâšâllâ ! dericat ziâd mera, bogu išâllâ!

bolandet mekena hazrate rezâ, dasteter bekeš be pišânut bogu yâ hazrate rezâ .

ای آقای‌گل ... طالع به پیشانی داری ، دین محمدی داری . دست دهنده است ، دلت بخشاینده‌است . صد سال پایهٔ عمرت است . غیرت و معرفتت مردانه است . مال ودولت را با رو می‌گیری نه ازخدا ، هزاران به تومحتاجند وتو محتاج خدا .

برای خاطر دو کلّه‌شق زحمت می کشی ، نه مزد داری نه منت .

کار تو دعایی شده ، اما دلت خدایی (متوجه به خدا) است . یك نذر داری نذرت را ادا کن ، نیتت را به خداکن .

ای آقای گل .... به‌چشم شوخی اما به دل پاك هستی ، در شرکت با مردم یکرنگی ،اما مردم با تودو رنگ هستند. چه بسیار ناکسان را نان دادی ، چه بسیار کسان راکس کردی ، حالا تو را نمی‌شناسند . یك مادر و یك دختر کیسهٔ (ثروت) ترا خوردند ، اما خیر ندیدند ، هنوز هم چشم براهند .

ای آقای گل ... یك مادر و دختری در فراقت می‌سوزند ، اما تو دیگر دل به عروسی نداری ، می‌گویی من اسبی سوار شده‌ام (دیگر) خری سوار نمی‌شوم . با همهٔ این حرفها پایت به گل بند است ، دلت در هر دو جا بند است . همین طور حیرانی ، دل پریش و سرگردانی .

ای آقای‌گل ... یك خانم داری کمر باریك ، بالا بلند است ، ابرویش کمونی است، کفشهای پایش کابلی است ، راه رفتنش حکومتی است ، موهایش فرفری ، چشمانش خماری است . می‌گویند شهد و شکر است ، اما وقتی عصبانی می‌شود از دنیا ترش‌تر است .

ای آقای گل ... اینجا نمی میری ، یا به پابوس کربلا ، یا روز قتل سیّدالشهدا .

ای آقای گل ... در آخر همین ماه خوشحالی به طالعت می‌رسد ، پلاس غم را جمع می کند ، قالی شادی می‌اندازد . از بابت اولاد ، درختت پربال[1]

---

۱ ــ بال (از ریشهٔ بالیدن ، نموکردن) ، پربال = پر نشو و نما ، پرثمر .

است ، پدر نوزده اولاد می‌شوی بگو ماشاءالله ! درجه‌ات زیاد می‌شود بگو انشاءالله ! بلندت می‌کند حضرت رضا ، دستت را بکش به پیشانیت بگو یا حضرت رضا .

فال «چل بیتو»[1]

یکی دیگر از انواع فالها درخراسان فال «چل بیتو» یا «ریگ بسه کوزه انداختن» است . این فال بیشتر درشب چهارشنبه (مخصوصاً چهارشنبه‌ای کـه مصادف باچهاردهم ماه باشد) انجام می‌پذیرد ومراسم آن بدین ترتیب است که‌دو سه روز قبل ازشب مقرر ومعهود چندتن از دوستان یاخویشان کسی که قراراست مراسم فال درخانهٔ وی برگزار شود درکوچه‌ها ومیدانِ ده جار می‌زنند وبه در و همسایه واهل ده «کلهم‌اجمعین» اطلاع می‌دهند که فلان‌شب درخانهٔ فلانی‌مراسم فال «چل‌بیتو» انجام خواهدگرفت، هرکس از اهل ده مراد ومطلبی داشته باشدو بخواهد فال‌خود را بگیرد درشب‌موعود روانهٔ آن مجلس‌شود. ازاهل ده‌هرکس مرادی دارد یـك روز قبل از انجام مراسم یعنی غروب روز سه شنبهٔ همان هفته ریگی برداشته روی آن نشانهٔ خاصی به نام خـود می‌گذارد[2] و ریگ را به خانهٔ

۱– چل بیتو (cel beytu) = چهل بیتی.

۲– این مراسم مخصوص مهنه و محولات‌و روستاهای اطراف تربت حیدریه‌است.

←

«صاحب مجلس» می‌برد و نیّت می کند و آنرا در کوزهٔ مخصوصی که برای انجام یافتن مراسم فال درنظر گرفته شده‌است می‌اندازد[1]. پس از آنکه همهٔ حاجتمندان ریگ خودرا آورده در کوزه انداختند صاحب مجلس پارچهٔ سیاهی روی کوزه می کشد و آنرا توسط یك دخترنابالغ در اجاق زیرخاکستر پنهان می‌سازد. عصر روز بعد کلیهٔ کسانی که ریگ در کوزه‌انداخته ونیت کرده‌اند درخانهٔ معهودگرد می‌آیند. آنگاه صاحب مجلس کوزهٔ محتوی ریگها را از زیـر خاکستر بیرون می کشد وبه مجلس می‌آورد ودرحضور مهمانها محتویات آنرا دریك کوزهٔ دهان گشاد می‌ریزد. سپس‌ازیکی‌ازحاضران مجلس که درخواندن «فریاد» (= دوبیتی) استاد باشدو دوبیتی هم بسیار ازحفظ بداند خواهش می کند به وسط جمع بیاید ومراسم فال را آغاز نماید. آن شخص دراطاق روبه قبله می‌نشیند وابتدا بـرای شگون مجلس این ابیات را که معمولاً شعرِ افتتاحیهٔ مجلسِ فال «چل‌بیتو» است باهنگ مخصوص ترنم می کند:

علیر[2] دیدُم ، علیر درخواب دیدُم | علیر در مسجد و محراب دیـدُم
علی دیدُم سوار دُلدلی بـود | چـو قنبر در رکابش می‌دویـدُم

* * *

سرِکوه بُلَنْ[3] الماس الماس | مرادُم رَهْ[4] بده یاحضرت عباس

→ دربرخی ازروستاهای دیگرخراسان بجای ریگ اشیاء مختلفی ازقبیل دگمه و سنجاق و سکه درکوزه‌می اندازند. دراین صورت نشانه گذاری روی شیئی لازم نیست.

۱ــ دربعضی از روستاهای بجای آنکه مهمانها یك یك ریگ بیاورند ودرکوزه بیندازند، صاحب مجلس خود قبلا به درخانـهٔ اشخاص می‌رود وریگها را جمع آوری می کند، به‌این نیت که عمل مذکور ثواب واجرش بیشتراست.

۲ــ علیر(alir) = علی را، حضرت علی(ع) را.

۳ــ بلن (bolan) = بلند.

۴ــ ره (ra) = را.

سرِ کـوه بُلَن آلاله[۱] سرزده امیرمؤمنان دَس[۲] بر کمر زده
امیرِ مـؤمنان آقام «حیدر» مرادم را بده یك بارِ دیگر

سپس باصدای بلند و کشیده خطاب به‌حضار می‌گوید: «علی مراد همه را بدهد، صلوات بلند ختم کنید!» حاضران همه صلوات فرستند. وقتی صلوات‌پایان یافت دست می‌برد و از درون کوزه یکی از ریگها را بیرون می‌آورد ودرهمان حال بی‌اختیاریکی ازچهل «دوبیتی» راکه اختصاص به فال چل بیتو دارد برزبان جاری می‌سازد و ریگ را بهٔ حاضران مجلس نشان می‌دهـد و علامتی را هم که برریگ نقش شده است به صدای بلنداعلام می‌دارد و ازصاحب ریگ خواهش می‌کندکه خود را به حضار معرفی کند. وقتی صاحب ریگ مشخص شد چندتن از مهمانهاکه باسوادتر ومسن‌تر ازدیگران هستند دوبیتی مربوط بـه اورا معنی و تفسیرمی کنند و ازتفسیر آن به نیك‌وبداحوال‌صاحب ریگ تفأل می‌زنند وشادیها وغمهای وی را پیشگویی می کنند و باتوجه به تعبیر و تفسیری که از دوبیتی شده است از آینده‌اش خبر می‌دهند.

کسانی که درمراسم فال«چل‌بیتو»شرکت می کنند ازهرطبقه وصنفی‌هستند: کاسب، زارع،سرباز، کارگر،دختر، پیر، جوان وغیره. یکی‌فرزندش مریض‌است و می‌خواهد بداندکه آیا بزودی شفا خواهد یافت، دیگری فرزندش به‌سفر رفته است و می‌خواهد اطلاع یابدکه آیا بسلامت باز خواهدگشت یانه، سومی زنی است‌که شوهرش به زندان افتاده و از عاقبت او نگران است، می‌خواهداز آیندهٔ شوهرش باخبر شود، چهارمی‌مردی‌است‌که آرزوی سفر کربلا وزیارت خانهٔخدا را دارد، پنجمی دختری است‌که بامید سفیدبختی و یافتن‌همسر «خوب ونجیب‌و سربراه» در مراسم‌فال شرکت‌کرده است، دیگری‌کاسبی است که‌درخریدن‌متاعی دودل ومردد است و می‌خواهد ازفال «چل‌بیتو» مدد بجوید و ازنفع یاضرری که

۱– آلاله (âlâla) = لالهٔ صحرایی، شقایق
۲– دس (das) = دست.

احیاناً درخرید آن متاع موردنظر عایدش می‌گردد آگاه شود.

چنانکه گفتیم عدد دوبیتی‌هایی که اختصاص به‌فال «چل‌بیتو» دارد چهل است. این «دوبیتی‌ها» ازمیان هزاران دوبیتی‌روستایی دیگر برای فال مذکور انتخاب‌شده و بسیاری از متخصصان این‌فال آنها را درسینه ضبط کـرده‌اند و از حفظ‌دارند. عمده‌ترین آنها عبارتند از:

ستاره سرزده مـا هم[1] ز دنبال — خدایا قافله کی می‌کنه[2] بـار؟
خدایا قافله یک شو[3] بمانــد — سفر درپیش دارُم دیل[4] ز دنبال
(سفر: دوری یار)

شتر رَه[5] بار کِـردَن[6] بارِ قـالی — زیارت می‌روم[7] جای تو خالی
زیارت می روم حضرت رضا رَه — ببـوسُم گنبد زرد طـلا رَه
(سعادت زیارت)

دوتا کِفتَر بودِم[8] در طاق ایـوُن — که شب درخانه و روز دربیابون
گیریفتن[9] جفت مارَه[10] طاق کِردَن[11] — دلُم ره تا قیامت داغ کِـردَن[12]
(جدایی ومفارقت)

سرِرا هُم دوتا شد وای برمو[13] — که یار از مو جدا شد وای برمو
که یارازمو جداشد رف[14] به‌غربت — به غربت آشنا شد وای برمو
(بی‌وفایی یار ومفارقت جستن او)

۱ــ ماهم = ماه هم ۲ــ می کنه = می کنند
۳ــ یك شو (yag šov) = یك شب ۴ــ دیل = دل ۵ــ ره (ra) = را
۶ــ بار کردن (bâr Kerdan) = بار کردند ۷ــ تلفظ شود mi-ravom) = می‌روم)
۸ــ دوتا کفتر بودم (dutâ keftar budem) = دو کبوتر بودیم
۹ــ گیریفتن = گرفتند ۱۰ــ ره (ra) = را ۱۱ و ۱۲ــ کردن (Kerdan) = کردند ۱۳ــ مو (mo) = من ۱۴ــ رف (raf) = رفت.

غریبی سخ[۱] مـرا دلگیر داره
فلک بر گـردنُم زنجیره داره
فلک از گردنُم زنجیر بـردار
که غربت خـاك دامنگیر داره
(غربت و دوری)

کبوتـر بچـه‌ای بگرفتُم ازکو[۲]
گرفت از کوچیکی بر دامنُم خو
ندانستُم کبوتـر بی‌وفـا بو[۳]
که پُش بر موکنه[۴] رو برسر کو
(بی‌وفایی و جدایی)

بـرادر دین پیغمبر بپاکُ[۵]
نماز و روزه وذکر خـدا کُ
اگر مایی[۶] که جنّت را ببینی
به ناموسای[۷] مُردُم کم نگاکُ
(دینداری وعفت)

پسینی[۸] اول ماهه خـدایا
دلُم از غصه پرآهـه خدایا
رفیقان می‌رَوَن[۹] سوی ولایت
دوپایُم کندهٔ شاهه خدایا[۱۰]
(زندان وغصه وآه)

شب چارشنبه بـود و اوّلِ ماه
نیت کِردُم نشینُم وِرْ[۱۱] سرِراه
مشین[۱۲] جانا توهرگز برسرراه
مرادت می‌دهد شانعمت‌الله (؟)
(گرفتن مراد، حصول مقصود)

مخور غصه‌که رنگت ضایه[۱۳] می‌شه
گُل خوشبوی به آی همسایه می‌شه

۱- سخ (sax) = سخت ۲- کو = کوه ۳- بو = بود
۴- که پش برموکنه = که پشت ازمن کند ۵- کُ (Ko) = کن
۶- اگر مایی = اگر می‌خواهی ۷- ناموسای = ناموسهای
۸- پسینی = عصر ۹- می‌رون (mi-ravan) = می روند
۱۰- یعنی کنده برپای در زندان شاهی بسر می‌برم.
۱۱- ور (ver) = بر ، به ۱۲- مشین = منشین
۱۳- ضایه می‌شه = ضایع می‌شود.

مخور غصه منال اِقذِر شووروز[۱]
مراد هردو تای ما داده می‌شه

(گرفتن مراد، برآمدن حاجت)

درخت بید بودُم درکنج باغچه
تراشیدن[۲] موره[۳] با ضرب تیشه

تراشیدن موره قِلیو بسازن[۴]
که آتیش برسرُم باشه همیشه

(غم واندوه مستمر)

در ایوان طلایُم ، جـــون ننه
نمی‌تانُم[۵] بیایُم، جــون ننه

شنفتُم[۶] گیله[۷] بسیـــار داری
و پیشت رو سیایُم،[۸] جون ننه

(سفر کرده‌سعادت مجاورت آستان مقدس حضرت‌رضا(ع) را دارد وبازنخواهد گشت)

درخت توت لیلی در هوایـه
سرِ انگشت لیلی در حنایه

هلا مردم نمی دانِنْ بدانن[۹]
که کار مو[۱۰] و لیلی با خدایه

(وصلت مبهم، آیندهٔنامعلوم)

نویسُم نامه‌ای از بی نوایی
ببندُم بر پر مرغ هوایـــی

بُبُرْ مرغك به‌دست مادرُم دِه[۱۱]
بگو صد دادو بیداد ازجدایی

(وصول نامه، قاصد یاپیغام)

اَگرْ یار مورَه[۱۲] دیدی به‌جایی
بگو دلبر فرستاده دعایی

اگر یارُم ز احـــوالُم بپرسه
بگو باریك شده مانند کاهی

(بیماری فرزند یانامزد یا یکی ازخویشان)

۱ــ اقذر شووروز (eqzer šovo ruz) = اینقدر شب وروز.

۲ــ تراشیدن = تراشیدند. ۳ــ موره mora = مرا.

۴ــ قلیو بسازن (qelyu besâzan) = قلیان بسازند.

۵ــ نمی‌تانم (nemitânom) = نمی‌توانم. ۶ــ شنفم (šenoftom) = شنیدم

۷ــ گیله = گله. ۸ــ دپیشت روسیایم (de piset ru-siâyom) = پیش توروسیاهم. ۹ــ هلامردم‌نمی‌دانن بدانن = ای مردم، نمی‌دانید بدانید.

۱۰ــ مو(mo) = من. ۱۱ــ ده(deh) = بده. ۱۲ــ یارموره(yâre mora) = یارمرا:

چه بدکردُم که خوردُم زهر قاتل   چه بدکردُم که دل بستُم به جاهِل
ندا نستُم که جاهل بی وفایه[1]   پشیمانی کشُم تا روز آخر

(اشتباه در انتخاب همسر و پشیمانی)

وقتی همهٔ سنگریزه‌ها از کوزه بیرون آمد و همه جواب نیت خود را گرفتند مجلس پایان می‌پذیرد و هر کس به خانهٔ خود می‌رود.

۱- بی‌وفایه (bi vafâya) = بی‌وفاست

دعاها

بعضی از خراسانی‌ها در موقع خوابیدن یکی ازاین دعاها را برای مصون ماندن ازگزند حشرات و نیش عقرب و مار و رُطیل زیر لب زمزمه می‌کنند:

۱ - قُل اعوذ برب السُهاء[1] السهیّه مِنْ شرّ کلِ عقربٍ و رُطیلٍ وحیّه شَجاً شَجاً قَرَنیاً قَرَنیٌ، بحق رسول مدنی[2].

بستم دُم مار و نیش عقرب، بستم نیش و دُم او به یکدیگر پیوستم
شَجاً قَرَنیاً قَرَنیاً قَرَنیٍ بر نوح نبی سلام کردم رَستم[3]

پس از خواندن این دعا سه بار کف دستها را بهم می‌کوبند و عقیده دارند که حشرات گزنده تا جایی که صدای دست برسد از آنها دور خواهند شد.

---

۱ - سُها یاسُهیٰ = ستاره‌ای است بسیار خرد در بنات‌النعش صغری.

۲ - اصل این دعا در کتاب «مجمع‌الدعوات کبیر» چاپ ۱۳۶۵ قمری تهران به این عبارت ضبط و توصیه شده‌است.

«اهیاً شر اهیاً اذونی اصباوت بل شدی اعوذ بکلمات‌الله التّامات کلّها مِنْ شرِّ ماخلقَ و ذَرَءَ بَرءَ و مِنْ شرِّ کلِ حیّةٍ و عقربٍ شجّع شجّعَ قرنیاً قرنیاً سلامٌ علیٰ نوحٍ فی‌العالمین»

۳ - این شعر در کتاب «مثنوی شاه درویش‌اهلی و غزلیات هلالی شبرازی» چاپ سنگی تبریز، حاشیهٔ صفحه ۹۴ جزو رباعیات ابوسعید ابوالخیر (۳۵۸ - ۴۴۰ ه) ذکر شده و نویسندهٔ کتاب توصیه کرده‌است که «از بهر سلامت بودن از گزند مار و عقرب» شبی سه بار آنرا بخواند اما صادق هدایت در حاشیهٔ صفحهٔ ۸۵ کتاب نیرنگستان چاپ ۱۳۱۵ تهران این رباعی را منسوب به خواجه عبدالله انصاری دانسته است.

۲ - پیچو پیچو ، گل پیچو ، مِل‌پیچو - چِلیکا ، پِلیکا ، تُکالا ، پُکالا هرکس بمه کنجی لالا - بستُمْ بسته باشه ، تا صُحْبْ[1] خسته باشه - قُفل علی بر دهنش ، مُهرِعلی بر کمرش .

۳ - یا الله ، بحق هزار قُل هوالله ، - بحق سه هزار آیة‌الکرسی ، - بحق چهار هزار مصطفی سوار ، - بستم دورِ ایِ خَنَهْ رَهْ[2] ، - ایِ خَنَهْ و خَنَهِ هَمْسَدَهْ رَهْ[3] ، - دور همگی حصار ، - بحق هشت و چهار . - بَستُم بَسته باشه ، - تا صُحب بَسته باشه قُفل علی بر دهنش ، - مُهرِ علی بر کمرش .

٤ - زرد است و ذلیل است ، -کمر بسته علیل است . - امشب شب نوح است ، - علی مهمان نوح است . - بَستَمْ کمر چَرنده و پرنده را ، - خاکی و آبی و آتشی ، - به حقّ سلیمان نبی ، - تا فردا صُحب ، کوف ...

برای معالجهٔ نزله[4] و رفع دردسر تیغهٔ کارد یا چاقویی را چند بار آهسته از فرق سر تا سینهٔ بیمار می‌کشند و می‌گویند :

بسم‌الله الشافی ، بسم‌الله الکافی ، بسم‌الله المعافی ، بسم‌الله الذی لایَضُره معَ اسمه شییٌ فی السموات والارض و هوالعزیزُ الحکیم[5] . بستم بسته باد ، الف باد ، سیا باد ، سرخ باد ، کبود باد ، نزله‌باد ، شقاق باد[6] هفتاد و سه باد رنج عظیم ، بیرون شو بحق انت‌الله الکلام الیهونی یهونی یهونی .

وَجَعَلْنا مِنْ بَیْنِ اَیْدیهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلفِهِمْ سَدّاً فَاَغْشَیْناهُمْ فَهُمْ لایُبْصِرون . کوف....[7] بیرون آی از سر و گوش و پوست و چشم و مغز و اندام فلان بن فلان

۱- صحب = صبح . ۲- بستم دور این خانه‌را . ۳- این خانه وخانهٔ همسایه را . ۴ - معالجهٔ نزله بطریق دیگر در بخش «طب عوام» بیان شده‌است.

۵ - ابتدا می‌کنم به اسم خدایی‌که با نام او ضرر نمی‌رساند چیزی نه در آسمانها نه در زمین و اواست عزیز حکیم . ۶- نوعی بیماری ، ترك برداشتن سر انگشتان یا سمّ ستوران . ۷- آیهٔ ۹ ازسورهٔ یسٓ . ترجمه: «وگردانیدیم از میان دستهاشان سدی و از پس سرشان سدی پس فرو انداختیم پرده‌ای بر چشمهاشان ، پس ایشان نمی‌بینند».

بن فلان . بیرون شو بحق سلیمان نبی ، بحق محمد مصطفی خطا نکنی ، بیرون آی بحق آنکه ترا زایانده ازشکم ، اگر نه به‌کارد فولادت بکشم ، به‌آب روانت غرق گردانم ، به آتش سوزانت بسوزانم . بیرون شو ، واگذار ....

وَجَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لايُبْصِرون کوف......

دعای پایان سفره‌های نذری :

زنان « آتو » در پایان مجالس سفره وغذاهای نذری برای اجر صاحب خانه وارشاد صاحبدلان و بر آمدن حاجت حاضران و کسانی که درمجلس خدمت کرده‌اند دست به دعا برمی‌دارند و این اشعار را با لحن و آهنگ مخصوصی می‌خوانند :

بارالها به حقِ قرب نبی	به رسولت محمد عربی
آن کسانی که از رهِ همت	به کمر بسته دامن خدمت
وآن کسانی که سفره برچینند	در دو عالم مراد خودبینند
آن کسانی که می‌دهند پلو	در قیامت بپوش جامهٔ نو
آن کسانی که می‌دهند خورش	تو بده غرفهٔ خوشی به بهشت
آن کسانی که می‌دهند حلوا	حشرشان کن به حضرت زهرا
آن کسانی‌که می‌دَهَنْ آبگوش	آب کوثر بده که : بنوش
هرکسی راکه می‌دهد شُله زرد	درقیامت مکن تو رنگش‌زرد
هرکسی‌راکه می‌دهد شیر برنج	در قیامت حساب او تو مَسَنْجْ
هرکسی را که می‌دهد بُلغور	بی‌حسابش ببر به جانب گور
آن کسانی که می‌دَهَنْ کوفته	تورسان‌برمرادشان‌همین‌هفته
آن‌کسانی‌که می‌دَهَنْ‌چای وقَنْ	در قیامت بده تو قصر بُلَنْ
آن کسانی که می‌دَهَنْ خربزه	حشرشان کن به حضرت حمزه
هرکسی را که می‌دهد انگور	در قیامت مکن توچشمش‌کور
آن کسانی که می‌دهند خیار	حشرشان کن به سیّدالابرار

هرکسی را که می‌دهد سبزی رحمتت را بروی او ریزی
آن کسانی که می‌دهند پنیر حشرشان کن به حضرت امیر

☆☆☆

آن کسانی که آب آوردند از برای ثواب آوردند
آنکسی‌هم‌که آب و قلیان داد سر خود را به راه ایمان داد

☆☆☆

خدا ز بندهٔ مؤمن بسی شود خشنود علی‌الخصوص‌ازآنکس‌که این‌طعامش‌بود

پس از آن دستها را بالاتر می‌برند و می‌گویند:

الهی که این سفره معمور باد همیشه پر از نعمت و نور باد
که‌چشم بد اندیش‌وچشم‌حسود ازین سفره وصاحبش‌دورباد

بعد نفسی می‌کشند و چشم به‌آسمان می‌دوزند و می‌گویند:

مراد جملهٔ دلها برآر، ای معبود به‌کربلای معلّا رسان بزودی‌زود
مرادجملهٔ دلها زعام تا به‌خواص که بعدفاتحه‌خوانندسورهٔ‌اخلاص

دعای بعد از نماز

بعدازنماز دستها را به سوی آسمان بلند می‌کنند و این دعا را به عنوان نیایش به درگاه خداوند وشکرگزاری وطلب حاجات برزبان می‌رانند:

شکر می‌کنم خدا را محمد مصطفی را
علی شیر خدا را فاطمهٔ زهرا را
خدیجهٔ کبریٰ را

ای ذوالجلال عالم فکری بکن به حالم
مرغ شکسته بالم تاب قفس ندارم
جهنم توبه دارم
بهشت اجاره دارم
قل هوالله رجا اسم بزرگت همه جا
یا فرجا، یا فرجا!

گاهی بجای دعای فوق این دعا را می‌خوانند:

الله و نور رحمتی افتاده‌ام در ذلّتی
شاه خراسان همتی دستم بگیر بی‌منّتی

دعای زبان بند

برای بستن زبان دشمنان و بدخواهان وایمن بودن از شر زبان بدگویان و سخن‌چینان این دعا را برکاغذی می‌نویسند و از گردن خود می‌آویزند:

«لااله‌الاالله... از زمین تاآسمان، ازآسمان تاعرش، از عرش تاکرسی، از کرسی تالوح، بستم زبان همهٔ بدگویان را، ازحسود وغمّاز ودشمن وبدخواه، خصم روز سفید، خصم شب سیاه، خصم روی زمین، بستم زبان سیصد وشصت و شش رگ بنی‌آدم و بنات حوّا را درحق صاحب این هیکل، مُهر کردم به حقّ محمد رسول‌الله زبان جملهٔ دشمنان را از اولین و آخرین، بستم به حقّ بیست وچهار هزار پیغمبر، به حق بیست وهشت حروف تهجّی (...)، بستم به حقّ سال وماه سی روز، به حقّ هفتهٔ هفت روز، به حقّ شب وروز، به حقّ بیست وچهارساعت، به حقّ دوازده برج حمل و ثور وجوزا وسرطان و اسد وسنبله ومیزان وعقرب وقوس و جدی و دلو وحوت، بستم به حقّ هفت کواکب زحل و مشتری و مرّیخ و زهره و عطارد وقمر وشمس، بستم به حقّ عرش وکرسی و لوح و قلم و صراط و میزان و بهشت و دوزخ، بستم به حقّ کعبه و زمزم وحجرالاسود و مقام ابراهیم و مروه وصفا و منی وکوه ابو قُبیس و مدینه وکربلا و نجف و کاظمین و مشهد رضا علیه‌السلام، به حقّ سلیمان‌بن داود، به حقّ نامهای عظیم و کلام قدیم، بستم زبان جملهٔ اعداء و بدخواهان خود را از اولین وآخرین، ان شاءالله».[1]

۱ــ برای اطلاع ازمتن کامل این دعا رك: جامع‌الدعوات کبیر، چاپ گراوری و سربی تهران، صفحات ۱۴۱ تا ۱۴۳

بخش پنجم

عقاید و احکام متفرّقه

عقاید واحکام متفرقه

آب :

آب قبالهٔ حضرت زهرا (ع) است و درهر کجا باشد وجودش مایهٔ روشنایی و روشندلی وخرسندی و گشایش درکارهاست.

نهادن آب درسر سفرهٔ عقد وسفرهٔ «هفت سین» بهنگام تحویل سال شگون دارد.

آب هرجا بریزد آنرا باید به فال نیک گرفت.

پشت سر مسافر آب می‌ریزند تا «مثل آب برود ومثل آب برگردد».

به عقیدهٔ خراسانیها آلوده کردن آب به هروجهی از وجوه گناه دارد و به همین جهت بول کردن در آن را معصیت بزرگی می‌دانند و می گویند: «اگر کسی درآب بول کرد آب بخار می‌شود وبه چشم آن شخص می‌رود و اوراکورمی کند. تف کردن درآب را نیز مایهٔ لعنت ونفرین می‌دانند و عقیده دارند هرگاه کسی دست و روی خود را درآب بشوید و در حین شست وشو و نظافت درآب تف کند، آب دل آزرده می‌شودوخطاب به‌آن شخص می گوید: «من دست وروی‌ترا شستم وتمیز کردم تو به‌صورت من تف می‌اندازی؟ لعنت برتوباد».[1]

۱ــ آب از روزگاران کهن مورد احترام ایرانیان بوده است. دررام یشت در ستایش آب درآغازهر «کرده» چنین آمده است: «من می‌ستایم آب را ... » (رك: یشتها، تفسیر تألیف پورداود، بمبئی، ج۲ص۱۴۵ تا ۱۵۰.

هرودوت مورخ مشهور یونانی درکتاب خود می‌نویسد : «ایرانیان در میان رود بول نمی کنند، درآب تفو نمی‌اندازند (...) و متحمل نمی‌شوندکه دیگری آنرا به‌ــ کثافاتی آلوده کند» (تاریخ اجتماعی ایران، تألیف مرتضی راوندی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ج ۱، ص ۴۹۷)

آب علامت روشنایی است ، اگرشب دست کسی به کاسهٔ آب بخورد و بریزد شادی وبرکت به‌آن خانه روی خواهدآورد.

آب نطلبیده مراد است.

آب نیم خوردهٔ دیگران را نباید خورد. هرکس بخورد میان اوو کسی که اول آب خورده است کینه و دشمنی ایجاد خواهد شد.

اگر روی قبر میّت آب بپاشند روح میّت تازه خواهد شد.

اگرکاسه یا لیوان آب را دروسط سفره بگذارند شمر به‌آب می‌رسد.[1]

ایستاده‌آب خوردن رنگ زردی می‌آورد، به روایت دیگرهرکس‌ایستاده آب بخورد به «درد بی درمان» دچارخواهد شد.

هرکس‌شب آب داغ روی‌زمین بریزد وبسم‌الله نگوید «غشی»یا«حمله‌یی» خواهد شد زیرا ریختن آب داغ بدون ذکرنام خدا و دورکردن بچه‌های « ازما بهتران» به‌آنها صدمه می‌رساند.

هرکس بخواهد درحمام‌آب بخورد باید کف دست چپ خودش را روی سرش بگذارد والا دیوانه خواهد شد.

روزچهارشنبه «دمرو» آب خوردن عقل انسان راکم می‌کند.

آب اگر هنگام ریختن روی زمین صدا بکند وبه‌اصطلاح «سلام بگوید» مهمان خواهد آمد.

آینه (آیینه) :

هرکس‌شب درآینه نگاه‌کند دیوانه خواهد شد.

شب درآینه نگاه‌کردن کراهت دارد، پریشانی یا«رنگ زردی» می‌آورد[2].

اگرکسی‌بخواهد شب درآینه نظرکند باید قبلاً آینه‌را روی لولهٔ چراغ‌نگاه‌دارد

۱ــ معروف‌است که شمرپس‌ازمردن‌به‌صورت‌سگ‌چهارچشمی درآمده ودرصحرای سوزانی لَهْ لَهْ‌زنان ازهرسو به‌دنبال آب می‌دود ولی آب گیرش نمی‌آید.

۲ــ شب مکن در آینه نظر می‌شوی خوار درمیان بشر

و سه دور بچرخاند تا شعلهٔ چراغ سطح آینه را زرد و کدر کند.

اختلاج (پریدن) پلك چشم :

اگر پلك چشم راست بپرد خوشحالی به ایشان روی می‌آورد و اگر پلك چشم چپ بپرد غم و مصیبت به او می‌رسد[1]. در هر دو حال باید فوراً پس از پریدن پلك پرکاهی پیدا کرد و با آب دهان خیس نمود و روی پلك گذاشت و گفت : «اگر بار می‌خواهی ، بیا اینهم بار !» زیرا عقیده دارند که پلك چشم در وقت پریدن « بار » می‌طلبد . گاهی نیز پس از گذاشتن‌کاه روی پلك چشم می‌گویند : بحق سورهٔ تبارك[2]، پریدنت باشد مبارك !

اسب :

دیدن اسب سفید در بیداری یا در خواب مراد است .

اسب سرخ ، خوش یُمن است هر کس اسب سرخ در خانه نگاه دارد خیر و برکت خانه‌اش زیاد می‌شود .

اگر کسی بخواهد با اسب سفر کند و در موقع حرکت اسب سرگین بیندازد سفر برای او میمنت خواهد داشت .

الاغ :

اگر الاغ نشسته عرعر کند صاحبش خواهد مرد .

انار :

در میان هر انار یك دانهٔ بهشتی هست که هر کس بخورد اهل بهشت خواهد شد . هر کس شب جمعه انار بخورد و مراقبت کند هیچیك از دانه‌های آن به زمین نیفتد تا چهل روز شیطان به او نزدیك نخواهد شد و پس از مردن نیز به بهشت خواهد رفت .

۱ــ (پریدن پلك) بالای چشم راست دال بر خوشحالی و چپ خیر باشد . زیرین دال برسیدن خبر و سفر دریا و راحت یا خبر هولناك (جامع‌الدعوات کبیر ، چاپ سربی طهران ، صفحهٔ ۱۰۸) .

۲ــ بعضی می گویند : بحق سورهٔ نباوت ..

انتظار :

اگر کسی دیر بیاید جارو یا انبر یا خاک‌انداز را وارونه رو به قبله می‌گذارند آن شخص فوراً حاضر می‌شود.

اگر روضه‌خوان دیر به مجلس حاضر شود نمکدان را زیر منبر یا زیر صندلی او می‌گذارند.

انگشتر :

اگر کسی دو انگشتر شبیه به هم به انگشت خودکند زنش خواهد مرد.

ایام هفته :

هر کس روز شنبه پیاز بخورد دولتمند خواهد شد.

روز شنبه رخت شستن دولت می‌آورد.

اگر روز شنبه ناخن بگیرند بزودی پلو خواهند خورد یاگنج خواهند یافت.

روز یکشنبه ناخن نبایدگرفت دست انسان عقربک می‌شود.

روز یکشنبه نباید حمام رفت هر کس برود دیوانه خواهد شد [1].

روزهای یکشنبه و سه شنبه و چهارشنبه عیادت از مریض خوب نیست برای اینکه در این روزها ازمابهتران به لباس و صورت آدمیزاد در می‌آیند و چه بسا که برای صدمه‌رسانیدن به مریض به شکل یکی از دوستان یا اقوام بدیدن او می‌روند هر کس در این سه روز به عیادت مریض برود و آن مریض تا چهل روز فوت کند خونش به‌گردن اواست.

روز جمعه رخت شستن گناه دارد زیرا در این روز همهٔ آبها رو به بهشت می‌رود. اگر احیاناً مجبور باشند در این روز رخت بشویند باید یك تکه لباس سید را با لباسهای خودشان مخلوط کنند تا «بلا و غم» از آنها دور بشود.

هر کس شب جمعه ارزاق بخرد و به‌خانه ببرد برکت به خانه خود برده‌است [2].

۱ـ شنبه‌گنج، یکشنبه رنج , ۲ـ عده‌ای برخلاف این عقیده شب جمعه هیچگونه خوردنی و لباس یا ظروف و اثاث نو به خانه نمی‌برند و می‌گویند شگون ندارد.

ایام نحس در ماه :

هفت روز نحس باشد در مهی / زان حذر کن تا نیابی هیچ رنج
سه و پنج و سیزده با شانزده / بیست و یك با بیست‌وچهار و بیست‌وپنج

باران :

اگر زیاده از حد باران ببارد و موجب خطر و وحشت گردد مقداری نمك روی یك قطعه نان می‌پاشند و آنرا به دست بچهٔ شکم اول می‌دهند ببرد در حیاط زیر باران بگذارد و عقیده دارند که به این طریق باران قطع خواهد شد . یا آنکه نخی بدست می‌گیرند و نام چهل و یك کچل را بر زبان می‌آورند و با نام هر کچل یك گره به نخ می‌زنند . گاهی بجای این کار نام چهل و یك کچل را روی کاغذی می‌نویسند و زیر باران می‌گذارند.

اگر باران بقدر کافی نبارد یا خشکسالی شود عده‌ای از اطفال، الاغی را بزك می‌کنند و به حمام می‌برند و در راه سر به آسمان کرده این شعر را می‌خوانند :

چولی قزَك[1] بارون کُن / بارون بی پایون کُن
گندم به زیر خاکه / از توشنگی[2] هلاکه
گلهای سرخ لاله / از توشنگی مِناله[3]
چولی قِزَك ، بیا بیا / با ابرای سیا سیا[4]
بارون بیا جَر جَر / تو نودونا[5] شر شر
تا زمینا اُو بخُورَه / تا گندما تُو بخُورَه[6]

۱- چولی قزك (čovli-qezak) = فرشته طوفان و باران : بنظر می‌رسد که این لغت از دوکلمهٔ (کولی) یا (کوله)+(قزح) تشکیل شده‌باشد که در آن کلمهٔ (کوله) بمعنی کج و خمیده است و قزح نیز نام خدای طوفان نزد اعراب بدوی بوده که بعدها آنرا در زبان فارسی برای بیان کمان خدای طوفان نیزاستعمال کرده‌اند ؛ بنابراین به‌احتمال قوی چولی قزك همان «رنگین کمان»است. ۲-تشنگی ۳- می‌نالد ۴-با ابرهای سیاه سیاه . ۵- توی ناودانها ۶- تا زمینها آب بخورد ، تاگندمها تاب بخورد (رشد کند) .

بچه :

اگر از روی بچه شیرخوار رد بشوند بچه دیر زبان باز می‌کند و دیر راه می‌افتد .

اگر عمر بچه از چهل روز بیشتر باشد و بخواهند از رویش رد شوند باید نام بچه را بر زبان بیاورند والا عمرش کوتاه خواهد شد .

اگر بچه انگشت پا (خصوصاً شست) خود را در دهانش فروکند «پشت می‌خواهد» .

اگر بچه‌ای در خواب باشد وکسی در بالاسرش فریاد بزند چشم بچه «چپ» خواهد شد .

اگر بچه‌ای را برای بازی دادن به‌هوا پرتاب‌کنند و درهمین موقع موشی از سوراخ خود بگریزد چشم بچه چپ می‌شود .

چشم آدم جنب نباید به بچهٔ مبتلا به‌آبله بیفتد نحوست دارد. اگراحیاناً چنین اتفاقی افتاد باید فوراً پارچه تمیزی روی سربچه انداخت و او را زیر ناودان بلند برد و رو به‌قبله نشانید تاآب باران از روی سرش رد بشود و بعد هم مقداری پشگل ماده‌الاغ دودکرد و دور سرش چرخانید .

اگر اولین دندان بچه در فک بالا ظاهر شود قدم بچه نحس است پدرش بزودی خواهد مرد . برای دفع نحوست باید بچه را ازیك جای بلند پایین انداخت.

اگر بچه را درطاقچه بگذارند قدش کوتاه می‌شود .

اگر پشت‌گردن بچه را ببوسند بچه «کم‌عقل» می‌شود .

اگر پیشانی بچه را ببوسند بچه قهروك می‌شود [1] .

اگر پشت دستش را ببوسند رنگش زرد می‌شود .

اگر کف پایش را ببوسند عمرش کوتاه می‌شود .

بچه اگر مادرش را ببوسد عمرش زیاد می‌شود .

۱ـ زود رنج و حساس می‌شود و به‌اندك چیزی قهر می‌کند .

بخت مرد و زن :

اگر مردی ازمیان دو زن رد بشود بختش بسته می‌شود علی‌الخصوص وقتی یکی ازآن دو،دختری نابالغ باشد.

اگر دختری از میان درخت دوقلو رد بشود بختش باز خواهد شد .

اگر سه جمعهٔ متوالی موقع اذان ظهر دختر را رو به‌قبله بنشانند و یك مادر و دختر شیرده قدری شیر از پستان خود روی سر او بدوشند بخت‌آن دختر گشوده خواهد شد[1].

بلوغ (علامت بلوغ) :

وقتی ادرار پسر کف کند یا صدای او دورگه بشود ویا بینی او شکاف بخورد یا به‌اصطلاح خراسانیها «دوپله شود» به‌سن بلوغ رسیده‌است .

بیدار شدن ازخواب :

هر کس بخواهد صبح زود یا درساعت معینی از خواب برخیزد باید هنگام خفتن خطاب به‌متکا،یا بالش خود بگوید : «دین‌آسیابان و مرده‌شور و دروازه‌بون به‌گردنت اگر مرا درفلان ساعت بیدار نکنی ! » یا آنکه چند ضربه به متکا بزند و بگوید : « دین تارك‌الصلوة و راهدار[2] وآسیابون وآدم همیشه جنب وگبر و جهود و نصارا به‌گردنت اگر مرا درفلان ساعت بیدار نکنی ! » .

یاآنکه قبل از خفتن سوزنی درکنار متکای خود بگذارد و خطاب به متکا بگوید : «ای متکا ، اگر مرا در فلان ساعت بیدار نکنی ترا سوزن می‌زنم ! » و عقیده دارندکه به‌این طریق متکا درساعت دلخواه آنها را بیدار خواهدکرد .

بینی :

ازبینی کسی نباید عیب گرفت ویا ازآن بدگویی کرد زیرا «بینی قلم‌خداست» ازآن عیب‌گرفتن معصیت دارد .

۱ـ مراسم بخت‌گشائی دختران به تفصیل دربخش دوم بیان شده‌است .

۲ـ راهدار = دروازه‌بان .

پروانه :

پروانه اگر شب دور چراغ یا دور سر آدم بچرخد روح مرده‌است که برای دیدن اقوام خود آمده‌است .

جاروب‌کردن :

شب نباید خانه را جاروکرد، نحسی بار می‌آورد مخصوصاً اگر شب جمعه اطاق یا خانه را جارو کنند شیطان می‌آید و برکت خانه را می‌برد . اگر احیاناً کسی مجبور باشد شب خانه یا اطاق را جارو کند باید بگوید : « خانهٔ عروسی را جارو می‌کنم » وخاکروبه یا آشغالی را هم که از روفتن‌خانه بدست می‌آید باید زیرفرش بریزد یا درگوشهٔ اطاق کپه کند وصبح بردارد و بیرون بریزد .

هرکس چهل روز متوالی قبل از طلوع آفتاب جلو خانهٔ خودش را آب و جارو کند روز چهلم حضرت خواجهٔ خضر[1] از جلو خانهٔ او خواهدگذشت و خودش را به او نشان خواهد داد .

جماع :

هرکس درشب عید فطر جماع کند بچه‌اش «شش انگشته» می‌شود .

هرکس زیر درخت‌میوه‌دار جماع کند بچه‌اش خونخوار و آدمکش خواهدشد .

۱ــ «حضرت خضر از اولاد سام‌بن‌نوح و پسرخالهٔ ذوالقرنین بوده و آب زندگی خورده و عمر جاودانی دارد و تا روز نفخهٔ صور زنده‌است . در احادیث معتبرآمده است که حضرت خضربه استقبال جنازهٔ حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) آمد و حسنین (ع) را تسلیت و تعزیت‌گفت وآنها را به قبر ساختهٔ نوح راهنمائی‌کرد و منزل او بیشتر مسجد صعصه ومسجد سهله بوده و هست . سیدبن طاوس روایت کرده‌که خضر و الیاس همه ساله موسم حج در مکه یکدیگر را ملاقات می‌کنند و از آنجا جدا می‌شوند تا سال آینده باز بهم رسند» . (تاریخ انبیاء ، اقتباس و نگارش عمادالدین‌حسین‌اصفهانی ، چاپ تهران ۱۳۳۴ ، ص ۲۸۱ و ۲۸۲

چراغ :

وقتی کسی از کوچه یا دالان یا محل تاریکی وارد اطاق بشود و چشمش به روشنایی چراغ بیفتد باید بگوید : «سلام علیکم ، شاه چراغ» .

چرك گوش :

اگر کسی چرك گوش خود را به لباس یا تن خود بمالد از نظر می‌افتد و پیش مردم بی قدر واعتبار می‌شود .

خارش اعضای بدن :

اگر چانهٔ کسی بخارد برایش مهمان خواهد آمد .

اگر کف پای راست انسان بخارد به عروسی خواهد رفت .

اگر کف پای چپ او بخارد کفش نو خواهد پوشید .

اگر کف دست راست کسی بخارد پول گیرش می‌آید در این صورت باید فوراً کف دست خود را به فرق سر بچهٔ شکم اول بمالد .

اگر کف دست چپ کسی بخارد کتك خواهد خورد .

اگر طرف راست گلوی کسی بخارد برایش سوغات خواهند آورد .

خال :

هرگاه خالی روی پوست بدن ظاهر شود برحسب آنکه بر دست و پا و رو یا پشت و سینه وگردن و دل باشد ازآن به‌خیر یا به شر تعبیر می‌کنند و تفأل می‌زنند چنانکه در اشعار ذیل گفته‌اند :

هرکه دارد خال پا ، آن نشان کربلا (یعنی به کربلا سفر خواهدکرد) .

هرکه دارد خال دس[1]،آن نشان مکه اس (یعنی به مکهٔ معظمه سفرخواهدکرد).

هرکه دارد خال رو، آن نشان آبرو (یعنی اعتبار و ثروت به او روی خواهد آورد) .

هرکه دارد خال پش[2] ، آن نشان لاك پشت (...؟) .

۱ـ دس = دست ۲ـ پش = پشت

هرکه دارد خال سینه ، آن نشان وصله پینه (یعنی گدا می‌شود) .

هرکه دارد خال گردن ، آن نشان سر بریدن (یعنی به‌مرگ طبیعی نخواهدمرد او را خواهندکشت) .

هرکه دارد خال دل ، آن نشان آب و گل (یعنی بزودی می‌میرد) .

خانه :

اگر خانه‌ای بد یمن باشد، باید چاه مستراح آنرا پر کرد و درنقطهٔ دیگر چاه کند . اگر خانه خوش یمن نشد،باید اجاقهای آن خانه را در هم کوبید و درگوشهٔ دیگری از آشپزخانه اجاق ساخت . این عمل قطعاً مؤثر است و به قول خراسانیها «رد خور نخواهد داشت» .

ساختمان خانه نباید از چهار متر بلندتر باشد، از چهار متر به بالا محل سکونت شیطان و جنیان است .

خانه‌ای که در آن رو به قبله باشد برای صاحب خانه خوشبختی می‌آورد و اگر در و پنجرهٔ آن هم رو به قبله باشد خوش یمن‌تر است، چه بهتر!

خروس :

اگر خروسی بعد از اذان مغرب یا سرشب یا نصف شب و یا قبل از طلوع فجرآواز بخواند شوم است و باید فوراً او را کشت یا ازخانه بیرون انداخت .

خواب :

اگرکسی شب جوراب یا شلوارش را بالای سرش بگذارد خوابهای پریشان خواهد دید .

اگرکسی دچار بی خوابی بشودکفشش را دمرو می کنند تا فوراً خوابش ببرد .

اگرکسی اسب درخواب ببیند به مرادش خواهد رسید .

اگرکسی خواب ببیندکه به حمام رفته است به زیارت خواهد رفت .

اگرکسی در خواب ببیندکه مرده است عمرش دراز خواهدشد .

اگر کسی مرده درخواب ببیند نامه یا خبر خوش به او خواهد رسید.

اگر کسی خواب ببیند که درچاه سرنگون شده است بزودی خواهد مرد.

اگر کسی خواب ببیند که درخلا افتاده است توانگرخواهد شد.

اگر در خواب ببیند دندانش افتاده یکی از اقوامش خواهد مرد.

اگر مرد در خواب ببیند که شمشیر به کمرش بسته است به مقام بلند می‌رسد.

اگر مردی در خواب ببیند که زنش حامله است و کسی به او کاردی تعارف داده‌است زنش پسر خواهد زایید.

اگردرخواب ماه را رؤیت کند صاحب مقام ومنصب خواهد شد یا خبرخوش به او خواهد رسید.

اگر کسی مار در خواب ببیند ثروت بی‌شماری نصیبش خواهد شد. به عقیدهٔ بعضی مار دشمن آدمی است که درخواب ظاهر می‌شود و باید به محض رؤیت مار با سنگ یا چماق سرش را کوفت و گرنه آن دشمن برآدمی چیره خواهد گشت و آسیب سختی به او خواهد رسانید.

اگر کسی مرغ و ماهی درخواب ببیند پادشاه خواهد شد چنانکه گفته‌اند:

اگردرخواب بینی مرغ‌وماهی   نمیری تا ببینی پادشاهی

اگر کسی در خواب ببیند که از درخت، میوه می‌چیند بزودی صاحب اولاد خواهد شد.

اگر کسی در خواب ببیند که از بلندی به زیر افتاده است دچار بلا ومصیبت می‌شود. باید صبح که ازخواب برخاست مبلغی تصدق به‌فقرا بدهد تابلاازاو دفع گردد.

خلقت زمین:

خانهٔ کعبه از روز ازل خلق شده وهمیشه بوده، بعد زمین از زیر آن پهن شده است. خراسانیها شبی را که زمین از زیر خانهٔ کعبه پهن شده، شب دَعوالارض (= دَحوالارض) می‌خوانند[1] و عقیده دارند که در این شب مقارن نیمه شب همهٔ گنجها

۱ــ «شب بیست و پنجم (ذی‌القعده) شب دحوالارض است یعنی پهن شدن زمین از←

روی زمین راه می‌افتند و درختان سرفروز(= فرود) می‌آورند یعنی سرشان بزمین می‌چسبد و ریشه‌شان به هوا می‌رود هر کس در آن موقع بیدار باشد و دعا کند هر آرزو و حاجتی داشته‌باشد آرزویش برآورده می‌شود . می‌گویند زنی در شب دحوالارض نیمه شب برحسب اتفاق بیدار می‌شود وچشمش به‌درختان معلق می‌افتد. دهانش از حیرت باز می‌ماند حواسش پریشان می‌شود می‌خواهد نام یکی از اثاث خانه را بر زبان بیاورد و بگوید : طلا ! از دست پاچگی نام شوهرش را بر زبان می‌آورد و می‌گوید : « شوهرم طلا ! » فوراً شوهرش تبدیل به طلا می‌شود . زن فریاد و زاری می‌کند اما ناله او دیگر سود ندارد . چند روز از این قضیه می‌گذرد می‌بیند بچه‌هایش گرسنه‌اند و کسی نیست که خرج معاش آنها را بدهد بناچار یکی از انگشتان شوهرش راقطع می‌کند ودر بازار زرگرها می‌فروشد و با پول آن ملت یك سال زندگی خود و فرزندانش را اداره می‌کند تا اینکه سال دیگر در شب دحوالارض تا صبح بیدار می‌ماند وچشم به حیاط می‌دوزد . همین که درختان «سر به زیر می‌آورند» ازنو دعا می‌کند و می‌گوید شوهرم آدم ! و فوراً شوهرش به حال اول برمی‌گردد .

خودکشی :

هر کس خودکشی کند در قبر دوباره زنده‌اش می‌کنند و او را از پاهایش می‌آویزند تا روزی که مرگ طبیعی او برسد آنوقت عزرائیل می‌آید و از نو اورا قبض‌روح می‌کند .

دندان :

آدم در سن صد سالگی یکبار دیگر دندان شیری در می‌آورد . هر کس دندان شیری پیرمردها یا پیرزنها را ببیند عمرش زیاد خواهد شد ومانندآنها به صد سالگی خواهد رسید ، در مقابل آن مرد یا زن صد ساله در همان سال خواهد مرد .

←ـ زیر خانهٔ کعبه بر روی آب و (این شب) از لیالی شریفه است» . کلیات مفاتیح‌الجنان، از انتشارات کتابفروشی محمد علی علمی ، سال ۱۳۱۶ ، صفحهٔ ۲۵۲ .

دود :

اگر دود بطرف کسی برود آن شخص پولدار خواهد شد .

اگر دود در فضای خانه بپیچد مسافر خواهد آمد .

رعد و برق :

وقتی رعد در آسمان می‌غرد و برق می‌درخشد فرشته‌ای بر پشت ابرهاشلاق می‌زند : رعد صدای برخورد شلاق با ابرها و برق اثر اصابت آن‌است . اگر کسی در این موقع در بیابان راه برود ولباس سیاه به‌تن داشته یا بیلی به دوش گرفته باشد برق از آسمان فرود می‌آید و او را می‌سوزاند وخاکستر می کند.

زن :

زن اگر با سرخاب وسفیداب[1] نماز بخواند ثواب دارد .

تاه خوردن لبهٔ دامن زن علامت ثروت است . اگر لبهٔ دامن زنی تاه بخورد و آن زن فوراً دامن خود را در محلی که تاه خورده بگیرد و ببوسد پولدار خواهد شد[2].

اگر زنی سه جمعهٔ متوالی « نَخَّه‌کند » (= بند بیندازد) جمعه‌ها روی هم می‌افتد و صورتش «جُمْجُمَکْ» می‌شود[3].

اگر زنی سه جمعهٔ متوالی صورتش را بند بیندازد و بلافاصله به‌حمام برود میانه او وشوهرش بهم خواهد خورد .

اگر زنی ، سه چهارشنبهٔ پی در پی بند بیندازد و بعد به حمام برود شوهرش جوانمرگ خواهد شد و یا به‌اجل معلق خواهد مرد .

هرگاه زنی سه،سه‌شنبه پی در پی به حمام برود اگر بد عمل باشد زود رسوا خواهد شد .

۱– یعنی بزك کرده . ۲– بعضی عقیده دارند که زن باید لبهٔ پیراهن خود را با یکدست بگیرد و با دست دیگر ثروت خیالی را از دامان خود جمع کند و درجیب بریزد .

۳– یعنی صورتش مثل جمجمه‌اش پرمو خواهد شد .

اگر زنی ازمیان دستهٔ سینه‌زنان یا زنجیرزنان عبور کند آن دسته بلا می‌بیند[۱]، زیرا وجود زن شوم و نامبارك است وهر کجا قدم بگذارد نحوست و مصیبت ببار می‌آورد .

هرگاه زنی در هنگام مسافرت شوهرش جنب یا حیض باشد تا سه روز بعد ازحرکت شوهر خود نباید به‌حمام برود والا دچار نحوست خواهد شد .

سالك :

اگر سالك در طرف راست صورت یا بدن باشد علامت نیکبختی است .

اگر بخواهند زخم سالك زود خوب شود باید به‌آن بگویند «ماهك».

سالك نر و ماده دارد : سالك نر یك دانه بیشترنیست و غالباً یك سال طول می‌کشد تا خوب شود ولیکن سالك ماده هفت عدد است و بتدریج در هفت جای بدن ظاهر می‌شود .

سفر :

روز دوشنبه سفر خطر دارد چنانکه گفته‌اند :

اگر خواهی سفر ری[۲] برنگردی دوشنبه و دوشنبه و دوشنبه

روز چهارشنبه هم سفر میمنت ندارد زیرا خداوند جهنم را در این روزخلق کرده‌است .

روز پنجشنبه سفر کردن و دورشدن از شهرهایی که بقاع متبرکه دارند خوب نیست .

اگر مسافری در منزل اول با اسب سیاه یا قاطر برخورد کند باید از آن سفر چشم بپوشد و به خانه برگردد و الا هلاك خواهد شد .

سفره :

سرسفره نباید صحبت کرد گناه دارد .

۱ـ مثلا نزاعی رخ می‌دهد و چند تن از تعزیه داران کشته می‌شوند .

۲ـ ری (ri) = روی ، بروی

شب سفره را نباید تکان داد و خرده‌های نان را نباید بیرون ریخت : برکت سفره از میان می‌رود .

سگ :

سگ اگر دوله[1] بکشد بزرگ محله خواهدمرد .

صبح اگر موقع خارج شدن ازخانه چشم انسان به سگ بیفتد آن روز برای او شوم خواهد بود و وقایع ناگواری برایش اتفاق خواهدافتاد .

شانه‌سر (= هدهد) :

شانه‌سر پرندهٔ خوش یمنی‌است زیرا حامل نامه‌های عاشقانه وخبرهای خوش بین حضرت سلیمان و ملکه بلقیس بوده‌است . حضرت سلیمان خواست به شانه‌سر پاداش بدهد و او را نوازش‌کند دستی به سر اوکشید تاجی برسرش پیدا شد .

صبح اگرچشم انسان به شانه‌سر بیفتد[2] آن روز به او خوش خواهدگذشت.

هرکس از زیر قفس یا سر بریدهٔ شانه‌سر ردبشود خوشی وطالع به او روی خواهدکرد[3].

شلوار :

هرکس ایستاده شلوار بپوشد دچار فقر و پریشانی می‌شود .

غذا :

هرکس پس‌ماندهٔ غذای عرق‌خور یاکافر را بخورد آن غذا تا چهل روز در شکم او دعا خواهدکرد ، علاوه برآن آتش جهنم نیز بر او حرام خواهد شد .

غش :

اگر آدم دعایی دچار عارضهٔ حمله یا غش بشود و در همانموقع شست پا

۱ـ دوله (dula) =زوزه   ۲ـ حتی اگر شانه‌سر مرده باشد .   ۳ـ در بعضی از خانه‌های خراسان سر شانه‌سر مرده را به نخ بسته از وسط چهارچوب در اطاق می‌آویزند تا هرکس از اهل خانه صبح بخواهد از اطاق خارج شود خود بخود از زیرآن عبور کند و آنروز به او خوش بگذرد .

یا شست دست اورا بگیرند واز اسرارنهان[۱] ازاو بپرسند همه چیز را جواب خواهد گفت، زیرا در این حالت وی با جنیان همراز ودمساز است وآنان آنچه راکه به‌آن احتیاج هست به او می‌گویند.

قلیان (غلیان):

هرکس تنباکو وآتش برسرقلیان بگذارد وبه‌اصطلاح آنرا «چاق کند» باید خودش هم قلیان را «دودی کند»[۲] والا رنگش زرد می‌شود.

کفش:

هرگاه درخانه‌ای دولنگه کفش پاشنه به‌پاشنه پهلوی هم جفت شود در آن خانه تعزیه پیش می‌آید.

اگر کفشها نوك به نوك باشد ازصاحب کفش بدگوئی می‌کنند.

اگر کفشها رویهم بیفتد صاحبش به سفر خواهد رفت.

کلاغ:

اگر کلاغ سر دیوارخانه بنشیند وغارغار کند بزودی نامه یا خبرخوش برای اهل خانه خواهد رسید.

اگرصبح روی دیوار غارغار کند مهمان می‌آید واگر عصرغارغار کند برف خواهد بارید.

گربه:

هرکس روی گربه آب بپاشد پشت دستش بالوك[۳] در می‌آورد.

اگر گربه روی دیوارخانه راه برود و سرش پائین باشد و مرنوبکشد[۴] برای آن خانه مهمان خواهد آمد.

۱- ازقبیل محل اختفاء سارق یا تاریخ فوت شخص معین و یا جای گنجهای مخفی.

۲- یعنی باید چند پك به‌قلیان بزند تا تنباکوی سرقلیان خوب آتش بگیرد و دود درکوزهٔ قلیان بپیچد.

۳- بالوك (bâluk) = زگیل.

۴- مرنو کشیدن (marnov kešidan) = صدا کردن گربه هنگامی که دنبال جفت خود می‌گردد.

اگر گربه در خانهٔ کسی بزایدکار صاحب‌خانه رونق می‌گیرد .
اگر چشم کسی صبح به‌گربه بیفتد آنروز برای او نحس خواهد بود .
اگرگربه زیر کرسی بخوابد هوا سرد می‌شود .

گوش :

گوش بزرگ علامت ثروت و طول عمر است و گوش کوچك علامت هوشیاری و زرنگی[1] .

اگر گوش چپ صدا کند غیبت انسان را می کنند و اگر گوش راست صدا کند خوبی او را می‌گویند در این حال نام یك یك از دوستان و دشمنان خود را بر زبان می‌آورند به نام هر کس که رسید وطنین‌گوش آرام‌گرفت معلوم می‌شودآن شخص غیبت آنها را می کند .

گوشت خوك :

اگر کسی گوشت خوك بخورد دعا و جادو و طلسم به او اثر نخواهد کرد .

لقمه :

اگر لقمه از دست انسان بیفتد شادی به انسان روی می‌آورد اما اگر ازدهان بیفتد نشانه آن‌است که «مرده‌ها گرسنه‌اند» باید فوراً حلوا پخت و خیرات کرد .
اگر لقمه درگلوی کسی گیر کند برایش سوغات می‌آورند .

مرغ :

اگر مرغ آواز بخواند بدیمن و نحس است باید او را به سید بخشید و یا کشت و به تصدق به فقرا داد .
مرغ را نباید وقت غروب کشت انسان را نفرین می کند .

۱ــ گوش بزرگ و هر چه بزرگتر (متعلق است به آدم) بی‌شعور ، ابله ! ــ گوش کوچك و هرچه کوچکتر (علامت) خوبی . هوش ... «رموزکف شناسی و قیافه شناسی» ، تألیف گرگین کیانی ، شرکت نسبی اقبال وشرکاء ، تهران ، ۱۳۴۱ ، ص ۱۴۴ .

مژه :

اگر مژهٔ چشم کسی کَنده شود و روی گونه اش بیفتد حتماً اجل معلق درانتظار او است . هر کس مژه را ببیند باید فوراً آنرا از روی گونهٔ آن شخص بردارد و زیر بغل خود بگذارد و آهسته به صورت صاحب مژه بزند و بگوید :«اجل رفت!» یا آنکه بگوید : «رفت به جهنم !»

مسافر و مسافرت:

پشت سر مسافر باید یك کاسه آب روی زمین پاشید تا به سلامت برگردد .

سه روز بعد از رفتن مسافر باید آش رشته پخت و میان خویشاوندان تقسیم کرد و مختصری از آن را هم به گدایان داد تا مسافر از بلاها محفوظ بماند . این آش را آشِ پشتِ پا یا آشِ پسِ پا می‌خوانند و باید حتماً با کشك باشد بدون کشك بی اثر است و قبول نیست .

مگس سگ (سگ مگس) :

اگر سگ مگس روی کسی بنشیند آن شخص دولتمند می‌شود .

مهرهٔ خر :

زنانی که هوو دارند مهرهٔ خر را می‌سایند و پنهانی به پشت گردن شوهر خود می‌مالند و می‌گویند : « چش ! منترما باش » . و عقیده دارند که به این طریق شوهرشان منتر و مطیع آنها خواهد شد .

مهمان :

اگر نان روی زمین «بنشیند» مهمان می‌آید .

اگرموقع زواله ساختن ، یك تکه خمیر «به هوا بپرد» مهمان می‌آید .

اگر بچهٔ کوچك اطاق را جارو کند مهمان می‌آید .

اگر گربه دست و روی خودش را بشوید مهمان می‌آید .

اگر تفالهٔ چای ، راست دراستکان بایستد مهمان می‌آید وتعداد مهمان‌ها برابر خواهد بود . تعداد تفاله‌های چای که راست ایستاده‌اند . اگر تفالهٔ ریز و کوتاه هم

در کنار تفاله‌های بزرگ دیده شود علامت آن است که مهمانها همراه خود بچه نیز دارند . اگر بخواهند که مهمان نیاید تفاله‌های چای را از استکان بیرون می‌آورند و سر آنها را زیر دندان می‌جوند .

اگر چند پشقاب یا چند استکان چای ردیف بشود مهمان می‌آید هر گاه پشقاب یا ظرف کوچکی هم درکنار آنها باشد همراه مهمان بچه نیز خواهد بود .

اگر مهمان مدت مدیدی بماند و موجب زحمت شود صاحب خانه جاروئی در تنور می‌اندازد و یا کفشهای او را رو به در حیاط جفت می‌کند فوراً خواهد رفت.

اگر مهمان شب چهارشنبه از خانه کسی برود بلا را هم با خود از آن خانه خواهد برد .

مهمان که در خانه است نباید جاروب کرد .

به لقمهٔ مهمان نباید نگریست .

اگر کسی شب شنبه به مهمانی به خانه کسی برود و شب را در آنجا بگذارند باید شب یکشنبه هم در آنجا بماند . اگر خلاف این قاعده رفتار کند می‌گویند «سر می‌بَرَد» .

بعکس اگر شب یکشنبه به مهمانی به خانه کسی برود می‌گویند «سر به آن خانه می‌بَرَد» صاحب خانه باید آن مهمان را تا صبح در خانه خود نگاه دارد والا نحوست در آن خانه ببار خواهد آمد .

ناخن :

اگر کسی روز شنبه ناخن بگیرد گنج پیدا خواهد کرد[1] .

اگر کسی روز یکشنبه ناخن بگیرد انگشتش عقربك می‌شود .

روز دوشنبه ناخن بگیرد بزودی پلو خواهد خورد .

روز سه‌شنبه ناخن بگیرد جلو بزرگترها می‌گوزد .

روز چهارشنبه ناخن بگیرد دیوانه می‌شود .

---

۱ ـ شنبه گنج ، یکشنبه رنج .

روز پنجشنبه ناخن بگیرد میراث عزیز خواهد خورد[۱]، مگر آنکه یك ناخن را نگاه دارد و جمعه بچیند.

اگر روز جمعه ناخن بگیرد ثواب دارد[۲].

ناخن چیده را نباید زیر دست و پا ریخت غم و بیماری ایجاد می‌کند باید آنرا پای درخت یا بوتهٔ گل یا زیر پاشنهٔ درحیاط ریخت تا هنگام ظهور خردجال تبدیل به بوته‌های بزرگ و درختان انبوه بشود و راه را بر صاحب آن سدکند و نگذاردکه به دنبال دجّال بدود. علاوه براین باید موقع ریختن ناخنها گفت:

غـم برو شادی بیا محنت برو روزی بیا!

اگر ناخن چیده را در حیاط بریزند و مرغ یا خروس بخورد گوشت آن حیوان « بیمار زا » می‌شود، هر کس بخورد زردی (یرقان) می‌گیرد.

هرگاه در زیر ناخن لکه‌های سفید پیدا شود صاحب آن، لباس یا کفش نو خواهد پوشید.

نان:

حرمت نان بر همه کس واجب است، هرگاه کسی تکّه نانی روی زمین ببیند باید آنرا بردارد و ببوسد و در شکاف دیوار یا سوراخی بگذارد تا نان در زیر دست و پا نماند.

نانوا:

نانوا در شب نباید آرد یا خمیر به‌کسی بفروشد، مایهٔ دکانش کم می‌شود.

نمك:

هرکس کم نمك بخورد یا اصلاً نمك نخورد چشمش « پرسو » خواهد

---

۱ ـ یعنی یکی از خویشاوندان نزدیك وی فوت خواهدکرد. ۲ ـ در قرون وسطی اهالی اروپا روزهای جمعه ناخن نمی‌گرفتند. فرانسویان درروزهایی‌که اسم‌آنها حرف (ر) دارد یعنی سه‌شنبه وچهارشنبه و جمعه ازناخن گرفتن می‌پرهیزند (مجلهٔ بهار، مجلد اول، طبع ثانی ۱۳۲۱، صفحهٔ ۴۵۹).

شد . هندوها نمك نمی خورند به‌همین‌جهت درروز روشن ستاره‌های آسمان را می‌بینند .

هر کس شب بخواهد از دکّان عطاری نمك بخرد باید به عطار بگوید «طعام بده» اگربگوید نمك بده رزق دکاندارکم می‌شود.

هوو :

برای دفع هوو باید چرك پشت اورا از حمّامی یا دلاك گرفت و در غذای شوهرکرد یا آنکه کاسهٔ لاك پشت را به‌حمام برد و باآن سه بار روی سر خود آب ریخت .

عده ای از زنان معتقدند که باید مقداری پیه گرگ یا پیه گراز از قرشمالها (زنان کولی) خرید و پنهانی به سر وتن شوهر مالید : با این عمل شوهر از هوو بیزار خواهدشد و بزودی از اوکناره خواهدگرفت .

گوناگون :

اگر درکار مردی گره بیفتد باید «نفس» خود را بیرون بیاورد وچند بار دور خود بچرخد و در حین چرخیدن به اطراف خود بول‌کند . یا روز چهارشنبه برود دباغخانه دستش را توی خُمِ دباغی بشوید ،گره از کارش‌گشوده خواهد شد .

اگرکسی در آستانهٔ درِ اطاق بایستد و به چهارچوب در تکیه‌کند درآن‌خانه دعوا راه می‌افتد .

هرکس توی درگاه بنشیند به «تهمت ناحق» گرفتار می‌شود باید قبل‌ازنشستن کف دو دست خود را به دو طرف درگاه زد و بوسید .

اگر مرد سرخاب وسفیداب به صورتش بمالد به زندان خواهد افتاد .

اگر بخواهند دگمهٔ لباسی‌را بدوزند و یا روی آن لباس وصله‌ای بزنند باید آن لباس‌را از تن خود بیرون بیاورند والّابه تهمت ناحق‌گرفتار می‌شوند ، در این حال اگر بخواهند لباس را به تن خود نگاه دارند باید در تمام مدتی‌که سوزن به لباس زده می‌شود چیزی به دندان بگیرند .

کفِ روی دیگ را نباید پشت اجاق ریخت، کار «مرد خانه» عقب می‌رود باید با کفگیر برداشت و به جلو ریخت تا کار مرد پیش برود و رونق بگیرد.

در شب پانزدهم شعبان هر کس در مهتاب بایستد و به سایهٔ خودش نگاه کند می‌تواند مرگ خود و اقوامش را در آن سال پیش بینی کند: اگر سایه‌اش سر نداشت خود او تا سال دیگر خواهد مرد، اگر یکی از انگشتانش کم بود یکی از خویشاوندانش خواهد مرد، اما اگر سایه‌اش کامل بود و هیچ نقصی نداشت او و اقوامش تا سال دیگر زنده خواهند ماند.

دربرخی از روستاهای خراسان[1] دهاتیان عقیده‌دارند که به‌هنگام غروب آفتاب ملائکه‌ای از آسمان به‌زمین می‌آیدو به همهٔ خانه‌ها سر می‌زند. اگر ببیند که چهارپایان ومرغان سیر هستند اهل خانه را دعا می‌کند و می‌رود، اما بعکس اگر ببیند گرسنه هستند بر اهل خانه نفرین می‌فرستد واز آنجا دور می‌شود[2].

هر کس انگشتان دو دست خود را قلاب کند و یا باصطلاح خراسانیها «خرپنجه» بسازد کارش گره می‌خورد ودچار سختی وتنگدستی خواهد شد.

۱ـ ازجمله در کاظم آباد واقع در ۲۴ کیلومتری شمال غربی مشهد.

۲ـ این عقیده نیز ریشهٔ بسیار کهن دارد. در کتاب بندهشن چنین می‌خوانیم: «اندر دین گوید که نمازشام سروش اشو فیروزگر بیاید به‌همهٔ چهارپایان وخیوان ومرغان بشود وبنگرد تا سیر باشند آن کدخدا و کدبانوی آفرین کند واگر گرسنه باشند نفرین کند وباز گردد.» (رك: صددر بندهشن، درهشتاد وسوم، ۲)

بخش ششم

هواشناسی عامیانه

هواشناسی عامیانه

هواشناسی عامیانه یکی از شاخه‌های مهم دانش عوام است ونباید آنرا سرسری گرفت زیرا نه تنها اساس آن برپایهٔ مشاهده وتجربه استوار گردیده است بلکه دربرخی موارد زیربنای دقیق هم دارد.

علم هواشناسی در دنیای کنونی اهمیت فراوان یافته و از هرجهت نظر دانشمندان و کارشناسان کشاورزی را به خود جلب کرده است. امروزه در همهٔ کشورها ادارهٔ خاصی بنام ادارهٔ هواشناسی تأسیس شده ومتخصصان آن سعی می‌کنند همه روز وضع هوا و تغییرات آنرا بادستگاههای دقیق علمی پیش بینی نموده و ازطریق رسانه‌های گروهی به‌اطلاع مردم برسانند.

اهمیت هواشناسی درروزگار گذشته نیزکمتر از زمان حاضر نبوده است. روستاییان ومردم قدیم درطی قرون متمادی ازطریق مشاهدات وتجارب شخصی تغییرات هوا ونزول برف وباران وقوع باد وزلزله وکسوف وطوفان راپیش‌بینی کرده وبرای هریك حکمی صادر کرده‌اند و از این راه مجموعه‌ای از قوانین و احکام بوجودآمده است که مانند سایر اجزاء فرهنگ عامه سینه به سینه از نسلی

به نسل دیگر منتقل شده و امروز به دست مارسیده است.

دراینکه عقاید واحکام مربوط به هواشناسی عامیانه درچه زمان وتوسط چه کسانی وضع شده است مانندسرچشمهٔ اصلی وابتدایی بسیاری ازعقایدفولکلوریك دیگر برما مجهول است، ولی آنچه می‌توان گفت واهمیت دارد اینست که این عقاید به‌هرصورت ومربوط به هرعصر و زمانی باشد نتیجهٔ چندین قرن تجربه و مشاهده است وبه هرحال جزو دانش عوام وفرهنگ عامه است ویك نوع سرمایهٔ ملی محسوب می‌شود . از لحاظ مردم شناسی نیز شایان توجه و اهمیت فراوان می‌باشد زیرا ازعقل وحکمت عامیانه و ذوق ودقت تودهٔ مردم مایه گرفته است.

اینکه گفتیم عقاید واحکام مربوط به هواشناسیِ عامیانه جنبهٔ علمی داردراه اغراق نپیموده‌ایم، زیرا چه بسیارعقاید واحکامی که براثرتوجه ومشاهدهٔ دقیق در احوال وحرکات وسکنات حیوانات وعکس‌العمل آنان در مقابل تغییرات هوا و پیش ازبروزطوفان وریزش برف وباران و وزش بادهای سهمگین ووقوع زلزله و آتشفشان و خسوف وکسوف وغیره برای نیاکان ما حاصل شده است و عموماً قاطعیت دارند وچه بساکه ازپیش‌بینی دستگاههای هواشناسی در جهان دقیق‌تر و درست‌ترهستند.

بسیاری‌ازحیوانات‌وحتی برخی ازگیاهان‌درلحظات نزدیك وقریب‌الوقوعِ حوادث جوّیِ عکس‌العملها وحرکاتی‌ازخود نشان می‌دهند که بسیارجالب‌وشایان توجه است وقسمت‌اعظم‌هواشناسی عامیانه نیزبراثرتوجه و دقت درهمین‌حرکات وعکس‌العملها ساخته وپرداخته شده است.

گاهی‌این عقاید واحکام فقط مبتنی برتجربه ومشاهده‌نیست بلکه جنبهٔ‌علمی بسیاردقیق دارد،فی‌المثل وقتی گفته می‌شود:«اگرگربه بدن خود را بلیسدیابادست خود به‌پشت‌گوشش پنجه بکشد باران خواهدآمد» ازآن جهت است که عوامل جوّی‌بر ارگانیسم موجودات زنده اثر می گذارند وبانزدیك شدن باران‌مقداری بارالکتریکی درنوك موهای بدن حیوان جمع می‌شود وحیوان از انبارشدن‌برق

در سطح بدن خود ناراحت می گردد لذا دست می‌برد و به اصطلاح دست و روی خود را می‌شوید یا بدن خود را می‌لیسد. یا وقتی می گویند: «اگر خروس در حین ریزش باران (خصوصاً اگر باران مدتی هم باریده باشد) بانگ بردارد و آواز بخواند هوا صاف و آفتابی خواهد شد» این موضوع نیز از لحاظ علمی شایان توجه است زیرا روشنایی لحظات آیندهٔ هوا روی غدد جنسی و هیپوفیز این حیوان اثر می گذارد و او را تحریك می کند.[1]

تجربه درصحرا و کوهستان و چمنزارها به‌شبانان نشان داده است که وقتی هوا می‌خواهد منقلب شود یا طوفان بوقوع بپیوندد یا برف و باران شدید ببارد حیوانات گلّه باعجله و شتاب بیشتری علف می‌خورند، گویی غلظت هوای جو یا ازدیاد و نقصان میزان رطوبت و تغییر جهت باد و حرکت ابرها در روح و جسم آنها تأثیر می کند و هیجانی در آنان بوجود می آورد. حتی گیاهان از این قاعده مستثنی نیستند. گل لاله عباسی نسبت به نور حسّاس است، به‌همین جهت باغبانها برای پیش بینی کردن «هوای آفتابی» و «هوای ابری» از آن استفاده می کنند. گل سوسنبر نیز در مقابل رطوبت حساسیت دارد لذا همینکه گلبرگهایش جمع شوند و به اصطلاح «سربه هم» آورند حدس زده می‌شود که قریباً باران خواهد بارید.

چوپانان و گلّه‌داران از روی حرکات و عکس‌العمل‌هایی که به‌طرق گوناگون ازحیوانات و پرندگان سرمی‌زند تغییرات هوا و بروز حوادث جوّی را می‌توانند پیش‌بینی کنند و ازاین راه برای محافظت گله و اغنام واحشامی که به‌آنها سپرده

۱ـ بانگ خروس به‌هنگام سپیده دم که هوا آغاز به روشن شدن می کند و ازدیاد تخم پرندگان (خصوصاً مرغ) در بهار و تابستان که نور بیشتری درهوا وجود دارد نیز ناشی ازهمین اصل است (برای اطلاع ازتأثیر نور برروی غدد هیپوفیز طیور راهلی رك: کتاب دامها، تألیف جی هاموند، ترجمهٔ دکتر همایون امینی، انتشارات دانشگاه جندی شاپور ۱۳۵۲ صفحات ۲۴۱و۲۴۳ ونظایرآن)

شده است استفاده نمایند. کشاورزان وباغداران نیز از توجه و دقت درحرکات حیوانات وبرخی حشرات وگیاهان به‌بسیاری ازتغییرات جوّی قبل ازوقوع آنها پی می‌برند وبرای محافظت خود وپیشگیری ازبرخی اتفاقات احتمالی درآینده آنچه لازم است انجام می‌دهند.

آنچه دراین فصل بیان می‌شود مجموعه‌ایست ازعقاید واحکام مربوط به هواشناسی‌عامیانه که شاید همهٔ‌آنها تنها اختصاص به‌خراسان نداشته باشد وبعضی از آنها درمناطق‌دیگر ایران هم‌رایج باشدزیرا این عقاید عموماً قرنها پیش‌بوجود آمده، دهان به دهان‌گشته واز ناحیه‌ای به ناحیهٔ دیگر رفته است وحتی برخی از آنها از مرز وبوم ما هم‌گذشته وبه‌سایر کشورها هم سرایت‌کرده و با عقاید مردم آن‌سرزمینها درهم‌آمیخته‌است[1]. به‌هرحال مطالعه درعقاید مربوط به هواشناسی

۱ـ شاید بهترباشد بگوئیم که‌اکثر این عقاید واحکام چندهزارسال پیش درمیان اقوام هند واروپایی وجودداشته ولی بعدها پس ازآنکه این اقوام ازموطن اصلی‌خود متفرق گشته ودرآسیای غربی و افریقا وبلاد اروپا سکنی گزیده‌اند بطورمشترك آنها را حفظ‌کرده ودهان به‌دهان به‌نسل بعدازخود منتقل نموده‌اند. ازجملهٔ این عقاید می‌توان این شعر کوتاه راکه خراسانیان (و به احتمال قوی مردم سایراستانهای ایران) در مورد سوختن ابر درافق به هنگام صبح‌وعصر وپیش‌بینی هوای «خوب وآفتابی» و«بارندگی» می‌خوانند ذکرکرد:

صبح بسوزه شب بباره　　　شب بسوزه کی بباره

عین این عقیده درمیان مردم نواحی مختلف کشور فرانسه نیز به سه صورت زیر آنهم به‌شعروتقریباً باهمان وزن) وجود دارد:

الف ـ درپاریس ونواحی اطراف آن:

Temps rouge le soir, espoir
Temps rouge le matin, chagrin.

ب ـ درایالت لانگدوگ (Languedoc):

عامیانه ازلحاظ علمی وجامعه شناسی اهمیت بسیاردارد زیرا هم اطلاعاتی درباب دانش‌وفرهنگ عوام به مامی‌دهد وهم پیش‌بینی‌های دقیق ودرستی دربارهٔ تغییرات هوا وبروزحوادث جوّی دردسترس مامی گذارد.

پیش‌بینی حوادث جوی

باران :

اگر دور ماه هاله «ببندد» و هاله به ماه نزدیك و تیره رنگ بساشد باران می‌بارد (چو مه به هاله نشینددلیل باران است).

اگر به‌هنگام غروب در دوطرف خورشید «لکه» دیده‌شود نشان بارندگی است .

اگرآسمان درسمت قبله‌گرفته و پرابرباشد[1] باران خواهد بارید[2].

اگرگربه رو به قبله بنشیند ودستش را بلیسد یابا دست به پشت‌گوشش «پنجه بکشد» باران می‌بارد.

Rouge le soir, espoir

Rouge le matin, la pluie est en chemin.

ج– درایالت پرووانس (Provence)

Rouge le soir, beau temps à voir

Rouge le matin, mouille son voisin.

۱– یا به اصطلاح «اگر قبله بگیرد».

۲– اصولاً هرابری که ازجانب قبله بیاید باران دارد وبه‌همین مناسبت هم بوده است که گفته‌اند: «ابر اگر ازقبله خیزد سخت باران می‌شود».

اگر مرغ خانگی تن خود را «بجورد»[1] و زیاده ازحد قُد قُد کند باران خواهد بارید.

اگر گاو در آخور خودش باصدای غم‌انگیزی «اُمبه بکشد»[2] باران خواهد آمد.

اگر درشب مگس مرتباً دور چراغ بچرخد و وز وز کند باران می‌بارد.

اگر دو مرغ خانگی پهلو به پهلو و «سر در گوش هم» بایستند باران خواهد آمد.

اگرمورچه‌های پردار به حالت اجتماع از لانه‌شان بیرون بیایند بارندگی خواهد شد.

اگردرهوای آفتابی گنجشکها خودشان را «به جوی آب بزنند» و سرو کلّهٔ خود را بشویند باران خواهد بارید.

اگر زنبورهای عسل دیرتر ازوقت معمول به کندو برگردند روز بعدباران خواهدآمد.

اگرقورباغه‌ها دسته‌جمعی قورقور کنند باران خواهد بارید.

اگرمرغ «یك پهلو» به‌طرف آفتاب روی زمین بخوابد وپاهایش را دراز کند روزبعد باران خواهدآمد.

عقرب که ازلانهٔ خودش بیرون بیاید علامت بارندگی است.

پرستوها اگر در ارتفاع کم و نزدیك به سطح زمین پرواز کنند بارندگی خواهد شد.

اگرگوسفندها هنگامی که برای استراحت روی زمین خوابیده‌انـد سر یا

۱ـ ازمصدر «جوریدن» به معنی جُستن (جُستنِ شپش درموی سر وجُستن مرغ با منقار پرها وبدن خودرا) وپالیدن (کاوش کردن وجستجو کردن)

۲ـ اُمبه (omba) درزبان خراسانی به‌معنی خوار (= بانگ گاو و گوساله) و «اُمبه کشیدن» به معنی خُوار کشیدن گاوو گوساله است.)

گوش خودرا زیاد تکان بدهند باران خواهد آمد.

اگرحیوانات گلّه (گوسفندها و بزها ومیش‌ها) باشتاب وحرص زیادعلف بخورند باران خواهد بارید.

اگر در تابستان بادْزیاد بوزد در پائیز و زمستان آن سال باران بیشتری خواهد بارید.

اگرآسمان‌ابری باشد وباد ازطرف مشهد به‌طرف چناران (جنوب‌به‌شمال) بوزد باران‌نرم خواهد بارید، بالعکس اگر باد ازطرف قوچان به مشهد (شمال به جنوب) بوزد باران شدید ودارای قطرات درشت خواهد بود.

باد و باران :

اگر دورخورشید هاله ببندد علامت باران یاباداست[1].

اهالی تربت حیدریه معتقدند که وقتی دور خورشید هاله می‌بندد اگر هاله شعاعش کم و نزدیك به خورشید باشد باران خواهد بارید ولی اگر شعاع هاله بزرگ و از خورشید دور باشد نشانهٔ آنست که ابتدا باد خواهد وزید و سپس باران خواهدآمد.

اگرخروسی پاسی ازشب‌گذشته (یعنی درساعت غیرعادی) بانگ برداردو غوغولوغو کند ، یا «مورچهٔ پردار» مرتباً دورچراغ بچرخد و از آن دور نشود علامت خرابی هوا وباد وباران است.

برف و باران :

درقریهٔ دلبران[1] وروستاهای اطراف آن هاله بستن‌دورماه را «گالش‌بستن» یا «آغال بستن» می‌گویند ومعتقدند که اگرهاله سرخ باشد روز بعد برف‌خواهد

۱ــ این عقیده ظاهراً ریشهٔ کلدانی دارد.

۲ــ دلبران (Delbarân) دهی‌واقع در ۶۰ کیلومتری جنوب غربی مشهد.

بارید واگر زرد وآبی باشد روزبعد باران خواهدآمد.

باد وبرف:

اگرآسمان مستور از تکه‌های کوچك ابرسفید شبیه به پشم گوسفندان یا لکه‌های ابرخاکستری بانقش «قزل مگسی» ویاابرهای «واخیده»[1] باشد درتابستان علامت باد و درزمستان علامت برف است.

طوفان:

هرگاه ستارهٔ «پِتلُم»[2] وماه درآسمان به‌هم نزدیك شوند علامت آنست که هوا طوفانزاست وبزودی باد شدید وسختی خواهد وزید.

اگر سگ «خرغلت» بزند نشانهٔ آنست که عن‌قریب طوفان حادث خواهد شد ویا باد شدید خواهد وزید.

اگرطوفان‌نزدیك وقریب‌الوقوع باشدزنبورهای عسل دور کند ومی گردند وازآن دور نمی‌شوند.

قبل از انقلاب هوا ووقوع طوفان گوسفندها و بَرّه‌ها خصوصاً جانوران شاخدار سرشان را به‌هم می کوبند ومرتباً جست وخیزمی کنند.

اگرقناری یاطوطی بطورنامنظم وزیاده ازحد جیرجیر کنند وپرهای‌خودرا بلیسند طوفان بوقوع‌خواهد پیوست وهرگاه شب تاسحربانگ بردارند وازجیر جیر باز نایستند طوفان شدید خواهد بود.

طوفان وباران:

اگرمقارن غروب آفتاب هنگامی که خورشید درافق فرو می‌رود درسمت

۱ـ واخیده یعنی تکه تکه وازهم جدا شده.

۲ـ Palm = ستارهٔ پروین(درخراسان به‌آن ستارهٔ پرمی (Permi) هم‌می گویند)

چپ قرص خورشید لکهٔ نورانی مشاهده شود روزبعد طوفان حادث خواهدشد اماا گراین لکه درجانب راست خورشید باشد روزبعدباران خواهد بارید.چوپانان «قند شتن»[۱] برای بیان این دو حالت اصطلاحاً می گویند : دست خورشید نشو کرده طیفومتیْه (حالت اول)، دست خورشید نشو کرده بارومیه (حالت دوم)[۲].

طوفان و برف:

اگر دور ماه هاله ببندد وهاله پهن و زرد رنگ باشد طوفان خواهـد شد. (هالهٔ زرد وپهن درفصل بهار علامت برف یاتگرگ است).

گوسفندها و بـُزها عموماً عادت دارند که بهنگام چـرا در صحرا علفهای لطیف‌تر ونازك‌ترا انتخاب کنند وازخوردن علفهای «چـَغَـلْ»[۳] مانند «شور»[۴] و «گـُرَخْ»[۵]و «گز»[۶]خودداری نمایند. اماهرگاه بارشِ برف یاوقوع طوفان‌نزدیك باشد بسرعت همه نوع گیاه را می‌خورند و شکم خـود را « سیرو ُپر » می کنند زیرا انقلاب هوا و بروز طوفان و ریزش برف را قبلاً احساس و پیش‌بینی می‌نمایند و می‌دانندکه اگر «سیرو ُپر» نخورند برف و طوفان سبب خواهد شدکه گرسنه بمانند.

سرما، سردی هوا:

اگر گربه پشت به‌آتش بنشیند یاخودش را زیرکرسی مخفی کند هواسرد

۱ــ قند شتن(Qandeštan) دهی واقع در۶ کیلومتری شمال باختری تربت‌حیدریه و در دامنهٔ کوه «شصت دره».

۲ــ یعنی: دست خورشید نشان‌کرده‌است‌طوفان می آید، دست خورشید نشان‌کرده است باران می آید.

۳ــ چغل (čaqal) = سفت وسخت وناهموار.

۴ و۵ و۶ــ šur ، gorax ، gaz نام چند گیاه صحرایی که درکوهستانهای خراسان می‌روید.

خواهد شد.

اگر کلاغ درسطح پایین ونزدیك به زمین پرواز کند هوا سرد خواهدشد.

اگر گوسفندها در وقت‌چریدن درمرتع زیاد «ورجه ورجه» کنند هواسرد خواهد شد.

«زهرهٔ» چهارپایان (اسب والاغ واستر) اگر «جمع و کوچك شود»علامت سردی هواست.

برف وزمستان سخت وطولانی:

اگر دورماه هاله بگیرد وهاله‌اش خیلی بزرگ باشد برف می‌بارد.

درفصل پاییزاگربُز یاگوسفند بادودست بردرختان تکیه‌کنند وپوست‌آنها را بخورند آن سال سخت وپربرف خواهد بود.

اگر بُز یاگوسفند درآغازچلّهٔ بزرگ پشم خود را بجوند نشانهٔ‌آنست که زمستان طولانی وسخت خواهد بود.

اگر گربه نزدیك‌آتش بخوابد یا دائماً بـه محل گرمی نظیر کرسی‌پناه ببرد هوا سرد وزمستان سخت خواهد بود.

اگرالاغ روبه مغرب بایستد وسرخود را بالا بگیرد وزمین را بادست‌خود «بکاود»[1] زمستان طولانی خواهد شد.

اگر روز اول‌سال به‌سه‌شنبه بیفتد زمستان‌آن سال برف زیادخواهدبارید.

در سالهایی که زمستان سختی در پیش باشد مورچه‌ها لانه‌های خـود را عمیق‌تر می کنند زیرا می‌خواهند دانه‌ها را به اعماق بیشتری ببرند که «نم‌نکشد».

هوای بد، انقلاب ودگرگونی هوا:

اگر گوسفندها وبزها دریك‌جاجمع می‌شوند و «به‌پهلوی هم فشاربیاورند»

۱ــ بکاود = بکَنَد، حفر کند.

نشانهٔ آنست که بزودی هوا منقلب ودگرگون خواهد شد.

اگر گاوها درچمنزار یا مرتع بطور دسته جمعی «یك‌پهلو» بخوابند هوا بد وطوفانی خواهد شد؛

اگر مرغ خانگی درمیان خاك و خاشاك «غلت بزنـد» و یا برود درآفتاب بخوابد علامت آنست که هوا بد خواهد شد.

درروستاهای بین کاشمر ومحولات مثلی معروف هست که می گویند:

بادکه حرکت کرْدْ از کوه «فـُغو»[1] ، خرَرَهْ[2] به ...ن به خنه‌ك[3]

یعنی تا دیدی باد ازجانب کوه «فغو» وزید [معطل نشو وهرچه زودتر] خر را «ازپس» درطویله جای بده زیرا بزودی‌هوا منقلب‌وطوفانی خواهدشد وباران خواهد بارید

اگر عنکبوت با شتاب و سرعت تار بتند هوا بزودی منقلب و طوفانـی خواهد شد.

اگر الاغ یا قاطر بی جهت سرش را تکان بدهـد هوا بد و طوفانـی خواهد شد.

اگر گربه بدون علـّت و دلیل جست وخیز کند و هی دور خود بچرخدیا به پشت گوش خودش پنجه بکشد علامت آنست که هوا عن قریب بد و منقلب خواهد شد.

وقتی هوا بخواهد منقلب شود مار از سوراخ خودش بیرون نمی‌آید.

اگر گنجشکها روی بام خانه زیاده از حد ازدحام وجیرجیر کنندهوابزودی منقلب خواهد شد.

۱ـ کوه فُغو (Foqu) = نام کوهی واقع درحدِّنهایی دهستان محولات ونزدیك کاشمر (نام این کوه ظاهراً دراصل کوه «ففان» بوده است) .

۲ـ خرره (xar-ra) = خررا.

۳ـ به خَنَهْكُ (be xana) ko) = به خانه کن، به‌طویله ببر.

باران و آفتاب:

اگر در آغاز بامداد وهنگام بر آمدن آفتاب ابرها درافق سوخته و آتشین شده باشدهمان روز عصریاشب باران خواهد بارید یا آسمان همچنان ابری باقی خواهد ماند ولی اگر ابرها مقارن غروب آفتاب درافق سوخته باشند روزبعد آفتاب خواهد شد، خراسانیها به همین مناسبت می گویند:

صبح بسوز شب بباره   عصر بسوزه کی بباره ؟[1]

اگر قوس و قزح صبح در آسمان پدیدار شود همان روز عصر یا شب باران خواهد آمدولی اگر عصر ظاهرشود روزبعد هوا خوب و آفتابی خواهدشد.

هوای آفتابی وخوب :

اگرصبح هوا مه آلود شودآسمان بزودی صاف وهوا آفتابی خواهدشد.

اگربلبل تمام شب «چهچه»بزند وآواز بخواند روزبعد هوا صاف وآفتابی خواهد شد.

اگر شغال «دوله»[2] بکشد و سگ هم درپاسخ او «بلاید»[3] آفتاب خواهدشد.

کسوف :

قبل ازوقوع کسوف اکثرحیوانات خصوصاً پرندگان خاموش وبی حرکت می شوند ودیگربانگ برنمی دارند.

زلزله :

اگر کلاغ درنیمهٔ شب غار غار کند زلزله می شود.

۱ــ این عقیده ظاهراً دراکثر کشورهای جهان وجوددارد

۲ــ دوله (dula) = زوزه.

۳ــ بلاید = عوعو کند (ازمصدر: لاییدن بهمعنی نالیدن وعوعو کردن)

بهار نیکو و پرباران:

اگر درطول مدت ماه اسفند یعنی چند هفته پیش از آغاز بهار گوسفندان زیاده‌ازحد جست وخیز کنند نشانهٔ آنست که بهار آن سال خُرّم وپرباران خواهد بود. به قول روستاییان این جست وخیزعلامت «بهارسالی» است.

عقاید و احکام متفرقه

دربارهٔ قوس قزح و باد و باران و برف و خسوف و کسوف.

قوس قزح :

قوس قزح تیرو کمان حضرت علی (ع) است.

قوس قزح تیرو کمان رستم است.

قوس قزح عکس «کوه قاف» است ورنگهای آن انعکاس تابش آفتاب در هفت رنگ جواهراتی است که کوه قاف از آن ساخته شده است.

سرقوس قزح هرجا به زمین بخورد همانجا گنج است.

قوس قزح اگر درسمت مشرق ظاهرشود نشانهٔ بدی ونکبت و کمی‌ارزاق واحیاناً قحط وغلاست واگر درطرف مغرب پدیدارگردد علامت فراوانی‌نعمت‌و نکوسالی و ازدیا رزق وروزی است[1].

رنگهای‌قوس قزح هریك معنی‌خاصی دارد و از آن به‌چیزی تعبیرمی کنند: اگررنگ زردآن بیشترباشد نشانهٔ شیوع بیماری.وبروز قحطی است، اگر رنگ

۱ــ برای اطلاع بیشتر در باب این عقیده رك: جامع الدعوات کبیر، چاپ گراوری تهران، ص ۸۷

سبز آن بیشترباشد دلالت برشادی و شادکامی و خرمی و فراوانی نعمت و ارزاق عمومی است، اگررنگِ سرخِ آن بیشترباشد نشانهٔ جنگ وخونریزی است‌واگر رنگِ سفیدِ آن بیشترباشد علامت صلح وصفا وآرامش است.

وقتی قوس قزح درآسمان ظاهر می‌شود دخترها برای رشد موی سرخود از خانه بیرون می‌آیند وبه‌فضای آزاد یاصحرا می‌روند، سرخود را برهنه‌می‌کنند وگیس خود را درمشت گرفته درهوا تکان می‌دهند و سه‌بار می‌گویند:

ای تیرکمون، ای تیرکمون گیسم بِشَهْ قدِّ کَمون !

خسوف وکسوف:

اگرخورشید بگیرد یعنی کسوف‌بشود از زیادتی‌گناه مردان است واگرماه بگیرد یعنی خسوف صورت بندد اززیادتی‌گناه زنان است.

گرفتن خورشید از آن جهت است که خطا یاگناه‌کرده و خداوند تبارك و تعالی برای مدتی فروغ و «نورانیت» را از او می‌گیرد و «رو سیاهش می‌کند».

باران :

هرقطره باران را یك فرشته ازآسمان فرود می‌آورد وپس ازآنکه به زمین رساند دوباره به‌آسمان برمی‌گردد.

اگرقطره‌های باران دروقت‌افتادن روی‌آب «قُپه»[1] درست کند باران‌طولانی خواهد شد.

اگرباران روز شنبه آغازشود تمام هفته باران خواهد بارید.

اگر درشب‌عروسی باران ببارد رزق وروزی عروس وداماد فراوان‌خواهد شد وخداوند اولاد متعدد به عروس عطا خواهدکرد.

اگر یك طرف آسمان پر ابر باشد و باران ببارد ولی طرف دیگر آسمان

۱– قُپه (qoppa) = حباب، گنبداب، تاول.

صاف وهوا آفتابی باشد اصطلاحاً می گویند «عروسی مادر شغال» است یا «گرگ می‌زاید» .

بارانی که ۶۵ تا ۷۰ روز بعداز نوروز ببارد به«باران نیسان» معروف‌است. این باران دارای خواص بسیار است وبرای معالجهٔ برخی از امراض بکارمی‌رود از آن جمله است تقویت موی سر ، به همین جهت است که می گویند : باران نیسان بر سر هر کس ببارد موی‌سرِ آن شخص قوت می گیرد وسرش «پرپشت» می‌شود .

به هنگام باریدن باران بچه‌ها دسته جمعی این شعررا (که معنی‌اش چندان روشن نیست) به‌آواز بلند می‌خوانند:

باروِن مِیَهْ جَرْ جَرْ[1] پوشتِ خَنَهٔ هاجَرْ[2]
هاجَرْ عروسی دارَهْ دُمْبِ خروسی دارَهْ .

دفع خشکسالی وطلب‌باران :

اگرباران نبارد یادر باریدن آن تأخیرشود[3] برای دفع خشکسالی یا طلب باران به یکی‌ازطرق زیرعمل می کنند:

۱ـ به مصلّی می‌روند ودرآنجا پس ازاستغاثه به درگاه خداوند عباوقبای خود را وارونه می‌پوشند و دور کعت «نماز استسقا»[4] می‌خوانند.

۲ـ یك سطل‌آب درپاشنهٔ درِامامزادهٔ محل می‌ریزند.

۱ـ بارون میه جرجر = باران می‌آید شرشر

۲ـ پوشت خنه‌ی هاجر = پشت خانهٔ هاجر.

۳ـ بسیاری از مردم خراسان معتقدند که هرگاه در وقتِ کندن قبر با دفن مرده باران درگود بریزدآن سال باران «گوربند» می‌شود وخشکسالی خواهد شد.

۴ـ نماز استسقامعمولاً درتمام شهرها وروستاهای ایران برای طلب باران‌خوانده می‌شود.

۳- منبرِ مسجدِ ده را به نیّت آنکه تشنه است در رودخانه می‌اندازند.

۴- «آشِ سرِ کوچه» یا «بلغورِ خیر» می‌پزند و آنرا درراه خدا بین فقرا و مساکین تقسیم می کنند.[۱]

۵- ازپشت بام روی یك «الاغ خاکستری رنگ» آب می‌ریزند.[۲]

۶- برای طلب باران درشهرها وروستاهای میانی وجنوب خراسان بچه‌ها جمجمه یا کلّهٔ الاغی را برداشته صورت حیوان را با «گِل بر ّه» یا زغال «خط خط» می کنند وبا نقوش رنگارنگ و نامنظم قیافـه مهیبی به‌آن می‌دهند. بعد تل بزرگی ازهیزم یابوته‌های صحرایی فراهم می‌سازند و کلّهٔ الاغ را روی آن می‌گذارند وآتش به هیمه می‌زنند وبه‌دشمنان پیغمبر (ص) وائمهٔ اطهار(ع) لعنت و نفرین می‌فرستند ودسته جمعی این شعررا می‌خوانند:

ای خر تو چرا مُردی   اَرمونِ[۳] بهار به‌خاك بردی

وگاهی یك «دهـُل‌زن» نیز خبر می کنند تا بیاید ودراین مراسم برای‌آنها دهـُل بزنند.

۷- عـدّه‌ای از اطفال الاغی را بَزَك می کنند و اورا باخود به حمام می‌برند ودربین راه ضمن برکشیدن غریو وفریاد سربه‌آسمان‌کرده این ترانه را باآهنگ مخصوص می‌خوانند:

«چولی قِزَك»[۴] بارون کن   بارون بی پایون کن
گندم به زیر خاکـه   از تو شنگی هلاکـه

۱- برای اطلاع از مراسم «آشِ سرِ کوچه» یا «بلغورِخیر» رك : بخش « آشها و غذاهای نذری» .

۲- ظاهراً از اعمال بی‌معنی وپوچ ومضحك است.

۳- ارمون (armun) = آرمان، آرزو.

۴- برای اطلاع برمعنی کلمهٔ «چولی قزك» ولغات این ترانـه رك: بخش لغات، کلمهٔ «چولی قزك» وبخش «عقاید واحکام متفرقه»، کلمهٔ «باران».